

کتابخانه جامعہ اسلامیہ
لاہور



رَسَخَاتِ عَيْنِ الْحَيَاتِ

تأليف :

مولانا فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی

۸۶۷-۵۹۳۹ھ

بامقدمہ و تصحیحات و حواشی و تعلیقات

دکتر علی اصغر معینیان

جلد دوم

شعبہ اسلامیات ۲۵۳۶

از سلسلہ انتشارات بنیاد نیکو کاری نوریانی

شماره مسلسل : ۱۵



رَشحات عین الحیات

تألیف :

مولانا فخر الدین علی بن حسین واعظ کاشفی

۸۶۷ - ۹۳۹ ھ

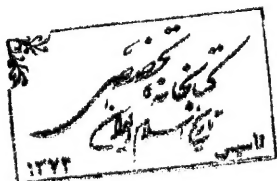
بامقدمہ و تصحیحات و حواشی و تعلیقات

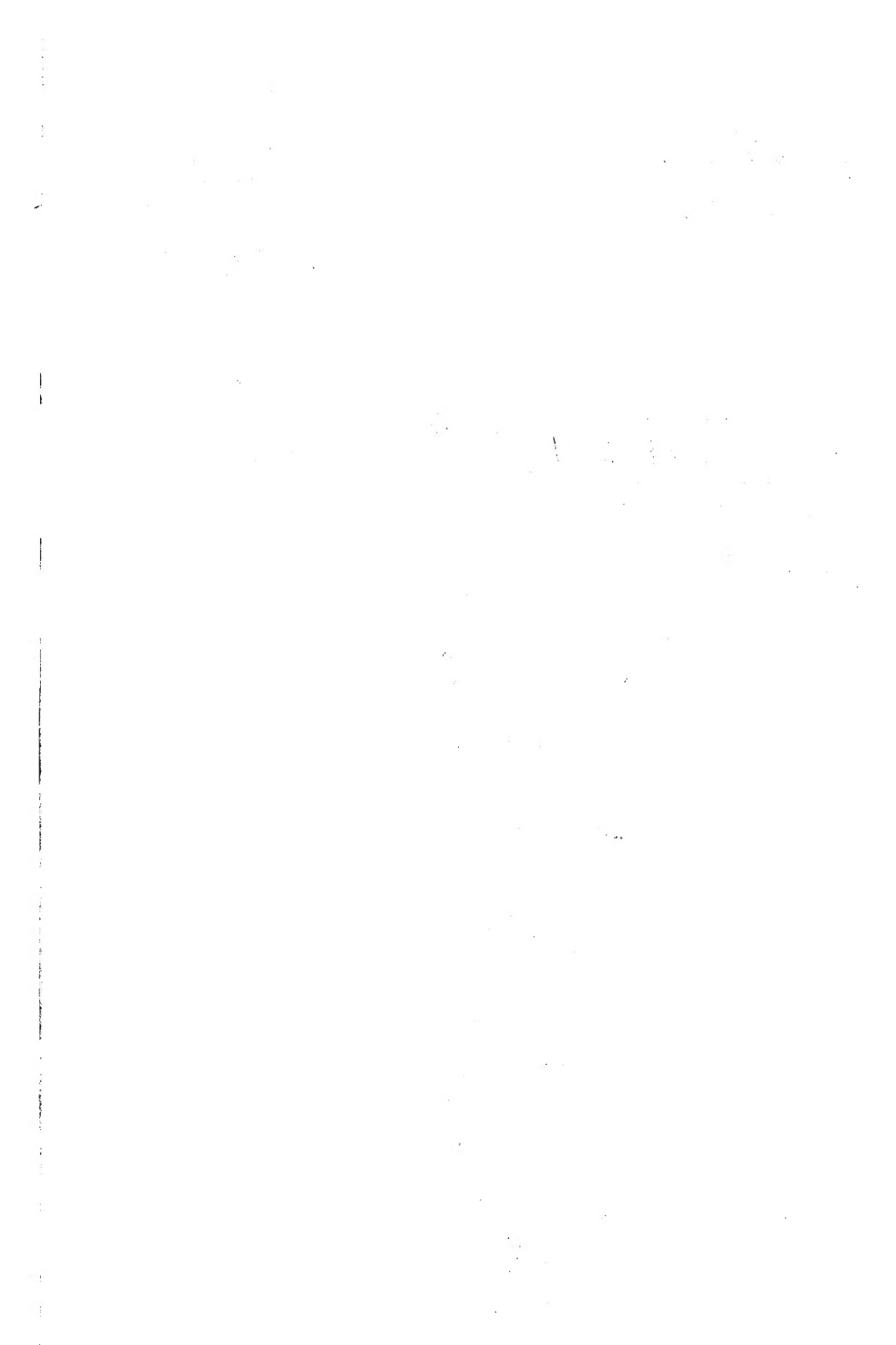
دکتر علی اصغر معینیان

جلد دوم

شہر پورماہ ۲۵۳۶

مجموعہ متون قدیم و احوال دانشندان و عارفان



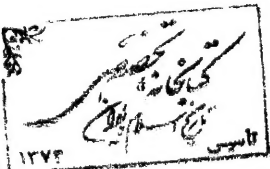


مقصد اول :

در ذکر آباء و اجداد و اقربای حضرت ایشان
و تاریخ ولادت آنحضرت و احوال ایام صبا و
شمه‌ای از شمایل و اخلاق و اطوار حضرت
ایشان و ابتدای سفر و دیدن مشایخ زمان چه
در ماوراءالنهر و چه در خراسان مشتمل^۲ بر
سه فصل :

فصل اول

در ذکر آباء و اجداد و اقربای ایشان^۳



فصل دوم^۴

در ذکر تاریخ ولادت حضرت ایشان و احوال ایام صبا و شمه از
شمایل و اخلاق و اطوار آنحضرت .

فصل سیم^۵

در بیان ابتدای سفر حضرت ایشان و دیدن مشایخ زمان .

-
- ۱- بر، و اطوار آنحضرت و ابتدای
۲- می، مشتمل است بر سه
۳- در
حاشیه نسخه (بر) با خط اصلی کاتب متن نوشته شده، (این رباعی در مدح ایشان گفته شده،
شاهی که سمرقند بود تخت گهش
باشند همه خلق جهان در پنهش
بود به نیاز هر که پای سک او
در نامه اعمال نمائند گنهش)
۴- می، فصل دوم
۵- می، فصل سیم، چپ، فصل سوم .

فصل اول :

در ذکر آباء و اجداد و اقربای حضرت ایشان

مخفی نماند که اکثر آبا و اجداد و اقربای پدری و مادری حضرت ایشان ارباب علم و عرفان و اصحاب ذوق و وجدان بوده‌اند و درین^۱ اوراق بعضی^۲ از احوال و اصحاب و خلفای ایشان بر سبیل اجمال^۳ مذکور میشود.

خواجه محمد النامی :^۴ رحمه الله تعالی ، جد اعلی پدری حضرت ایشان بوده‌اند و در اصل از بغدادند و گویند^۵ از خوارزم و از جمله اصحاب شیخ عالم^۶ عامل امام ربانی ابوبکر محمد بن اسمعیل قفال شاشی علیه الرحمه بوده‌اند، که از اعظم علماء شافعیه‌اند.

-
- ۱- می، و درین اثنا اوراق
بعضی احوال ایشان و اصحاب و
النامی، نسخه بدل، محمد انامی
۲- می، بعضی از احوال ایشان و اصحاب و، چپ،
۳- چپ، (اجمال) افتاده ۴- چپ، خواجه محمد
۵- چپ، رحمه الله ۶- می، و بعضی گویند از
۷- می، عالم و عامل .

در مقامات شیخ ابوبکر. فقال مذکور است که ایشان سنین عمر خود را سه قسم ساخته بوده‌اند یکسال بغزای کفار میرفته‌اند^۱ بجانب روم و یکسال بحج^۲ اسلام توجه میکرده‌اند و یکسال در ولایت خود می‌بوده‌اند و بافاده علوم شریعت و طریقت^۳ مشغولی مینموده‌اند^۴، در سالی که بزیارت حرمین شریفین زاده‌ما الله تعالی شرفاً و کرامه^۵ رفته بوده‌اند بعد از مراجعت چون به بغداد رسیده‌اند خواجه محمد نامی که از اعیان و نامداران بغداد بوده‌اند بصحبت حضرت شیخ رفته‌اند و بقید ارادت ایشان در آمده‌اند و ترك وطن مألوف^۵ خود کرده باحمال و ائقال و عیال و اطفال خود همراه شیخ بولایت شاش رفته‌اند و بقیة العمر آنجا اقامت نموده‌اند و تا آخر حیات در خدمت و ملازمت شیخ بوده‌اند.

حضرت ایشان در مبادی حال که در ولایت شاش می‌بوده‌اند بزیارت قبر شیخ مداومت مینموده‌اند و میفرموده‌اند که حضرت شیخ بحسب روحانیت بغایت ممد و معاونند.

منقولست که روزی اسماعیل‌اتا، که ذکروی در سلسله خواجه احمد یسوی قدس سره^۶ ایراد یافته از پیش قبر شیخ میگذشته است^۷ از بعضی مردم آنجا پرسیده که از وفات شیخ چند سال گذشته، گفته‌اند بسی وقتست و تاریخی^۸ یاد کرده‌اند، اسمعیل‌اتا گفته^۹ که کاه پوده بکاری نمی‌آید، فی الحال مقارن این^{۱۰} مقال از هوا برگ کاهی فرود آمده و در چشم^{۱۱} افتاده هر چند سعی کرده‌اند بیرون نیامده و در چشم وی میخلیده تا کار بجائی^{۱۲} رسیده که آن چشم ضایع شده است.

۱- می، میرفتند ۲- می، و یکسال بجانب حج ۳- مع، (و طریقت) ندارد

۴- می، چپ، می‌نموده ۵- بر، مع، چپ، باجمال ۶- می، قدس الله سره

۷- مع، (میگذشته است از بعضی مردم آنجا پرسیده که از وفات شیخ) ندارد ۸- مع، و

تاریخ یاد کرده‌اند ۹- می، گفت که کاه پوده بکاری، مع، گفته‌اند که کاه پوده - بر،

(که) ندارد ۱۰- بر، این حال و مقال ۱۱- می، در چشم وی، چپ، فرود آمده و

در چشم وی افتاده ۱۲- می، بحالی رسیده.

شیخ عمر باغستانی :- رحمه الله^۱ تعالی از ده باغستان بوده اند که از کوه پایه های تاشکند است و شیخ، جد اعلی مادری حضرت ایشانند و نسبت^۲ شیخ به شانزده واسطه به عبدالله بن عمر بن^۳ خطاب رضی الله تعالی عنهما میرسد و از کبار اصحاب قطب الواصلین، شیخ مجذوب محبوب، حسن بلغاری بوده اند و شیخ حسن، مرید شمس الدین محمد رازی است و وی مرید شیخ حسین سقا، و وی مرید شیخ ابوالنجیب^۴ سهروردی و^۵ وی مرید شیخ احمد غزالی و وی مرید شیخ ابوبکر نساج و وی مرید شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس الله تعالی ارواحهم و نسبت^۶ شیخ ابوالقاسم تا^۷ حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در اول این کتاب ایراد یافته و شیخ حسن در اصل از نخجوان بوده که قصبه ای است معروف در آذربایجان^۸ و پدر وی خواجه عمر نلم از اعیان تجار بوده و شیخ حسن در سن بیست و سه سالگی بدست کفار دشت قبه چاق افتاده و ویرا به اسیری برده اند و هفت سال در میان ایشان بوده است و در سن سی سالگی بجذب قوی مشرف شده است و توبه و انابت نموده و در اطراف و جوانب عالم سیر کرده و^۹ بسی اولیا و مشایخ بزرگوار دریافته است و مدت نه سال در بلغار بوده و سه سال در بخارا و بیست و هفت سال در کرمان و یکسال در مراغه تبریز و سن شریف وی چنانچه از کلمات قدسیه وی معلوم میشود نود و سه سال بوده است زیرا که فرموده است که من در سی سالگی بجذب الهی مشرف شدم و من قطبی ام که بر قلب حضرت محمد^{۱۰} رسول الله صلی الله علیه و سلم واقع شده ام و مرا درین هیچ شکی نیست همچنانکه سنین عمر آن حضرت شصت و سه بوده است سال عمر من نیز از

۱- چپ، رحمه الله از ده ۲- بر، و نسب شیخ ۳- چپ، عمر خطاب

۴- می، چپ، خطاب میرسد رضی الله تعالی عنهما می، خطاب میرسد رضی الله عنهما، بر، رضی-

الله تعالی عنهم ۵- می، (ابو) افتاده ۶- می، (و وی مرید شیخ احمد غزالی) ندارد

۷- چپ، قدس الله ارواحهم ۸- بر، و نسب شیخ ۹- بر، با حضرت ۱۰- می،

آذربایجان ۱۱- می، (و) ندارد ۱۲- بر، حضرت رسول صلی الله علیه و سلم.

ابتداء جذبه تا آخر حیات شصت و سه تمام خواهد بود و وفات وی در شب دوشنبه بیست و دوم^۱ ماه ربیع الاول سنه ثمان^۲ و تسعین و ستمائه بوده است و قبر مبارک وی^۳ در سرخاب تبریز است و در آن مدت سه سال که حضرت شیخ حسن^۴ در بخارا می بوده اند خدمت شیخ عمر باغستانی در صحبت ایشان و ملازمت ایشان بوده اند و کسب کمالات می فرموده^۵.

حضرت ایشان می فرمودند^۶ که چون بملازمت مولانا یعقوب چرخى علیه الرحمه رسیدم احوال من پرسیدند و فرمودند که از کجائی، گفتم از ولایت شاش، گفتند به حضرت شیخ عمر باغستانی نسبتی^۷ داری؟ مرا خوش نیامد که در اول مرتبه^۸ امر قرابت خود بشیخ اظهار کنم، اخفا کردم و گفتم^۹ پدران من مرید و معتقد آن خانواده بوده اند^{۱۰}، خدمت مولانا فرمودند که حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس - الله^{۱۱} تعالی سره طریقه ایشان را معتقد بوده اند^{۱۲} و می پسندیدند و می فرمودند که در طریقه ایشان جذبه باستقامت جمع است پس خدمت مولانا یعقوب گفتند که این نیک تعریفی است زیرا که بعد از ظهور جذبه و استیلاء آن که عبارت از نسبت ذوقیه است، استقامت در شریعت دشوار است اکثر از آن قبیل است که اهل جذبه را استقامت نمی باشد اما اقویا جمع میتوانند کرد پس حضرت خواجه، شیخ عمر را بکمال قوت تعریف کرده باشند.

رشته : حضرت ایشان می فرمودند که شیخ عمر فرزند بزرگوار خود، خوانند

۱ - بر : بیست و دوم ۲ - بر : ثمان تسعین و ستمائه ۳ - حج : مبارک ایشان

۴ - بر : شیخ حسن بلغاری ۵ - حج : چپ : می فرموده اند ۶ - می : می فرموده اند

۷ - حج : (نسبتی داری مرا خوش نیامد که در اول مرتبه امر قرابت خود به شیخ) افتاده

۸ - می : چپ : در اول امر ۹ - حج : (و گفتم) ندارد ۱۰ - چپ : خانواده اند

۱۱ - حج : قدس الله تعالی ، چپ : قدس سره ۱۲ - می : چپ : بودند .

طهور را میگفته اند که : ۱ طهور ملا مشو ، صوفی مشو ، ۲ این مشو ۳ آن مشو ، مسلمان شو .

رشحه : ۴ میفرمودند که کسی از راه دور پیش حضرت شیخ عمر قدس سره ۵ آمده بود که طریقه گیرد ۶ فرموده اند که در آن موضع ۷ که تو بودی مسجد ۸ بود ؟ گفته ۹ که بود ، پرسیده اند که احکام مسلمانی میدانی ؟ گفته که میدانم ، گفته اند ۱۰ پس آمدن اینجا بیفایده بوده است احکام عبادت معلوم و جای عبادت معلوم ، باز گرد و مشغول باش .

رشحه : میفرمودند که شیخ ۱۱ عمر فرموده اند که دل مرید ۱۲ را از غیر خالی میکنیم ۱۳ و ناظر بجناب احدیت میگردانیم این همه میکنیم اما نه ما میکنیم .

شیخ خاوند طهور : رحمه الله ۱۴ تعالی ، ایشان فرزند بزرگوار حضرت شیخ عمرند و عالم بوده اند بعلوم ظاهری و باطنی و در ظل تربیت و عنایت والد شریف خود بدرجات عالیہ اهل ولایت رسیده اند و با وجود آن از صحبت بعضی ۱۵ مشایخ ترك فواید کثیره کسب کرده اند .

حضرت ایشان از عم خود خواجه محمد علیه الرحمه نقل فرموده اند که ایشان گفتند شیخ خاوند طهور به ترکستان رفته اند و با تنگوز شیخ که از کبار خاندان اتا بسوی بوده صحبت داشته و از وی فواید گرفته اند چون در منزل وی نزول کرده اند ، شیخ بخود مباشر طبخ ۱۶ شده و او را ضعیفه بوده است مسلطه خدمتهائی که تعلق به

۱ - می : (که) ندارد ۲ - بر ، چپ ، صوفی شو ۳ - می : (این مشو) ندارد

۴ - می : وهم حضرت ۵ - می : قدس الله سره ۶ - می : (گیرد) ندارد ۷ - می : در آن مواضع که ۸ - بر : مسجدی بود ۹ - می : گفت که ۱۰ - می : گفته اند که پس

۱۱ - می : (عمر) ندارد ۱۲ - می : دل مریدان را ۱۳ - بر ، چپ : میکنم

۱۴ - می : رحمه الله تعالی علیه ، چپ : رحمه الله ۱۵ - می : چپ : بعض مشایخ ۱۶ - بر مباشر طبخی شده .

زنان^۱ میدارد از آتش پختن و نان ساختن او نمیکرده ، تنگوز شیخ بنفس خود در مقام آتش پختن و نان ساختن^۲ شده ، هیزم تر بسوده است و آتش روشن نمیشده ، شیخ سر خود را نزدیک آتشدان^۳ و خاکستر برده و اهتمام کرده که آتش افروخته شود، ضعیفه شیخ آمده^۴ و لگدی بر سر شیخ زده بروجهی که روی و محاسن وی بخاکستر آلوده شد، شیخ برجفای این ضعیفه صبر کرده و هیچ نگفته ، بعد از طبخ و فراغت از طعام خوردن جمیع واقعات و مشکلات شیخ خواند طهور را بخلوت بیان کرده و همه را حل فرموده و شیخ محمد خلوی نام شخصی ملازم شیخ خواند طهور بوده که طریقه او پیش ایشان پسندیده نبوده و بسیار در مقام دفع آن می بوده اند، اما او ابرام میکرده و از صحبت ایشان نمیرفته است و در سفر ترکستان نیز همراه بوده است ، بعد از چند روز که شیخ خواند طهور با تنگوز شیخ ، صحبتها داشته و استفاضه کرده در اواخر کار تنگوز شیخ ایشان را گفته که این مرد خلوی مناسب صحبت شما نیست و گفته من فردا در وقت وداع او را هدیه خواهم داد شما مرتبه او را از آن^۵ هدیه معلوم خواهید کرد ، روز دیگر که شیخ خواند طهور در مقام رفتن شده اند، تنگوز شیخ^۶ تبراکی^۷ یعنی دف بزرگ بی زره به شیخ محمد خلوی داده اند و وی در قبول آن تردد میکرده و شیخ خواند طهور فرموده اند که تبراک^۸ شیخ تبرک است، بی حکمتی نخواهد بود قبول کنید ، بعد از امر ایشان قبول کرده و شیخ خواند طهور بجانب بخارا متوجه شده اند بجائی رسیده اند که سر دو راه^۹ بوده است ، یکی بجانب خوارزم می رفته و یکی بجانب بخارا، شیخ خواند طهور او را گفته اند^{۱۰} ما را بیش از این با

۱- می، بر زنان ۲- می، (و نان ساختن) ندارد ۳- بر، نزدیک آتش و
 ۴- می، آمد و ۵- می، چپ؛ و گفته که من ۶- بر، از همان ۷- می، (شیخ)
 ندارد ۸- می، تبراکی دفی بزرگ بی زره ، می، تبرکی یعنی دفن بزرگ بی زره ، چپ،
 تبراکی یعنی دفی (ظ تصحیفی از کلمه دف باشد) بزرگ بی زره ۹- می ، تبراکه شیخ
 تبرک است، چپ، تبراکی شیخ ۱۰- بر، سر دوراهی ۱۱- می، چپ، او را گفته
 مارا ۱۲- بر، ما را بیش از این صحبت شما نیست .

شما صحبت نیست شما باید که بجانب خوارزم روید و ویرا بآن راه روان ساخته‌اند و خود بجانب بخارا متوجه شده‌اند و او را گفته‌اند^۱ که هدیه تنگوز شیخ اشارت است بآنکه پیش تو اصحاب عقول ناقصه جمع خواهند شد، همچنانکه باواز تبرک اطفال و کنیزکان و بی عقلان جمع^۲ میشوند و آن چنان بوده است که^۳ چون روی بخوارزم رفقه بعضی از جهال و عوام الناس بروی جمع آمده‌اند و مرید روی شده .

از بعضی^۴ اعزه این سلسله قدس الله تعالی ارواحهم استماع افتاده که چون تنگوز شیخ در خلوت حل و قایع و رفع^۵ مشکلات شیخ خواند ظهور کرده‌اند ایشان گفته‌اند ، این مشکل دیگر ما را^۶ نیز حل کنید که با وجود کمالات معنویه و علوم و هیبه^۷ ، آن چه تحمل بود که بر جفای منکوحه خود نمودید و او را بر آن بی ادبی هیچ زجر نفرمودید؟ شیخ گفته‌اند ما را ظهور این علوم و احوال بواسطه صبر و تحمل است بر جفای جهال^۸

در شحه : حضرت ایشان میفرمودند^۹ که شیخ خواند ظهور را در طریق صوفیه مصنفات است، در یکی از رساله‌های خود نوشته‌اند که توحید یگانه گردانیدن تن است از شهوات ، برای عبادت و یگانه گردانیدن دل است^{۱۰} از خطرات ، برای عبودیت^{۱۱} ، و الا حق واحد است و توحید واحد^{۱۲} محال ، کما قیل^{۱۳}

ما وحد الواحد من واحد اذکل من وحده جاحد

۱- بر، او را گفتند که ۲- مع، جمع شوند ۳- بر، (که) ندارد

۴- مع، از بعضی ۵- می، قدس الله تعالی اسرارهم ، چپ، قدس الله ارواحهم ۶- می،

دفع مشکلات، چپ، واقع مشکلات ۷- می، دیگر ما نیز ۸- مع، و علوم و هیبت،

چپ، علوم و هیبه، نسخه بدل علوم دینی آن چه ۹- مع، بر جفای جهان ۱۰- چپ،

میفرموده‌اند ۱۱- می، گردانیدن دست از خطرات، چپ، گردانیدن دل از خطرات

۱۲- می، چپ، برای عبودیت ۱۳- چپ، (واحد) ندارد ۱۴- مع، کما قیل شعر،

چپ، کما قیل بیت .

رشحه: هم^۱ شیخ فرموده اند که توحید در شریعت، حق را یکی گفتن است و یکی دانستن است. اما در طریقت جدا کردن دل است از غیر حق سبحانه.

رشحه: هم شیخ فرموده^۲ اند که^۳ رو دل از دشمن بردار، دوست را طلبیدن چه حاجت است. و ایشان را اشعار معارف شعار بسیار است و حضرت ایشان گاهگاه در اثنای^۴ ادای معارف و لطایف چیزی^۵ از آن میخواندند و از آن جمله است این ابیات^۶

نگاهبان دو چشم است چشم دلداری
 نگاهدار نظر از رخ دگر یاری
 هلا مباد که چشمش بچشم تو نگرد
 درون چشم تو بیند خیال اغیاری^۷
 کجا است درهمه عالم چنان سراندازی
 که عاشقی بخیالش ادا کند رازی^۸

ای بیخبران عشق مورزید که عیب است
 الا بجمالی که پس پرده غیب است^۹

شیرزاد بیشه عشقم قسوی در کار خود
 گو حریف من بیا تا زور بازو بنگرد
 خواجه داود رحمه الله تعالی: فرزند شیخ خواند ظهور بوده است^{۱۰} ووالیده

۱- بر، (هم) ندارد ۲- مع، فرمودند که ۳- بر، (که) ندارد ۴- بر،
 در اثنای معارف ۵- مع، (چیزی) ندارد ۶- می، ابیات، رباعی، مع، این ابیات
 شعر، چه، این ابیات، ابیات ۷- مع، اغیاری، شعر ۸- می، مع، شعر
 ۹- مع، است، شعر، می، است بیت، ۱۰- بر، بوده اند.

حضرت ایشان صلیبیه خواجه داود^۱ بوده‌اند^۲ و والده خواجه داود از جانب آباء کرام خود سید بوده است و والده شیخ خاوند طهور نیز از طبقه سادات بوده^۳ و خواجه داود^۴ علیه‌الرحمه صاحب آیات و کرامات خوارق عادات بوده‌اند^۵

منقول است که در آن فرصت که حضرت خواجه محمد پارسا قدس‌الله^۵ تعالی سره از ولایت اندرجان^۶ متوجه سمرقند بوده‌اند یکی از مخصوصان خود را از راه شاش پیش خواجه داود فرستاده‌اند جهت استخاره سفر حجاز در وقتی که آن قاصد باز می‌گشته خواجه داود ویرا پوستین روباهی داده‌اند و برای حضرت خواجه محمد پارسا تبر تیشه فرستاده‌اند، اتفاقاً در آن^۷ زمان هوا بغایت گرم بوده است. بخاطر آن فاصد گذشته که این چه وقت انعام پوستین است، باز بخاطر آورده که کارهای اولیاءالله بی حکمتی نیست و چون تبر تیشه را بنظر حضرت خواجه آورده^۸ فرموده‌اند که این را نگاهدارید که در ضمن این^۹ سری خواهد بود، گویند چون حضرت خواجه را در مدینه حضرت رسول صلی‌الله علیه و سلم وفات^{۱۰} رسیده آلتی بجهت قبر کردن ایشان^{۱۱} حاضر نبوده، بآن تبر تیشه قبر مبارک ایشان کنده‌اند و بآن قاصد که پوستین داده بوده‌اند اتفاقاً چنان افتاده بود که در راه سرمای عظیم شده که اگر آن پوستین نمی‌بوده آن قاصد هلاک میشده، آنروز حکمت^{۱۲} پوستین دادن بروی ظاهر شده^{۱۳}.

حضرت سید عبدالاول قدس^{۱۴} سره در مسموعات خود نوشته‌اند که در عشر^{۱۵} اخیر ذی‌القعدة سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائیه حضرت ایشان در تاشکند بمزار حضرت

- ۱- چپ، خواجه داود از جانب آباء کرام خود ۲- می، می، بوده است ۳- می، بود و ۴- می، و خواجه علیه‌الرحمه ۵- چپ، ندس سره ۶- بر، اندکان ۷- چپ، (آن) افتاده است ۸- بر، در آورده ۹- بر، ضمن آن ۱۰- می، (وفات) افتاده ۱۱- بر، ایشان آنجا حاضر ۱۲- می، حکمت دادن بروی، بر، حکمت پوستین بروی ۱۳- می، می، ظاهر شد ۱۴- می، قدس‌الله سره ۱۵- بر، در عشر آخر.

شیخ خاوند طهور^۱ بودند، پرسیده شده که از نقل حضرت شیخ^۲ چند سال گذشته است ، فرمودند که مدت شصت و پنج سال است که خواجه داود نقل فرموده اند و ایشان^۳ در نقل حضرت شیخ هفت ساله بوده اند و مدت عمر خواجه داود هفتاد و پنج سال بوده چنانچه در این سال سنه^۴ ثمان و ثمانین و ثمانائیه صد و بیست^۵ و هفت سال بوده باشد .

بابا آبریز^۶ رحمه الله تعالی: از کبار حضرت شیخ عمر باغستانی است و صاحب جذبه عظیم بوده از وی پرسیده اند که شمارا^۷ آبریز چرا میگویند فرموده است که چون حق^۸ سبحانه روز ازل گل آدم^۹ می سرشت من آب بر آن گل میریختم از آن روز باز ، مرا آبریز لقب کردند ، وی در مبادی جذبات و غلبات آن گاهی که بر سر راهی می نشست است و^{۱۰} همچون اطفال ازنی و بوریا و خاشاک تیر و کمانی می ساخته و تیری از آن بطرف^{۱۱} هر که میانداخته فی الحال می افتاده است^{۱۲} و جان میداد، گویند وی را گاوی بوده که گاهی چیزی بر وی بار می کرده و برسم معامله پیش شیخ عمر باغستانی^{۱۳} تنها روان میکرد و میان ایشان چندین فرسنگ مسافت بوده و هر که در آن راه گرد آن گاو میگشته فی الفور^{۱۴} وی را درد شکم عظیم عارض میشده^{۱۵} کسی را مجال تصرف^{۱۶} نبوده آن گاو تنها میرفته و^{۱۷} میآمده بی آنکه کسی ویرا براند.^{۱۸}

-
- ۱- می ، طور رفته بودند ۲- بر ، حضرت خواجه، می ، حضرت شیخ چند شده است ۳- بر ، و خواجه داود در ۴- بر ، درین سال ثمان و ۵- بر ، صد و چهل و هفت سال ۶- می ، می ، بابای آبریز ۷- بر ، بابا آبریز ۸- می ، حق تمالی ۹- می ، گل آدمی ۱۰- می ، چپ ، (و) ندارد ۱۱- می ، از آن طرف هر که ۱۲- بر ، می افتاده و میمرده است گویند ۱۳- بر ، باغستانی میفرستاده و تنها روان ۱۴- می ، چپ فی الحال ویرا ۱۵- می ، و کسی را ۱۶- تصرف او نبوده ۱۷- می ، تنها میرفت و میآمده - بر ، تنها میآمده و میرفته ۱۸- بر ، راند .

شیخ برهان‌الدین آبریز رحمه الله تعالی : از اولاد و احفاد^۱ بابا آبریز

بوده است وی^۲ نیز جذبه قوی داشته است و مرید باب ماجین^۳ است که بزرگی بوده است از ماجین^۴ که بولایت شاش آمده و در تاشکند ساکن شده ، حضرت ایشان فرموده اند که نوبت اول که حضرت^۵ سید قاسم تبریزی قدس سره^۵ بسمرقند آمده بودند^۶ شیخ برهان‌الدین بدیدن ایشان رفته است ، اتفاقاً حضرت سید مربع نشسته بوده اند و اصحاب جمع بوده اند، شیخ برهان^۷ را این‌نوع نشستن از ایشان خوش نیامده است گفته است که شما شیخیده^۸ وقتی که مربع نشینید مریدان شما خواهند خسبید ، از شما این‌نوع نشستن مناسب نیست و در آن باب مبالغه کرده ، اصحاب سید بوی در مقام خشونت شده اند و وی مبالغه خود را نگذاشته تا وقتی که حضرت سید را بدوزانو در آورده و بعد از ساعتی حضرت سید بطهارت‌خانه در آمده اند و از هر طرف اصحاب^۹ چون میر مخدوم و حافظ سعد سیاف^{۱۰} و غیر ایشان بشیخ برهان^{۱۱} آغاز تعرض کرده اند و سخنان مشکل توحید از وی پرسیده ، وی گفته من اینها نمی دانم ، این مقدار میدانم که باغبان حضرت سید سه^{۱۲} روز دیگر میمیرد و بعد از آن حضرت سید را مرض فلج عارض میشود^{۱۳} و از آن مجلس برخاسته^{۱۴} و بیرون آمده ، و چون حضرت سید از طهارت‌خانه بیرون آمده اند پرسیده اند که این عزیز کجا^{۱۵} شد ، اصحاب قصه را باز گفته اند و حضرت سید ایشان را بر آن تعرض ، ملامت کرده اند و چون سه روز از این صحبت گذشته باغبان مرده و هوا در آن چند روز بغایت گرم

-
- ۱ - بر ، او اولاد بابای آبریز ۲ - می ، چپ ، و وی نیز ۳ - بر ، باب ما
حین ، می ، باب ماجین - میج ، باب ماجنین ، نسخه بدل چپ ، بابا ماجین ۴ - بر ، که
سید قاسم ۵ - می ، قدس الله سره ۶ - می ، چپ ، بوده اند ۷ - می ، چپ ، برهان -
الدین را ۸ - می ، که شما که شیخید و قتی که مربع ۹ - بر ، اصحاب سید چون ۱۰ - می ،
و حافظ سعد سیاق ، چپ ، و حافظ سعد سیان ۱۱ - می ، برهان الدین ۱۲ - می ، بعد از سه
روز دیگر - بر ، (بعد از) در بالای سطر نوشته اند ۱۳ - بر ، مرض فلج در می یابد ۱۴ - می ،
برخواست و بیرون آمد و ۱۵ - بر ، کجا رفت .

بوده حضرت سید برای دفع گرما بیخدا نی در آمده‌اند و خواب کرده ، بعد از آنکه بیدار شده‌اند فی القور ایشان را فلج عارض شده باین سبب حضرت سید نسبت به شیخ برهان‌الدین^۱ در مقام نیازمندی و حسن عقیده شده‌اند و در هر سه روز چند سیر نبات گرمائی چند میری سفید برای شیخ برهان^۲ میفرستاده‌اند .

حضرت ایشان^۳ میفرمودند که کرت دوم که^۴ حضرت سید^۵ به سمرقند آمده بودند، من شیخ برهان^۶ را پیش ایشان بردم، اول نشناختند، گفتم ایشان در ملاقات^۷ و ملازمت شما می‌بوده است از ساکنان محله کفشیروند^۸ و نام ایشان برهان‌الدین^۹ است، حضرت سید بشناختند^{۱۰} و باز^{۱۱} باو مصافحه کردند^{۱۲} و گریستند^{۱۳}، بعد از آن فرمودند^{۱۴} که من از قاضی زاده روم بسیار استفسار احوال شما^{۱۵} می‌کردم، ایشان هیچ جواب ننوشتند^{۱۶} و من از احوال شما هیچ خبر^{۱۷} نیافته بودم الحمدلله که شما را در قید حیات یافتم . حضرت ایشان میفرمودند که حضرت سید از شیخ برهان - الدین^{۱۸} لثی خورده بوده‌اند و میفرمودند که از شیخ برهان‌الدین^{۱۹} شنیدم که میگفت^{۲۰} در آداب^{۲۱} طعام خوردن نوشته‌اند^{۲۲} که زینهار بر سر سفره کرنج کوبی نکنی یعنی

- ۱- می، چپ، برهان در ۲- می، شیخ برهان‌الدین ۳- بر، فرمودند
- که در کرت دوم ۴- می، (که) ندارد ۵- می، حضرت سید قاسم بسمرقند، چپ،
- نسخه بدل، حضرت سید قاسم بسمرقند ۶- بر، ملاقات شما می‌بوده است و ملازمت شما
- مینموده‌اند از ۷- در حاشیه نسخه می، (کفشیر بفتح کاف و سکون فاء و کسر سین معجمه
- و یاء مثناة تحتانیه وراء مهمله موضعی است بر جنوبی سمرقند نیم فرسنگ) ۸- می،
- ایشان شیخ برهان است می، چپ، شیخ برهان‌الدین است ۹- چپ، شناختند ۱۰- می،
- باز با او ۱۱- می، چپ، کرده‌اند و ۱۲- می، (و بگریستند ۱۳- می،
- فرموده‌اند که ۱۴- می، احوال می‌کردم ۱۵- می، ننوشتند ۱۶- بر، هیچ
- خبری نداشت ۱۷- می، چپ، از شیخ برهان لثی ۱۸- می، از شیخ شنیدم که
- ۱۹- بر، میگفتند در ۲۰- می، در ادب طعام ۲۱- می، نوشته‌اند که می،

باید که استخوان^۱ مغزدار را بعنف برطبق و برنان نرنی .

شیخ ابوسعید آبریز رحمه الله تعالی: وی^۲ از احفاد بابا آبریز است^۳ و شیخ برهان الدین جد مادری^۴ وی بوده است و وی به شیخ ابوسعید شیخان^۵ مشهور بود و در محله کفشیر می نشست، بزرگ و مجذوب و مستقیم الاحوال بود. حضرت ایشان ویرا بسیار معتقد بودند و وی بحضرت ایشان در کمال اخلاص و ارادت بود و ملازمت آنحضرت بسیار می نمود .

خدمت مولانا محمد قاضی که از جمله خادمان و مقبولان حضرت ایشانند و در^۶ مقصد سیم^۷ مذکور خواهند شد^۸، در کتاب سلسله العارفین که اکثر آن مشتمل است بر ذکر شمایل و مناقب آنحضرت چنین نوشته اند^۹ که یکبار در سمرقند و بای عظیم شد و حضرت ایشان بکوچ بدشت عباس رفتند و بربل جوی عباس چند روز نشستند و در آنحوالی همه زراعت شیخ ابوسعید^{۱۰} بود و نزدیک برسیدن شده بود و شیخ دائم بصحبت حضرت ایشان آمد شد میکرد و هرگز نظر بجانب زراعت خود نینداخت و از متعلقان خود هیچکس را نگذاشت که بطرف زراعت رود و بضبط و جمع آن اهتمام^{۱۱} نماید، هر چند حضرت ایشان فرمودند که مشغول بامر زراعت باشید و آمدن ما را مانع آن شغل مسازید^{۱۲} میسر نشد و اصلاً بزراعت ملتفت نگشت ، عاقبت جمعی از یاران بفرموده حضرت ایشان غله های شیخ را درویدند و کوفتند^{۱۳} و برای شیخ فرستادند.

-
- ۱- مع: استخوانی مغزدار را ۲- می: وی نیز از، چپ: رحمه الله تعالی نیز از
۳- بر: باباء آبریز بوده است ۴- می: جد مادر وی ۵- بر: شیخیان مشهور بود
۶- می: (در) ندارد ۷- چپ: سوم ۸- می: خواهد شد ۹- می: نوشته که
۱۰- چپ: نسخه بدل، ابوسعید ۱۱- می: اهتمامی نماید ۱۲- می: شغل مسازید
۱۳- مع: وگفتند .

حضرت ایشان میفرمودند که شیخ ابوسعید منعمی و توانگری نیست که از فوت^۱ این محصول او را تفاوتی نکند، اما از آنجا که کمال ادب و حرمت داشت او بود این چنین کرد.

و هم در آن کتاب نوشته اند که در وقت فوت شیخ ابوسعید حضرت ایشان فرمودند^۲ که در فوت خواجه علاءالدین غجدوانی علیه الرحمه ، خواجه ابونصر پارسا قدس سره^۳ و عظم گفته اند و فرموده که خواجه علاءالدین در همسایگی ما بودند^۴ و ما در حمایت و عنایت برکت و همت ایشان بودیم، این زمان ایشان بجوار رحمت الهی رفتند اکنون محل ترس است شیخ ابوسعید نیز در همسایگی ما بودند و از جمله مستغفرین بودند و مادام که در میان جمعی^۵ استغفار باشد بلا و عذاب مندفع است^۶، استغفار آن نیست که کسی بزبان استغفرالله گوید، بلکه می باید که همه اعمال و اقوال وی موجب^۷ مغفرت باشد و این عزیز که از میان ما رفت ازین قبیل بود ، جزا^۸ الله عنا خیراً .

وفات شیخ ابوسعید شیخان^۹ در شهر سنه اربع و تسعین و ثمانمائه بود و قبر وی در محله^{۱۰} کفشیر در محوطه حضرت ایشانست .

شیخ بخش^{۱۱} رحمه الله تعالی : از درویشان و منتسبان خانواده شیخ عمر باغستانی بوده است و صاحب جذبات و احوال پسندیده .

حضرت ایشان میفرمودند که نوبت اول که از سمرقند عزیمت هرات کردم ،

۱- چپ، که از قوت این حصول ، می، که از قوت این محصول ، بر، (که) ندارد

۲- می، فرموده اند که، می، میفرمودند که ۳- می، قدس الله سره ۴- می، ما بوده اند و

۵- می، (ما) ندارد ۶- می، میان جمع ۷- می، و استغفار ۸- بر، وی به

موجب مغفرت ۹- بر، می، جزا الله عنا خیراً ۱۰- بر، شیخان ۱۱- بر،

در محل خواجه کفشیر در محوطه ملایان حضرت ایشانست ۱۲- می، شیخ بخش .

خدمت مولانا سعدالدین کاشغری^۱ نمیخواستند که من از ایشان جدا شوم، عزیزی بود در سمرقند از خانواده خواجگان قدس الله تعالی^۲ ارواحهم و از اصحاب شیخ بخشش علیه الرحمه مردی آبادان^۳ و ویرا این معنی^۴ در افتاده بود که درین عالم چگونه می-باید باشید و چکار میبایست کرد، خدمت مولانا سعدالدین ویرا بشفاعت^۵ پیش من فرستادند^۶ وی در بازار مرا^۷ پیش آمد و گفت زینهار به هری نروید^۸ که خدمت مولانا سعدالدین از رفتن شما بغایت ملول و متألمند و در آن باب مبالغه بسیار نمود،^۹ من در جواب گفتم که دغدغه آن ولایت بسیار قوی است و عزیمت مصمم شده^{۱۰} و امکان باشیدن نمانده، گفت چون میروید يك وصیت از من قبول کنید که از آن کشایشها^{۱۱} یابید، بغیرتی کلان میروید و طلبی قوی دارید بر شما باد که توجه بخانواده شیخ عمر باغمشانی را لازم خود گیرید و از آن غافل نباشید که من^{۱۲} شیخ بخشش را که از طبقه آن خانواده است^{۱۳} دیده ام نسبت از ایشان^{۱۴} فرا گرفته ام ایشان با کمال جذبۀ،^{۱۵} استقامت در شریعت داشتند و این مقامی بس عالی است و از جمله نوادر است و نمی-باشد. این مرتبه مگر^{۱۶} اقویا را و بعد از آن، این رباعی بر من خواند و از وی یاد گرفتم که:^{۱۷}

عشق آمد و شد چو خونم اندر رنگ و پوست

تا ساخت مرا تهی و پیر ساخت^{۱۸} ز دوست

- ۱- مع، کاشغری قدس الله سره، چپ، کاشغری قدس الله تعالی ارواحهم و سره نمیخواستند
- ۲- چپ، قدس الله ارواحهم و اصحاب شیخ ۳- می، چپ، در نسخه بدل، مردی آبادان بود و ۴- می، این معنی بخاطر در افتاده که ۵- بر، ویرا بشفاعت ویرا پیش ۶- می، دوی در ۷- مع، (مرا) ندارد ۸- می، بهری روید ۹- می، نمود و من ۱۰- می، شد، و ۱۱- بر، از آن گشادها یابید ۱۲- می، من آن شیخ ۱۳- آن خانواده بود دیده ام ۱۴- می، (فرا گرفته ام ایشان) ندارد ۱۵- بر، جذبۀ و استقامت ۱۶- می، چپ، در نسخه بدل، مگر اقربا را ۱۷- می، یاد گرفتم، رباعی مع، یاد گرفتم، شعر ۱۸- می، و پیر کرد ز دوست.

اجزای وجود من همه دوست گرفت

نامی است زمن بر من و باقی همه اوست

مولانا تاج الدین درغمی^۱ رحمه الله تعالی^۲ : از اجداد بزرگوار حضرت

ایشان بوده‌اند^۳ ، والده^۴ والدہ حضرت ایشان از نبیره‌های خدمت مولانا تاج الدین است و ایشان از^۵ اکابر زمان خود بوده‌اند و عالم بعلوم ظاهری و باطنی و یکمال تقوی و ورع و فقه و احوال عالیہ و کرامات ظاهر^۶ معروف بوده‌اند :

شرح: حضرت خواجه محمد پارسا قدس^۷ سره در تفسیر سوره یس در اوائل

آن بر حاشیه نوشته‌اند که مولانا تاج الدین درغمی رحمه الله در باب تلاوت قرآن فرموده‌اند که حق تلاوت بحضور قلب خواندن است با خشیت و ایستادگی و احوال و انتہا از منہی و اعتبار از قصص و امثال و سرور و فرح بوعده و حزن و بکاء از وعید .

مولانا محمد بشاغری^۸ رحمه الله تعالی : از قریه بشاغر^۹ بوده‌اند که

دیہی^{۱۰} است بزرگ از ولایت سمرقند میان شرق و شمال و از آنجا تا شهر دوازده فرسنگ است ، خدمت مولانا از بزرگان وقت خود بوده‌اند و عالم بعلوم ظاهر و علوم اینطایفه و بحقیقت اویسی بوده‌اند و بواسطه ورزش شریعت و متابعت سنت ، ابواب علوم باطنی بر ایشان مفتوح شده بوده است و احوال و مقامات عالیہ ارباب ولایت میسر گشته و ایشان از اقربای خدمت مولانا تاج الدین درغمی‌اند و حضرت خواجه محمد پارسا قدس^۷ سره ایشان را دیده بوده‌اند .

۱- چپ، درغمی، نسخه بدل، روحی ۲- چپ، رحمه الله ۳- می، بوده است

و چپ، ایشان‌اند ۴- می، والدہ حضرت ایشان ۵- می، (از) ندارد ۶- چپ،

ظاهر ۷- می، قدس الله سره ۸- چپ، محمد بشاغری رحمه الله ۹- چپ،

بشاغر، می، پیشاغر ۱۰- می، می، که دهی بزرگست، چپ، که دیہی بزرگست .

حضرت ایشان^۱ میفرمودند^۲ که بخدمت مولانا محمد بشاغری ما را^۳ خویشی هست بواسطه حضرت مولانا تاج الدین درغمی رحمهما الله^۴ تعالی .

خواجه ابراهیم شاشی رحمه الله تعالی^۵ : خال حضرت ایشان بوده اند، عالم و عارف و فاضل و کامل بوده اند و از اذواق و مواجید اینطایفه نصیب تمام داشته اند^۶، در مبادی حال بحضرت^۷ سید شریف جرجانی علیه الرحمه در سمرقند مصاحب می بوده اند و^۸ در مدرسه ایکی تیمور از ایشان استفاده علوم متداوله می - کرده اند و باتفاق ایشان ملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله^۹ تعالی سره می نموده اند و در آن مجلس عالی استفاضه این نسبت شریفه میفرموده^{۱۰} .

حضرت ایشان میفرمودند^{۱۱} که خال من خواجه ابراهیم علیه الرحمه بر سر تعلیم من این بیت نوشته^{۱۲} بودند که^{۱۳} :

پیداست حال مردم رند آنچنان که هست

خرم کسی که فاش کند هرنهان که هست

میفرمودند که روزی خال من کیفیتی داشت، گردگورستان چاکر^{۱۴} دیزه می گشت و بدرد دل این بیت میخواند و میگریست^{۱۵} .

فراق دوست اگر اندک است، اندک نیست

درون دیده اگر نیم مو است بسیار است

- ۱- می، (ایشان) افتاده ۲- می: میفرموده اند ۳- چپ: مرا خویشی،
 ۴- می: رحمه الله تعالی ۵- چپ: رحمه الله ۶- بر: تمام داشتند ۷- می،
 بحضرت ایشان سید شریف ۸- می، چپ: (و) ندارد ۹- می: چپ: قدس سره
 ۱۰- می، چپ: میفرموده اند ۱۱- می: میفرموده اند که ۱۲- می، چپ: نوشته
 بوده اند که ۱۳- می: بودند شعر: چپ: بوده اند که بیت ۱۴- می: گورستان
 چاکر دیزه، چپ: چاکر دیزه، می: گورستان کردیزه ۱۵- می: که ر، می: میگریست،
 شعر: چپ: میگریست که بیت .

میفرمودند که از خال^۱ خود یاد دارم این رباعی را که میخواندند^۲ :

تا بنده زخود فانی مطلق نشود توحید بنزد او محقق نشود
توحید حلول نیست نابودن تست ورنی^۳ بگزاف آدمی حق نشود

خواجه عمادالملک رحمه الله تعالی : خواجه^۵ عمادالملک، شیخی^۶ بوده اند
فاضل و کامل و حاجی الحرمین^۷ و منبسط الحال که همشیره حضرت ایشان در عقد
ایشان بوده .

میفرمودند که خواجه عمادالملک بدیدن پدر کلان من بتاشکند آمده بودند و
شب اینجای^۸ ما باشیدند، شب^۹ از غایت گذشته بود و خدمتکاران همه رفته بودند و
سر بخواب نهاده و من و یک پسر پیش^{۱۰} ایشان مانده بودیم و من بسیار خرد بودم از
من متوقع نبود که این مقدار توانم نشست، ایشان از نشستن من تعجب می نمودند و با
هم حکایت^{۱۱} می گفتند و من استماع میکردم ، از آن جمله خواجه عمادالملک این
سخن فرمودند که از مجموع احوال و مواجید، استقامت بهتر و محبوبتر است، چنانکه
گفته اند: ^{۱۲}

« یاربسم ملک استقامت ده کاستقامت ز صد کرامت به »

مولانا مسافر: عزیزی بوده اند^{۱۳} از سلسله مشایخ ترك و^{۱۴} حضرت ایشان در مبادی اسفار

-
- ۱- بر، از خال خود این رباعی یاد دارم که میخواندند، ر، مج، از خال خود یاد دارم
 - ۲- مج، شعر، چپ، رباعیه ۳- چپ، عارف بگزاف آدمی ۴- چپ، رحمه الله
 - ۵- بر، (خواجه عمادالملک) ندارد ۶- می، شخصی بوده اند ۷- می، حاجی الحرمین
 - الشریفین ۸- چپ، اینجای را باشیدند ۹- مج، (شب) افتاده ۱۰- مج،
 - (پیش) افتاده ۱۱- می، مج، حکایات ۱۲- مج، گفته اند، شعر، چپ، گفته اند، بیت
 - ۱۳- می، بوده است از، چپ، بوده، از ۱۴- مج، (و) ندارد.

و احوال^۱ با وی مصاحبت داشته‌اند، می‌فرمودند^۲ که در اوایل مسافرت، يك زمستان با مولانا مسافر در شاهرخیه هم حجره بودیم، وقتی مولانا مسافر بولایت شاش آمده بود، فرمود^۳ که در آن فرصت که در فرکت بودیم خواجه عمادالملک نزد ما آمدند و التماس کردند که ایشان را طریقه گوئیم، ما گفتیم اول شما وجود معنوی پیدا کنید بعد از آن ما طریقه گوئیم و سه روز^۴ شما را مهلت دادیم، خدمت خواجه عمادالملک بعد از سه روز هیچ نگفتند ما نیز هیچ نگفتیم حضرت ایشان فرمودند که من^۵ مولانا مسافرا گفتم عجب بوده است که خدمت خواجه^۶ عمادالملک نگفته‌اند^۷ که ما را وجود معنوی حاصل است، مولانا مسافر^۸ گفتند وجود معنوی چیست؟ من دانستم که^۹ وجود معنوی که مولانا مسافر می‌گویند وجود معنوی مصطلح نیست، گفتم وجود معنوی^{۱۰} آنست که طالب وجود معنوی است، مولانا مسافر تعجب کرد و گفت می‌بیند که بواسطه صحبت ما لطافت و تنبیه^{۱۱} امثال این سخنان شما را چگونه حاصل شده است، حضرت ایشان فرمودند^{۱۲} مولانا مسافر نمیدانست که ما آنرا پیش از مصاحبت و ملاقات وی میدانستیم^{۱۳}، انتها کلامه قدس سره^{۱۴}.

پوشیده نماند که وجود معنوی با اصطلاح صوفیه قدس الله^{۱۵} تعالی ارواحهم عبارت از ولادت^{۱۶} ثانیه است که بیرون آمدن سالک است از مشیمه طبیعت و احکام وی چنانچه حضرت عیسی علیه السلام فرمود^{۱۷} که لن یلج ملکوت السموات من لم یولد

-
- ۱- بر، درمبادی احوال و اسفار باوی
 ۲- می، می‌فرموده‌اند که
 ۳- می، فرمودند که
 ۴- می، و سه شبانه روز شما را
 ۵- می، فرمودند مولانا مسافر
 ۶- چپ، خدمت عمادالملک
 ۷- می، گفته‌اند
 ۸- می، مولانا گفتند
 ۹- بر، (که) ندارد
 ۱۰- می، (معنوی) افتاده
 ۱۱- می، چپ، و تنبیه امثال
 ۱۲- می، چپ، میدانست
 ۱۳- می، چپ، قدس الله سره
 ۱۴- می، چپ، قدس الله ارواحهم
 ۱۵- می، ولایت
 ۱۶- می، چپ، فرمود که وجود
 ۱۷- می، فرموده که لن یلج الجمل ملکوت السموات، می، فرموده که لن یلج الخ.

هرتین ، یعنی درنیاید بملك آسمانها کسی که^۱ متولد نشود. دوبار، و^۲ هر که بوجود معنوی بدین معنی که مذکور شد مشرف شده باشد، هر آینه ویرا حاجت بآن نخواهد بود که از کسی طریقه التماس کند، پس وجود معنوی درین محل محمول بر آن باشد که طالب این وجود ثانی است و آنکه وی طلب این^۳ وجود شده بمسبب آنست که از پرتو این، اثری بروی^۴ نلفته پس بهجهاز میتوان گفت که ویرا این^۵ وجود معنوی حاصل است. والله اعلم .

پیری عزیز از بنی اعمام حضرت ایشان در آن ایام از ناشکند آمده بودند^۶ پیش ایشان این حکایت گذشت فرمودند که آخر الامر مولانا، مسافرخواجه عمادالملک را طریقه گفته اند و خدمت خواجه از مریدان مولانا بودند^۷ از بعضی^۸ مخادیم این سلسله استماع افتاده که فرمودند در بخارا پیری دیدم از خلفای مولانا مسافر که میگفت، خدمت مولانای ما در تنظیف و تطهیر لباس و سایر آداب شریعت و طریقت احتیاط بلیغ و اهتمام تمام^۹ داشتند ، روزی پیش ایشان نشسته بودم که صباغی دوآبفت^{۱۰} از برای ایشان رنگ کرده آورد، ایشان بعد از لحظه اورا گفتند این آبفت^{۱۱} ها را باز بر آب انداز و بسیار بمال تا پاکتر شود که در خاطر من تردد میآید، صباغ گفت ای مخدوم رنگ و طراوت اینها ضایع میشود و رنج و محنت من^{۱۲} باطل میگردد، ایشان مبالغه کردند آن مرد بیچاره شد، برخاست و آبفت ها را برد و خدمت مولانا مراقب شدند، در خاطر من اعتراضی افتاد که فقیری يك دو هفته زحمت کشیده آبفت ها را رنگ خوب کرده و^{۱۳} بخدمت آورده و هیچ نجاستی و ناپاکی ظاهرنی،^{۱۴}

-
- ۱- می، کسیکه متولد نشده است، می، کسی متولد نشود، چپ، کسی را که متولد نشود
 - دوبار ۲- می، (و) ندارد ۳- چپ، طالب وجود شده ۴- می، (بروی) ندارد
 - ۵- می، ویرا آن وجود ۶- می، آمده بوده اند ۷- می، بوده اند ۸- می،
 - از بعضی ۹- می، و اهتمام داشتند ۱۰- می، دوآبفت از ایشان ۱۱- می، این
 - آبفت ها ۱۲- می، و محنت باطل میگردد ۱۳- می، (و) ندارد ۱۴- می،
 - ظاهر نه .

این همه مبالغه چه بود که خدمت مولانا کردند ، آخر نفی آن خاطر کرده من نیز مراقب شدم و چشم^۱ پوشیدم ، درین اثنا غیبتی واقع شد، دیدم که برای میروم و مولانا در پیش من میروند ناگاه کوهی عظیم^۲ بقایت بلند پیش آمد. و راهی دارد بسیار باریک و تاریک و ناهموار ، خدمت مولانا را دیدم که بر آن^۳ راه باسانی بالا میروند و همچون مرغ تیزپر، پروازکنان میگذرند و من بمحنت و مشقت بسیار چون مور ضعیف پاشکسته افتان و خیزان بالا میروم و در هر گامی که مینهم و هم آنست که بیفتم و پاره پاره شوم، ناگاه حاضر شدم و مقارن اینحال خدمت مولانا نیز^۴ از آن مراقبه سر برآوردند و فرمودند ای فلان اگر ما درتنظیف و تطهیر لباس و سایر امور احتیاط بلیغ نکنیم بر امثال آن کسوه بلند و راه تنگ^۵ و تاریک همچنان که^۶ دیدی آسان بالا نمیتوانیم رفت .

خواجه^۸ شهاب الدین شاشی : رحمه الله تعالی، جد^۱ پدری حضرت ایشانند و صاحب آیات و کرامات و احوال و مواجید بوده اند و با^{۱۱} مجانبین و مجاذیب صحبت بسیار میداشته اند^{۱۲} و اکثر اوقات بزراعت و گاهی بتجارت مشغول بوده اند و اغلب^{۱۳} چنان بوده است که درسفرهای خود بهمراه^{۱۴} مقید^{۱۵} نمیشده اند و تنها سفر میکرده اند اگر گاهی قطاع طریق سر راه برایشان میگرفته اند ، ایشان باواز بلند مجذوبان را يك يك^{۱۶} نام میبرده اند و بمدد میخوانده^{۱۷} ، فی الحال آن جماعت حاضر میشده اند

-
- ۱- می، (و چشم) افتاده ۲- می، (عظیم بقایت بلند پیش آمد و راهی) افتاده
 ۳- می، که بآن راه ۴- می، مولانا از مراقبه نیز سر برآوردند ۵- مع، و فرمودند
 که ای فلان ۶- مع، چپ، راه تنگ و تاریک ۷- مع، که دیدی که آسان نمیتوانیم
 بالا رفت ۸- بر، خدمت خواجه ۹- چپ، رحمه الله ۱۰- می، چند پدری-
 چپ، بعد پدری ۱۱- می، (با) افتاده ۱۲- بر، میداشتند ۱۳- بر، (و)
 ندارد ۱۴- بر، بهمراهی^{۱۵} ۱۵- می، بهمراه مقیدی ۱۶- می، بنام میبرده اند
 ۱۷- می، میخوانده اند .

و دفع دزدان میکرده‌اند و ایشان را بسلامت میگذرانیده و ایشان را دوپسر بوده‌است: یکی خواجه محمد و دیگری خواجه محمود که والد بزرگوار حضرت ایشانند.

منقولست که چون خواجه شهاب‌الدین را وفات نزدیک رسیده است بفرزند بزرگوار خود خواجه محمد گفته‌اند که فرزندان خود را بیار تا ایشان را وداع کنم و خواجه محمد را دوپسر بوده است، خواجه اسحق و خواجه مسعود، هر دو را آورده است، خواجه شهاب‌الدین ایشان را نواخته‌اند و فرموده‌اند که محمد، فرزندان تو بسی پریشانی و سرگردانی خواهند کشید، خاصه مسعود و سبب سرگردانی وی^۱ خواجه اسحق وی خواهد شد و بعضی اوصاف نامرضی از ایشان گفته‌اند، بعد از آن خواجه محمود والد حضرت ایشان را که برادر خرد خواجه محمد بوده‌اند، گفته‌اند تونیز فرزند خود را بیار و حضرت ایشان را که در آن محل بغایت خرد بوده‌اند، ایشان را در خرقة^۲ پیچیده آورده‌اند چون نظر خواجه شهاب‌الدین بر ایشان افتاده اضطراب کرده‌اند که مرا خیزانید، ایشان را خیزانیده‌اند ایشان آن حضرت را برکنار خود نهاده‌اند و روی خود را بر تمام اعضای ایشان مالیده گریه بسیار کرده‌اند و فرموده‌اند که^۳ آن فرزندی که من میطلبیدم این است، دریغ که در ایام ظهور وی نخواهم بود و تصرفات وی^۴ در عالم نخواهم دید زود باشد که این پسر عالم گیر شود و شریعت را ترویج کند و طریقت را رونق دهد و سلاطین روزگار سر بر خط فرمان او نهند و تن بامر و نهی او در دهند و کارهایی که از وی در وجود آید، پیش از وی آزمایش کبار نیز نیامده باشد و هر چه از مبدأ تا منتها بر حضرت ایشان گذشته همه را یکان‌یکان بر سبیل اجمال ظاهر کرده‌اند و یک بار دیگر روی خود را بر همه اعضای ایشان مالیده‌اند، پس بخواجه محمود داده^۵ و ایشان را وصیت کرده‌اند که این فرزند مرا نیک نگاهداری

۱- چپ، (وی) ندارد و در نسخه متن (بر) نیز مثل اینست که روی کلمه (وی) خط

زده‌اند ۲- بر، در خرقة سفید پیچیده ۳- میچ، چپ، (که) ندارد ۴- می،

وی درین عالم، چپ، ویرا در عالم ۵- میچ، چپ، داده‌اند.

و تربیت وی چنانکه بلیدو شاید بجای آری ، بعد از آن روی بخواجه محمد کرده‌اند و فرموده^۱ که بخاطرت نیاید که پدر، فرزندان مرا چندان نخواست و بفزند^۲ محمود بسیار پرداخت، چه توان کرد، فرزندان ترا آن غوغ ساخته‌اند و فرزند محمود را این نوع ، **ذَالِكَ قَفْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** ، من چکنم^۳ .
 خواجه محمد شاشی* : رحمه الله تعالی^۴ فرزند کلان خواجه شهاب‌الدین

۱- مع: کرده‌اند و فرموده‌اند که، چپ: کردند و فرمودند که ۳- مع: و فرزندان محمود را ۳- می: من چکنم و چه چاره سازم - مع: (من چکنم) ندارد ۴- چپ: رحمه الله .

۵- در هر چهار نسخه کتاب رشحات که در اختیار حقیر است ابتدای ترجمه احوال خواجه محمد شاشی چنین روایت شده :

خواجه محمد شاشی رحمه الله تعالی برادر پدری خواجه شهاب‌الدین بوده‌اند ، حضرت ایشان میفرمودند که خواجه محمد برادر خواجه شهاب‌الدین را نیز از اذواق طور ولایت بهره تمام بوده است ، خواجه شهاب‌الدین میفرموده‌اند مادام که الخ . ولی در نسخه (بر) که نسخه اساس است بعداً روی جمله (برادر پدری خواجه شهاب‌الدین بوده‌اند) قلم گرفته و در حاشیه با خطی جز خط کاتب متن نوشته‌اند (فرزند کلان خواجه شهاب‌الدین بوده‌اند) و نیز در سطر بعد روی اسم (خواجه شهاب‌الدین) قلم زده و بجای آن عبارت (پدریم) نوشته‌اند و در آخر سطر دوم نیز نام (خواجه شهاب‌الدین) را به (خواجه محمد) اصلاح کرده‌اند و در بقیه شرح حال اختلافی نبوده است . با اینکه هر چهار نسخه در نقل روایت با هم اختلافی ندارند ولی ترجمه احوال درست و صحیح (خواجه محمد شاشی) همانست که در نسخه (بر) اصلاح کرده‌اند . زیرا مطابق شرح حال خواجه شهاب‌الدین که در صفحه قبل گذشت ، ایشان دو پسر داشته‌اند، بزرگتر خواجه محمد و کوچکتر خواجه محمود و لذا خواجه محمد فرزند کلان خواجه شهاب‌الدین و برادر پدری (حضرت ایشان) است، حال معلوم نیست اصلاحی که در نسخه (بر) شده در

بوده‌اند. حضرت ایشان میفرمودند که خواجه محمد بزادر پدریم را^۱ نیز از اذواق طور ولایت بهره^۲ تمام بوده است خواجه محمد میفرموده‌اند^۳ ما دلم که^۴ برادرم چیز خداداد حسینی را که از حکام^۵ آن دیار بود قبول نکرده بودند میان ما و ایشان کسی واسطه نبود، مقاصد یکدیگر را بی نامه و قاصد معلوم میگردید و چون چیز وی قبول کردند و بوی اختلاط نمودند به شومی آن اختلاط این معنی از ما مفقود شد و بواسطه احتیاج افتاد و بکتاب و قاصد محتاج شدیم .

خواجه محمود شاشی : رحمه الله تعالى^۶، ایشان فرزند خرد خواجه شهاب الدین بوده‌اند و والد بزرگوار حضرت ایشانند و از مذاق این طایفه شربی تمام و خطی وافر داشته‌اند و حضرت ایشان با استدعای خدمت و الدرساله بنفایت تافع در طریقه خواجگان قدس الله تعالی^۸ ارواحهم تألیف کرده‌اند^۹ چنانچه مشهور است و در اول آن فرموده‌اند که سبب تألیف این مختصر آن بود^{۱۰} که خدمت والد این فقیر رزق الله و لنا العمل بمافیہ بنابه حسن ظنی که^{۱۱} ایشان را باین فقیر بود امر فرمودند باینکه باید^{۱۲} که برای ما چیزی نویسی از سخنان اهل الله که عمل آن سبب وصول^{۱۳} به مقامات علیه و حصول علوم حقیقه که^{۱۴} خارج از طور نظر و استدلال است گردد ،

→

اثر مقابله با نسخه بهتر و قدیمتر بوده و یا اینکه مالک نسخه در حین مطالعه ، بصرافت طبع باین اشتباه پی برده‌است، و چنین اشتباهی نیز در باره خواجه حسن عطار رخ داده است که ما در ذیل صفحات ۱۵۸ و ۱۶۳ باختصار توضیح داده‌ایم ، در هر حال ما متن را مطابق اصلاح نسخه (بر) اختیار کردیم .

- | | | |
|------------------------|-------------------------------|--------------------------------|
| ۱- چپ (را) ندارد | ۲- معج (بهره تمام) ندارد | ۳- بر میفرمودند |
| ۴- معج (چپ) (که) ندارد | ۵- می، چپ، که از احکام | ۶- معج، چپ، بوده، می، بوده است |
| ۷- معج (تعالی) ندارد | ۸- معج، خواجگان قدس سره تألیف | ۹- می، کرده |
| ۱۰- معج، بوده | ۱۱- بر حسن ظن که | ۱۲- می، می باید |
| ۱۳- معج (وصول) | ۱۴- بر حقیقه گردد خارج | |

كما قال النبي صلى الله عليه و سلم : من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم ، امتثال امر ایشان مر این فقیر را واجب نمود ، چرا که ادب با حضرت ربوبیت مقتضی این است، زیرا که وصول اثر ربوبیت حق سبحانه باین فقیر اولاً بواسطه ایشانست و قال بعضهم فی تحقیقه^۲ از آداب حضرت ربوبیت آنست که مظاهری که قبول اثر ربوبیت کرده اند تعظیم ایشان از حیثیت مظهریت واجب داند زیرا که این تعظیم نیز بحکم وَاٰتِيهِ يَرْجِعُ الْاُمُورُ^۳ عاید بآنحضرت است^۴.

منقولست که خدمت خواجه محمود را علیه الرحمه^۵ پیش از آنکه حضرت ایشان از صلب ایشان برحم والده نقل کنند، جذبہ قوی وارد شده بوده است که چنگدگاه به مجاهدات و ریاضات شاقه اشتغال داشته اند و بتقلیل طعام و منام و سکوت بر دوام و ترك اختلاط خواص قیام نموده اند و آن جذبہ به مدت چهار ماه برداشته است در این اثنا حضرت ایشان از صلب خواجه^۶ محمود برحم والده نقل کرده اند و بعد از آن جذبہ خواجه تسکین یافته^۷.

فصل دوم در ذکر تاریخ ولادت حضرت ایشان و احوال ایام صبا و شمه از شمایل و اخلاق و اطوار آنحضرت :

پوشیده نماند که ولادت حضرت ایشان در ماه رمضان سنه ست و ثمانمائمه بوده، بعضی^۸ عزیزان که بحضرت ایشان قرابت قریبه داشتند و از بنی اعمام آنحضرت بودند میفرمودند که بعد از ولادت حضرت ایشان تا والده ایشان از نفاس پاک

۱- بر، و امثال ۲- می، فی الحقیقت ۳- بر، يرجع الامر، چپ، ترجع الامور
 ۴- می، چپ، است الی آخره ۵- مع، (علیه الرحمه) ندارد ۶- بر، خواجه برحم
 ۷- بر، یافته است ۸- می، فصل دوم در ذکر، مع، فصل دوم در تاریخ ۹- می،
 بعضی از عزیزان .

نشده‌اند^۱ و غسل نکرده آن حضرت پستان ایشان نگرفته‌اند و چهل روز شیر ایشان نمکیده .

حضرت ایشان میفرمودند که من یکساله بوده‌ام میخواستند که سر مرا تراشند، سوری^۲ ساخته بوده‌اند که ناگاه خبر فوت امیر تیمور درافتاده و مردم برهم زده شده‌اند چنانچه آشها^۳ که می‌پخته‌اند فرصت نشده است که آنرا بخورند، دیگها خالی کرده‌اند و بکوه برآمده و در آن زمان آباء کرام حضرت ایشان در باغستان می‌بوده‌اند، حضرت ایشان را از زمان صبا و صغرسن باز، آثار رشد و سیمای^۴ سعادت و انوار قبول و عنایت حق سبحانه در جبین مبین روشن و پیدا و ظاهر و هویدا بوده است تا غایتی که هر که را نظر بر جمال مبارک ایشان میافتاده بی‌اختیار ایشان را ثنا می‌گفته و دعا می‌کرده^۵ .

ستاره خط ترا خوانده و ثنا گفته فرشته روی ترا دیده و دعا کرده

حضرت ایشان را از سه چهار سالگی^۶ باز، نسبت آگاهی بجناب حق سبحانه حاصل بوده است، میفرمودند^۷ که در طفولیت بمکتب آمد شد می‌کردم، دل من همه وقت بحق سبحانه حاضر و آگاه می‌بود^۸ و در آن وقت مرا عقیده چنان بود که همه مردم عالم ، خرد و بزرگ برین وجه‌اند، یکبار در آن اوقات، فصل زمستانی^۹ بود ، در صحرائی پای من^{۱۰} به لائی فرو رفت و کنش از پای من جدا شد و در گل بماند و هوا بغایت سرد بود تا بر آوردن کفش از گل غفلتی عارض شد و از نسبت آگاهی

۱- بر، نشدند ۲- در نسخه مج مقابل کلمه سور نوشته‌اند (سور بلغت فرس نقیض

ماتم را گویند، رحمه الله منه) ۳- مج، چنانچه که آشها که ۴- بر، سیمای صلاح

و سعادت ۵- مج، می‌کرده شعر، ، چپ، می‌کرده بیت ۶- مج، از سه سالگی باز

۷- می، می‌فرموده‌اند که، چپ، می‌فرموده که ۸- چپ، می‌بوده در آن ۹- چپ،

فصل زمستان ۱۰- مج، (من) ندارد .

بازماندم، فی الحال خود را ملامت کردم و نیک متأثر شدم، چنانچه گریه بر من مستولی شد، در آن نزدیکی غلام^۱ دهقانی گاو میراند با خود گفتم که این غلام دهقان بلوچود شغل^۲ گاواراندن و زمین شکافتن از نسبت آگاهی بجنبان حق سبحانه غافل نیست، خوب این مقدار مشغولی غافل شدی و گمان من در آن سن آن بود که همه کس را در همه حال این نسبت حاصل است. میفرمودند که تا من بحد بلوغ شرعی نرسیدم ندانستم که مردم را غفلتی^۳ میباشد.

خدمت مولانا جعفر علیه الرحمه که از کبار اصحاب حضرت ایشان بودند و ذکر ایشان در مقصد سیم خواهد آمد میگفتند^۴ که آن حضرت میفرمودند که من دوازده ساله بودم نمیدانستم که کسی از حق سبحانه غافل میباشد، گمان میبرد که حق سبحانه همه خلق را برین وجه آفریده است که از وی غافل نمیشاند،^۵ بعد از آن معلوم شد که آن عنایتی بوده است از حق سبحانه مختص به بعضی و بریاضت و اجتهاد بسیار بعضی را این مرتبه میسر میشده است و بعضی را نمیشده. از خدمت خواجه اسحق که پسر عم حضرت ایشان بوده است منقولست که میفرموده^۶ که ما و سایر اطفال در صفر سن هر چند میخواستیم که حضرت ایشان را به بعضی^۷ افعال و لعبها که^۸ مقتضای کودکی است مشغول سازیم هرگز میسر نشد در اول خود را چنان می نمودند که مگر مشغول خواهند شد چون وقت آن میرسید فرار مینمودند، همیشه در ایشان معنی عصمتی مشاهده می افتاد.

حضرت ایشان میفرمودند که در صفر سن بر در مزار شیخ ابوبکر قفال شاشی، حضرت عیسی علیه السلام^۹ را بخواب دیدم که ایستاده اند، من خود را در قدم مبارک

۱- بر، غلامی بود دهقان گاو میراند ۲- بر، با وجود شغل دهقت و گاواراندن

۳- مع، چپ، غفلت میباشد، چپ، در نسخه بدل، غفلتی میباشد ۴- مع، میگفت که

۵- می، غافل نمیشاند ۶- مع، میفرمودند ما ۷- مع، در بعضی ۸- می، و

لمبتها که ۹- مع، (را) ندارد.

ایشان انداختم سر مرا از خاک برداشتند و فرمودند غم مخور که ما ترا تربیت خواهیم کرد تعبیر این خواب نوعی^۱ بخاطر من آمد، این خواب را پیش بعضی^۲ از یاران خود گفتم، ایشان تعبیر بطب^۳ کردند، یعنی ترا از علم طب نصیبی خواهد شد و من باین راضی نبودم در جواب ایشان گفتم که تعبیر شما مرضی من نیست من بوجهی دیگر تعبیر کرده‌ام^۴ و آن آنست که حضرت عیسی علیه السلام مظهر احیاء تا^۵ از اولیاء هر که بهفت احیا ظاهر میشود میگویند او درین زمان عیسوی^۶ المشهد است و چون ایشان تربیت این فقیر بر خود گرفتند، درین فقیر^۷ هفت احیاء قلوب میتة حاصل خواهد شد، میفرمودند که بعد از اندک^۸ مدتی بموجب این تعبیر، حق سبحانه بقوتی و حالتی مشرف گردانید که این معنی بظهور پیوست و بسی مردم از تنگنای غفلت بفضل حضور و شهود رسیدند. میفرمودند که در مبادی حال بخواب دیدم که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با جمعی انبوه از اصحاب و خیر هم در پای کوهی بغایت بلند ایستاده‌اند، ناگاه بفقیر اشارت کردند که بیا مرا بردار و باین کوه بالا بر، من آنحضرت را برگردن خود^۹ گزفته بالا بردم و بقطه آن کوه رسانیدم، آن حضرت صلی الله علیه و سلم استحسان فرمودند و گفتند من دلستم که ترا قوت این^{۱۰} هست و این کار از تو می‌آید لیکن خواستم^{۱۱} که دیگران نیز بدانند.

میفرمودند که در مبادی حال حضرت خواجه بزرگت خوانجه بهاء الدین را قدس الله^{۱۲} تعالی سره شبی بخواب دیدم که آمدند و در باطن من تصرف کردند، چنانچه

-
- ۱- مع: (نوعی بخاطر من آمد، این خواب را) ندارد ۲- مع: بعض از ۳- مع: (بطب) ندارد ۴- می: بوجهی دیگر کردم و ۵- مع: (تا) ندارد ۶- چپ: عیسی المشهد ۷- مع: (فقیر) ندارد ۸- مع: بعد از آنک مدت ۹- مع: بر، گردن گرفته ۱۰- بر، این کار هست و این از تو می‌آید ۱۱- بر، لیکن میخواستم دیگران ۱۲- چپ: قدس سره، می: قدس الله سره.

پاهای من سست شد بعد از آن روان شدند و من بروجهی که توانستم خود را بحضرت
خواجه رسانیدم، روی بازپس کردند و فرمودند که مبارك باد.

میفرمودند که بعد از این واقعه، خدمت خواجه محمد-پارسا را قدس الله تعالی
روحه بخواب دیدم و ایشان نیز خواستند که در من تصرف کنند اما نتوانستند.

میفرمودند که پیری بود یساول بر درگاه الغ بیک^۲ میرزا که مردم را گاهی
از برای سیاست میانداخت و چوبها میزد، روزی بتاشکند پیغام فرستاد که شیخ زاده‌ها
در مزار جمع شوند که بدیدن ایشان می‌آیم، همه جمع شدند، هفده تن بودند و من
از همه خردتر بودم، چون آن یساول بیامد با هر کدام که مصافحه و معانقه کرد^۳،
آن کس را کیفیتی شد که از پای در افتاد و بغلطید، چون با من مصافحه کرد مرا^۴ نیز
کیفیتی شد اما^۵ سبکدستی کردم و بر وی چسبیدم و نغلطیدم، ویرا این چستی و
چابکی از من بغایت خوش آمد و متعجب شد و با آنکه من خردترین همه بودم مرا
بر همه تقدیم کرد و درسخن روی بمن آورد، درین اثنا به^۶ خاطرها گذشت که با وجود
این تصرف و استیلا بر باطن‌ها این چه کار است که ایشان اختیار کرده‌اند، ویرا بر
آن خواطر اشرافی شد، فرمود که من مرید خواجه حسن عطار بودم و مدتی در ملازمت
ایشان بسر بردم و بسبق باطن اشتغال داشتم و هیچگونه فتحی^۷ نمیشد آخر درد دل
خود را بر خواجه عرض کردم فرمودند که ترا بر درگاه سلاطین خدمتی اختیار میباید
کرد که مدد تو بروزگار مظلومان تواند رسید، پس مرا باین شغل اشارت^۸ فرمودند
و بامیر سعید که از امرای میرزا الغ بیک بود سفارش نوشتند و مرا وصیت کردند که
همیشه در کفایت مهمات مسلمین و امداد فقرا و مساکین سعی بلیغ نمای و اگر مسلمانی
را مهمی پیش آید که از کفایت آن عاجز باشی باید که در غم آن شوی و خود را ملول

۱- مع: قدس الله تعالی سره، جب: قدس سره. ۲- بر: درگاه میرزا الغ بیک که

۳- می: کرد مرا آنکس را ۴- می: (مرا) ندارد ۵- بر: (اما) ندارد ۶- می:

چپ: بر خاطرها ۷- مع: فتح نمیشد ۸- می: اشارتی.

داری و برملاست خواب کنی ، امید است که این معامله مفصلی بفتحی شود. بعد از آن من بفرموده حضرت خواجه مشغول شدم و در آن اثنا مرا فتحی دست داد و عقده‌ها بگشاد .

حضرت ایشان میفرمودند که در اوائل حال چنان نیازمندی بر باطن من مستولی بود که هر کس از آزاد و بنده و سیاه و سفید و صغیر و کبیر پیش آمدی^۱ سر بر پای او مینهادم و بتضرع و ابتهال تمام همت و الثفات خاطر از وی^۲ در میخواستم، میفرمودند که در اوایل^۳، پدر مرا زراعت در مزرعه^۴ کلس^۵ بود یکبار غله بدست ترك^۶ صحرائی پیش من فرستاده بودند که آنرا در جای كنسم و من بضبط غله مشغول شدم و آن ترك جواهرهای خود را گرفت و رفت ، وقتی واقف شدم که رفته بود، در باطن من اضطرابی^۷ عظیم پیداشد که از وی همتی در^۸ یوزه نکردی و نیازی^۹ پیش نیاوردی اندوه^{۱۰} عجیب ازین تقصیر در خود یافتم ، غله را همچنان گذاشتم و در عقب وی بتعجیل تمام رفتم ویرا در نیمه راه شهر یافتم به نیاز و تضرع تمام سر راه بروی گرفتم و از وی درخواستم که گوشه خاطری بمن دار و نظری در کار من کن^{۱۱} ، باشد که ببرکت توحق سبحانه بر من رحم نماید و گره بسته من بگشاید آن ترك صحرائی متعجب و متعجب شده ، گفت غالباً شما بقول مشایخ ترك ، عمل مینمائید^{۱۲} که گفته اند: هر کم^{۱۳} کور سانك خضر بیل و هرتون کور سانك قدر بیل و

-
- ۱- بر، پیش می‌آمد ۲- می، از و در ۳- می، در اوایل حال پدر مرا
 - ۴- می، مج، چپ، (در مزرعه) ندارد ۵- چپ، گلشن، می، کلس بفتح كاف و لام وسین
 - مهمله مزرعه ایست در تاشکند ۶- مج، ترکی صحرائی ۷- بر، اضطراب ۸- مج،
 - درویزه نکردی ۹- می، مج، و نیاز پیش ۱۰- می، چپ، اندوهی ۱۱- چپ،
 - (کن) ندارد ۱۲- مج، عمل نمائید ۱۳- می، هر کیم کور سانك خضر بیل و هرتون
 - کور سانك قدر بیل، مج، هر کیم کور سانك خضر بیل و هرتون که کور سانك، چپ، هر کیم کور سانك
 - خضر بیل و هرتون کور سانك .

اگونه، من ترکی-ام-صحرائی بی‌حاصل، که^۱ روی خود را بضرورت می‌شویم، ازین معطنی که شما طالب آنید مرا چه خبر، از کثرت نیاز من، در آن ترك اثری و کیفیتی پیدا شد و دست بدعا برداشت و مرا دعائی چند بکرد و من بسی گشادها از دعای وی در باطن خود مشاهده کردم.

میفرمودند که در خردی و اهمه من بسیار قسوی بود، تنها از خانه بیرون نمیتوانستم آمد، شبی امری عارض دل من شد و زور آورد و قوت کرد^۲ کار بجائی رسید که صبر و قرار نماند، و اختیار از دست رفت، بی اختیار و بی طاقت از خانه تنها بیرون آمدم، ذوق آن شد که به مزار شیخ ابوبکر قفال روم، بمزار درآمد و ساعتی پیش قبر شیخ نشستیم، هیچ خوف نشد، از آنجا دغدغه طواف مزار شیخ خوانده ظهور شد، آنجا نیز رفتم و هیچ نترسیدم و از آنجا بمزار خواجه ابراهیم کیمیاگر رفتم و از آنجا بمزار شیخ زین الدین کوی^۳ عارفان رفتم، و هیچ^۴ خوفی و ترسی در خود نیافتم دیگر بمدد روحانیت عزیزان در آن خردی در هیچ مزاری و موضعی مهیب^۵ نترسیدم، میفرمودند که در مبادی حال که محل غلبات احوال بود، شبها گورد مزارات تالش کنند میگشتم و آن مزارات بسی از یکدیگر دور است، گاه بودی که در يك شب همه را^۶ میگشتم و در آن زمان یسن بلوغ شرعی رسیده بودم، متعلقان را توهم شده که مبادا^۷ بعمل نامرضی مشغول شوم، شخصی را که باین فقیر همشیره^۸ بود و اخوت رضاعی در میان ما ثابت بود، از عقب من فرستاده^۹ بودند تا احوال مرا تفحص^{۱۰} نماید و تجسس فرماید، شبی در مزار شیخ خواند ظهور در مقابله قبر ایشان نشسته

-
- ۱- مع: که روزی روی خود را ۲- بر: قوت گرفت ۳- چپ: شیخ
 زین الدین دعای عارفان ۴- بر: و هیچ خوف و ترس در خود ۵- بر: و موضعی
 نترسیدم ۶- مع: همه مزار را ۷- مع: که بعمل نامرضی ۸- مع: چپ،
 هم شیر بود ۹- مع: فرستاده بودند چپ: فرستاده بوده اند ۱۰- مع: مرا تفحص
 و تجسس نماید.

بودم این شخص آمد و چون پیش من رسید^۱ دست درمن زد و می لرزید، گفتم ترا چه میشود، گفت چیزهای عجب در نظر می آید^۲ نزدیک است که هلاک شوم، اورا بخانه رسانیدم پیش مردم ما رفته و گفته که از وی اندیشه مکنید و دل جمع دارید که ویرا کاری دیگر پیش آمده است در چنین شب تار که ده مرد^۳ مردانه بآن مزار نتواند^۴ در آمدن وی تنها رفته است و در مقابل قبر شیخ خوانند طهور نشسته ، بعد از آن مردم ما دانستند که ما را ابتلائی واقع است.

میفرمودند که در بدایت حال، سحری در مزار شیخ^۵ ابوبکر قفال که جانی بغایت مهیب و هولناک است چنانچه در روز کسی^۶ تنها آنجا میترسد، نشسته بودم و در تاشکند یکی جمری^۷ بود که با ما ، در مقام عناد و انکار تمام بود و دایم فرصتی می- جست و مترصد بود^۸ که بما آزاری و ایدائی رساند، وی درین سحرگاه^۹ در کمین ما بوده است، چون ما^{۱۰} آنجا نشستیم و سرپیش افکنده زمانی باشیم دیدم ناگاه از کمین- گاه دوان دوان و نعره زنان و عربده کنان برای ترسانیدن و هراس^{۱۱} دادن ما ، بر سر ما دوید ، ما را مجال آن نبود که از نعره^{۱۲} و صدمه وی ترسیم^{۱۳} و یا هولی^{۱۴} و هیبتی از آن حرکات بدل ما راه یابد ، همچنان سر پیش افکنده برقرار و حال خود بودیم و قطعاً پروای وی^{۱۵} نکردیم ، وی چون آن حال مشاهده نمود بغایت انفعال زده شد و از^{۱۶} افعال خود خجل گشته پیش ما گریان گریان بروی^{۱۷} در افتاد^{۱۸} و زمین

-
- ۱- بر: من آمد دست، چپ: می رسیده دست ۲- می: در نظر من می آید ۳- می: ده مردم دانا مردانه ۴- بر: نتوانند در آمدن ۵- می: چپ: در مزار شیخ ابوبکر قفال شاشی که، می: در مزار شیخ خوانند ابوبکر قفال که ۶- می: چپ: کسی آنجا میترسد ۷- بر: یک جمری بود، چپ: نسخه بدل، یکی حجری بود ۸- می: مترصد میبود ۹- بر: درین سحرگاه ناگاه در کمین بوده است ۱۰- می: آنجا نشستم و ۱۱- بر: و هراسیدن ما ۱۲- می: نعره و صدمه صدمه ۱۳- می: وی ترسم ۱۴- بر: و یا هولی و هراسی و هیبتی از ۱۵- می: پروا نکردیم ۱۶- می: و از آن افعال ۱۷- می: بر روی ۱۸- بر: در افتاده زمین .

بوسیدن گرفت و یکی از یاران و محبان شد^۱.

و میفرمودند که شبی دیگر در مزار شیخ زین الدین کوی عارفان نشسته بودم^۲ و آن مزاری است که از شهر بريك كنار است و در آن حوالی و نواحی، مردم کمتری- باشند و در تاشکند یکی^۳ دیوانه بود، بلند بالا و قوی هیکل که روز روشن در میان بازار^۴ مردم از او می هراسیدند^۵ و در آن ایام کسی را کشته بود، ناگاه درین دل شب درین گوستان پیدا شد و^۶ حشر بر سر من آورد و غوغا برداشت که از این جا برخیز و بیرون برو، من اصلاً^۷ بوی^۸ التفات نکردم و از نیت خود نگشتم^۹ و از توجهی که داشتم باز نیامدم و وی همچنان ابرام و مبالغه مینمود ناگاه دوید و شاخهای درختان که بر^{۱۰} سر مزار بود شکستن گرفت و دسته بزرگ بر هم بسته آورد و به مسجد سر مزار درآمد و آنجا چراغی میسوخت بیرون آورد، غرضش آنکه آتش در آن چوبها زند و بر سر من افکند در این کار بود که بادی بوزید و آن چراغ بمرد و آتش غضب^{۱۱} وی برافروخت و غوغا و آشوب در گرفت و جنون وی طغیان کرد، چون رعد میفرید و گرد من میدوید و با خود چیزها میگفت و من مطلقاً^{۱۲} بوی التفات نمیکردم^{۱۳} و هیچ تردد و تزلزل بخاطر خود راه نمیدادم^{۱۴} تا^{۱۵} ۱۳ روز، معامله وی با من این بود، چون صبح شد بی بازار تاشکند درآمد و باز شخصی را بکشت و مردم هجوم کردند و ویرا بقتل رسانیدند.

میفرمودند^{۱۶} آنکه مردم میگویند که در مزارات، ما را چیزها پیش میآید

-
- ۱- می، معج و محبان ما شد ۲- معج، نشسته بودیم، آن ۳- می، يك دیوانه بود، معج، یکی دیوانه بود ۴- معج، بازارها ۵- بر، ازو میترسیدند ۶- می، پیدا شد وحشت حشر بر من آورد، و ۷- معج، بروی ۷- معج، خود برنگشتم ۹- معج، چپ، که در سر مزار ۱۰- می، و آتش وی ۱۱- بر، التفاتی نکردم ۱۲- بر، راه ندادم ۱۳- معج، نسخه بدل چپ، تا در روز ۱۴- می، میفرمودند که، آنکه.

هرگز به نسبت من واقع نشد، غیر از آنکه شبی ایوان مزار حضرت شیخ خاوند طهور نشسته بودم، ناگاه از بالای ایوان چیزی سیاه بر زمین افتاد و میغلطید، اندک تشویشی در خاطر من پیدا شد، برخاستم و رفتم، یکبار دیگر شبی نشسته بودم که از تك سروها که در پیش ایوان است آواز سرفه آمد برخاستم و پیش^۱ نشستم، دیگر چیزی واقع نشد، این همه که برگرد مزارات میگذشتم، میفرمودند که منتسبان خواجه عبدالخالق روح الله تعالی روحه که در بازارها میروند همه^۲ آوازاها بگوش ایشان ذکر میآید، غیر ذکر هیچ نمیشنوند، در مبادی حال ذکر چنان غالب شده بود که از باد و هر آواز که بگوش میآمد ذکر شنوده میشد، یکی از مردم^۳ تاشکند که او را محمد جهانگیر میگفتند تمول^۴ و جاهی داشت، سوری ساخته بود، کس^۵ فرستاده بود و از سمرقند خواننده و سازنده و عودی و چنگی بآن ولایت آورده،^۶ در شبی که غوغای عظیم داشت بضرورت موافقت کسی نزدیک بآن منزل رفته بودم، همه آوازهای مردم و نغمه های عود و چنگ ایشان مرا آواز ذکر مینمود و غیر ذکر هیچ نمیشنودم و در آن وقت در سن هژده^۷ سالگی بودم.

ذکر فقر و تجربه حضرت ایشان در مبادی حال : میفرمودند که در زمان میرزا شاهرخ دره ری بودم و بر فلسی^۸ قدرت نبود، دستاری داشتم که ماهیچه ها^۹ از وی آویخته بود، هر بار که يك ماهیچه^{۱۰} را بند میکردیم یکدوی دیگر فرو میآویخت، روزی در بازار ملك میگذشتم، گدایی از من سؤال کرد و من هیچ نداشتم که بوی دهم دستار^{۱۱} از سر خود برگرفتم و پیش آشپزی^{۱۲} انداختم و گفتم این^{۱۳}

-
- | | | |
|------------------------------|---|-------------------------------------|
| ۱- بر، برخاستم و بنشستم | ۲- می، از همه آوازاها | ۳- می، یکی از مردمان |
| ۴- چپ، میگفتند دل و جای داشت | ۵- می، چپ، ساخته بود و فرستاده و از چپ، | |
| نسخه بدل، بود و کس فرستاد و | ۶- می، آورده، برده در شبی که | ۷- بر، شانزده |
| سالکی | ۸- می، چپ، و تجرد | ۹- می، بر فلس قدرت |
| ماهیچه ها، می، ماهیچه ها | ۱۰- می، چپ، ماهیچه | ۱۱- می، چپ، ماهیچه |
| برگرفتم | ۱۲- بر، دستار خود | ۱۳- می، این دستار از سر خود برگرفتم |
| پاك است. | | |

دستار پاکست بعد از يك شستن ميتوان درد يك مالیدن ، آنرا نگاهدار و اين گذارا چیزی ده ، آشپز گذارا خوشنود ساخت و دستار مرا^۱ با ادب تمام پيش آورد ، قبول نکردم و بگذشتم . ميفرمودند که بسيار مردم را خدمتها میکرديم^۲ ما را نه اسبی بود و نه مرکبی ، در يكسال قبائی مپوشيديم^۳ که پنبه های وی بيرون میآمد و در مدت سه سال يك پوستين مپوشيديم^۴ و در هر سه سال يك موزه تا شتابان^۵ .

ميفرمودند که در اوایل مسافرت يك زمستان با مولانا مسافر در شاهرخيه بوديم^۵ خانه داشتيم که^۶ در آن برکوچه بود و زمين خانه ازکوچه بسيار پست بود^۷ و در وقت باران آب و لای در میآمد ، سحرها بمسجد ميرفتم^۸ بدانجا نماز ميگزاردم^۹ در آن زمستان جامه های من بسيار تنگ بود ، نصف اسفل بدن من هيچ گرم نميشد .

ميفرمودند که اسباب جمعيت را مهيا کرده ايم^{۱۰} ، کسی^{۱۱} ميبايد که کار کند ، اگر اسباب جمعيت را سبب تفرقه و بطالت سازيد عیبی^{۱۲} بس عظيم خواهد بود ، هرگز ما را در غربتها^{۱۳} که بطلب اين^{۱۴} کار رفته بوديم دو ابريق آب گرم برای طهارت^{۱۵} بی تشویش بدست نیامد ، از صحبت شيخ بهاءالدين عمر بجهت وضو و طهارت ساختن گاهگاهی^{۱۶} بشهر ميرفتم^{۱۷} ، بخاطر ميگذشت^{۱۸} که چه شدي اگر شيخ آنمقدار کردند که آب گرمی در يخبند ها برای طهارت فقرا همین جا ميسر شدی و

-
- ۱- می، دستار ما را ۲- می، میکردم ۳- می، می، مپوشيدم ۴- می،
 تاش تابان، می، تاس تابان ، چپ، تابستان ۵- می، بودم ۶- می، خانه داشتم
 ۷- می، (بود) ندارد ۸- بر، ميرفتم ۹- بر، ميگزارديم ۱۰- می، مهيا
 کردیم ۱۱- می، کس ميبايد ۱۲- می، چپ، غبنی ۱۳- می، در خريتها که،
 می، در غربتها که ۱۴- بر، بطلب کار ۱۵- بر، طهارت ساختن بی ۱۶- می،
 چپ، گاهی ۱۷- می، ميرفتم ۱۸- می، بخاطر گذشت .

میسر نبود، ما خود حجره و شمع و آب طهارت و جای^۱ طهارت و حمام و مایحتاج خوردن و پوشیدن همه برای اصحاب مهیا کرده‌ایم، پیش از هجوم مشاغل فرصت بغایت غنیمت است، میفرمودند که پنج سال در هری بودیم گاه بود^۲ که هر هفته دو بار و سه بار بخانه شیخ بهاءالدین عمر میرفتیم^۳ درین^۴ مدت آنجا دوبار چیزی خوردیم و سبب آن بود که برادر میر^۵ فیروز شاه میر محمود شاه آنجای شیخ آمده بود ظاهر^۶ گوسفندی آتش ساخته بودند، ما و مولانا سعدالدین در بیرون نشسته^۷ بودیم پیش ما طعام آوردند یک بار دیگر خدمت شیخ به سبب افطار کردند و دندان‌های ایشان سالم بود، سبب بسیار تناول فرمودند در آن ایام دندانهای من دردمیکرد، اندکی^۸ سبب برسم موافقت خوردم. میفرمودند که ما و مولانا سعدالدین روزی به خدمت شیخ رفته بودیم در آن روز هوا بغایت صاف بود و خدمت شیخ میخواستند که بسطی کنند، ما را گفتند که پیش مولانا جلال‌الدین روید که برای شما طعامی^۹ سازد و این مولانا جلال‌الدین برادر طریقت ایشان بود و شیخ و متولی مزار خواجه سرمه بود و حال آنکه من هیچوقت طعام متولی نخورده بودم^{۱۰} بنا بفرموده شیخ رفتیم مولانا جلال‌الدین در آن جوی بزرگ که در پیش مزار واقعت ماهی^{۱۱} گرفته بود بیست مثقال بوده باشد، آن را کباب ساخت و پیش ما آورد، بعد از آن مدتی بمراقبه مشغول شدند،^{۱۲} بمولانا سعدالدین اشارت کردم که بیرون آئیم، برخاستیم و بیرون آمدیم.

میفرمودند که استاد فرح^{۱۳} تبریزی مردی بود که در زمان میرزا شاهرخ، صاحب

-
- ۱- می، جاهای طهارت ۲- می، گاه بودی ۳- می، چپ، میرفتم ۴- می، در (این) افتاده ۵- می، برادر فیروز میر محمود شاه، می، برادر میر فیروز شاه، محمود شاه ۶- می، ظاهر^۱ از گوشت گوسفندی ۷- بر، در بیرون نشستم و ۸- می، اندک سبب ۹- بر، طعام سازد ۱۰- می، چپ، نخورده‌ام ۱۱- می، ماهی که گرفته بود ۱۲- می، (شدند) ندارد، می، چپ، مشغول شد ۱۳- می، می، استاد فرح.

عیار و مهتر صرافان و زرگران هری بود و بخانواده خواجگان قدس الله^۱ تعالی ارواحهم ارادت بسیار داشت و از حضرت خواجه پارسا قدس الله تعالی سره بتعلیمی^۲ و التفانی خاص مشرف شده بود، من در هری طعام کسی نمیخوردم، وی این معنی را دانسته بود، در غره ماه^۳ رمضان سوگندی خورده بود و حبله ساخته که اگر شبی در خانه وی افطار نمیکردم^۴ زن بروی طلاق میشد، بحسب ضرورت شبهای رمضان آنجا می-بایست رسید، از وی بسی خدمتها و شفقتها دیدیم و ما را در آن زمان، استعداد آنکه ویرا بخدمتی مکافات کنیم نبود، بعد از آنکه مکنتی شد وی وفات یافته بود اما پسر وی را مقدار ده هزار دینار کبکی رعایت کردیم و غیر از آن خدمات دیگر نیز بجا آوردیم.

حضرت ایشان از ابتداء عمر تا انتها هرگز هدیه و تحفه کسی قبول نکردند، مولانا احمد کاریزی علیه الرحمه مردی^۵ عزیز بود و از حضرت مولانا سعدالدین قدس سره^۶ به تعلیمی مشرف شده بود و مشغولی^۷ تمام داشت بعد از وفات حضرت مولانا سعدالدین^۸ برای حضرت ایشان از پشم بره سفید بدست خود جامه^۹ واری باریک رشته بود و چکمن^{۱۰} ساخته و در کار آن غایت^{۱۱} احتیاط مرعی داشته بود و از کاریز برسم تحفه بسمرقند فرستاده و التماس کرده که ایشان آن را بپوشند، چون بنظر مبارک ایشان رسانیدند فرمودند که این جامه را میتوان پوشید^{۱۲} و از آن بوی صدق میآید لیکن چون ما به همه عمر خود چیزی از هیچکس^{۱۳} قبول نکرده ایم خدمت مولوی

-
- | | |
|---|----------------------------|
| ۱- می، قدس الله تعالی اسرارهم، چپ، قدس الله ارواحهم | ۲- می، بتعلیم و التفات شده |
| ۳- بر، در غره رمضان | ۴- می، نمیکردیم |
| ۵- بر، علیه الرحمه | ۶- می، سعدالدین |
| ۷- می، مشغول تمام | ۸- می، چکمه |
| ۹- چپ، جامه وار | ۱۰- می، چکمه |
| ۱۱- بر، آن بغایت | ۱۲- می، پوشیده که از آن |
| ۱۳- بر، از کسی قبول. | |

را از ما عذرخواهی کنید، پس آن چکمن^۱ را با چندبندکاغذ برسم هدیه برای مولانا احمد به کاریز بازفرستادند.

روزی حضرت ایشان در صحرائی که چند فرسنگ از شهر دور بود، میگذشتند و جمعی کثیر از اصحاب و خدام سواره^۲ و پیاده درپای محفه ایشان میرفتند و هوا بغایت گرم بود، ناگاه از دور سیاه خانه چند نمود و از آنجا سه تن متوجه اینجانب شدند و با ایشان چیزی بود و به تعجیل به سر راه حضرت ایشان میآمدند تا در جاده سر راه گرفتند، مهتر آن سیاه خانه ها بود که يك بزغاله فربه برگردن کسی نهاده و يك كاسه چوبین بغایت بزرگ پر چغرات بدست دیگری داده، در میان راه پیش محفه^۳ ایشان زانو^۴ بر زمین نهاد و خادمان اسب محفه را نگاهداشتند پس از^۵ روی نیازمندی گفت خواجم این بزغاله است حلال که نذر ملازمان شما کرده ام و این كاسه چغرات پاك است که آورده ام تا خادمان شما خورند، حضرت ایشان فرمودند که من نذر و هدیه کسی نمیگیرم، بزغاله خود را برمه خود بر، اما چغرات ترا میگیرم و بها می-دهم، گفت چغرات را در این صحرا بها نمیباشد و قدری ندارد فرمودند من چیز کسی مفت نمیگیرم، پس خادمی را گفتند تا يك شاهرخی بوی داد آنگاه چغرات را پیش طلبیدند و چشیدند پس همه یاران سواره و پیاده از آن خوردند و روان شدند.

ذکر غنا^۶ و تمول حضرت ایشان در نهایت کمال : حضرت ایشان میفرمودند که در مبادی حال که در هری بودم^۷ بملازمت حضرت سید قاسم تبریزی قدس^۸ سره بسیار میرسیدم و ایشان كاسه آش^۹ نیم خورده خود بمن میدادند و میفرمودند ای شیخ زاده ترکستانی^{۱۰} همچنانکه این ناخوشان^{۱۱} ما قباب ما شده اند زود باشد که

۱- می، مع، آن چکمه را ۲- می، سوار و پیاده ۳- بر، محفه حضرت ایشان
۴- بر، زانو زده بر زمین نهاد و ۵- چپ، می، پس وی از ۶- می، (غنا) افتاده
۷- بر، بودیم ۸- می، قدس الله سره ۹- مع، نیم خورد بمن میدادند، چپ، نیم
خورد خود میدادند ۱۰- می، چپ، ترکستان ۱۱- در حاشیه بر، مع، نوشته شده،
(مراد از ناخوشان مریدانی بودند که شیوه اباحت بر ایشان غالب بود، رحمه الله منه).

دنیای^۱ تو قباب تو شود و در آن وقت که حضرت سید^۲ این سخن میفرمودند مرا هیچ دنیائی نبود و در کمال ترك و تجرید بودم .

حضرت ایشان درس بیست و دوسالگی بوده اند که خال ایشان خواجه ابراهیم علیه الرحمه ایشان را از تاشکندکه وطن مالوف ایشان است به نیت تحصیل علم ، بسمرقند آورده اند و ایشان را غلبه شغل باطنی از تحصیل علوم ظاهری مانع شده ، بنابراین میل صحبت و ملاقات عزیزان این سلسله شریفه^۳ قدس الله تعالی ارواحهم کرده اند و روی بطلب این کار آورده ، چنانچه در فصل سیم ازین مقصد ایراد خواهد یافت و مدت دو سال در ماوراءالنهر پیرامن اکابر این خانواده میگذشته اند و در بیست و چهار سالگی^۴ متوجه شهر هرات شده اند و پنج سال در هرات با مشایخ وقت صحبت داشته اند^۵ و در بیست و نه سالگی بوطن مالوف بازگشته اند و آنجا بنیاد^۶ زراعت کرده باکسی شریک شده اند باتفاق وی يك زوج از^۷ عوامل روان کرده و بعد از آن حضرت حق سبحانه در زراعت ایشان برکت بسیار ظاهر گردانیده ، پوشیده نماند که مال و منال و ضیاع و عقار و رمه و گله^۸ و مواشی و اسباب و املاک حضرت ایشان از حد و اندازه افزون بود و از حیظه حساب و دائره شمار بیرون ، در کثرت دوم که راقم این حروف بشرف آستانه بسوسی حضرت ایشان مشرف شد، از بعضی سرکارداران ایشان می شنید که مزرعه های آن حضرت از هزار و سیصد در گذشته است و در آن اوقات مشاهده افتاد که چندین مزرعه دیگر خرییده شد و حضرت مخدومی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس الله سره السامی در کتاب یوسف و زلیخا به این معنی در اثناى منقبت حضرت ایشان اشارت کرده اند آنجا که فرموده اند:^۹

۱- بر، دنیایی ۲- بر، حضرت سید قاسم این ۳- مع، سلسله شریف

۴- مع، بیست و چهار سالگی ۵- مع، داشته و نه سالگی ۶- مع، و آنجا

زراعت کرده ۷- بر، يك زوج عوامل ۸- می، و رمه و مواشی مع، چپ، و عقار

و گله و رمه و ۹- مع، فرموده اند شعر، چپ، فرموده اند بیت.

هزارش مزرعه درزیر کشت است که زاد رفتن راه بهشت است

در آن فرصت که راقم این حروف متوجه آستانه بوسی بود بقرشی رسید و شبی در منزل یکی از سرکارداران حضرت ایشان بود وی میگفت که من صاحب نسق جویبار قرشی‌ام که يك مزرعه است از جمله هزار و سیصد مزرعه حضرت ایشان ، فقیر پرسید که براین^۱ جویبار چند زوج از عوامل زراعت میشود ، گفت هر سال به جهت جوی پرداختن ، بعدد هر^۲ زوجی ، مردی بیرون میرود ، سه هزار مرد جمع میشود .

روزی حضرت ایشان بتقریبی فرمودند که من هر سال از مزرعه‌های خاصه سمرقند هشتاد^۳ هزار من غله^۴ بسنگ سمرقند عشر محصول خود بدیوان سلطان احمد میرزا جواب میگویم و فرمودند که حق تعالی^۵ در اموال من برکتی نهاده است که هر خرمی را که حزاران صاحب وقوف ، هزار من غله حزم میکنند در وقت برکشیدن هزار و چهارصد من و^۶ هزار و پانصد من می‌آید ، یکی از ملازمان که^۷ بعضی انبار غلات حضرت ایشان تعلق بسوی میداشت ، میفرمود^۸ که خرج غله گاهی^۹ از دخل زیاده میشود و در آخر سال مینگریستیم هنوز در انبارخانه غله بسیار باقی می‌بود و مشاهده این حال سبب مزید یقین میگشت بحضرت ایشان ، یکبار این^{۱۰} معنی را از حضرت ایشان استفسار کردم فرمودند که مال ما برای فقرا است این چنین مال را خاصیت این است .

-
- ۱- بر، که این ۲- می ، میج ، چپ ، هر زوجی يك مرد ۳- چپ ، هشتاد هزارهزار من ، نسخه بدل ، هشتاد هزار من غله ۴- حاشیه بر ، يك من سمرقند شانزده من هرات است ۵- بر ، حق سبحانه و تعالی ۶- می ، چپ ، هزار و چهارصد و هزار و پانصد من ۷- بر ، (که) ندارد ، میج ، از ملازمان ما که بعضی ۸- می ، میج ، میفرمودند ۹- میج ، (گاهی از دخل زیاده میشود و در آخر سال مینگریستم هنوز در انبارخانه) ندارد ۱۰- بر ، یکبار این معنی را عرض نمودم از آن حضرت استفسار کردم .

درشحه : روزی حضرت ایشان در معنی آیت^۱ کریمه **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** ، میفرمودند که محققان در تفسیر این آیت^۲ چنین گفته‌اند که دادیم ترا کوثر یعنی شهود احدیت در کثرت پس کسی که این مشهد مقام او است هر آینه هر ذره از ذرات کاینات او را آئینه‌ایست که در آن جمال وجه باقی مشاهده میکند اینچنین کس را که مسمی بماسوا^۳ سبب مزید شهود و تجلی وجود باشد اسباب دنیوی چگونه حجاب جمال مقصود گردد و محجوبی او را چگونه صورت بنده و حضرت مخدومی قدس سره^۴ در کتاب تحفة الاحرار در منقبت حضرت ایشان اشارت باین معنی کرده‌اند آنجا که فرموده‌اند: ۵.

ز د بجهان نوبت شاهنشهی	کو کبه فقر عبیداللهی
آنکه ز حریت فقر آگهست	خواجه احرار عبیدالله است
روی ^۶ زمین کش نه سرونه بن است	در نظرش چون روی يك ناخن است
يك روی ناخن که بدست آیدش	کی بره فقر شکست آیدش
لجه بحر احدیت دلش	صورت کثرت صدف ^۷ ساحلش
هست در آن لجه ناقعر ^۸ یاب	قبه نه توی فلک يك حباب ^۹

ذکر خدمت و شفقت حضرت ایشان نسبت بکافه انام از خواص و عوام:
حضرت ایشان از ابتداء حال تا انتهای مراتب کمال بر خدمت و شفقت آشنا و بیگانه و اعانت و رعایت دوست و دشمن حریص و مولع بوده‌اند و در مجالس^{۱۰} و محافل بر

۱- مع: در معنی این آیت کریمه ۲- چپ: این آیه خلیق چنین ۳- بر: بما سواست سبب
۴- می: قدس الله سره ۵- می: مع: فرموده‌اند، شعر، چپ: فرموده‌اند بیت
۶- مع: روی زمین کشته نه سر نه بن است، می: روی زمین کش نه سر و نی بن است ۷- مع: صدف ناخنش ۸- می: نا قمر باب، چپ: تا قمر باب
۹- می: يك جناب ۱۰- می: در مجلس و محافل.

همه کس در خدمت سبقت می نموده اند .

میفرمودند^۱ و قتیکه در سمرقند در مدرسه مولانا قطب الدین صدر می بودم دو سه بیمار را که مرض حصبه داشتند تعهد و بیمار داری میکردم بسبب شدت مرض بیشعور بودند و جامه و بستر ایشان شستنی میشد، من آنها را می شستم و دفع و رفع اذی^۲ از ایشان میکردم و این واقعه زود زود میشد و مرا بواسطه بیمار داری و لوازم آن، حصبه شد در شبی که تب محرق داشتم ، سه چهار سبوی آب آوردم و جامه ها و بسترهای بیماران شستم .

میفرمودند و قتیکه در هری بودم سحرها بحمام پیر هری میرفتم و مردم را خادمی میکردم ، گاه بودی که پانزده شانزده کس را خدمت میکردم^۳ و در این خدمت امتیاز نمیکردم میان نیک^۴ و بدو سفید و سیاه و آزاد و بنده ، گاه چنان بود که در گرمخانه حمام پنج شش کس را خادمی میکردم و بعد از خدمت مردم ، میگریختم تا کسی را دغدغه اجرت نشود و اگر شود مرا نیابد، در آخر حیات میفرمودند از بسکه در حمام این چنین خدمتها میکردم ، از حرارت حمام کوفتی بطبیعت رسیده است ازین جهت حالا بحمام رغبت نمیشود ، بحمام کم تشریف میبردند و ازین^۵ جهت میگفتند :

میفرمودند که در طریقه خواجگان قدس الله تعالی^۶ ارواحهم همت و خاطر مصروف آن میشد که مقتضای وقت چیست و ذکر مراقبه وقتی است که در آن وقت خدمتی نباشد که از آن راحتی بمسلمانی رسد، خدمتی که سبب قبول دلی^۷ است بر ذکر و مراقبه مقدم است، بعضی گمان برده اند که اشتغال بنوافل عبادات از خدمت اولی است .

۱- می که قتیکه ۲- بر، دفع و رفع ایذائی از ایشان ۳- می، میج، چپ،

خدمت کردمی ۴- بر، میان بد و نیک ۵- می، چپ، و این جهت ۶- میج ،

قدس الله تعالی سره ۷- بر، قبول دل است .

ثمره خدمت محبت و تمکین در دلها است ، **جبلت القلوب علی حب من احسن الیها** همین اینست. هرگز ثمرات^۱ نوافل باثر^۲ و ثمره و نتیجه که محبت مؤمنین است برابر نخواهد بود .

میفرمودند آنکه حضرت خواجه بهاءالدین و متابعان ایشان قدس الله تعالی ارواحهم باسانی خدمت کسی قبول نمیکنند از جهت آنست که ، خدمت و تواضع از جمله احسانست و حب^۳ محسن ضروری^۴ و بقدر محبت علاقه واقع ، چون ایشان بتمامی همت مشغولند بنفی خلق و نمیخواهند که ایشان را هیچگونه علاقه بکشد بضرورت سعی و اهتمام دارند که تا توانند خدمت کنند نه قبول خدمت ، و از کسی خدمت قبول میکنند که در وی استعداد آن می یابند که روز بروز از طریقه^۵ و طور ایشان بهره مند شود و علاقه^۶ او از عالم بسبب قبول و التفات خاطر ایشان کمتر گردد و عالمی از جمعیت باطن او معمور و منور شود .

میفرمودند که من این طریق را از کتب صوفیه نگرفته ام بلکه^۷ از خدمت مردم گرفته ام ، نه آنکه مرا آموخته باشند اما خدمت را خاصیت اینست .
میفرمودند که^۸ هر کسی را^۹ از دری در آورده اند ، مرا از در خدمت در آورده اند^{۱۰} از این جهت است^{۱۱} که خدمت مرضی و مختار و محبوب من است ، بهره که امیدواری دارم و یرا خدمت میفرمایم و این بیت خواندند که:^{۱۲}

همت سرا به کنگره کبریا کشد آن سقف گاه را به ازین نردبان مخواه

- ۱- بر، هرگز ثمره نوافل ۲- می، نوافل باو ثمره و ۳- می، (حب) افتاده
- ۴- می، ضروری است و می، (ضروری و بقدر محبت) ندارد ۵- می، چپ، علاقه باشد، بضرورت
- ۶- بر، از طریقه طور ایشان ، می، از طریقه خواجگان و طور ایشان
- ۷- می، و علاقه او از عالم سبب قبول ، چپ و علاقه وی از ۸- می، بلك از
- ۹- می، چپ، (که) ندارد ۱۰- می، هر کس را ۱۱- می، در آوردند ۱۲- می، ازین جهت مرضی و
- ۱۳- می، که شعر، چپ، که بیت .

پس فرمودند که من همچنین میخوانم که: ع : خدمت ترا به کنگره کبریا
کشد .

ذکر مراعات ادب و خدمت ایشان^۱ نسبت به عامه خلق : حضرت ایشان همیشه در خلای و ملاء بکمال ادب ظاهر و باطن متصف بودند و در صحبت و خلوت آداب ظاهری و باطنی را رعایت نموده اند^۲ ، راقم این حروف در آن اوقات^۳ میمنت سمات که ملازم آستانه ولایت آشیانه بود و شب و روز بر ملازمت و خدمت مداومت مینمود ، مدت چهارماه در کثرت اولی و مدت هشت ماه در کثرت ثانیه هرگز ندید که حضرت ایشان خمیازه کشیده باشند ، یا^۴ بسرفه و غیر آن بلغمی و آبی از دهان مبارک بیرون آورده باشند یا بینی افشانده ، و هرگز ندید که در خلای و ملاء وقتی از اوقات شب و روز مربع نشسته باشند .

خدمت مولانا ابوسعید^۵ اوبهی علیه الرحمه که از جمله ملازمان آن آستان^۶ بود مدت سی و پنج سال سربر آستان سود ، چنین میفرمود که در آن مدت که بملازمت و خدمت حضرت ایشان قیام می نمودم ، در هیچ صحبتی و خلوتی هرگز ندیدم که ایشان پوست و دانه انگور و پوست سیب و امرو و آبی و امثال آن از دهان مبارک بیرون آورده باشند و هرگز ندیدم که بینی افشانده^۷ و یا بلغمی از دهان مبارک بیرون افکنده^۸ و یا آنکه گاهی زکام و نزله میداشتند و هرگز چیزی که موجب کراهت و نفرت طباع باشد از آنحضرت مشاهده نیفتاد و از هیچ عضو ایشان حرکتی نا مقبول صادر نشد ، در خلای و ملاء بکمال ادب و حسن معامله متحقق و متخلق بودند .

۱- می ، چپ ، خدمت حضرت ایشان ۲- چپ ، می نمودند ، می ، مینموده اند

۳- بر ، در آن وقت میمنت ۴- بر ، یا سرفه و غیر آن بلغمی و آب دهان مبارک بیرون

۵- بر ، خدمت مولانا سعید ۶- می ، میج ، آن آستانه بود ۷- می ، چپ ، افشانده

۸- چپ ، افکنده یا آنکه گاهی زکام ، می ، افکند یا آنکه گاهی از کام و نزله .

جناب نقابت مآب سید^۱ عبدالقادر مشهدی مد ظله العالی در زمان سلطان ابوسعید میرزا بسمرقند رفته بوده اند^۲ و بصحبت حضرت ایشان رسیده^۳، میفرمودند که شبی میرمزید ارغون در محله کفشیر بملازمت ایشان آمد و داعیه کرد که آن شب در صحبت ایشان احیا کند و فقیر در آن مجلس حاضر بود، چون نماز خفتن گزاردند، ایشان فرمودند که میرمزید مهمان ما است و میخواهد که ما با وی امشب احیا کنیم و مراعات جانب مهمان لازم است ما با بعضی یاران خواهیم نشست، شما جوانید^۴ روید و خواب کنید و اگر خاطر شما^۵ کشد سحر آید، من گفتم اجازت^۶ فرمایند فقیر نیز باشم، فرمودند که اگر درخود قوت نشستن مییابید مانعی نیست. فقیر با سه کس دیگر از اصحاب^۷ ایشان در آن مجلس نشستیم^۸ و من از اول شب تا دم^۹ صبح مترقب احوال ایشان بودم، بهمان وضع^{۱۰} دوزانو که در اول شب نشستند اصلاً و قطعاً ازین زانو بر آن زانو نگشتند و مطلقاً از هیچ عضو ایشان حرکتی صادر نشد تا وقتی که بنماز تهجد برخاستند و چون از نماز فارغ شدند باز بهمان نوع نشستند بربک قرار از روی تمکین و وقار تا وقت طلوع فجر، بی آنکه اثر نعاس و پینکی از ایشان ظاهر شود و فقیر با وجود قوت جوانی در هر یک ساعت و دو ساعت ازین پای بر آن پای می نشستم و ازین زانو بر آن زانو می گشتم و بتکلف^{۱۱} خواب را از خود دور میکردم و میرمزید نیز ببرکت التفات ایشان کمتر حرکت میکرد با وجود آنکه^{۱۲} مرد مرطوبی بود و مقدمات خواب نیز از وی ظاهر نمیشد، ایشان^{۱۳} همچنین مراقب می بودند تا صبح دمید، بعد از آن بسنت نماز بامداد برخاستند و نماز

۱- می: سید عبدالقادر عبدالله مشهدی ۲- بر: رفته بود ۳- بر: رسید
 ۴- چپ: شما خواهید روید ۵- بر: خاطر شما خواهد ۶- بر: اگر اجازت باشد
 ۷- بر: اصحاب حضرت ایشان ۸- می: نشستم ۹- بر: تا صبح ۱۰- بر:
 وضع که دوزانو در اول شب ۱۱- بر: و بتکلف خود را از خواب دور ۱۲- بر: با
 آنکه مرد مرطوبی بود، می: می: مردی مرطوبی بود ۱۳- بر: حضرت ایشان.

صبح را بوضو نماز خفتن گزاردند^۱ و مشاهده اینحالت موجب تحیر و تعجب فقیر شد و سبب مزید حسن اعتقاد و اخلاص فقیر گشت نسبت بحضرت ایشان .

ذکر ایشان^۲ و شفقت و مرحمت حضرت^۳ ایشان نسبت باصحاب و سایر درویشان:

کرم و لطف حضرت ایشان را حد و نهایت نبود همیشه محنت و مشقت، خود اختیار میکردند و فراغت و راحت خدام و اصحاب را بر نفس خود ایشان می نمودند .

خدمت میر عبدالاول علیه الرحمه در مسموعات خود نوشته اند که کرتی در اوایل بهار، جمعی از ملازمان و خادمان حضرت ایشان بولایت کش میرفتند ، روز بیگانه شد^۴ و بضرورت در میان کوه توقف نمودند خدام خیمه نصب کردند، بعد از نماز شام باران گرفت ، حضرت ایشان فرمودند که مرا در طهارت این خیمه تردد است من اینجانمیباشم، اصحاب آنجا باشند و درین باب الطاف نموده مبالغه فرمودند و همان يك خیمه بیش همراه نبود بموجب امر ایشان فقرا و اصحاب در آن خیمه باشند و آنشب تا روز باران میریخت^۵ و سیلها روان شد، چون صبح شد و نماز بامداد گزاردند ببعضی^۶ عنایت کرده چنین فرمودند که ما شرم داشتیم که^۷ در خیمه باشیم و اصحاب در باران باشند و آنچه در باب خیمه فرمودند ستیری^۸ بوده است تا باران بی تردد باشند .

بعضی از اصحاب نقل کردند که کرتی در فصل تابستان که هوا بغایت گرم بود، حضرت ایشان بجانب مزرعه که بزاورد^۹ گویند توجه فرمودند و جمعی از فقرا و اصحاب در ملازمت بودند، مزارعان آنموضع يك آلاجوغ^{۱۰} داشتند^{۱۱} آنرا برای

۱- مع: گزارده اند ۲- می، ذکر ایشان و ۳- بر، (حضرت ایشان) ندارد

۴- می، چپ، بیکاره شد و شب بضرورت ۵- بر، باران ریخت ۶- مع، بعض

۷- می، که خود درخیمه باشیم ۸- بر، سری ۹- مع، چپ، برآورد، - می، برآورد

۱۰- چپ، آلاجوگ چپ، درنسخه بدل، آلاجوغ ۱۱- مع، داشتند از برای .

حضرت ایشان بر پای کردند، اصحاب را حجاب میشد که با ایشان يك جا نشینند و غیر از آن سایه نبود، چون هوا آغاز گرم شدن میکرد، حضرت ایشان اسب میطلبیدند و میفرمودند بعضی شد^۱ کارها را بینم و سوار میشدند و بصحرا میرفتند و در آفتاب میگشتند چون هوا بغایت گرم میشد در سایه^۲ جرها و آبکندها^۳ که تمام بدن^۴ ایشان سایه نبود، همین سر مبارک ایشان در سایه می بود^۵ استراحت مینمودند تا هوا به اعتدال^۶ میآمد، بعد از آن بالاجوغ^۷ در میآمدند، چند روز که آنجا بودند معامله این بود، بالاخره اصحاب معلوم کردند که حضرت ایشان از جهت فراغت و راحت اصحاب آن سواری و در آفتاب گشتن را اختیار کرده اند.

فصل سیم^۸ در بیان ابتداء سفر حضرت ایشان و دیدن مشایخ وقت^۹ و زمان :

میفرمودند که خال من خواجه ابراهیم علیه الرحمه بسیار خاطر مشغول داشتند که من تحصیل کنم مرا از تاشکند بجهت این مصلحت بسمرقند آوردند و اهتمام بسیار کردند، لیکن هر بار که برای خواندن^{۱۰} زور آوردند، مرضی عارض شد که مانع تحصیل گشت، آخر الامر حصبه قوی شد، بخال خود گفتم که مرا حالتی است که تحصیل نمیتوانم کرد و شما نمیگذارید، اگر زیاده مبالغه نمائید و هم آنست^{۱۱} که بعد از این هلاک شوم: خال من از این سخن بغایت متأثر شدند و فرمودند که من حال ترا تا غایت نمیدانستم بعد از این ترا گذاشتم بهر طریق که خاطرت میخواهد

-
- ۱- چپ، بعضی اشدکارها، می، (شد) ندارد ۲- می، در میانه جرها، چپ، در نسخه بدل، در میان جرها ۳- می، (و آبکندها) ندارد ۴- می، بدن مبارک ایشان را سایه نبود، چپ، بدن ایشان را سایه نبود، می، بدن ایشان در سایه نبود
 - ۵- بر، در سایه بود ۶- می، هوا با اعتدال ۷- چپ، بالا جق ۸- می، سیوم، چپ، سوم ۹- می، چپ، و دیدن مشایخ زمان ۱۰- می، خواندن زور آورد و اهتمام تمام نمود مرضی، چپ، در نسخه بدل، خواندن روی آورد و اهتمام تمام نمود مرضی ۱۱- می، می، چپ، و هم است که.

مشغول باش، نوبتی دیگر قصد تحصیل کرده^۱ بودم درد چشم عارض شد و چهل و پنج روز برداشت آخر ترك نمودم .

میفرمودند که مجموع تحصیل ما یکدو ورق از مصباح نحو بیش نیست ، خدمت خواجه ابواللیثی که از اکابر علماء سمرقند بوده اند میفرموده اند که ما کمال^۲ باطن حضرت ایشان را نمیدانیم، اما اینقدر میدانیم که ایشان ظاهر از علوم رسوم چیزی بغایت کم خوانده اند و کم روزی باشد که در تفسیر قاضی شبهه^۳ پیش ما نیارند که ما همه از^۴ آن عاجز نیائیم .

خدمت مولانا علی طوسی که بمولانا علی عران مشهورند و از عظماء علمای^۵ زمان بودند، بحضرت ایشان عقیده بسیار داشته اند و بمجلس آن حضرت بسیار میآمده اند، اما بغایت کم سخن میکرده اند، روزی حضرت ایشان فرموده اند که پیش شما سخن^۶ ما بغایت^۷ بیشرمی است باید که شما گوید^۸ و ما شنویم ، خدمت مولانا فرموده اند جایی که از مبدأ فیاض سخن بیواسطه رسد، سخن گفتن ما آنجا^۹ بیشرمی است .

حضرت ایشان میفرمودند که من از تاشکند برای خدمت مولانا نظام الدین خاموش علیه الرحمه بسمرقند آمده بودم، پدر من کسی پیش ایشان فرستاده بود که من دختر برادر خود را برای وی نگاهداشته ام، اگر حالا نمیآید این نسبت قبول نمیکند برادر از من میرنجد و در این باب الحاح بسیار کرده بودند، خدمت مولانا نظام الدین نصیحت بسیار کردند و در آخر فرمودند ما نمیدانیم اگر درماندگی و اضطراب بمرتبه باشد که نتواند هیچ جا خود را قرار دادن و بهیچ کار و بهیچ چیز آرام نداشته باشد ، آن زمان

۱- بر: تحصیل کردم درد ۲- بر: کمال تصرف باطن ۳- بر: که ما همه
عاجز نیائیم، مع: که ما همه عاجز نباشیم ۴- می: و از عظماء و حکمای زمان ۵- می:
چپ، سخن گفتن ما ۶- می: غایت بیشرمی ۷- بر: شما سخن گوید ۸- می:
چپ، ما اینجا .

معذور است، بتقریب ترك تحصیل موالی این حکایت را بکرات فرمودند^۱.

حضرت ایشان^۲ در مبادی حال که از تاشکند سفر کرده‌اند، در سمرقند و بخارا و غیر آن بسیاری از کبار اصحاب^۳ حضرت خواجه بهاءالدین و اصحاب ایشان و کثیری را از اجله طبقه خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم دیده بوده‌اند و صحبتها داشته، چنانچه پیش از این بتفاریق در ذکر سلسله خواجهگان قدس الله تعالی ارواحهم ایراد یافته است و هم^۴ در سمرقند پیش از آنکه بخراسان آیند بصحبت و ملازمت حضرت سید قاسم تبریزی قدس الله تعالی^۵ سره مشرف شده‌اند و چون بخراسان تشریف آورده‌اند، بار^۶ دیگر بخدمت^۷ حضرت سید قدس سره و به بعضی دیگر از کبار مشایخ هرات ملاقات میفرموده‌اند و بر صحبت ایشان مداومت می نمودند^۸ چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد.

حضرت ایشان در سن بیست و دو سالگی تقریباً از تاشکند به سمرقند آمده بوده‌اند و چندگاه آنجا اقامت فرموده و در آن اوقات باتفاق حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس^۹ سره ملازمت مولانا نظام الدین علیه الرحمه میکرده‌اند و بصحبت ایشان بسیار میرسیده^{۱۰}.

عزیزی از کبار اصحاب حضرت^{۱۱} ایشان میفرموده^{۱۲} که از بزرگی شنیدم که گفت روزی در سمرقند به صحبت^{۱۳} مولانا نظام الدین رسیدم پیش ایشان نشستم، ناگاه دیدم که جوانی در آمد بغایت نورانی و با هیبت و مهابت عظیم و زمانی نشست،

-
- ۱- معج، چپ، میفرمودند ۲- می، معج، که در مبادی حال از ۳- بر، اصحاب خواجه ۴- چپ، قدس الله ارواحهم ۵- بر، (وهم) ندارد ۶- معج، چپ، قدس سره ۷- می، باری دیگر ۸- چپ، بخدمت سید قدس سره، می، بخدمت حضرت سید قاسم قدس الله سره ۹- می، مینموده، می، چپ، مینموده‌اند ۱۰- می، قدس الله سره ۱۱- بر، ایشان میرسیده ۱۲- بر، اصحاب ایشان ۱۳- معج، میفرمودند چپ، میفرموده‌اند ۱۴- بر، بصحبت حضرت مولانا.

بعد از آنکه بیرون آمد از خدمت مولانا پرسیدم که این جوان چه کس بود، فرمودند وی خواجه عبیدالله است زود باشد که سلاطین عالم مبتلای وی شوند.

مولانا درویش محمد سرپلی از خدمت مولانا عبدالله سرپلی که از جمله قدمای اصحاب^۱ حضرت ایشانست و در سرپل ساکن می بوده که موضوع^۲ مشهور است در سمرقند، چنین نقل کرده که وی فرمود که من خرد سال بسودم و پدرم از مخلصان و معتقدان خدمت مولانا نظام الدین بودند^۳ و اکثر اوقات^۴ مولانا در^۵ منزل ما بودند و پدرم بملازمت و خدمت ایشان قیام می نموده^۶ و اغلب احوال ایشان مراقب بودند، اتفاقاً روزی مراقبه کرده^۷ بودند و سر در پیش افکنده^۸ و پدرم نزدیک ایشان بکاری و خدمتی مشغول بود^۹، ناگاه مولانا سر بر آوردند و فریادی^{۱۰} بلند کرده و پدرم دست از آن کار باز داشته سبب آن فریاد را^{۱۱} از ایشان پرسیده، فرموده اند که از جانب شرقی شخصی پیدا شد خواجه عبیدالله نام و تمام روی زمین را گرفت، عجب شیخی^{۱۲} بزرگی،^{۱۳} ما نام حضرت ایشان را از خدمت مولانا نظام الدین شنیدیم^{۱۴} و یاد گرفتیم و منتظر مقدم شریف ایشان می بودیم و با سایه ایشان عشق بازیها میکردیم تا زمان دولت سلطان ابوسعید میرزا شد و حضرت ایشان را از تاشکند کوچانیده بسمرقند آورد، اول کسیکه بشرف صحبت و ملازمت ایشان شتافت از سمرقند، ما بودیم و بسعادت خدمت مستعد گشتیم.

حضرت ایشان در مبادی حال بعد از^{۱۵} چندگاه که در سمرقند بوده اند از آنجا

- ۱- بر، (اصحاب) افتاده ۲- می، مع، که موضعی مشهور ۳- می، مع،
- بود و ۴- می، چپ، اوقات خدمت مولانا ۵- می، در سر منزل ۶- می،
- چپ، می نمود ۷- می، مراقبه کرده بوده اند ۸- بر، (و) ندارد ۹- می، چپ،
- مشغول بوده ۱۰- می، مع، فریاد بلند کرده ۱۱- می، چپ، (را) ندارد
- ۱۲- چپ، عجب شیخ بزرگی، می، عجب شیخی بزرگ ۱۳- مع، و نام حضرت
- ۱۴- مع، شنیدم ۱۵- می، بعد از آنکه چندگاه.

میل بخارا فرموده‌اند و در راه بده شیخ سراج‌الدین پرمسی رسیده‌اند و یک هفته آنجا با شیخ صحبت داشته‌اند و از آنجا به بخارا رفته‌اند و مولانا حسام‌الدین^۱ بن مولانا حمیدالدین شاشی را دیده‌اند و بخواجه علاءالدین غجدوانسی صحبتها داشته‌اند ، چنانچه در مقاله^۲ کتاب در ذکر خواجگان قدس‌الله تعالی^۳ ارواحهم مذکور شده بعد از آن عزیمت خراسان کرده‌اند و از راه مرو به هرات آمده‌اند و مدت چهار سال پیوسته آنجا بوده‌اند. و در آن مدت بصحبت حضرت سید قاسم تبریزی و شیخ بهاءالدین عمر قدس‌الله^۴ تعالی سرهما بسیار^۵ میرفته‌اند و بصحبت حضرت شیخ زین‌الدین خوافی^۶ احياناً میرسیده‌اند و بعد از چهار سال از هرات به نیت صحبت حضرت مولانا یعقوب چرخ‌ی قدس^۷ سره از راه بلخ و شیرقان^۸ متوجه ولایت حصار شده‌اند و در بلخ به صحبت مولانا حسام‌الدین پارسا رسیده‌اند چنانچه در ذکر مولانا گذشته و از آنجا به غفانیان رفته‌اند به نیت زیارت قبر حضرت خواجه علاءالدین عطار قدس‌الله^۹ سره بعد از آن به هلمتو^{۱۰} آمده‌اند و خدمت مولانا یعقوب را آنجا یافته‌اند و دست بیعت بدیشان داده^{۱۱} از ایشان طریقه گرفته‌اند چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد و در آن سفر مدت سه ماه مانده بوده‌اند^{۱۲} و باز بهرات مراجعت کرده^{۱۳} یکسال دیگر کمابیش آنجا بوده‌اند و بر صحبت اکابر وقت مداومت فرموده و بعد از آنکه پنج سال در هرات اقامت داشته‌اند عزیمت بوطن مالوف کرده‌اند و در تاشکند مقیم شده بامر زراعت قیام نموده‌اند و بشغل دهقنت اقدام فرموده .

-
- ۱- می، مج؛ (ابن) ندارد ۲- می، در مقال ۳- چپ، قدس‌الله ارواحهم
 ۴- مج، چپ، قدس سرهما ۵- مج، (بسیار) ندارد ۶- می، خوافی قدس‌الله سره ،
 مج؛ چپ، قدس سره ۷- می، قدس‌الله سره ۸- می، بلخ و شیرقان، مج؛ بلخ و شیرقان،
 نسخه متن (بر) نیز شیرقان بوده بعداً (غ) را به (ق) بدل کرده‌اند ، چپ، بلخ و شیرقان ،
 ۹- مج، قدس‌الله تعالی سره ۱۰- می، چپ؛ بهلمتو، مج؛ بهلمتو ۱۱- بر، داده و
 از ۱۲- بر، سه ماه بوده‌اند ۱۳- می، مج، مراجعت فرموده ؛

میفرمودند که تا سن بیست و نه سالگی در شهرهای مردم بودیم ، بعدت پنج سال پیش از وبا^۱ ازهری بتاشکند آمدم و واقعه وبا درشهورسنه اربعین وثمانمائه بوده است و بعد ازآنکه بتاشکند رفته اند خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة آنجا بوده اند باز^۲ با ایشان صحبتها داشته اند و میان ایشان امورعجیبه واقع شده^۳ چنانچه شمه از آن در ذکر مولانا نظام الدین گذشته است .

ذکر صحبت^۴ حضرت ایشان در سمرقند و خراسان بحضرت سید قاسم تبریزی قدس الله سره

میفرمودند^۵ که من^۶ به همه عمر خود کسی کلانتر از حضرت سید قاسم تبریزی قدس سره^۷ ندیدم بصحبت هرکس از مشایخ زمان که در میآمدم^۸ نسبتی ظاهر میگشت و کیفیتی حاصل میشد که آخر^۹ گذاشتنی بود ، اما در صحبت سید قاسم نسبتی ظاهر میشد که آخر الامر آنرا میبایست گرفت .

میفرمودند که^{۱۰} هرگاه پیش سید قاسم در میآمدم چنان مشاهده میشد که جمله کاینات برگردد ایشان میگردد و در ایشان فرو میرود و گم میشود .

میفرمودند^{۱۱} که سید قاسم در مبادی^{۱۲} حال در حوالی باورد با حضرت خواجه بزرگ ، خواجه بهاء الدین قدس سره^{۱۳} ملاقات کرده بوده اند و صحبت داشته و بعد از

۱- بر: پیش از وبا بتاشکند آمدم ۲- مع: (باز) ندارد ۳- بر: واقع شد

۴- مع: (صحبت) ندارد ۵- مع: جمله دعا ندارد. چپ: قدس الله سره

۶- می: مع: میفرموده اند ۷- مع: (که من) ندارد ۸- می: مع: قدس الله

تعالی سره ۹- مع: چپ: که در آمدم ۱۰- مع: (آخر گذاشتنی بود اما در صحبت

سید قاسم نسبتی ظاهر میشد) ندارد ۱۱- چپ: (که) ندارد ۱۲- چپ: میفرمود

۱۳- مع: (مبادی) ندارد .

آن خود را بر طریقه و نسبت ایشان میداشته‌اند و^۱ بعضی اوقات در مجالس صحبت چنان معلوم میشد که حضرت سید خود را بر طریق خواجگان قدس‌الله^۲ تعالی ارواحهم میدارند .

میفرمودند که حضرت سید قاسم را در بانی بود که کسی^۳ را بی اجازت و دستوری ، پیش حضرت سید نمیگذاشت^۴ که در آید ، خدمت سید بآن دربان گفته بودند که هرگاه این جوان ترکستانی^۵ آید مانع وی^۶ نشوی و گذاری که پیش من آید . میفرمودند که من هر روز بدرخانه سید میرسیدم ، لیکن با وجود دستوری هر دوروز^۷ و هر سه روز یکبار پیش ایشان در میآمدم ، کسان ایشان تعجب میکردند که شما دستوری یافته‌اید ، چرا هر روز در نمیآید ، دیگران را خود اجازت نیست والا هرگز از پیش ایشان بر نمیخاستند ، کسی را خوش نمیآید که از پیش ایشان برخیزد ، لیکن ایشان مردم را زود اجازت میدادند اما هرگز مرا نخیزانیدند .

میفرمودند که یکبار در مبادی^۸ ملازمت از من پرسیدند که بابو ، چه نام داری و عادت ایشان آن بود که مردم^۹ را بابو میگفتند ، گفتم عبیدالله ، فرمودند که^{۱۰} باید که تحقیق اسم خود کنی^{۱۱} انتهی کلامه قدس سره^{۱۲} .

خدمت مولانا محمد قاضی^{۱۳} علیه‌الرحمه در شرح این سخن چنین نوشته‌اند که

۱- بر: میداشته‌اند در بعضی مجالس و صحبت چنان ۲- چپ: قدس‌الله ارواحهم

۳- می: کسی را رخصت بی اجازت و دستوری پیش، می: چپ: کسی را بی اجازت و رخصت پیش

۴- می: نمیگذاشته ۵- بر: در آید ۶- چپ: مانع وی نشوی تا بیاید و گفت که

من هر روز ۷- بر: هر دو روز و سه روز ۸- بر: در مبادی حال ۹- بر:

مردانرا ۱۰- بر: که تحقیق اسم خود کنی ۱۱- در حاشیه نسخه چایی اضافه شده

آنچه از کلام شیخ‌الشیخ قدس سره در مطالب رشیدی مفهوم میشود اینکه عبد بودن اکمل همه کمال

است و بهمین جهت در مقام کمال مدح فرمود، سبحان الذی اسری بعبده لیلًا پس عبیدالله بودن

اعلای کمال است والله اعلم ، امیرعلی عفی عنه ۱۲- می: قدس‌الله سره ۱۳- بر:

محمد قاضی در شرح این .

باید که تحقیق اسم خود کنی ، یعنی کمال سعی را بجای آری که بندگی حق سبحانه و بوجه اكمل کنی و آنچه راقم این حروف را در معنی این سخن بخاطر میرسد آنست که تحقیق اسم خود کنی ، یعنی آن اسمی که مربی تست و مبداء فیض تو، او است و بحقیقت^۱ ، حقیقت تو مظهر آن اسم است و رب تو که آخر الامر بازگشت و رجوع تو باو خواهد بود، او است و متحقق بآن اسم شدن^۲ آنست که حقیقت سالک، آئینه شود که آن اسم در وی بالوازم خود بتامی تجلی کند و از مظهر^۳ وی بوجه کمال ظاهر گردد و وی در ظهور آثار و احکام آن تجلی مستغرق و مستهلك شود.

حضرت ایشان میفرمودند که همیشه نظر سید قاسم قدس سره بر عاقبت امور^۴ میبود و شیخ بهاءالدین عمر، این نظر نداشتند ، یکبار پیش حضرت شیخ در آمدم اتفاقاً جمعی^۵ فقیران از ظلمه داد خواهی میکردند و پیش ایشان گفت و شنید بسیار بود، شیخ^۶ بجانب من نظر کردند و فرمودند که شب کجا^۷ بوده اید من مقصود ایشان فهم کردم ، یعنی مناسبتی کسب کرده اید که در چنین محل آمدید . حضرت ایشان میفرمودند که اگر^۸ شیخ نظر بر عاقبت و استعداد میداشتند چنین نمیگفتند .

از مولانا فتح الله تبریزی رحمه الله منقولست که گفته^۹ ، من در ملازمت^{۱۰} حضرت سید قاسم قدس سره بسیار می بودم و بمسائل تصوف^{۱۱} میل و شغف^{۱۲} تمام داشتم تا غایتی که بسیار شبها در تعقل يك مسئله از دقایق این طایفه بروز می آوردم که خواب نمی آمد یکبار در صحبت سید نشسته بودم ، که حضرت ایشان درآمدند ، سید قاسم تلقی^{۱۳} و اقبال تمام نمودند و معارف غریب و دقایق عجیب فرمودند و هر بار

-
- ۱- بر، و تحقیق حقیقت تو ۲- بر، شدن است که ۳- می، و آن مظهر ۴- بر، امور بود
 - ۵- مع، جمع فقیران ۶- می، (شیخ) ندارد ۷- بر، شب کجا بودی، مع، که امشب کجا بوده اید ۸- بر، اگر حضرت شیخ ۹- می، که گفت من ۱۰- مع، (در ملازمت) افتاده ۱۱- بر، بمسائل صوفیه ۱۲- بر، میل و شغفت، چپ، میل و شغف ۱۳- بر، تلقی نمودند و اقبال تمام کردند .

که حضرت ایشان پیش حضرت سید میآمدند، سید بی اختیار آغاز حکایات و اسرار غامضه میکردند و حقایق و لطایف غریبه^۱ از ایشان سرمیزد که در اوقات دیگر مثل آن^۲ اتفاق نمیافتاد، روزی بعد از آنکه حضرت ایشان از مجلس برخاستند، حضرت سید متوجه فقیر شده فرمودند که مولانا فتح الله سخنان اینطایفه علیه اگر چه بغایت خوش است اما بمجرد گفت و شنید کاری کفایت نمیشود، اگر میخواهی که بسعادتی رسی که نهایت متمنای ارباب همت است، دست^۳ در دامن این جوان ترکستانی زن^۴ که اعجوبه^۵ زمان است، از وی بسی کار در حساب است زود باشد که جهان بنور ولایت اوروشن شود و دلهای مرده و بهوای نفس افسرده از برکت صحبت شریفش زنده گردد و مرا بموجب اشارت حضرت سید همیشه آرزوی ملازمت حضرت ایشان می بود تا^۶ زمان سلطان ابوسعید میرزا که حضرت ایشان از تاشکند بسمرقند آمدند، من اکثر اوقات در خدمت و ملازمت حضرت ایشان می بودم و آنچه حضرت سید اشارت فرموده بودند زیاده از آن مشاهده مینمودم، ازین نقل محقق^۷ شد که نظر حضرت سید بر عاقبت امور استعداد مردم بود و مؤید این معنی است این^۸ سخن که پیش از این در ذکر غنا و تمول حضرت ایشان گذشت که حضرت^۹ سید فرمودند که همچنانکه این ناخوشان ماقباب ما شده اند، زود باشد که دنیای تو قباب توشود. حضرت ایشان میفرمودند که در صحبت حضرت سید قاسم هیچ ناخوشی نبود جز مریدی چند و آنچه مردم نسبت بایشان میگفتند یکی از دوجیز بود، یا آنکه مطلع شده بودند به سر^{۱۰} قضا و قدر، دانسته بودند که ایشان بر این وجه اند که چنین ناخوشان^{۱۱} گرد ایشان خواهند بود، چاره نبود از نگاهداشت^{۱۲} آن مردم، یا آنکه همچنانکه بر سر دیوار باغ میوه دار،

-
- ۱- بر غریبه بیشتر از ایشان ۲- بر مثل آن از ایشان اتفاق ۳- معج
 (دست) افتاده ۴- معج (زن) ندارد ۵- معج اعجوبی زمان ۶- بر تا در
 زمان ۷- چپ ازین محقق شد بر ازین نقل تحقیق شد ۸- می، چپ، آن سخن
 ۹- بر که سید فرمودند ۱۰- چپ، سیر قضا و قدر ۱۱- می، در گرد
 ۱۲- می، نبود نگاهداشت.

خار می‌بندند تا مانع باشد از در آمدن دزدان و جانوران ، ایشان نیز پیرامن خود این چنین مردم را راه داده بودند از جهت سترحال و صیانت حقیقت خود از نظر اغیار .

می‌فرمودند که پیش حضرت سید نشسته بودم که پیر کیل^۱ شخصی بود از مریدان ایشان که معارف و حقایق بلند، مردم را بی تحاشی بر علانیه دلیر میگفت و در آن^۲ مبالغ بود، از در درآمد چون چشمش بر حضرت سید افتاد رنگش^۳ متغیر شد و هر لحظه به لونی^۴ دیگر میگشت ، از بسکه تعظیم و توقیر سید در باطن او قوی بود و در هر قدم که پیشتر^۵ می‌آمد یکبار سر خود بر زمین مینهاد و حضرت سید هربار می‌فرمودند ، هله درویشان ، هله درویشان ، بهمان طریق که^۶ مشغولید بر آن باشید و جهد کنید تا در اوساط نمانید، پیر کیل باز بهمان طریق که پیش آمده بود عقب عقب میرفت تا^۷ بیرون آمد ، بعد از بر آمدن او حضرت سید فرمودند چکنم در استعداد وی غیر این طور چیزی دیگر گنجایش ندارد و بکمال همان چیز فرمودم ، زیرا که کمال هر چیزی بهتر است از نقصان او .

می‌فرمودند که حضرت سید قاسم فرمودند، بابو، هیچ میدانی که درین زمان چرا حقایق و معارف کم ظاهر میشود، بواسطه آنکه بنای کار بر تصفیه باطن است و بنای تصفیه بر لقمه حلال، چون در این زمان لقمه حلال کم است، لاجرم باطن صاف، نمانده که اسرار^۸ معارف الهی از وی ظاهر شود و باین تقریب فرمودند^۹ تا زمانی که دست من بکار میرفت طاقیه هزار بخیه میدوختم و قوت خود از آن می‌ساختم و چون بواسطه فلج ، دست من بی‌کار شد، کتابخانه از آبا و اجداد من میراث مانده بود ، آنرا

- ۱- می، چپ، که پیر کیل نام شخصی
 ۲- مع، و در آن مبالغه بود می، و در آن باب مبالغه بود
 ۳- بر، افتاد رنگ او
 ۴- می، بالونی
 ۵- مع، که پیش می‌آید
 ۶- مع، (که) ندارد
 ۷- بر، تا در بیرون آمد
 ۸- می، چپ، اسرار و معارف
 ۹- می، فرمودند که تا .

فروختن و مایه تجارتی ساختم و این زمان^۱ از آن میخورم ، احتیاط^۲ حضرت سید در خوردنی چنین بود، اما مردم نوع دیگر عقیده کرده بودند و آن خود^۳ غیر واقع بود، مردم از آن مریدان که برگرد ایشان میگشتند استدلال کرده بودند و آن خود قباب ایشان بود.

میفرمودند که حضرت سید بسیار عالی همت بودند ، ملازمان و کسان ایشان بطریق کسب مشغول بودند، آنچه پیدا میساختند بموجب کرم و مروت مصروف می- شد، شفقت و ترحم ایشان بسیار بود، اگر شنیدندی که جایی طالب علمی و کسی بیمار است بسیار^۴ متالم میشدند، ملازمان بعیادت او میفرستادند و بمقدار خرجی تعهد و تفقد می نمودند .

حضرت ایشان میفرمودند که مرا در سمرقند حصبه شده بود^۵ ، اندکی بهتر شده بودم و ایام نقاوت بود و در مدرسه مولانا قطب الدین^۶ صدر می بودم ناگاه خدمت مولانا^۷ سعد الدین کاشغری^۸ آمدند و گفتند^۹ بشارت شما^{۱۰} که حضرت سید قاسم تشریف آوردند، مرا آنقدر قوت نبود که فی الحال بملازمت ایشان^{۱۱} توانم رفت ، گفتم شما روید که مرا حالا قوت آن نیست که بخدمت ایشان توانم رسید ، بعد از چند روز فی الجمله در خود قوتی یافتم ، شنیدم که حضرت سید بحمام در خانقاه شیخ ابواللیث آمده اند آنجا رفتم ، بعد از ساعتی حضرت سید از حمام برآمدند و بر تخت روان نشستند و آن تخت را چهار کس بر میداشتند اتفاقاً يك کس^{۱۲} غایب بود یکپایه را من گرفتم و بارعظیم بر من افتاد ، چنانچه خم شدم ، نزدیک بود که بینی من بر زمین رسد و تخت روان از دست من بیفتد، اندیشه خوبی را در^{۱۳} خود جای دادم آن

-
- ۱- چپ: و این زمان قوت من از آنست از آن میخورم ۲- می، داعیاط
 ۳- می، چپ: کرده بودند و غیر واقع بود ۴- مع: (سیار) ندارد ۵- می، شده
 بوده ۶- چپ: قطب الدین حیدر ۷- مع: مولانا) ندارد ۸- (می: کاشغری قدس الله
 سره ۹- چپ: و گفت ۱۰- می، چپ: بشارت شما را که ۱۱- می، مع: (ایشان)
 ندارد ۱۲- مع: (کس) ندارد ۱۳- می، در خاطر خود.

اندیشه مورث جمعیت و حضور تمام شد و قوت عظیم درخود بازیافتم که تا در مدرسه امیر شاه ملک ، تخت روان را بر دم ، بعد از آن مریدان حضرت^۱ سید مرا گفتند ، این زمان در سلك آدمیان در آمدی که حامل بار امانت شدی ، انتهی کلامه قدس سره^۲. این سخن را^۳ به تقریب آن فرمودند که میگفتند خود را باندیشه های خوب مسرور می باید گردانید.

چنین بخاطر میرسد که خود را باندیشه ی خوب مسرور گردانیدن آن باشد که داند^۴ که او در نفس الامر جسمی است مساوی^۵ که مظهر اسما و صفات و مصدر افعال حق تعالی شده است و هر صفت و فعل که از وی^۶ ظاهر است ، بحقیقت از جای دیگر است ، پس باید که همیشه بنده ، خود را باین اندیشه مسرور دارد:^۷

شادی جاوید کن از دوست تو تا ننگنجی همچو گل در پوست تو

میفرمودند که خدمت سید قاسم گفتند که از جنس موالی دو کس دیدم که ایشان را مذاق صوفیه بود ، یکی مولانا جانی^۸ رومی دیگری مولانا ناصر بخاری .

حضرت سید قاسم قدس^۹ سره در مبادی حال ، گرد مجاذیب و مجانبین بسیار میگشته اند ، فرمودند که در روم بودم از مردم حال مجذوبان میپرسیدم ، گفتند در فلان^{۱۰} مجذوبی قوی حال است ، آنجا رفتم و ویرا دیدم بشناختم ، مولانا جانی بود که در تبریز با هم تحصیل میکردیم ، بترکی با وی گفتم که مولانا جانی^{۱۱} منی دانی رسن

- ۱- معج (حضرت سید مرا) افتاده ۲- می: قدس الله سره ۳- می: (را) ندارد
 - ۴- معج: (داند که) ندارد ۵- چپ: مساوی که مظهر ، می: است که مظهر ، معج: مساوی که مظهر
 - ۶- بر: که از وی ظاهر ۷- معج: دارد شعر ، چپ: دارد بیت ۸- معج: مولانا رومی و دیگری
 - ۹- می: حضرت سید قاسم نیریزی قدس الله سره در ۱۰- معج: (فلان) ندارد
 - ۱۱- بر: منی تانهرسین ، گفت تانیدوم ، مولانا سیدسین ، چپ: منی دانی رسن
- گفت دانی رسن ، مولانا سید حسن .

گفت دانیروم ، مولانسا سید سن ^۱ ، گفتم ترا چه حال افتاد گفت من نیز مثل تو سرگشته بودم ، همیشه مرا بهر طرف ^۲ میکشید ناگاه چیزی بنمود و مرا از همه در ربود ، پس بزبان ترکی رومی گفت ^۳ : دنیکلاندوم ، دنیکلاندوم یعنی بیاسودم ، بیاسودم ، حضرت ایشان میفرمودند که ^۴ هر بار که حضرت سید این حکایت میگفتند آب از چشم ایشان فرو میریخت ، معلوم میشد که سخن ^۵ آن مجذوب در باطن ایشان تأثیر عظیم کرده بوده است .

میفرمودند که ^۶ حضرت سید فرمودند که در شهر سبزوار مجذوبی بود بدیدن وی رفتم ، در خاطر گذشت که آیا بابا محمود طوسی بهتر باشد یا این مجذوب ، فی الحال متوجه من شده گفت : چندان میزم ، چندان میزم ^۷ که بابا محمود را آب برد . والد راقم این حروف علیه الرحمه چنین میگفتند که از بعضی اعزه شنیده ام ^۸ که چون حضرت سید قاسم ^۹ باین مجذوب سبزواری که به میر دیوانه مشهور است و قبر وی در آن دیار معروفست ^{۱۰} ، ملاقات کرده اند و در خاطر گذرانیده که آیا وی بهتر باشد یا بابا محمود و وی آن سخن که از حضرت ایشان نقل کرده شد بر زبان رانده ، بعد از آن گفته که بابا محمود از ترکش من يك تیر است ، حضرت سید از سبزوار ، پیش بابا محمود بطوس رفته اند و سخن میر دیوانه بخاطر آورده که ^{۱۱} گفت بابا محمود از ترکش من يك تیر است ، بابا محمود سر از آستین نمد بیرون کرده و گفته : بی پر و ^{۱۲} بی پیکان .

حضرت ایشان میفرمودند که شبی خواب ^{۱۳} دیدم که در میان شاهراه ^{۱۴} بزرگ

-
- ۱- بر: سید سین ۲- می: بهر طرفی ۳- مع: (گفت) ندارد ۴- بر: میفرمودند که حضرت سید
 - ۵- می: که این آن مجذوب، چپ: که سخن مجذوب ۶- مع: میفرموده اند
 - ۷- مع: چندان میزم که بابا ، در حاشیه نسخه بر: بول را در مآراء النهر میزم گویند ۸- بر: شنیدم
 - ۹- مع: چپ: قاسم قدس سره ، می: قاسم قدس الله سره باین ۱۰- می: چپ: (است) ندارد ۱۱- بر: (که) ندارد ۱۲- بر: بی پر و پیکان ۱۳- می: به خواب دیدم ، چپ: در خواب دیدم ۱۴- می: چپ: شاهراهی .

ایستاده‌ام و ازین شاهراه راههای باریک بهر طرف رفته است^۱ ، ناگاه دیدم که خدمت شیخ زین‌الدین خوافی علیه‌الرحمه بر سر يك راه ایستاده‌اند، مرا گرفتند و گفتند قال‌النبي صلى الله عليه و سلم ، السماع اهل لاهل الله ، پس اشارت كردند که ۴ بیا تا ازین راه ترا بده خود برم و مرا خاطر نمیکشید که از آن شاهراه براه دیگر روم ، ناگاه دیدم که حضرت سید قاسم قدس^۲ سره اسبی^۳ سفید سوار از آن شاهراه برآمدند و گفتند این شاهراه بشهر میکشد بیا تا ترا بشهر برم، بعد از آن مرا ردیف خود ساختند و بآن شاهراه درآمدند ، بعضی مخادیم میگفتند که اشارت باین معنی است آنچه حضرت سید^۵ در بعضی از اشعار معارف شعار خود فرموده‌اند که:^۶

من ازین شهر کلانم نه از آن ده که توئی

با همه خلق جهان، دار و مداری دارم

ذکر^۷ صحبت حضرت ایشان بخدمت شیخ بهاء‌الدین عمر قدس‌الله سره^۸:

حضرت ایشان میفرمودند که مرا از مشایخ خراسان اطوار شیخ بهاء‌الدین عمر قدس^۹ سره بسیار خوش آمده بود، اکثر اوقات نشسته بودند هر که بدیدن ایشان می‌آمد مناسب او زندگانی میکردند و خود را بهیچ نوع^{۱۰} ممتاز^{۱۱} نمیگردانیدند ، این مقدار بود که احياناً چله اختیار میکردند بنابر آنکه^{۱۲} طریقه مشایخ ایشان بوده ، میفرمودند که در مدت پنج سال که در هری^{۱۳} بودم گاه بود که در^{۱۴} هفته دو سه نوبت بصحبت شیخ میرسیدم ، مرا از صحبت شیخ زیاد فائده نبود این مقدار بود که نسبت خود را در

۱- بر: بهر طرف. میرود ۲- می: قدس‌الله سره ۳- می: باسبی، چپ: بر

اسبی ۴- می: که بیا ازین راه بده خود برم ۵- می: حضرت سید قاسم در بعضی

۶- می: که شعر، چپ: که بیت ۷- بر: در ذکر ۸- می: چپ: قدس‌الله سره

۹- می: قدس‌الله سره ۱۰- می: چپ: بهیچ نوعی ۱۱- می: (ممتاز) ندارد

۱۲- می: بنابر طریق مشایخ ایشان این بوده ۱۳- می: که هری بودم ۱۴- بر:

در يك هفته .

صحبت شیخ روشن^۱ تر میافتم .

حضرت میر عبدالاول در مسموعات خود نوشته اند که حضرت ایشان میفرمودند وقتی که در هری بودم در واقعه دیدم که از منزلی میگذرم که تعلق بخدمت شیخ زین الدین خوافی دارد و مریدان و اصحاب ایشان^۲ مرا دلالت میکنند که اینجا باشید، آنجا خاطر من نکشید، نباشیدم از آنجا گذشتم بجائی رسیدم که بسیار نزاهت و خوبی داشت چنین معلوم شد که منزل^۳ شیخ بهاء الدین عمر است، دیدم که حوضی پر آبست در غایت صفا و میدانی بسیار وسیع و حضرت شیخ بر کنار حوض نشسته اند، میخواستند که نماز جمعه گزارند ، آنجا مرا بسیار خوب نمود چون حاضر شدم میل ملاقات^۴ شیخ بهاء الدین عمر بیشتر شد و بسیار پیش ایشان میرفتم و فرمودند که بسیاری از کلانان اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله^۵ سره دیده بودم، طریقه شیخ زین الدین^۶ پیش من چنان ننمود، طریقه شیخ بهاء الدین عمر بسیار خوب می نمود، همه^۷ روز نشسته بودند هر کس می آمد مناسب او حکایتی میگفتند ، احیاناً^۸ بچله می نشستند، انتهی کلامه^۹ رحمه الله .

میفرمودند^{۱۰} و قتیکه بمنزل شیخ بهاء الدین عمر میرفتم اول به سر راه ، منزل شیخ زین الدین میرسیدم خود را از همه نسبتها تهی میساختم و عنان خود را می گذاشتم، میل رفتن بخانه شیخ زین الدین نمیشد ، کشش خاطر بخانه شیخ بهاء الدین عمر میشد. میفرمودند که روزی بخانه شیخ زین الدین رفته بودم، ایشان را استغراقی بود مولانا محمود حصاری که خود را از خلفای^{۱۱} شیخ میداشت با جمعی^{۱۲} از اصحاب حاضر شدند

۱- می، روشن میافتم ۲- بر، و اصحاب مرا دلالت ۳- می، (منزل) افتاده

۴- بر، ملاقات حضرت شیخ ۵- چپ، قدس سره ۶- می، شیخ زین الدین خوافی

پیش ۷- بر، مینمود، روزی نشسته بودند ۸- بر، احیاناً چله اختیار میکردند

و می نشستند ۹- می، انتهی کلامه رحمه الله تعالی علیه ، می، چپ، انتها کلامه قدس سره

۱۰- بر، که قتیکه ۱۱- بر، از خلفاء شیخ زین الدین میدانست ۱۲- می،

با جمع از .

و چنان معلوم شد که کتابی که تصنیف کرده شیخ است میخواهند که پیش شیخ بخوانند ، پای بر زمین میزدند و میسرفیدند و حرکات ناخوش میکردند که باشد شیخ از مراقبه باز آیند که وقت سبق میگذشت و شیخ حاضر نمیشدند آخر گفتند باینها نمیشود اولی آنست که بباطن مشغول^۱ شویم تا بحال خود آیند، پس نشستند و خاطرها بر شیخ گماشتند^۲ شیخ حاضر شدند و^۳ فرمودند^۴ برای سبق خواندن آمده اید بیایید، پس شیخ و اصحاب نشستند و با فاده و استفاده مشغول شدند، حضرت ایشان میفرمودند که^۵ این بی ادبی از مولانا محمود و سایر اصحاب شیخ بغایت ناخوش آمد که عزیزی را از چنان حالی^۶ بجهت سبق خواندن باز باید آوردن و فرمودند که میان خاطر بر کسی گماشتن و ویرا لت کردن و گردنی زدن هیچ فرقی نیست از این جهت بخانه شیخ زین الدین علیه الرحمه^۷ کمتر میرفتم .

میفرمودند که^۸ روزیکه خدمت شیخ زین الدین^۹ مولانا محمود حصاری و درویش عبدالرحیم رومی^{۱۰} را اجازت ارشاد میکردند و بولایت خویش میفرستادند، من در آن مجلس حاضر بودم، بعضی مخادیم از حضرت ایشان نقل کردند که^{۱۱} فرمودند روزی پیش شیخ بهاء الدین عمر در آمدم ، چنانچه عادت ایشان بود پرسیدند^{۱۲} که در شهر چه خبر است، گفتند دو خبر،^{۱۳} فرمودند کدام است، گفتم شیخ زین الدین و اصحاب ایشان میگویند که همه از او است و سید قاسم و اتباع ایشان میگویند که همه او است، شما چه میگوئید؟ شیخ فرمودند که شیخ زین الدینیان^{۱۴} راست میگویند

- ۱- می، شیخ متوجه شویم ۲- چپ، خاطرها بشیخ ۳- بر، شدند فرمودند
- ۴- می، که برای ۵- می، چپ، که مرا این معنی که مرا ازین ۶- چپ، حال
- ۷- معنی، چپ، (علیه الرحمه) ندارد ۸- می، (که) ندارد ۹- می، الدین علیه الرحمه
- مولانا ۱۰- معنی، (رومی را اجازت ارشاد میکردند و بولایت خودشان میفرستادند)
- ندارد ۱۱- می، (که) ندارد ۱۲- می، پرسیده اند که ۱۳- بر، دو خبر است
- ۱۴- معنی، شیخ زین دینیان .

و درایستادند بدلیل گفتن بر تقویت قول شیخ زین الدین و اصحاب ایشان، چون گوش فرا داشتم همه دلایل ایشان مقوی سخن سید قاسم و اتباع ایشان بود، گفتم این دلایل باری تقویت قول سید قاسمیان میکنند، شیخ باز^۱ درایستادند و بدلائل قوی تر زبان بگشادند هم در تقویت قول سید قاسم و اتباع ایشان، در این محل بخاطر من افتاد که بحسب باطن، معتقد قول سید قاسمیان میباید بود، اما بحسب ظاهر خود را بر اعتقاد شیخ زین الدینیان^۲ فرا میباید نمود.

حضرت ایشان میفرمودند که خدمت شیخ بهاء الدین عمر را بسیار میمالیدم، ایشان بس نمیگفتند و من ترك نمیکردم، ایشان را استغراقی بود مثل آنکه کسی در خواب رود و پینکی زند، گاه گاه حاضر میشدند و میگفتند مگر رسم ولایت شما اینست؟ من میگفتم آری، شیخ میگفتند چه خوش جائی آنجا^۳ رود کسی.

میفرمودند که بخدمت شیخ بهاء الدین عمر بسیار میرفتم، مرا میگفتند بیا شیخ زاده کتف مرا بمال، من کتف مبارک ایشان را بسیار میمالیدم و گاهی^۴ موزه را^۵ از پای ایشان میکشیدم، هرگز هیچ بوئی مرا خوشتر از بوی پایتابه^۶ ایشان نیامد.

ذکر ملاقات حضرت ایشان بخدمت^۷ مولانا یعقوب چرخ‌چی قدس سره^۸:

حضرت ایشان میفرمودند که اول بار که به هری میرفتم بچل دختران رسیدم، بازرگانی بجمال^۹ بر در^{۱۰} رباط نشسته بود، چنین فهم کردم که بطریق خواجگان

- ۱- میج، چپ؛ شیخ باز بدلائل قوی تر زبان، می؛ باز شیخ بدلائل قوی تر ۲- میج؛
- شیخ زین دینیان ۳- می؛ چپ؛ در نسخه بدل؛ چه خوش جائی بوده است آنجا رود کسی
- ۴- می؛ و گاه ۵- می؛ چپ؛ (را) ندارد ۶- بر؛ بوی بیتابه ۷- بر؛ ایشان
- بمولانا ۸- میج؛ جمله دعا ندارد، می؛ قدس الله تعالی سره ۹- می؛ بسیار باجمال
- میج؛ چپ؛ بسیار بی جمال ۱۰- بر؛ بر در نشسته.

قدس الله تعالی ارواحهم مشغولست ، پرسیدم که اینطریقه از کدام عزیز شما رسیده است چنانچه طریقه مردم بازار و تجار میباشد، فی الحال ظاهر کرد و گفت عزیزى است در هلفتو^۲ از خلفای حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند قدس الله تعالی^۳ سره که ایشان را مولانا یعقوب چرخى میگویند، این نسبت از ایشان بمن رسیده است و بیان^۴ فضائل و شمایل ایشان کرد و در آن بسی مبالغه نمود، خواستم که از همانجا مراجعت کنم بعد از آن بملازمت مولانا یعقوب شتابم^۵ به هری رفتم و آنجا مدت چهار سال مکث افتاد،^۶ خدمت شیخ بهاءالدین عمر در نگاهداشت اهتمام تمام داشتند بعد از چهار سال بجانب هلفتو^۷ روان شدم ، چون بولایت چغانیان رسیده شد، بجهت ضعف و بیماری که عارض شده بود مدت بیست روز تب سرما کشیده بودم، نتوانستم که زود از آنجا بیرون آیم و بعضی مردم در نواحی چغانیان غیبت^۸ خدمت مولانا یعقوب بسیار کردند و در این مدت بیماری بسبب شنیدن سخنان پربشان فتور^۹ عظیم در داعیه ملاقات بایشان واقع شد ، آخر الامر با خود گفتم این مقدار مسافت بعیده قطع کرده ، نیک نباشد که^{۱۰} ایشان را ملاقات نکنی، چون رفتم و ایشان را^{۱۱} دیدم بسیار التفات نمودند و از هریاب سخنان فرمودند و چون روز دیگر بملازمت ایشان رسیدم^{۱۲} بسیار بسیار غضب^{۱۳} کردند و بخشونت و درشتی پیش آمدند ، بخاطر آمد که غضب ایشان بسبب استماع آن غیبت بود و فتوری که^{۱۴} بسبب آن شده بود اگر

-
- ۱- چپ، قدس الله ارواحهم ۲- بر، هلفتون، چپ، هلفتو ۳- چپ، قدس سره ۴- بر، و بیان فضل و شمایل ۵- چپ، شتافتم، در نسخه بدل شتافتم ۶- می، چپ، افتاد و خدمت ۷- بر، هلفتون ۸- چپ، غنیمت ۹- می، چپ، فتوری ۱۰- می، چپ، که بایشان ملاقات، می، که با ایشان ملاقات ۱۱- بر، و ایشان را ملاقات کردم التفات بسیار نمودند ۱۲- بر، بسیار در غضب شدند و بخشونت ۱۳- می، (غضب کردند و بخشونت و درشتی پیش آمدند و بخاطر آمد که) افتاده ۱۴- می، از (بسبب آن شده بود، تا ، که سبب غضب ایشان استماع غیبت و آن فتور بود) افتاده است .

چه تصریح نکردند لیکن گفتند^۱ که سهل باشد که کسی آید^۲ و کسی را پیش از دو ماه نپیند، حضرت ایشان فرمودند مرا یقین شد^۳ که سبب غضب ایشان استماع غیبت و آن فتور بود در ملازمت، بعد از ساعتی باز بطریق پیش آمدند و التفات و عنایت بسیار نمودند و کیفیت ملاقات خود را بحضرت خواجه بهاءالدین قدس الله تعالی سره بیان فرمودند و بعد از بیان کیفیت ملاقات بحضرت خواجه، دست دراز کردند که بیا بیعت کن، طبیعت بر من گرفتن دست ایشان اقبال نکرد از آن جهت که بر پیشانی^۵ مبارك ایشان بیاضی بود مشابه مرضی که موجب نفرت طبیعت میباشد، ایشان کراحت طبیعت مرا دریافتند و دست خود را به تعجیل کشیدند^۶ و بطریق خلع و لبس تبدیل صورت خود نموده بصورتی ظاهر شدند که اختیار از دست^۷ من برفت، نزدیک شد که بیخودانه^۸ بر^۹ خدمت مولانا چسبم^{۱۰}، ایشان باز دست خود را دراز کردند و فرمودند^{۱۱} که حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله تعالی^{۱۲} سره دست من^{۱۳} گرفته بودند و فرمودند که دست تو دست ما است، هر که دست تو گرفت دست ما گرفت، دست^{۱۴} خواجه بهاءالدین میگیرند، بی توقف دست مولانا یعقوب را گرفتم، بعد از تعظیم طریقه خواجهگان قدس الله تعالی^{۱۵} ارواحهم بروجه^{۱۶} نفی و اثبات که آنرا وقوف عددی

-
- ۱- چپ، (گفتند) ندارد ۲- می، چپ، که کسی آمدن کسی را ۳- می، چپ، مرا یقین پیوست که ۴- چپ، قدس سره، می، (قدس الله تعالی سره بیان فرمودند و بعد از بیان کیفیت ملاقات بحضرت خواجه) افتاده ۵- بر، که، بر پیشانی ایشان ۶- بر، به تعجیل کشید و ۷- می، از دست من رفت، چپ، از دست رفت ۸- می، که همچو بیخودانه ۹- چپ، بخدمت ۱۰- می، چپ، چسبیم ایشان باز، بر، چسبم باز دست ۱۱- می، و فرمود که ۱۲- می، چپ، قدس سره ۱۳- بر، دست مرا بگرفتند و فرمودند که دست تو، می، دست من گرفته بودند که دست تو ۱۴- می، (دست) افتاده ۱۵- می، قدس الله سره، چپ، قدس الله ارواحهم ۱۶- می، (وجه) ندارد.

گویند ، خدمت مولانا یعقوب فرمودند که آنچه از حضرت خواجه بزرگ قدس الله^۱ تعالیٰ بما^۲ رسیده است ، این است ، اگر شما بطریق جذبہ طالبان را تربیت کنید اختیار شماراست .

گویند که بعضی^۳ اصحاب از خدمت مولانا یعقوب قدس^۴ سره پرسیدند که طالبی را که^۵ این زمان طریقہ گفتید چگونه بود که فرمودید که اختیار شماراست اگر به جذبہ تربیت کنید؟ خدمت مولانا فرمودند که طالب این چنین میباید که پیش مرشد آید، مجموع امور مهیا کرده بود، همین موقوف اجازت بود اورا قوت هرچه گویند هست.

حضرت^۶ مولانا نورالدین عبدالرحمن^۷ قدس سره در نفحات الانس نوشته اند که چنین استماع افتاده است که خدمت مولانا یعقوب فرموده اند^۸ که طالبی که به صحبت عزیزی میآید، چون^۹ خواجه عبیدالله میباید^{۱۰} آمد چراغ مهیا ساخته بود، و روغن و فتیلہ آمادہ کردہ ، همین گوگردی بآن میبایست داشت .

حضرت ایشان^{۱۱} میفرمودند که خدمت مولانا یعقوب علیہ الرحمہ انصاف می- دادند ، میفرمودند^{۱۲} که طریقی که از حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله^{۱۳} تعالیٰ سره بما رسیده ، ذکر است ، اگر کسی بطریق جذبہ تربیت میتواند کرد بسیار خوبست

۱- می، قدس الله تعالیٰ سره ، چپ، قدس سره ۲- میج، (بما) ندارد ۳- میج،

که بعضی ۴- چپ، جمله دعا ندارد، می، قدس الله سره ۵- میج، (که) ندارد

۶- میج، خدمت مولانا ۷- می، عبدالرحمن جامی قدس سره السامی ۸- میج، چپ،

میفرموده اند، می، میفرمودند ۹- بر، میآید مثل خواجه ۱۰- بر، میباید آید

۱۱- بر، از خدمت مولانا یعقوب حضرت ایشان میفرمودند که خدمت مولانا انصاف میدادند

۱۲- چپ، (میفرمودند که طریقی که از حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله تعالیٰ سره بما رسیده،

ذکر است، اگر کسی بطریق جذبہ به تربیت میتواند کرد بسیار خوبست میباید کرد ، حضرت

ایشان) افتاده است ۱۳- میج، جمله دعا ندارد.

میباید کرد. حضرت ایشان میفرمودند که چون از خدمت مولانا یعقوب علیه الرحمه اجازت خواستم طریقه های خواجگان را قدس الله تعالی ارواحهم بتمام بیان کردند و چون بطریق رابطه رسید ، فرمودند در گفتن اینطریقه دهشت نکنی و بمستعدان پرسی .

مقصد دوم: ۱

در ذکر بعضی از حقایق و معارف و دقایق و لطایف
و حکایات و امثال که در خلال احوال از حضرت
ایشان بیواسطه استماع افتاده مشتمل بر سه فصل:

فصل اول

در ذکر معارف و لطایفی^۱ که در معنی آیات و احادیث و کلام اولیا
میفرمودند .

فصل دوم^۲

در ذکر حقایق و دقایق و حکایاتی که از مشایخ متقدمین و متاخرین
قدس الله^۳ تعالی ارواحهم نقل میگردند .

فصل سیم^۴

در سخنان خاصه که از هر بایی^۵ بر زبان مبارک حضرت ایشان میگذشت
و مخاطباتی که از آن حضرت نسبت^۶ باهل هدایت و نهایت در صحبت^۷
صادر میگشت .

۱- بر، مقصد دوم، مج، فصل سیم، در حاشیه با خط قرمز (مقصد دوم) نوشته بوده ولی مطابق معمول این کتاب پاک کرده اند
۲- چپ، و لطایف در معنی ۳- بر، فصل دوم
۴- مج، قدس الله تعالی سره، چپ، قدس الله ارواحهم ۵- می، فصل سیوم، چپ، فصل سوم
۶- چپ، از هر باب ۷- چپ، از آن حضرت باهل هدایت و نهایت ۸- مج، صحبت مبارک صادر .

فصل اول

در ذکر معارف و لطایفی^۱ که در معنی آیات و احادیث و کلام اولیا میفرمودند :
اما ، آنچه در معانی بعضی^۲ آیات میفرمودند در ضمن شانزده رشحه ایراد
مییابد :

رشحه : در آیت^۳ الحمد لله رب العالمین ، میفرمودند که حمد را بدایتی است
و نهایتی ، بدایت حمد آنست که در^۴ مقابله نعمتی که به بنده داده اند حمد میگوید
از برای آنکه میداند که حمد نعمت را زیاده میگرداند^۵ ، نهایت حمد آنست که حق
سبحانه مثلاً^۶ ویرا قوتی داده که بآن قوت ، قیام بحق عبودیت از نماز و^۷ روزه و حج
و زکوة و امثال آن ، در مقابله این چنین نعمتی که سبب قرب و رضای حق سبحانه

۱- می ، و لطایف که ۲- مع ، ما آنچه معنی بعض آیات ۳- مع ، در آیات
الحمد ۴- مع ، (در مقابله نعمتی که به بنده داده اند حمد میگوید از برای آنکه میداند
که) ندارد ۵- بر ، زیاده میکند ۶- مع ، (مثلاً) ندارد ۷- می مع ، و
روزه و زکوة و حج و .

گشته است، حمد میگوید ، بلکه نهایت حمد آنست که بنده داند که حامداً از مظهر او غیر حق سبحانه نبوده است. کمال بنده چیز در آن نیست که داند که او^۲ معدومی است که او را نه ذاتست و نه صفت و نه فعل، باین اندیشه خود را مسرور گرداند که او^۳ را مظهر صفات خود گردانیده .

رشته : در آیت ، وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ میفرمودند که شکور بحقیقت آنست که در نعمت، مشاهده منعم کند و فرمودند که امام غزالی قدس^۴ سره فرموده است که اگر از نعمت ملتذ^۵ شود منافی شکر نیست اگر تلذذ ازین^۶ جهت باشد که سبب وصول میشود بحق سبحانه .

رشته : در معنی آیت ، فَاَعْرِضْ^۷ عَمَّنْ قَوْلِيْ عَنِ ذِكْرِنا ، میفرمودند که این آیت متناول دومعنی است: یکی آنکه از ظاهر آیت مفهوم میشود اعراض کن از طایفه که از ذکر ما اعراض کرده اند که اهل جحود و غفلت اند و دیگری آنکه طایفه هستند که از کمال استغراق و استهلاك در شهود مذکور^۸، وصف ذکر از ایشان مرتفع^۹ شده است، اگر فرضاً ایشان را بذکر تکلیف کنند ذکر ایشان را مانع از شهود مذکور خواهد شد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم مأمور شد بآنکه اعراض کند از چنین طایفه که اعراض کرده اند از ذکر و در شهود مذکور مستغرق شده بآن معنی که ایشان را بذکر گفتن تکلیف نفرماید^{۱۰} .

رشته : در معنی آیت ، وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ میفرمودند که کینونت مع الصادقین را دومعنی است: کینونتی بحسب صورتست و آن آنست که مجالست و مصاحبت را^{۱۱} باهل صدق ، لازم وقت خود گیرد تا بسبب دوام صحبت ایشان ، باطن وی از انوار

۱- معنی که از مظهر او ۲- معنی که معدومی است ۳- معنی که مظهر صفات

۴- بر، جمله دعا ندارد ۵- می، چپ، ملتذذ شود ۶- می، از آن جهت

۷- معنی فاعرض عن من تولى ۸- معنی چپ، مذکور و صفت ذکر ۹- بر، مرتفع

میشده است اگر فرض ۱۰- می، چپ، نفرمایند ۱۱- می، با اهل .

صفات و اخلاق ایشان منور شود و کینونت^۱ بحسب معنی آنست که از راهگذر^۲ باطن طریقه رابطه ورزد نسبت بطایفه که استحقاق واسطگی داشته باشد^۳ و صحبت را حصر نکند در آنکه^۴ همیشه بچشم ناظر باشد، بلکه^۵ چنان سازد که صحبت^۶ دائمی شود، از صورت بمعنی عبور کند، تا همیشه واسطه در نظر باشد، چون این معنی بر سبیل دوام رعایت کند سر ویرا با سر ایشان مناسبتی^۷ و اتحادی حاصل شود و بدین واسطه آنچه مقصود اصلی است حاصل حقیقت وی شود.

رشته: در معنی همین آیت میفرمودند^۸ که آنچه از این امر واجب الامتثال مفهوم میشود اینست که میباید که دل مرتبط بیکى از صادقان باشد، صادقان^۹ آن طایفه اند^{۱۰} که هر چه مسمی بالغیر^{۱۱} است از پیش بصیرت ایشان^{۱۲} برخاسته است، رمح^{۱۳} صدق آن نیزه را گویند که آنچه نیزه را باید از راستی و هنر داشته باشد، آنچه حقیقت انسانی را باید که بآن متجلی باشد تا بدرجه کمال خود رسیده باشد غیر توجه راست، بجناب حق سبحانه بر سبیل دوام هیچ نیست^{۱۴}.

رشته: در معنی همین آیت، میفرمودند که: ^{۱۵}

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین با هر که نیست عاشق با او مشوقرین

-
- ۱- می، و کینونتی ۲- می، از رهگذر، چپ، از رهگذر ۳- می، مع، داشته باشند
 - ۴- می، نکند در آنچه، چپ، نکند آنکه ۵- مع، بلك ۶- می، (صحبت) ندارد
 - ۷- بر، مناسبتی و ملایمتی و اتحادی ۸- مع، فرمودند که
 - ۹- می، (صادقان) ندارد ۱۰- مع، صادقان طایفه اند که ۱۱- مع، مسمی بنور است
 - ۱۲- می، بصیرت برخاسته است ۱۳- می، چپ، رمح صدوق ۱۴- این رشته در متن نسخه مع نیست بلکه در حاشیه با خطی غیر از خط کاتب متن نوشته شده که سراپا غلط است و جمله ها و کلمات آن نه ربط درستی دارند و نه مفهوم صحیحی بحدیکه اصولا قابل اصلاح نیست
 - ۱۵- مع، که شعر، چپ، که بیت.

پیش استادی که او نحوی بود جان شاگردش ازو نحوی شود
 باز استادی که او محوی بود جان شاگردش ازو محوی شود

آدمی را از آن جهت که استعداد تأثر تمام از^۱ همنشینان حاصل است مأمور باین امر شده است، کدام عمل با کششی که از حق سبحانه بپرکت صحبت اینطایفه واقع شود مقاومت تواند کرد، جذبه من جذبات الحق توازی عمل الثقلین مؤید اینست.

رشته: در کلمه لا اله الا الله میفرمودند که بعضی^۲ اکابر، ذکر^۳ لا اله الا الله را ذکر عام گفته‌اند و ذکر الله را ذکر خاص و ذکر هورا ذکر خاص الخاص^۴ و حال آنکه ذکر لا اله الا الله ذکر خاص الخاص میتواند بود، زیرا که تجلیات حق سبحانه را نهایت نیست و در آن صورت هرگز تکرار، متصورنی، پس در هر آنی نفی صفتی میکند و اثبات صفتی، پس ابدالآبدین از نفی و اثبات خلاص نباشد.

رشته: میفرمودند که^۵ معنی لا اله الا الله پیش بعضی که الله اسم ذاتست من حیث هی، آن تواند بود که لا اله نیست اله که عبارت از مرتبه الوهیت است، یعنی ذات^۶ مع الصفات الا الله مگر ذات بحث معری عن الكل^۷ این معنی را پراز خود دور نمی‌باید داشت، زیرا که در زمان^۸ خلود از اغیار، مشهود سر جز ذات مقدس هیچ نیست و این به نسبت مبتدیان خواجه عبدالخالق قدس الله^۹ تعالی سره میسر است، فهم من فهم^{۱۰} بانگ دو کردم اگر در ده کس^{۱۱} است، و در همین معنی میفرمودند که مبتدیان طریق^{۱۲} خواجه بهاء الدین را قدس الله^۹ تعالی سره در اول قدم، چاشنی از غیب هویت

-
- | | | |
|-------------------------|-----------------------------|---------------------|
| ۱- چپ، (از) ندارد | ۲- مع، چپ، که بعضی | ۳- می، (ذکر) ندارد |
| ۴- می، ذکر خاص و حال | ۵- می، میفرمودند کسی لا اله | ۶- مع، (ذات) افتاده |
| ۷- مع، (عن الكل) افتاده | ۸- مع، (در زمان) ندارد | ۹- مع، چپ، قدس سره |
| ۱۰- چپ، مصرع، بانگ | ۱۱- مع، در ده کسی است | ۱۲- بر، طریق خواجه |
- عبدالخالق و خواجه بهاء الدین را

حاصل است .

رشته : در معنی ^۱ کریمه ، قُلِ اللّٰهُ کُمَّ ذَرَهُمْ میفرمودند که مراد آنست که بنفس ذات متوجه باش نه بصفات ^۳ .

رشته : در معنی آیت یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا، میفرمودند که اشارت است بتکرار عقود ، یعنی ایمان که پیش اینطایفه عبارت از ^۴ عقد قلب است بحق سبحانه ، حق سبحانه ^۵ امر کرده است که تکرار این عقد کنید ، یعنی سعی ^۶ نمائید که بدانید که این وصف از آن شما نیست .

رشته : در معنی آیت کریمه : فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ میفرمودند میباید که فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ اشارت باشد بطایفه که بر نفس خود ظلم کرده اند ، بآن معنی که از هر چه مراد وی است از لذات و شهوات و یرا محروم گردانیده اند و در جمیع احوال ^۸ مخالفت و یرا لازم داشته اند تا مستعد قبول موهبت گردد نظر بدین تحقیق این گروه از مقتصدان ، در پیش باشند و مقتصدان از سابقان ^۹ بخیرات .

رشته : در معنی آیت سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ اَاَذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ تَذَرِهِمْ لَا یُؤْمِنُونَ میفرمودند شاید اشارت بطایفه باشد از بنی آدم که بر قلب میهن ^{۱۰} واقع شده اند که طایفه اند از ملایکه که ایشان را از غایت استغراق در شهود ذاتی ^{۱۱} هیچ آگاهی نیست بآنکه غیر ذات ^{۱۲} حق سبحانه موجودی هست و چون آنطایفه از هیچ چیز آگاه نباشند ^{۱۳} ،

-
- ۱- می، آیه کریمه ۲- می، قل هو الله ثم ذرهم - می، قل الله ذرهم ۳- می،
نه بر صفات ۴- بر، عبارت از عقد قلبیت است، چپ، عبارتست از عقد قلب ۵- می،
چپ، (حق سبحانه) ندارد ۶- می، یعنی سعی نمائید) ندارد ۷- می، (و منهم
مقتصد) افتاده ۸- می، جمیع اقوال ۹- می، از سابقات ۱۰- می، میهن،
می، قلب میهن، چپ، قلب میهن ۱۱- بر، در شهود ذات ۱۲- می، (ذات) ندارد
۱۳- می، نباشد .

ضرورتاً^۱ بهیچ چیز ایمان نداشته باشند ، لاجرم لایؤمنون وصف آن بزرگواران آمد.^۱
 رشحه : در معنی آیت ، لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ میفرمودند
 شاید از ملك ، دل سالک خواهند یعنی چون حق سبحانه بر دلی بقهر احدیت تجلی
 کند در آن دل از غیر خود نشان نگذارد^۲ ، پس در آن دل صدای لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ
 در اندازد و چون در آن مملکت غیر خود نبیند ، هم خود جواب دهد که لِلَّهِ الْوَاحِدِ
 الْقَهَّارِ ، صدای سبحانی ما اعظم^۳ شانی و انا الحق و هل فی الدارین غیری ؟ و امثال
 آن در این^۴ مقام است .

رشحه : در معنی آیت يَا أَيُّهَا النَّاسُ اقْتُمُ الْفُقَرَاءَ اِلَى اللَّهِ ، میفرمودند
 که آدمیان محتاج حقند سبحانه و چون حق تعالی بعلم قدیم خود میدانست که آدمی
 بحسب مقتضای بشریت بنان و آب و اسباب دنیوی محتاج خواهد بود لاجرم جمال قیومیت
 خود را از مظاهر اشیاء ظاهر گردانید ، تا آدمی بهره محتاج شود فی الحقیقه محتاج بحق
 باشد سبحانه از وجه قیومیت وی تعالی شانه .

رشحه : روزی بعضی از حاضران مجلس را سیاست و ملامت میکردند^۵ و
 سخنان میفرمودند ، در آن^۶ اثنا فرمودند بر در کوچه ها میگردید کاری کنید که کسی
 از شما نفع^۷ گیرد ، بهروجهی که توانید خود را گم کنید ، سعی نمائید که شهود احدیت
 در کثرت حاصل شود ، بعضی معنی اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْكَبَ رَا^۸ چنین تعبیر کرده اند که
 دادیم ترا کوثر ، یعنی شهود احدیت در کثرت .

رشحه : در آیت كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ، سخنان میفرمودند^۹ و در آن اثنا بتقریب

- ۱ - بر آمده ۲ - مع : از غیر خود چیزی ننگجد (پس در آن دل صدای لِمَنِ الْمُلْكُ
 الْيَوْمَ در اندازد و چون در آن مملکت غیر خود نبیند هم خود) افتاده ۳ - مع : ما اعظم الله
 شانی ۴ - می ، مع : ازین مقام است ۵ - بر کردند ۶ - مع : (در آن اثنا
 فرمودند بر در کوچه ها میگردید کاری کنید که کسی از شما نفع گیرد) افتاده ۷ - می ، نفعی
 گیرد بهروجه ، که ، چپ ، نفع گیرد بهروجه که ۸ - مع : (را) ندارد ۹ - می ،
 می فرمود .

گفتند که بقاء بعد الفناء را دو معنی است یکی آنکه^۱ بعد از آنکه سالک متحقق شد به شهود ذات و در آن رسوخ تمام یافت و از استغراق و غیبت به شعور و حضور باز گشت مظهر تجلیات اسماء فعلی میشود و آثار اسماء کونیه را در خود باز مییابد و میان هر يك از آن اسماء امتیاز میکند و از هر اسمی حظی خاص فرا میگیرد و معنی دیگر آنکه در هر آثی و جزوی^۲ لای تجزی از اجزاء زمان در خود اثری از آثار اسماء^۳ ذاتیه که آنرا در خارج مظاهر نمیباشد باز مییابد و آنآ فائاً این آثار متنوعه متلونه را در باطن خود در مییابد و باعتبار اختلاف^۴ آثار امتیاز میکند، میان هر^۵ یکی در اقصی زمانی از ازمته و این بغایت نادر و عالی است و اکمل افراد انسانیه را از ارباب ولایت خاصه این معنی بر سبیل ندرت حاصل میشود و آیت کل يوم هو فی شان، مبین^۶ این معنی است^۷

هر دم از این باغ بری میرسد تازه تر از تازه تری میرسد

اما آنچه در معانی بعضی احادیث می گفتند، در ضمن هشت رشحه ایراد مییابد .
 رشحه: در معنی حدیث القناعه کنز لایفی : میفرمودند که قناعت نزد ما آنست که چون کسی نان جو ناپخته باید آرزوی نان جو پخته نکند، آنرا نیز آنقدر خورد که دست و پای جنب از برای نماز گزاردن و میفرمودند که^۸ بوجهی^۹ میباید بود که همیشه میسر شود و در خوردن و پوشیدن قناعت باید کرد بچیزی که از آن مایه^{۱۰} تر

- ۱- بر، یکی آنکه سالک متحقق شد ۲- می، (جزوی) ندارد ۳- می، (اسماء) ندارد
- ۴- می، اختلاف است ۵- می، میان هر یکی قصر زمانی از ازمته، مع، میان هر یکی در اقصی زمان از ازمته، چه، میان هر یکی از قصر زمانی از ازمته ۶- مع، (هو) افتاده
- ۷- می، مؤید این ۸- مع، است شعر، چه، است بیت ۹- مع، چه، (که) ندارد ۱۰- می، که میباید بود، مع، چه، بر وجهی میباید بود ۱۱- چه، نسخه بدل، از آن فروتر.

نباشد پس دست مبارك خود را گشادند و فرمودند ، هرگاه کسی ^۱ گرسنه شود يك روى دست كرنج يا آرد ويرا كفایت است هر كه چنین كرد بیاسود و میفرمودند اگر کسی در بیابانی افتد مثلاً كه در آن نه آب بود، نه آبادانی و از هیچ ممر امید طعام نباشد، ویرا برای ^۲ طعام هیچ ^۳ دغدغه نشود و در باطن وی نیز ^۴ هیچ تضییع نبود می-توان گفت كه این مرد را قناعت بحقیقت حاصل شده است .

رشته ۵: در خبر: **التكبر مع المتكبر صدقه** ، میفرمودند كه تكبر دو نوع است، مذموم ^۶ و محمود، تكبر مذموم تعظم ^۷ است بر خلق خدای ^۸ و به چشم حقارت در ایشان نگرستن و خود را از ایشان زیاده و ^۹ به دیدن ، و تكبر محمود، عدم التفات است ^{۱۰} بمادون حق سبحانه و تعظیم بر غیر حق سبحانه بآن معنی كه هر چه غیر حق است در نظر وی حقیر و بیهقدار شود و علاقه التفات وی از آن منقطع گردد و این تكبر اصل است و موصل بمرتبه فنا .

رشته: میفرمودند كه در حدیث وارد شده كه شبیتی ^{۱۱} سوره هود بنا بر آنست كه در سوره هود امر به استقامت واقع است كما قال سبحانه ، **فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ** ، و استقامت امریست بنهایت صعب زیرا كه استقامت استقرار است در حد وسط در مجموع افعال و اقوال و اخلاق و احوال بروجیهی كه تجاوز از آنچه ضروری است در مجموع افعال صادر نشود از طرفین افراد و تفریط مصون و محفوظ باشد از اینجا است كه گفته اند كار استقامت دارد ظهور كرامات و خوارق عادات را اعتباری نیست .

رشته : در معنی حدیث: **اليوم تسد ۱۲ كل فرجة الحدیث**، میفرمودند مسجدی كه

- ۱- بر، هرگاهی كه کسی گرسنه شود میج، هرگاه کسی كه گرسنه شود ۲- میج، (برای) افتاده ۳- میج، طعام دغدغه ۴- میج، وی هیچ ۵- بر، (رشته) ندارد
- ۶- می، محمود و مذموم ۷- میج، مذموم تعظیم است ۸- می، خدایتعالی و
- ۹- بر، زیاده دیدن ۱۰- میج، (است) ندارد ۱۱- می شبیتی، میج، شبیتی
- ۱۲- میج، اليوم تسد كل فرجة الحدیث، می، اليوم تسد كل فرجة الا فرجة ابی بكر میفرمودند.

حضرت رسول^۱ صلی الله علیه وسلم در آن نماز میگزاردند چندین در داشت، آنحضرت^۲ صلی الله علیه وسلم در مرض اخیر^۳ فرمودند تا اکثر آن فرجه‌ها را بستند و آن در که بر خانه صدیق اکبر^۴ بود رضی الله عنه باز گذاشتند، پس فرمودند **اليوم تصد كل فرجة الا فرجة ابي بكر**، امروز بسته شد همه شکافها الا شکاف ابی بکر، ارباب تحقیق درین باب سخن^۵ دارند و آن آنست که حضرت صدیق را^۶ رضی الله عنه کمال نسبت حبی^۷ به حضرت رسول صلی الله علیه وسلم ثابت بود، آن حضرت^۲ صلی الله علیه وسلم در این حدیث اشارت بآن معنی کردند که همه نسبت‌ها و طریقه‌ها در جنب نسبت حبی^۸ مسدود است و آنچه موصل بمقصود است جز این نسبت حبی^۹ نیست و رابطه عبارت ازین نسبت حبی^{۱۰} است بصاحب دولتی که اعتقاد واسطگی را لایق باشد و طریقه خواجگان قدس الله تعالی^{۱۱} ارواحهم به حضرت صدیق اکبر منسوب است از حیثیت این نسبت^{۱۲} حقیقی حبی است و طریقه این عزیزان بحقیقت نگاهداشت این نسبت حقیقی است، وقتی دیگر در بیان تحصیل این نسبت حبی^{۱۳} این ابیات خواندند که^{۱۴} «مثنوی»

وز شکافش فرجه آغاز کن

هین دریچه سوی یوسف باز کن

کز جمال دوست دیده روشن است

عشق بازی آن دریچه کردن است

-
- ۱- می، که حضرت رسالت علیه السلام، مع: حضرت بنی صلی الله ۲- می،
 - آنحضرت علیه السلام در ۳- بر، در مرض آخر ۴- بر، صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بود باز گذاشتند ۵- چپ، مگر شکاف ۶- بر، سخنی دارند ۷- بر،
 - حضرت صدیق را کمال ۸- می، جهی، حبی، جنی، چپ، حبی نسخه بدل، حقیقی مع: جی
 - ۹- می، به حضرت رسول علیه السلام ۱۰- می، ججی، حبی، جنی، چپ، حبی، مع: جی
 - ۱۱- بر، قدس الله تعالی سرهما - مع: قدس الله سره، چپ: قدس الله ارواحهم ۱۲- می،
 - از حیثیت این وجهی است، مع: این نسبت جی است ۱۳- بر، (مثنوی) ندارد.

رشحه : میفرمودند که بعضی از کبراء طریقت^۱ قدس الله تعالی ارواحهم در
معنی حدیث: لی مع الله وقت ، گفته اند: ای، وقت مستمر شامل^۲ لجميع اوقاته ، یعنی
سر حضرت نبی را صلی الله علیه و سلم بحق سبخانه اتصالی و ارتباطی حاصل بود بر
سبیل دوام ، که در آن هیچ چیز گنجائی نداشت اما در قوت مدرکه، که مسمی بالقلب
است همه چیز را گنجائی بود از مصالح دنیا و محاربه اعدا و معاشرات ازواج
طاهرات و غیر آن و بعضی گفته اند لی مع الله وقت ای وقت عزیز نادر و میفرمودند که
خدمت خواجه علاءالدین غجدوانی علیه الرحمه میل بقول ثانی میکردند و میگفتند^۳
که کاملان را بر سبیل ندرت این حال واقع شود .

رشحه :^۴ میفرمودند که حدیث شب معراج واقع است که چون جبرئیل از
همراهی حضرت رسول^۵ صلی الله علیه و سلم بازماند فرمود که^۶: لودنوت انمله^۸
لا حرق^۹ و اهل تحقیق در معنی آن گفته اند، اگر نزدیک روم بقدر سرانگشتی از مقام
خود که شهود ذات مع الصفات است هر آینه که میسوزم، من نمیمانم^{۱۰} چیز دیگر می-
شوم^{۱۱} یعنی صفت میسوزد و ذات میماند.

رشحه : در حدیث ، ادبنی ربی فاحسن تادیبی^{۱۲} فرمودند ای بآن عطائی المحبه
الجامعه^{۱۳} لجميع خصائص النعوت المرضیه والخصال^{۱۴} الحمیده التي یقتضی لما^{۱۵} یلائم

- ۱- می، از کبراء وقت قدس الله تعالی ارواحهم، مع، کبراء طریقت قدس سره، چه،
- کبراء طریقت قدس الله ارواحهم ۲- مع، وقت مستمر شامل، یعنی ۳- بر، و میفرمودند
- که ۴- مع، (رشحه) ندارد ۵- می، مع، که در حدیث ۶- می، حضرت رسالت
- علیه وسلم، چه، همراهی حضرت صلی الله علیه و سلم ۷- بر، (که) ندارد ۸- مع،
- لودنوت انمله لا حرق ۹- می، چه، (و) ندارد ۱۰- چه، من نمانم ۱۱- بر،
- (یعنی صفت میسوزد و ذات میماند) ندارد مع، در حاشیه با خط کاتب متن نوشته شده ، (یعنی
- صفت میسوزد و ذات میماند ، رحمه الله منه) ۱۲- بر، تادیبی ای بان عطایتی المحبه
- الجامعه الخ ۱۳- چه، بآن عطائی الجته الجامعه ۱۴- چه، والخصائل الحمیده
- ۱۵- چه، یقتضی ما یلائم حضرة المحبوب .

حضرة المحبوب ، در سطوت سلطنت محبت که قطب دائره توحید است چه چیز باشد از آنچه ملائم و مرضی حضرت محبوب نیست که مقهور و مرتفع نگردد و چه چیز مانند از خصال حمیده و اخلاق مرضیه که حاصل نشود بعد از حصول محبت؟ محب بینا^۱ بر جمیع دقایق مرادات حضرت محبوب مطلع شده ، خود را جز در مرضی و ملائمت حضرت محبوب صرف نمیکند:^۲

استاد تو عشق است چو آنجا برسی او خود بزبان حال گوید که چه کن^۳

رشته : میفرمودند که حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرموده اند :
لو کشف الغطا از دوت یقیناً معنی که ملایم استعمال حرف لو است که آن کلمه ایست که معنی وی امتناع ثانی است از برای امتناع اول هیچکس را بخاطر نیامده و آن آنست که یقین همیشه در تزیید است زیرا که کشف غطا هرگز ممکن نیست و این پیش ارباب تحقیق مقرر شده است که ذات من حیث هی^۴ هرگز ظاهر نمیشود مگر از پرده صفات ، چون این حقیقت همیشه در حجاب مکون و استتار باشد، کشف غطا هرگز ممکن نباشد پس یقین لایزال در تزیید باشد، اما آنچه در معانی بعضی^۵ از کلمات اولیاء میگفتند هم در ضمن هشت رشته ایراد می یابد .

رشته ۹ : در معنی این سخن که اصحبوا مع الله فان لم تطيقوا فاصحبوا مع من یحب مع الله ، میفرمودند که مراد به صحبت اینجا حضور و آگاهی است لازم صحبت است زیرا که مصاحبین را لازم است بیکدیگر حاضر و آگاه باشند ، چنین وارد شده

۱- چپ: خصال ۲- می (بر) ندارد، چپ: محب بنا بر جمع دقایق ۳- مج: نمیکند شعر: چپ: می، نمیکند بهت ۴- مج: که چه کس ۵- مج: چپ: فرموده اند که ۶- چپ: لو کشف الغطا از دوت یقیناً ۷- مج: (هی) ندارد ۸- مج: بعضی از ۹- این رشته در متن نسخه مج نیست و در حاشیه با خطی بدو نازیب و پر غلط و جمله های نادرست از جای دیگر استنساخ کرده نوشته اند که اصلاً قابل اصلاح نیست .

است در توجه ایجادی به نسبت انسان که خلقت پیدی ای بالا و صاف المتقابله یعنی از
 جمیع اوصاف دروی چیزی هست و از جمله اوصاف است حضور ذاتی، چه حق سبحانه
 ازلاً و ابداً بذات خود ظاهر است، پس آنچه ظاهر است از حضور آگاهی در افراد
 انسانی از ایشان نیست^۱ بلکه پرتوی است از آفتاب حضور ذاتی که بر دیوار مظاهر
 تافته و آنرا منور گردانیده، کمال^۲ آدمی جز در آن نیست که تحقیق حال خود کرده داند
 که آنچه او را حاصل است از حضور و غیره از آن او نیست بلکه از آن حق است
 سبحانه و ویرا در آن هیچ حق نیست آنچه پیرهری^۳ قدس سره فرموده است که:
 التحقيق تلخیص مصحوبك ، اشارت باین معنی است .

ریشه : در معنی این سخن که بعضی محققان فرموده اند که: **لو اقبل ۴ صدیق**
الی الله الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة فافاته منه اكثر مما ناله مفهمودند که تحقیق این
 سخن آنست که این طایفه بزرگوار بمقامی میرسند که در هر ۵ يك نفس کسب کمالات
 ما تقدم میکنند و حکایتی مشهور است که بعضی ازین طایفه را^۶ پیش خلیفه غمازی
 کردند و گفتند که ایشان زندیقند و خلق را اضلال میکنند، اگر فرمان شود که ایشان
 را بقتل رسانند و آن مذهب متلاشی شود اجرای عظیم بر آن مترتب خواهد شد و چون
 ایشان را بدار الخلافه حاضر گردانیدند خلیفه بقتل ایشان فرمان داد، سیاف خواست که
 یکی از ایشان را بکشد دیگری پیش آمد و درخواست کرد که اول مرا بکش، سیاف^۷

۱- مع: (از ایشان نیست) ندارد ۲- مع: جمال آدمی ۳- می: آنچه پیر
 هری فرموده است قدس سره ، التحقيق ۴- مع: لو اقبل صدیق الف الف سنة اعرض عنه
 لحظة فافاته مفهمودند ۵- بر: که در هر نفس ۶- می: ازین طایفه را و آن
 ابوالحسن نوری و اصحاب او بوده چنانچه در کشف المحجوب مذکور است - چپ: در حاشیه،
 و این ابوالحسن نوری و اصحاب او بوده چنانچه در کشف المحجوب مذکور است، منه رحمه الله
 این توضیح از مولف کتاب است که باید در حاشیه باشد ولی کاتب نسخه می: چنانکه در ذیل صفحات
 ۱۵۴ ۲۳۱ و ۲۹۰ توضیح داده شده هر نوشته که از مولف در حاشیه هم بوده بی توجه بموضوع
 همه را بمتن کتاب افزوده است ۷- می: (سیاف قصد وی کرد) ندارد .

قصد وی کرد آن دیگری پیش آمد و همین درخواست نمود، سیاف متحیر^۱ فروماند و گفت شما عجب کسانی‌د که بقتل خود چنین مشتاقید که بریکدیگر مبادرت و مسابقت مینمائید، گفتند ما اهل ایثاریم و بمقامی رسیده‌ایم که در هر نفسی کسب کمالات سابقه میکنیم، پس هر يك حیات خود را ایثار آن دیگری مینمائیم تا بدین مقدار فرصت یاران دیگر نفسی چند برآرند و کسب کمالات کنند، این سخن بخلیفه رسید و متنبه^۲ شد و تحقیق حال ایشان فرمود^۳ و بعد از اطلاع بر کمالات ایشان گفت اگر این طایفه زندیقند پس در عالم صدیق نیست، آنگاه ایشان را عذرخواهی کرده باعزاز تمام باز گردانید حضرت ایشان میفرمودند که این را تمثیلی^۴ است و آن آنست که شخصی صد دینار^۵ سرمایه دارد و بآن تجارت میکند، مدتی سعی کرد تا صد هزار^۶ دینار شد، درین زمان آنچه حاصل او است ازین مایه، صد هزار دینار سود تجارت هر آینه بیشتر است از آنچه حاصل او بوده در زمان بیشتر از صد دینار، پس اگر وی درین زمان از کسب تجارت باز ایستد^۷ ما فات او زیاده خواهد بود از مانال.

رشحه: میفرمودند^۸ آنچه اکابر گفته‌اند که: من غمض عینه عن الله طرفه عین ام یهتد طول عمره، معنی وی آنست که دیگر^۹ بتدارك زمان فوت شده مهتد نتواند شد.

رشحه: در معنی این سخن که بعضی عرفا گفته‌اند که ارباب الاحوال یتبرون^{۱۱} عن الاحوال میفرمودند که استغراق و استهلاك نیز موجب ترقی نیست زیرا که به تحقیق پیوسته است و معلوم شده که ترقی باز بسته بدوام عمل است و زمان استغراق

- ۱- بر، متحیر شد و ۲- بر، متنبه گشته و ۳- بر، فرموده و بعد ۴- مع، که این تمثیلی است ۵- بر، صد دینار زر سرمایه ۶- می، صد دینار شد ۷- چپ، باز رفته ۸- می، میفرمودند که، مع، (آنچه) ندارد ۹- مع، می، من غمض عینه عن الله طرفه عین لم تهتد طول عمره ۱۰- مع، (دیگر) بتدارك زمان فوت شده مهتد نمیتواند شد، رشحه، در معنی این سخن که) افتاده است ۱۱- چپ، یتبرون.

و استهلاك بحقیقت بازماندن از عمل است، بلکه استغراق و استهلاك از احکام آن^۱ موطن است که بطریق استعجال درین موطن ظاهر شده است، اگر در موطن دنیا ظاهر نشدی در موطن عقبی بطریق اکمل ظاهر میشد، پس بنابراین تحقیق است که ارباب احوال تبرا کرده‌اند از احوال.

رشحه: میفرمودند که حضرت خواجه محمد پارسا قدس^۲ سره نوشته‌اند که: حقیقة الذکر عبارة عن تجلیه سبحانه لذاته بذاته فی^۳ عین العبد من حیث اسم المتکلم و فرمودند این مقام بی آنکه مدت‌ها طالب ذکر گوید تا دل او را دوام آگاهی حاصل شود، میسر نیست بعد از آن اگر حمله دیگر بیارد و این نسبت را از خود سلب کند عنایتی است از حق سبحانه، پس این بیت خوانند که:^۴

يك حمله مردانه مستانه نکرديم
از علم گذشتيم وبمعلوم رسیديم

رشحه: در معنی این سخن که بعضی اکابر گفته‌اند: سبحانه^۵ من لم یجعل الخلق سبیلا الا بالعجز عن^۶ معرفته، میفرمودند که عجز از معرفت آنست که معلوم گردد که لا یعرف الله الا الله یعنی معرفت مقتضای^۷ ترکیب انسانی نیست آنچه در ترکیب انسان ظاهر است از معرفت از آن انسان نیست بلکه انسان آئینه شده است که در وی صورت معرفت حق سبحانه عکس انداخته است این چنین عجزی منافی معرفت انسان نیست چنانچه بعضی گمان برده‌اند که عجز از معرفت جهل است و این^۸ باطل است.

رشحه: میفرمودند که شیخ ابوبکر واسطی قدس سره گفته است: ان کنت قائما بغیرک فانت فان بالاجمع ولا تفرقه اینجا کنایتی است از دیدن توفیق در عمل و

۱- مع: احکام موطن است ۲- بر: قدس الله تعالی سره ۳- بر: فی غله

عین العبد ۴- مع: که شعر می، چپ: که بیت ۵- می: چپ: سبحانه من ۶- می:

من معرفته ۷- می: چپ: مقتضی ترکیب ۸- می: جهل است و باطل است.

تفرقه عبارت از ادای وظایف عبودیت بوصف خود، میفرمودند هر که مضمون این سخن دریافت و ذوقاً^۱ مدرك او شد خلاص یافت و از تفرقه اغیار باز رست .

ریشه : میفرمودند که اکابر در معنی جمع و جمع الجمع چنین گفته اند :

الجمع ماله علیه و مالك عليك و جمع الجمع ان يجمع ماله و مالك عليه و فرمودند^۲ :
مبین مرتبه جمع الجمع است این بیت که حضرت مولوی قدس سره در مثنوی فرمودند :

ما که ایم اندر جهان بیج بیج چون الف او خود ندارد هیچ هیچ

۱- می، دریافت و زود ذوق مدرك
۲- بر، و فرمودند چنین مرتبه جمع الجمع .

فصل دوم

در ذکر حقایق و دقایق و حکایاتی که از مشایخ متقدمین و متاخرین
قدس الله تعالی ارواحهم نقل میگردند.

و آن در ضمن پنجاه و دورشحه ایراد می‌یابد:

رشحه : میفرمودند که اهل ارادت بغایت کم‌اند، باین تقریب گفتند که شیخی
پیش یکی از اکابر فرستاد که اگر مریدی^۱ صادق نشان دارید برای ما^۲ بفرستید، آن
بزرگ در جواب فرستاد که اینجا مرید کمتر است اما هر چند شیخ می‌خواهید برای
شما بفرستیم .

رشحه : میفرمودند که مولانا رکن الدین خوافی علیه‌الرحمه بسی فضائل و
کمالات داشت و از دانشمندان متبحر بود و باین طایفه ارادت صادق داشت ، وی

۱- مع، قدس الله سره، چپ؛ قدس الله ارواحهم
۲- می، مرید صادق
۳- مع،
برای ما فرستید، چپ، برما فرستند.

میگفت که من از هیچ کار خود امیدوار نیستم الا از يك کار که بغایت امیدوارم و آن آنست که روزی در صحرائی خدمت شیخ زین الدین علی کلا^۱ که از مشایخ بزرگ شیراز بود، بطهارت مشغول بودند و من کلوخ استنجا ایشان را برخسارهای^۲ خود بسودم تا بدان استنجا کردند.

رشحه : هم از وی نقل کردند که میگفت اگر صورت درویشی را بر دیواری^۳ نقش کنند ازهای آن دیوار باد می باید گذشت .

رشحه : میفرمودند که چون شبلی را ارادت اینطریق پیدا شد و پدر وی در آن فرصت حاکم واسط بود ، بر دست محمد خیر که از مشایخ وقت بود انابت آورد و توبه کرد، محمد خیر ویرا پیش جنید فرستاد، صاحب کشف المحجوب گفته است که این فرستادن نه از آن جهت بود که وی^۴ از تربیت شبلی عاجز بود لیکن ادب جنید نگاهداشت و شبلی نیز از خویشان جنید بود،^۵ جنید ویرا هفت سال کسب فرمود و^۶ گفت وجه آنرا به رد مظلالم که درایام حکومت از تو صادر شده است بازمیده ، بعد از آن هفت سال دیگر ویرا بخدمت خلا جا و طهارتخانه بازداشت تا کلوخ استنجا و وآب طهارت اصحاب مهیا^۷ ساخت، بعد از چهارده سال ویرا طریقه گفت و بریاضت امر فرمود.

رشحه : میفرمودند که سهل بن عبدالله تستری قدس سره مدتی^۸ مدید ریاضات شاقه کشید و بدوام ذکر اشتغال نمود بمرتبه که روزی خون از دماغ وی روان شد ، هر قطره که بر زمین چکید نقش الله برآمد، بعد از آنکه این چنین مشغولیها کرده بود پیروی وی را بیاد داشت فرمود.

۱- می، چپ، علی کلال ۲- می، چپ، برخسارهای ۳- می، بر دیوار نقش

۴- می، که از تربیت ۵- می، جنید بود هفت سال او را کسب فرمود، می، چپ، جنید

بود ، جنید هفت سال ویرا کسب فرمود ۶- می، (و) ندارد ۷- می، چپ، مهیا ساخت

۸- می، چپ، مدت مدید .

رشته : دوکرت از حضرت ایشان استماع افتاد که میفرمودند که سخن خواجه عبدالخالقست قدس الله^۱ تعالی سره ، در شیخی را بند ، در یاری را گشای ، در خلوت را بند، در صحبت را گشای و درکرت دوم این ابیات از مثنوی خواندند^۲ که

حرفه آموزی طریقت فعلی است	علم آموزی طریقت قولی است
فقرخواهی آن بصحبت قائم است	نی زبانت کار میآید نه دست

رشته : میفرمودند که بعضی اکابر دین رضوان الله علیهم^۳ اجمعین ، چنین گفته اند، بعد از نماز دیگر ساعتی است که باید که در آن^۴ به بهترین اعمال مشغول باشند، بعضی گفته اند بهترین اعمال در آن ساعت محاسبه است و محاسبه آنست که اوقات ساعت شب و روز را حساب کنند که چند از^۵ آن بطاعت صرف شده است و چند^۶ بمعصیت ، آنچه بطاعت^۷ گذشته بر آن شکر گویند و آنچه بمعصیت گذشته از آن استغفار کنند، بعضی دیگر گفته اند بهترین^۸ اعمال آنست که خود را بصحبت کسی رسانند^۹ که در صحبت وی از هر چه غیر حق است سبحانه ملول شوند و بجانب حق سبحانه مایل و منجذب ، اهل تحقیق گفته اند ، بهترین^{۱۰} اعمال آنست که بواسطه اشتغال بآن از غیر حق سبحانه ملول شوند و بحق سبحانه مایل.

رشته^{۱۱} : در این^{۱۲} معنی که صحبت اجنبی موجب فتور نسبت میشود ، می- فرمودند که روزی فتوری بوقت شیخ ابویزید قدس سره راه^{۱۳} یافت ، فرمود بجوید

- ۱- می، قدس الله سره که در، می، چپ، قدس سره که در ۲- می، که شعر، - می،
- که مثنوی، چپ، که ابیات ۳- بر، رضوان الله علیهم چنین ۴- می، چپ، در آن
- ساعت به بهترین ۵- می، که چند آن ۶- می، و چند که بمعصیت گذشته است و آنچه
- ۷- می، چپ، بطاعت صرف شده است بر آن ۸- می، بهتر اعمال، می، گفته اند که بهترین
- ۹- بر، ساند (کذا) ۱۰- می، بهتر اعمال ۱۱- می، (رشته) ندارد
- ۱۲- می، در معنی که ۱۳- بر، راه یافته بود فرمود که بجوید .

که در مجلس ما بیگانه پیدا شده است که این فتور بسبب ارادت او است بعد از جستجوی بلیغ گفتند بیگانه نیست ، فرمود که در عصاخانه طلبید، طلبیدند^۱ ، عصای بیگانه یافتند، دور انداختند فی الحال واجد وقت خود شدند و آن تفرقه بجمعیت مبدل گشت و فرمودند که خواجه احمد یسوی را نیز قدس سره^۲ روزی در نسبت فتوری شده است فرموده اند که بیگانه^۳ درین صحبت است که بواسطه وی سر رشته نسبت گم شده است بعد از تفحص بسیار در صف نعال ، کفش بیگانه یافتند^۴ بیرون افکندند فی الحال جمعیت و صفای وقت روی نمود و آن تفرقه و کدورت مرتفع^۵ شد، بعضی^۶ مخادیم فرمودند که یکی از اصحاب، جامه بیگانه پوشیده بود و در سرگه وقت انعقاد صحبت بود. بمجلس حضرت ایشان در آمده بود، بعد از لحظه آن حضرت فرمودند که در این مجلس بوی بیگانه می یابم پس آن عزیز را گفتند که این بوی از تو می آید مگر لباس بیگانه پوشیده آن عزیز برخاست و از مجلس بیرون^۷ رفت و آن جامه را از بر کشید و دور انداخت و باز آمد.

رشته : میفرمودند که تأثیر^۸ جمادات از اعمال و اخلاق مردم پیش ارباب تحقیق امری مقرر است و حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره درین باب تحقیقات بسیار دارند^۹ و این تأثیر^۸ جمادات تا غایتی است که^{۱۰} اگر شخصی افضل عبادات را که نماز است در موضعی ادا کند که آن موضع از اعمال و اخلاق ناپسندیده جماعتی متأثر شده باشد، بها و جمال این عمل برابر آن عمل فرودی نیست که در موضعی ادا کند که متأثر از جمعیت ارباب جمعیت شده^{۱۱} باشد از اینجا است که دو رکعت نماز در حرم مکه برابر است با هفتاد رکعت در غیر آن

-
- ۱- می، که در عصاخانه، طلبیدند ۲- می، قدس الله سره ۳- بر، که بهگانه
 ایست در صحبت که ۴- می، یافته اند ۵- می، مرتفع گشت ۶- مع، بعض مخادیم
 ۷- می، چپ، بیرون آمد و ۸- بر، که تأثیر ۹- مع، چپ، بسیار کرده اند
 ۱۰- م، است اگر ۱۱- مع، شده، از اینجا .

رشحه : میفرمودند که طالب این نسبت را عمل کردن باین رباعی که بحضرت عزیزان منسوب است از لوازم است که :

رباعی^۱

با هر که نشستی و نشد جمع دلت وز تو بر^۲ مند زحمت آب و گلت
از^۳ صحبت وی اگر تبرا نکنی هرگز نکنند روح عزیزان بحلت

رشحه : میفرمودند که شیخ ابوطالب مکی قدس سره فرموده اند که جهدی^۴ کن که ترا هیچ بایستی^۵ غیر حق سبحانه نماند چون چنین شدی کار تو تمام شد، دیگر اگر هیچ ظاهر نشود از احوال و مواجید و کرامات غم نیست.

رشحه : میفرمودند که^۶ توحید درین روزگار آن شده است که مردم ببازارها میروند و در پسران ساده روی مینگرند که مشاهده حسن و جمال حق سبحانه میکنیم نعوذ بالله ازین مشاهده پس فرمودند که حضرت سید^۷ قاسم تبریزی قدس سره بدین ولایت آمده بودند، جمعی از مریدان ایشان در بازارها میگشتند و پسران امرود پیدا میکردند و بایشان تعلق میورزیدند و میگفتند ما در صور جمیله مشاهده جمال حق سبحانه میکنیم، گاهی حضرت سید میفرمودند این خوکان^۸ ما کجا رفته اند ازین سخن چنان معلوم شد که آن طایفه در نظر بصیرت حضرت سید بصورت خوک می نمودند^۹.

رشحه : میفرمودند که مشایخ طریقت قدس الله تعالی^{۱۰} ارواحهم در اصطلاحات

- ۱- بر، (رباعی) ندارد ۲- می، نرמיד زحمت، مع، نرمند، چپ، نرهید زحمت
- در نسخه بدل چپ، نرמיד ۳- مع، (از صحبت وی اگر) ندارد ۴- می، چپ، جهد
- کن ۵- مع، (بایستی غیر حق سبحانه نماند چون چنین شده کار تو تمام شد دیگر اگر
- هیچ) افتاده ۶- مع، چپ، (که) ندارد ۷- بر، حضرت شیخ قاسم ۸- می،
- این خوک بچکان ما ۹- می، میآمدند، مع، می نموده اند ۱۰- مع، قدس الله تعالی
- سره، بر، قدس الله تعالی سرهما.

خود لفظ شاهد و مفتون بالشاهد^۱ آورده‌اند بعضی آنرا معنی ظاهر پوچ گفته‌اند که مراد از شاهد، شاهد^۲ صوری است و از مفتون بالشاهد^۱ آنطایفه که رابطه عشق و محبت نسبت^۳ بمظاهر جمیله نگاه می‌دارند، پس فرمودند این نسبتی است بغایت مذموم خطیر و نفس را در آن مدخل است یکی از اکابر فرموده است گرفت^۴ که نفس را در مشاهده شاهد صوری هیچ دخلی و حظی نماند، آخر حظ روحانی خود باقی است و آنرا انکار نمیتوان کرد همچنانکه سالک را از لذات نفسانی که حجب ظلمانی است گذشتن واجب است از حظوظ روحانی که حجب نورانی است هم گذشتن لازم است.

رشته: می‌فرمودند که اکابر طریقت قدس‌الله تعالی ارواحهم گفته‌اند، هر مذمت و دشنام که از کسی نسبت بتو واقع شود باید^۵ بحقیقت دانی که^۶ توانی که اگر ترا خوک و سگ و امثال آن گویند یقین کنی که در تو از آن صفات حصه‌ای هست، چرا که آدمی نسخه جامعه است و همچنانکه صفات ملکی دارد از صفات سبعی و بهیمی نیز خالی نیست، یکی از اکابر پیش سید الطایفه جنید قدس^۷ سره نشسته بود، شبلی درآمد، آن بزرگ ویرا پیش جنید ستایش بسیار کرد و بعد از آنکه سخن وی تمام شد، جنید فرمود که این همه تعریف این خوک را کردی، آن بزرگ بغایت خجل و منفعل شد که بواسطه تعریف وی، شیخ مرشبلی را خوک خواند اما در باطن و ظاهر شبلی از آن سخن هیچ گونه اثر کراهیت^۸ پیدا نشد و هیچ تغیر^۹ بوی راه نیافت.

رشته: می‌فرمودند که درویشی آنست که پیرهری قدس^{۱۱} سره فرموده است

- ۱- بر: مفتون مایشاهد ۲- می: از شاهد بصورت صوری است و ۳- بر: و محبت بمظاهر ۴- می: چپ: گرفتیم که ۵- می: قدس سره ۶- می: چپ: باید که ۷- بر: توانی که ترا خوک و ۸- می: قدس‌الله سره ۹- بر: کراهت ۱۰- می: چپ: هیچ تغیری ۱۱- می: قدس‌الله سره.

که: خاکی بیخته و آبی بر آن ریخته ، نه پشت پا را از آن گردی و نه کف پا را دردی^۱ و خلاصه درویشی آنست که از همه کس بار کشد و بر هیچکس بار ننهد نه بحسب صورت و نه بحسب معنی :

رشته : میفرمودند که بر بلاهای حق سبحانه صابر بلکه شاکرمی باید بود زیرا که حق سبحانه را بلاهای صعبتر از یکدیگر بسیار است، پس فرمودند که خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمه میگفتند که دو برادر تو امان بودند که بیک شکم آمده بودند و پشت ایشان بر یکدیگر^۲ چسبیده بود، چون بزرگ شدند دایم زبان بشکراتی جاری داشتند، کسی از ایشان پرسید که با وجود چنین بلائی که شما را واقع است چه جای شکرگزاری است، ایشان گفتند ما میدانیم که حق سبحانه را بلاها^۳ ازین صعبتر بسیار است برین بلا شکر میگوئیم مبادا که ببلاى ازین غظیم تر مبتلا شویم ، ناگاه یکی از ایشان بمرد ، آن دیگری گفت اینک بلاى صعبتر پیدا شد ، اکنون اگر این مرده را از من قطع میکنند من نیز می میرم^۴ و اگر قطع نمیکنند مرا مرده کشی می- باید کرد تا وقتی که بدن وی فرسوده شود و بریزد .

رشته : میفرمودند که شیخ ابویزید قدس سره گفته است که سی سال با حق سبحانه سخن گفتم و از حق سبحانه سخن شنیدم و خلق پنداشتند که با ایشان میگویم و از ایشان میشنوم ، معنی این سخن آنست که آنچه از مظهر ظاهر است نه از مظهر^۵ است .

رشته : میفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله^۶ تعالی سره می - فرمودند که من دو کس دیدم^۷ در مکه مبارک زاده^۸ الله تعالی شرفاً و کرامه^۹ ، یکی

۱- می، نه کف پا را از آن دردی ۲- بر، بایکدیگر ۳- می، بلاهای صعبتر
از این بسیار است ۴- مع، نیز میرم ۵- مع، (نه از مظهر است) ندارد ۶- می،
قدس الله سره ، مع، چپ، قدس سره ۷- بر، دیدم که در ۸- بر، زاده الله تعالی ،
مع، زاده الله تعالی .

بغایت بلند همت و دیگر بغایت پست همت ، پست همت آن بود که در طواف دیدم شخصی را که دست در حلقه^۱ در خانه زده بود و در چنان جائی شریف و چنان^۲ وقتی عزیز از حق سبحانه چیزی میخواست و بلند همت آنکه در بازار منی^۳ جوانی دیدم که پنجاه هزار دینار کمابیش سودا و خرید و فروخت کرد که در آن فرصت يك لحظه^۴ دلش از حق سبحانه غافل نشد از غیرت آن جوان خون از درون من برآمد .

رشحه : میفرمودند که ابویزد قدس^۵ سره در راهی میرفت ، سگی تر شده پیش وی باز آمد ، وی دامن در چید سگ^۶ بزبان فصیح با وی بسخن^۷ آمد و گفت اگر دامن تو بر من خوردی بآبی پاک^۸ میشد اما این دامن که از من در چیدی و خود را^۹ پاکتر از من دیدی بکدام آب شسته خواهد شد .

رشحه : شخصی در مجلس حضرت ایشان چون اهل مراقبه ، گردن کڑ کرده بود و خود را مراقب و مشغول فرا مینموده ایشان با وی تند شده فرمودند کسی در صحبت مولانا نظام الدین علیه الرحمه سر^{۱۰} پیش انداخته بود ، فرمودند که^{۱۱} سر بالا کن که می بینم که از تو دود میخیزد ، ترا بمراقبه چه نسبت است ، سالها ترا^{۱۲} کلوخ استنجا میباید ساخت و نجاست از مبرزها دور انداخت تا شایسته آن شوی که از اینطریق^{۱۳} با تو سخنی^{۱۴} توانگفت ، مراقبه خود هنوز کجا است .

رشحه : وقتی که^{۱۵} حضرت ایشان فقیر را اجازت مراجعت بخراسان میدادند ، فرمودند که چون من از خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی علیه الرحمه^{۱۶} جدا میشدم

- ۱- بر ، در حلقه خانه ۲- بر ، و چنان مقامی و وقتی ۳- بر ، بازار مینا
- ۴- بر ، يك لحظه از حق سبحانه ۵- می ، که ابویزد قدس الله سره ، چپ ، که شیخ ابویزد قدس سره
- ۶- سگ ، باز بزبان ۷- بر ، با وی در سخن
- ۸- بر ، پاک میشود ۹- بر ، و خود را از من پاکتر دیدی ۱۰- می ، آمد
- ۱۱- می ، فرمود که ۱۲- می ، (ترا) ندارد ۱۳- می ، (این) سر در پیش
- ۱۴- بر ، با تو سخن ۱۵- بر ، وقتی که ایشان ۱۶- می ، ندارد می ، از اینطریق
- (علیه الرحمه) ندارد .

گفتند با خود قرارداد که تا فلان موضع از نسبت خود غافل نشوم و چون آنجاریسی باز موضعی^۱ دیگر را نشان کن و تا آنجا خود را بر نسبت راست گیر^۲ همچنین موضع بموضع^۳ و منزل بمنزل ورزش این نسبت میکن تا وقتیکه ملکه حاصل شود.

رشته : میفرمودند که از سید الطایفه جنید قدس^۴ سره منقولست که فرمودند مرید صادق آنست^۵ که مدتی قریب بیست سال کاتب شمال چیزی نباید که بر وی نویسد، معنی این سخن نه آنست که مرید معصومی بود که در این مدت هیچگونه جریمه از وی صادر نشود، بلکه این بآن معنی است که پیش از آنکه کاتب شمال چیزی بنویسد، بتدارک آن مشغول شود و آن را از خود دفع کند بوجهی از وجوه.

رشته : میفرمودند که حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی قدس الله^۶ تعالی سره فرموده اند که گرانی از خلق بر می باید داشت و این^۷ نمیشود الا بکسب حلال ، دست بکار و دل به یار در طریق خواجهگان قدس الله^۸ تعالی ارواحهم امری مقرر است.

رشته : میفرمودند که خواجه محمد علی حکیم ترمذی^۹ قدس سره فرموده اند که زندگی دل را درجات است زندگی دل حاصل نمیشود جز باقتصاد^{۱۰} و اقتصاد دوام ذکر است در نوم و یقظه ، ذکر در نوم آنست که در خواب بیند که ذکر میگوید، این ذکر را که در خواب گویند حضرت شیخ محی الدین بن العربی^{۱۱} و بعضی دیگر از مشایخ طریقت قدس الله^{۱۲} تعالی ارواحهم موجب ترقی نمیکویند زیرا که ترقی منوط

- ۱- می، چپ، موضع دیگر ۲- می، (گیر) افتاده ۳- می، (بموضع) ندارد
- ۴- بر، جنید منقولست قدس سره ، می، جنید قدس الله سره منقولست ۵- می، آنست که (مدتی قریب بیست سال کاتب شمال چیزی نباید که بروی نویسد ، معنی این سخن نه آنست که مرید)، افتاده ۶- می، قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند گرانی از ۷- چپ، و آن نمیشود ۸- می، قدس سره، چپ، قدس الله ارواحهم ۹- می، ترمیزی ۱۰- می، باقتصاد و اقتصاد دوام ۱۱- می، العربی قدس الله سره ۱۲- می، قدس الله اسرارهم، می، قدس سره، چپ، قدس الله ارواحهم.

بعملی است که ناشی از علم باشد، آنچه در خواب دیده میشود که به ذکر^۱ مشغول است نه ازین قبیل است .

رشته : میفرمودند که حضرت خواجه محمدپارسا قدس الله تعالی سره فرموده-
اندکه مداومت^۲ بر ذکر بجائی میرسد که حقیقت ذکر با جوهر دل یکی میشود، معنی این سخن تواند بود که آن باشد که چون حقیقت ذکر امریست منزّه از حرف و صوت^۳ و جوهر دل که عبارتست از لطیفه مدرکه^۴ وی نیز منزّه است از شایبه کم و کیف پس بواسطه کمال شغل این لطیفه بآن امر منزّه از حرف و صوت^۵ میان ایشان اتحادی^۶ شود و وصف یکی و یگانگی روی نماید، در آن حال ذاکر بواسطه استیلای مذکور هیچ تفرقه و تمیز نتواند کرد میان دل و حقیقت ذکر، چه دل او را بمذکور ارتباط بروجهی^۷ شده که غیر مذکور^۸ در دل و اندیشه او گنجائی ندارد .

رشته : میفرمودند که^۹ روزی بخدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمه رفتم^{۱۰} و ایشان با جمعی از موالی مباحثه علمی در میان داشتند و من خاموش بودم تا فارغ شدند، مولانا روی بفقر کرده فرمودند سکوت و آرام به، یا حدیث و کلام، باز فرمودند بینم اگر این مرد از قید هستی خود باز رسته است هر چه کند مانع نیست و اگر بخود گرفتار است هر چه کند بروی تاوان است، حضرت ایشان فرمودند که ما از خدمت^{۱۱} مولانا نظام الدین بهتر از این نشنیده ایم .

رشته : میفرمودند که خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمه^{۱۲} میگفتند که

-
- ۱- می، که ذکر میگوید نه ازین قبیل است ۲- می، بذکر ۳- می، از حرق جوهر ۴- مع، (مدرکه وی نیز منزّه است از شایبه کم و کیف پس بواسطه کمال شغل این لطیفه) افتاده ۵- چپ، نسخه بدل، صورت ۶- چپ، اتحاد میشود ۷- چپ، نسخه بدل، برین وجهی شده ۸- مع، چپ، غیر مذکور در اندیشه او گنجائی ندارد، می، غیر مذکور در اندیشه گنجائی ندارد ۹- مع، می، (که) ندارد ۱۰- می، (رفتم) افتاده ۱۱- می، ما از مولانا ۱۲- مع، نظام الدین میگفتند .

شریعت و طریقت و حقیقت را در همه چیز بیان میتوان کرد مثلاً دروغ گفتن که نهی به نسبت^۱ آن واقع است اگر کسی آنرا بسعی و مجاهده که بر^۲ طریق استقامت باشد از زبان دور گرداند که باختیار و بی اختیار از زبان صادر نشود، این شریعت است و لیکن با وجود این^۳ میتواند بود که در باطن داعیه دروغ گفتن باقی باشد، سعی و مجاهده^۴ در آنکه از باطن داعیه دروغ گفتن دور شود، این طریقت است و چنان شدن که باختیار و بی اختیار^۵ از او^۶ دروغ گفتن نیاید نه از دل و نه از زبان، این حقیقت است، حضرت ایشان این سخن را از خدمت مولانا بسیار نقل میکردند و استحسان میفرمودند.

رشته : میفرمودند که حضرت خواجه بهاءالدین قدس^۷ الله تعالی سره فرموده اند^۸ که در بدایت جذبہ مرا گفتند در این راه چون می درائی، گفتم باین شرط که^۹ هر چه من^{۱۰} گویم و خواهم آن شود، خطاب رسید که هر چه ما^{۱۱} گوئیم و خواهیم آن میشود، گفتم من طاقت این ندارم، مدت پانزده شبانروز مرا به من باز گذاشتند احوال من خراب شد و تمام خشک شدم، چون بسرحد ناامیدی کشید خطاب رسید که هلا هر چه تو میخواهی^{۱۲} همچنان باش گو.

حضرت ایشان فرمودند که در مقامات حضرت خواجه^{۱۳} همین قدر نوشته اند، اما خدمت مولانا یعقوب چرخى علیه الرحمہ^{۱۴} از حضرت خواجه نقل کردند که چون

- ۱- چپ، (به نسبت) افتاده ۲- می، که طریق چپ، که بطریق ۳- چپ، این تواند بود ۴- می، و مجاهد نماید در، چپ، نسخه بدل، مجاهده نماید در ۵- می، (و بی اختیار) ندارد ۶- می، ازوی ۷- می، قدس الله سره، می، چپ، قدس سره ۸- می، فرمودند که ۹- می، (که) ندارد ۱۰- بر، هر چه میگویم و میخواهم ۱۱- می، هر چه ما میگوئیم و میخواهیم آن میشود - بر، هر چه ما میگوئیم و ما میخواهیم آن میشود ۱۲- می، هر چه تو خواهی ۱۳- می، (خواجه) ندارد ۱۴- می، چرخى قدس سره از.

خطاب رسید که هلا هر چه تو میخواهی همچنان باش گو ، من اختیار طریقه کردم که البته موصل باشد .

رشحه : روزی حضرت ایشان با جمعی از اصحاب^۱ تند شده فرمودند که شما بار این طریق نمیتوانید کشید، اینطریق بغایت دقیق است از مراد خود گذشتن و بر مراد دیگری ایستادن کاری بس بزرگ است، از شما این کار نمیآید اگر من گویم که حالا روید و خوک بانی کنید و بت پرستید^۲ فی الحال رقم کفر بر من میکشید، این کار نه کار شما است، شما کجا و این طریق کجا، پس فرمودند که در مهمانخانه حضرت خواجه بهاءالدین قدس سره دو کس از موالی که در خدمت ایشان می بودند بحث ایمان میکردند^۳ قیل وقال ایشان دور و دراز کشید، حضرت خواجه آن گفتگورا می شنیدند، آخر پیش آن دو عزیز آمدند، فرمودند که اگر صحبت مرا میخواهید شما را از ایمان میباید گذشت ، ایشان بغایت مضطرب گشتند و مدتی در آن اضطراب می بودند تا آخر معنی آن سخن بر ایشان ظاهر شد.

رشحه : روزی حضرت ایشان یکی را مخاطب ساخته فرمودند که اگر در صحبت خواجه بهاءالدین قدس الله^۴ تعالی سره ترا نسبتی حاصل شده باشد بعد از آن بصحبت بزرگی دیگر^۵ افتی و از وی نیز^۶ همان نسبت را بازیابی چه میکنی ؟ خواجه بهاءالدین را میگذاری^۷ یا نمیگذاری؟ پس فرمودند از هر جای^۸ دیگر که آن نسبت^۹ را بازیابی باید که آنرا هم از حضرت خواجه بهاءالدین دانی^{۱۰} و فرمودند که یکی از مریدان قطب الدین حیدر بخانقاه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس الله^{۱۱} تعالی

-
- ۱- مع: (اصحاب) افتاده ۲- بر: پرستید از من فی الحال ۳- بر: ایمان کردند
۴- مع: چه، قدس سره ۵- می، چه: بزرگ دیگر ۶- بر: و از وی همین نسبت را
۷- چه، را گذاری یا نه ، پس ۸- بر: از هر جایی دیگر
۹- می: که آنرا بازیابی ۱۰- بر: دانی قدس سره و ۱۱- می: قدس الله سره ، مع: چه، قدس سره .

سره افتاد بغایت گرسنه بود، روی بجانب ده پیر خود کرد و گفت شی^۱ الله قطب -
الدین حیدر، شیخ شهاب الدین از حال وی آگاه شدند و خادم را فرمودند تا طعامی
پیش وی برد،^۲ چون درویش از طعام فارغ شد باز روی بجانب ده پیر خود کرد و
گفت^۳ شکر الله قطب الدین حیدر که ما را هیچ جا فرونگذاشتی، چون خادم نزد شیخ
رفت از وی پرسیدند که چون یافتی آن درویش را، گفت، سهل کسی است، طعام
شما میخورد و شکر قطب الدین حیدر میگوید، شیخ فرمودند^۴ که مریدی از وی
می باید آموخت که هر جا فایده می یابد^۵ از برکت شیخ خود میداند، چه بظاهر و چه
بباطن.

روشنه: ^۶ باین تقریب میفرمودند چون مرید صادق، شیخی اکمل از شیخ، بیابد
ویرا جایز است که از کامل ببرد و با کامل پیوندد و فرمودند که شیخ ابو عثمان حیری^۷
قدس^۸ سره گفته است که مرا از مبادی حال دایم در خاطر^۹ می بود که از مواجید و
اذواق اینطایفه بهره مند شوم، اتفاقاً^{۱۰} بمجلس وعظ شیخ یحیی بن معاذ رازی رسیدم^{۱۱}
دل من آنجا آرمید ملازم وی^{۱۲} شدم، بعد از آن بصحبت شاه^{۱۳} شجاع کرمانی افتادم،
چون پیش وی درآمد مرا از مجلس خود بیرون کرد و فرمود که وی رجا^{۱۴} پرورد است
از وی کاری نمی آید، با خود گفتم پیر من است و این آستانه، بعد از مدتی مرا در
صحبت خود راه داد و چندگاه در ملازمت وی بودم، درین اثنا ویرا عزیمت زیارت
شیخ ابو حفص حداد قدس سره شد، من نیز در ملازمت وی رفتم چون بصحبت شیخ

۱- می: شاله، چپ: شئال الله مع: شیئ الله ۲- چپ: وی بردند ۳- می:
شکر الله مع: شکر الله، چپ: شئال الله ۴- بر: فرمودند مریدی ۵- می: فائده
می بیند ۶- بر: بنا برین تقریب ۷- بر: جبری، می: خیری ۸- می: قدس الله سره
۸- می: در خاطر بود ۹- بر: اتفاق بمجلس ۱۰- می: رازی رسید ۱۱- می:
ملازم او شدم ۱۲- می: شاه ابو شجاع ۱۳- می: وی جان پرورداست.

ابوحفص افتادم مرا^۱ بتمام از من بر^۲ بودند اما بشاه شجاع نمیتوانستم گفت که^۳ اینجا می باشم چون وقت رفتن شد شیخ ابوحفص ، شاه را گفتند ما را باین جوان حیری^۴ خوش است ویرا اینجاگذار مرا گذاشت ورفت^۵ وکارمن درخدمت شیخ ابو- حفص تمام شد .

دشحه : میفرمودند که یکی از اکابر دین بدر مسجدی رسید، شیطان را دید که سراسیمه^۶ از آن مسجد بیرون دوید آن بزرگ نظر کرد^۷ مردی دید که در مسجد نماز میگزارد و مردی^۸ دیگر نزدیک وی تکیه کرده در خوابست از وی پرسید که ای ملعون درین مسجد بچه کارآمده بودی ، گفت میخواستم که بوسوسه نمازرا براین مصلی فاسد گردانم اما هیبت ومهابت آن خفته مرا نگذاشت ازوی ترسیدم و بیرون شدم .

دشحه : میفرمودند که حضرت سیدقاسم قدس^۹ سره گفتند که روزی درمجلس مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی نشسته بودم و مردی که مرید یکی از مشایخ وقت بود در آن مجلس حاضر بود ، خدمت مولانا از وی پرسیدند که شیخ خود را بیشتر دوست میداری یا امام اعظم ابوحنیفه^{۱۰} را ، آن مرد گفت که شیخ خود را ، خدمت مولانا از آن سخن بسیار در غضب شدند بمرتبه که آن مرد را سگ^{۱۱} خواندند و برخاستند وبخانه درآمدند و من هم آنجا نشسته بودم ، بعد از لحظه خدمت مولانا بیرون^{۱۲} آمدند و مرا گفتند بآن مرد غضب کردیم و در روی وی درشت گفتیم، بیا تا رویم عذرخواهی وی^{۱۳} کنیم، بهمراهی خدمت مولانا روان شدیم و آن مرد در راه

۱- می: مرا ازمن بتمام ۲- چپ: ازمن بردند، نسخه بدل بر بودند ۳- می: (که) ندارد ۴- چپ: جوان حیری دل خوش است ۵- بر: مرا گذاشتند ورفت ۶- می: که از آن مسجد سراسیمه بیرون دوید ۷- بر: کرد دید که مردی در مسجد نماز ۸- می: (مردی) ندارد ۹- می: قدس الله سره میفرمودند که ۱۰- می: ابوحنیفه کوفی را ۱۱- بر: سگ و خوک خواندند ۱۲- می: بدرآمدند ۱۳- بر: و اورا عذرخواهی کنیم .

پیش آمد و گفت من بعذر خواهی می آمدم و میخواستم که بخدمت شما عرض کنم که چندین سال است که بر مذهب امام اعظم بودم و هیچیک از صفات^۱ ناخوش من کم نشد و بچند روز که در ملازمت این عزیز بودم از همه ناخوشیها برگوشه^۲ شده ام ، اگر این چنین کس^۳ را از امام اعظم دوستر دارم چه مانع است ، اگر در کتابها نوشته اند که این چنین دوستی مذموم است ونهی کرده اند از آن برگردم ، خدمت مولانا اورا عذر خواهی بسیار کردند واستحسان فرمودند .

رشته : میفرمودند که بهمراهی خدمت مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره^۴ بملازمت شیخ بهاءالدین عمر^۵ میرفتم در اثنای راه خدمت^۶ مولانا سعدالدین می گفتند ، قطبی میخواستیم که در باطن ما تصرفی کند و ما را خلاص گرداند ، امثال این سخنان میگذاشت چون بملازمت^۷ شیخ رسیدیم ونشستیم^۸ ، شیخ روی بمولانا سعدالدین کردند و گفتند ، از تصرف کردن قطب چه میکنید ، تصرف این طایفه بیش از آن نیست که بعضی حجب وموانع که عارض استعداد کسی شده است بواسطه تأثیر صحبت ایشان مرتفع میشود وآن استعداد ، بعد از رفع موانع قبول موهبتی میکند وسالك از استعداد خود امری که^۹ مقصود او است باز می یابد ، حضرت ایشان فرمودند^{۱۰} که حضرت شیخ بهاءالدین عمر ، مراد^{۱۱} خدمت مولانا سعدالدین را در^{۱۲} نیافتند ، مقصود ایشان چیزی دیگر بود ، در طریقه خواجگان قدس الله^{۱۳} تعالی ارواحهم تصرفی میباشد

- ۱- بر، از صفات ذمیمه من ۲- بر، برگزیده ام ۳- بر، اگر چنین کسی را
- ۴- می، قدس الله سره ۵- بر، شیخ بهاءالدین عمر قدس سره میرفتم ، می، شیخ بهاءالدین میرفتم ۶- می، راه حضرت مولانا سعدالدین قدس الله سره میگفتند ۷- بملازمت
- حضرت شیخ ۸- می، حضرت شیخ، چپ، شیخ به سعدالدین گفتند که تصرف قطب چه میکند ۹- بر، که مقصود است باز ۱۰- می، میفرمودند ۱۱- می، مراد
- حضرت مولانا ۱۲- می، چپ، را نیافتند ۱۳- می، قدس سره ، چپ، قدس الله ارواحهم .

برین^۱ وجه که بدل متوجه باطن طالبی میشوند و از رهگذر آن توجه باطن، ویرا بدل ایشان ارتباطی و اتصالی حاصل میشود^۲ و بواسطه آن ارتباط و اتصال، اتحادی میان دل ایشان و باطن آن طالب واقع میشود و بطریق انعکاس از دل ایشان پرتوی^۳ بر باطن وی می‌تابد و این صفتی است که ناشی از استعداد ایشان است که بطریق انعکاس در آئینه استعداد آن طالب ظاهر شده، این چنین امری را استعداد خود نمی‌باید طلبید، لیکن اگر این ارتباط متصل شود آنچه بطریق انعکاس حاصل شده بود صفت دوام پذیرد، خدمت^۴ مولانا سعدالدین این چنین امری می‌طلبیدند که از خارج استعداد خود حاصل کند^۵ نه آنکه آنچه در استعداد ایشان است ظاهر شود.

رشته : راقم این حروف گوید که بعضی از محققان چنین گفته اند که هر يك از اعیان ثابت که موجود خارجی گشتند مظهر اسم خاص شدند به تخصیص ملایکه که مرجع ایشان همان اسم بود که مظهر آن شدند و حضور و لذت ایشان از آن اسم بود و هرگز از آن اسم تجاوز نکردند باسم^۶ دیگر و آیت کریمه ، وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ ، مبنی از این معنی است. بخلاف انسان که چون^۷ اوتیرکی ظلومی و جهولی داشت از خصوصیت و شخصیت و تعین^۸ انسانیت خود گریزان شد و توجه تام^۹ به چیزی و رای خصوصیت و تعین^{۱۰} خود کرد^{۱۱} و از آن جهت حامل بار حقیقت آمد و دریابنده امری بینهایت شد خارج از دایره استعداد بشری و تعین^{۱۲} انسانی.

رشته : می‌فرمودند که صاحب بحر الحقایق شیخ نجم الدین دایه علیه الرحمه فرموده است دریغا که هیچکس قدر صحبت اولیا ندانست و نخواهد دانست.

- ۱- می، بدین وجه ۲- بر، حاصل شود ۳- بر، پرتو بر باطن ۴- می، حضرت مولانا ۵- می، (استعداد خود حاصل کند نه آنکه آنچه در استعداد ایشان است ظاهر) افاده از قلم ۶- می، می، حاصل کنند ۷- بر، باسمی دیگر ۸- می، که او چون تیرگی ۹- می، توجه تام و تمام به، چه، توجه تمام به ۱۰- می، (کرد) ندارد . ۱۱- بر، و تعین خود

رشحه :^۱ میفرمودند که شیخ ابوالقاسم گرگانی قدس سره^۲ گفته‌اند با کسی^۳ نشین که همگی تو او شود یا همگی او تو شود یا هر دو در حق سبحانه گم شوی، نه تو مانی و نه او.

رشحه : کسی را در مجلس حضرت ایشان بخاطر گذشته است که چه باشد آن حضرت در باطن من^۴ تصرفی کنند حضرت ایشان بر باطن وی مشرف شده فرمودند^۵ که کمال تصرف وقتی واقع خواهد شد که من تو شوم و یا تو من شوی، پس آن سخن^۶ پیروزی را قدس سره^۲ فرمودند^۷ و بر زبان مبارکشان بردند که عبدالله مردی بود بیابانی، رفت بطلب آب زندگانی، ناگاه فرا رسید بخرقانی، آنجا یافت چشمه آب زندگانی، چندان^۸ بخورد نه وی ماند و نه خرقانی .

رشحه : میفرمودند که از شیخ ابوسعید بن ابی‌الخیر قدس سره^۹ منقولست که فرموده‌اند^{۱۰} ، هفتصدتن از^{۱۱} مشایخ طریقت^{۱۲} در ماهیت تصوف سخن گفته‌اند . تمامترین و بهترین^{۱۳} اقوال این است که : التصوف صرف الوقت بما هو اولی به .

رشحه : میفرمودند که شیخ ابوالسعود رحمه الله^{۱۴} تعالی اصحاب خود را می- گفته است که پیش من با گوشت قدید می‌آید، با گوشت جدید آید^{۱۵} ، حضرت شیخ محی‌الدین بن‌العربی قدس سره فرموده‌اند^{۱۶} که مقصود شیخ ابوالسعود ازین سخن،

- ۱- مع، (رشحه) ندارد ۲- می، قدس الله سره ۳- می، نشین که تو شوی یا همگی تو او شود یا هر دو در، مع، چپ، نشین که همگی تو او شود یا همگی او تو شوی یا هر دو در ۴- مع، در باطن تصرفی ۵- چپ، فرموده‌اند ۶- می، (سخن) افتاده ۷- مع، (فرمودند) ندارد ۸- می، چپ، چندان بخورده که نه ۹- می، ابوالخیر ۱۰- می، که فرموده‌اند که، مع، که میفرمودند ۱۱- مع، (تن) ندارد ۱۲- می، طریقت قدس الله تعالی ارواحهم ، چپ، طریقت قدس الله ارواحهم ، مع ، طریقت قدس سره در ۱۳- مع، چپ، بهترین همه اقوال ۱۴- می، ابوالسعود رضی الله عنه اصحاب، مع، رحمة الله تعالی ارواحهم اصحاب، چپ، رحمة الله علیه اصحاب خود را ۱۵- می، جدید بیاثید ۱۶- چپ، فرموده که .

همت آموختن بود مر اصحاب خود^۱ را ، یعنی با اسرار و حقایق مردم پیش من میاید بلکه بجیزی آید که آن خاصه شما باشد و از پیشگاه دل شما سرزده باشد.

دشحه : میفرمودند که سید الطایفه جنید قدس^۲ سره سخن بصرفه^۳ میگفته اند، روزی معارف ایشان بی اختیار بلند شد دیدند که اهل مجلس را استعداد ادراک آن نیست فرمودند^۴ تفحص کنید شاید کسی در این نزدیکی باشد که استعداد قابلیت او جذب این حقایق کرده است بعد از تفحص بلیغ ، حسین^۵ منصور حلاج را یافتند که در گوشه نشسته بود و سر بیجیب فرو برده شیخ هرگز^۶ پیش وی^۷ سخنان بلند نمیگفتند ، چه برایشان ظاهر شده بود که وی روزی افشای این سر خواهد کرد ، شیخ فرمودند تا او را از آن مجلس اخراج کردند.

دشحه : میفرمودند که خدمت مولانا نظام الدین^۸ علیه الرحمه میگفتند، شیخی آنست که خود را در نظر مریدان متجمل بجمال^۹ تواند گردانید زیرا که تا جمال نباشد رابطه مرید بامراد^{۱۰} بروصف^{۱۱} محبت که موجب جذب و تصرف همانست محکم نمی- شود این را ما بتدبیر^{۱۲} عقل میدانستیم لکن ما را فرصت آن نیست که همیشه^{۱۳} تکلف کنیم و خود را بجمال^{۱۴} نمائیم تا سبب فتور عقاید مردمان نشود از اینجاست که سنت شد شانه کردن محاسن و نیکو بستن دستار^{۱۵} و غیر آن^{۱۶} از چیزهایی که تعلق به

-
- ۱- بر، مر اصحاب را یعنی با اسرار و ۲- می، قدس الله سره ۳- مع، سخن
بصرفه میگفته اند، نسخه بر (متن) هم (بصرفه) بوده بعداً به صرفه اصلاح کرده اند و سرف در لغت بمعنی
خطا کردن ، فراموش کردن ، زیاده روی (اسراف) خطا، خیرگی عقل، (دهخدا - نفیسی)
۴- می، چپ، فرمودند که تفحص ۵- می، مع، چپ، حسین بن منصور ۶- مع، شیخ
پیش وی ۷- می، پیش او ۸- می، مولانا نظام- علیه الرحمه ۹- چپ،
بکمال تواند ۱۰- مع، (بامراد) افتاده ۱۱- چپ، بامراد صفت محبت
۱۲- چپ، ما بتدبیر ۱۳- بر، همیشه تکلیف کنیم ۱۴- چپ، و خود را کمال
نمائیم ۱۵- مع، چپ، بستن دستاره و ۱۶- بر، آن و چیزهایی که

تربیت^۱ ظاهر دارد .

رشته : میفرمودند که خدمت مولانا یعقوب چرخى علیه الرحمه فرمودند که در ترمد به صحبت شیخی رسیدم که مبالغه عظیم داشت در آنکه کار مرید، بى شیخ از پیش نمیرود، با وی گفتم از مضمون آیه کریمه : **اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ دِينَكُمْ وَاقْتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي** ، چنان معلوم میشود که در عمل بموجب کتاب و سنت، کار کفایت است و لازم نیست که کسی را بحسب ظاهر پیری و مقتدائی باشد، آن شیخ حصر^۲ شد، این سخن را بحضرت خواجه بزرگ^۳ خواجه بهاء الدین^۴ قدس الله تعالى عرض کردم ، حضرت خواجه استحسان فرمودند و تلقی بقبول نمودند.

رشته : روزی بتقریب^۵ توقیر و تعظیم سادات میفرمودند که در دیاری که سادات میباشند، من نمیخواهم^۶ که در آن دیار باشم زیرا که^۷ بزرگی و شرف ایشان بسیار است و من بحق تعظیم ایشان قیام نمیتوانم نمود ، پس فرمودند^۸ امام اعظم رضی الله عنه، روزی در مجلس درس خود چند بار برپای خاستند و کسی موجب آن ندانست، آخر یکی از تلامذه امام سبب آن پرسید ، فرمودند^۹ طفلی از سادات علوی در میان اطفال است که در صحن مدرسه بازی میکنند، هر بار که بحوزه این درس می-رسد و نظر من^{۱۰} بروی می افتد بتعظیم وی برمیخیزم .

رشته : میفرمودند که^{۱۱} با یکی از اکابر سمرقند گفتم که اگر کسی در خواب ببیند که حق سبحانه مرده است تعبیرش^{۱۲} چیست ؟ وی گفت اکابر گفته اند ، اگر کسی

-
- ۱- می، تعلق به ترحیب ظاهر دارد ، مع، تعلق به تزئین به تربیت ظاهر دارد - چپ،
تعلق به زینت ظاهر دارد ۲- چپ، (حصر شد) افتاده ۳- بر، (خواجه بزرگ) ندارد
۴- مع، بهاء الدین قدس سره عرض کردم ، می، بهاء الدین نقشبند قدس الله تعالى سره عرض
کردم، چپ، در نسخه بدل بهاء الدین نقشبند قدس سره عرض کردم ۵- بتقریب تعظیم و
توقیر ۶- بر، (من) ندارد ۷- می، (که) ندارد ۸- می، چپ، فرمودند که
۹- می، فرمودند که چپ، فرموده ۱۰- مع، (من) ندارد ۱۱- بر، که یکی از
اکابر سمرقند را ۱۲- می، تعبیر این چیست .

در خواب بیند که پیغمبر صلی الله علیه و سلم مرده است تعبیرش آنست که در شریعت^۲ این صاحب واقعه قصوری و فتوری شده است و آن مردن صورت شریعت است این نیز مثل آن رنگی دارد و^۳ حضرت ایشان فرمودند میتواند بود که کسی را حضور مع الله بوده باشد ، ناگاه آن حضور نماند، تعبیر آن مردن این باشد ، یعنی حضور و شهود او ناپود شده^۴ . راقم این حروف گوید که حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی^۵ قدس الله سره السامی ، این سخن را تاویل^۶ دیگر کرده بودند و فرموده که میتواند بود که بحکم کریمه^۷ اقْرَأَيْتَ مَنْ اَتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوَايَهْ ، یکی از هواها که صاحب واقعه آنرا خدای خود گرفته بوده است از دل وی رخت بنده و ناپود شود، آن مردن خدای^۸ عبارت^۹ از ناپود شدن این هوا بود پس این^{۱۰} خواب دلیل باشد بر آنکه حضور او زیاده شود.

و شحه : میفرمودند که کشف قبور آنست که روح صاحب قبر متمثل میشود بصورتی مناسب از صور مثالی و صاحب کشف ویرا در آن صورت بدیده بصیرت مشاهده میکند ، اما چون شیاطین را قوت تمثیل^{۱۱} و تشکل بصور و اشکال مختلفه میباشد از آن جهت خواجگان ما^{۱۲} قدس الله تعالی ارواحهم^{۱۳} ازین کشف اعتباری^{۱۴}

- ۱- می، پیغمبر علیه الصلوة والسلام مرده است ۲- بر، در شریعت صاحب این واقعه
- ۳- می، آن رنگ دارد ۴- می، ناپود شود - چپ، ناپود شد ۵- می، عبدالرحمن جامی قدس الله السامی ۶- می، را تاویلی دیگر ، چپ، تعویل دیگر
- ۷- می، بحکم آیه کریمه، چپ، نسخه بدل، بحکم محکم آیه کریمه ۸- می، خدای تعالی
- ۹- در حاشیه نسخه چپ در توضیح این قسمت نوشته شده، قوله عبارت از ناپود شدن الخ، این فقیر را بخاطر میرسد که در مسئله خدای نگفته بلکه حق گفته و درین صورت جواب اول اقرب است و اگر مراد از آن خدای گیرند یعنی مراد از حق مرده است اینکه خدائیش مرده پس تاویلش ممکن است که خدای باطلش مرده اعوذ بالله بحق المبین من الشیطان الرجیم ۱۰- بر، این دلیل باشد ۱۱- می، (تمثل) افتاده ۱۲- بر، (ما) ندارد ۱۳- چپ، قدس الله ارواحهم ۱۴- می، اعتبار نکر گرفته اند .

نگرفته‌اند و طریقه ایشان در زیارت اصحاب قبور آنست که چون به سر قبر عزیزی
 رسند، خود را از همه نسبتها و کیفیت‌ها تهی سازند و منتظر نشینند تا چه نسبت ظاهر
 میشود از آن نسبت حال صاحب آن قبر معلوم کنند و طریق ایشان در صحبت مردم
 بیکار هم براین وجه است که هر که پیش ایشان نشیند بباطن خود نظر کنند هر چه بعد
 از آمدن آن کس ظاهر شود^۱ دانند که آن نسبت از او است و ایشان را در آن دخلی نیست،
 بحسب آن نسبت بوی زندگانی کنند از لطف و قهر و حضرت شیخ محی‌الدین بن العربی
 قدس سره^۲ این را تجلی مقابله گفته‌اند و ظهور این معنی بواسطه کمال^۳ جلا و صفا
 است که باطن منور ایشان را حاصل است و آئینه حقیقت ایشان از نقوش کونیه پاک
 و صاف شده است و بسبب کمال محاذات که بآن ذات^۴ بی‌کم و کیف دارد جز تجلی
 ذاتی درو^۵ هیچ نمانده و هر چگاه که ویرا بطبع وی باز گذارند غیر آن امر بی^۶ کیف
 هیچ چیز دیگر در وی ظاهر نخواهد شد، پس هر چه در آن آئینه خواهد آمد^۷ از آن او
 نخواهد بود، بلکه بواسطه تقابل شخصی خواهد بود که در وی منعکس گشته^۸ و مؤید
 این قول فرمودند که روزی خدمت مولانا نظام‌الدین علیه‌الرحمه بفقر گفتند که امروز
 بطواف مزارات^۹ ولایت شاش می‌رویم در ملازمت^{۱۰} ایشان رفتیم خدمت مولانا بر سر
 قبری بسیار نشستند بعد از آن بکیفیت تمام برخاستند و فرمودند بر صاحب این قبر
 نسبت جذبه غالب بوده است و آن قبر خواجه ابراهیم کیمیاگر بود که از مجذوبان
 زمان خود بوده است، بعد از آن بر سر قبر دیگری رفتند و لحظه‌ای توقف کردند بعد از

-
- ۱- می، ظاهر میشود ۲- می، قدس الله سره العزیز ۳- مع، کمال جلال و
 صفات است ۴- می، (ذات) افتاده بر، بآن ذات بی‌کیف و کم ۵- بر، دروی هیچ
 ۶- بر، امر بی‌کیف و کم هیچ ۷- چپ، خواهد شد از ۸- بر، گشته، رشحه و مؤید،
 در نسخه می با اینکه (رشحه) ندارد ولی با نشان دائره قرمز ممتاز شده ۹- مع، (مزارات)
 ندارد ۱۰- مع، (در ملازمت ایشان رفتیم، خدمت مولانا بر سر قبری بسیار نشستند)
 افتاده.

آن بیرون آمدند و گفتند که نسبت علمیه بر صاحب این قبر غالب بوده است و آن قبر شیخ زین الدین کوی عارفان بود که از علماء ربانی^۱ بوده است.

رشته : میفرمودند که نزد ارباب تحقیق مقرر شده است که ترقی بعدالموت واقعست ، سخن حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره ناظر باین است، ایشان فرموده اند که در تجلی از تجلیات با ابوالحسین^۲ نوری جمع شدم و مرا تقبیل کرد و از من سیراب شد، گفتم که نه تو گفته ای که تشنه توحید از غیر سیراب نشود، خجل شد گفتم چون دون از عالی فراگیرد از غیر فرا نگرفته است و غیر ازین سخنان ارباب تحقیق بسیار است که دلالت میکند بر ترقی بعدالموت.

راقم این حروف گوید که حضرت شیخ محی الدین^۳ قدس سره در بعضی از مواضع فتوحات فرموده اند که از آن مردم که نفی ترقی بعدالموت کرده اند یکی شیخ ابوالحسین^۴ نوری است رحمه الله تعالی پس حال او بعدالموت از دو امر بیرون نیست یا بعلم یقین دانسته که ترقی^۵ واقع است یا دانسته که واقع نیست ، اگر دانسته که واقع است ثبت^۶ المدعی و اگر دانسته که واقع نیست این علم دیگر است که^۷ بعد از موت او را حاصل شده پس بهر حال ترقی^۸ بعدالموت واقع است.

رشته : روزی در صفت فقر^۹ میفرمودند که حق سبحانه و تعالی^{۱۰} بغوث اعظم این خطاب کرده است که یا غوث الاعظم قل لاصحابك باختيار الفقر ثم بالفقر عن الفقر فاذا تم فقرهم فلاهم الا انا .

۱- چپ نسخه بدل، از علمای زمان خود بوده است ۲- چپ، ابوالحسن نوری

۳- می، محی الدین بن العربی قدس سره ۴- چپ، شیخ ابوالحسن نوری است پس

حال او، می، شیخ ابوالحسن نوری است رضی الله عنه پس حال او ۵- می، چپ، که ترقی

بعدالموت واقع است ۶- می، (ثبت المدعی و اگر) افتاده ۷- بر، که او را بعد از

موت حاصل شده ۸- می، ترقی بعدالموت حاصل است، می، ترقی بعد از موت واقع است

۹- چپ، در صفت فقری فرمودند ۱۰- می، حق سبحانه و تعالی ۱۱- بر، فاذا

اتم فقرهم .

رشحه : میفرمودند که بعضی اکابر طریقت^۱ قدس الله تعالی ارواحهم گفته اند که^۲ جهد کن^۳ تا عمل خود بگورنبری، معنی این سخن گوئیا آنست که باید که بدانی که هیچ عمل بتو مستند نیست قایم بتوفیق حق سبحانه است^۴.

رشحه : میفرمودند که سخن بعضی^۵ اکابر است که حق سبحانه در مرتبه واحدیت^۶ اگر خواهد خود را میشناسد، معنی این سخن آنست که در مرتبه حقایق مجرده انسانی که باصطلاح بعضی مرتبه واحدیت عبارت از آنست اگر خواهد علمی و استعدادی خاص از نزد خود کرامت فرماید که بآن علم و استعداد خاص، انسان ویرا بشناسد و چون جز بعلم وی ویرا نتوان شناخت، پس شناسای وی غیر وی نباشد.

رشحه : میفرمودند که شبی خواجه باقی المی داشت، خواب نرفت، من نیز از الم وی خواب نرفتم پس فرمودند کثیف کسی میباشد که ویرا بکسی علاقه باشد و از الم وی متأثر نشود بلکه باید که چنان شود که هر چیز را که الم رسد از آن متأثر شود، در یکبار مرکبی را چوب زدند چنانچه خون از پهلوی او چکید، از پهلوی مبارک ابویزد بسطامی نیز خون چکید، درین سخن که حضرت ایشان فرمودند، اشارتست به^۸ تحقیق بمقام جمع و بیان این مقام در ذکر حضرت حقایق پناهی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس الله^۹ سره السامی آنجا که ملاقات ایشان با مولانا شمس الدین محمد مذکور شده در ضمن رشحه ایراد یافته.

رشحه : میفرمودند که^{۱۰} در مجلس شیخ بهاء الدین عمر قدس^{۱۱} سره بودیم که

۱- معج: طریقت قدس سره، چپ: طریقت، قدس الله ارواحهم ۲- بر: (که) ندارد
۳- در حاشیه نسخه چپ: در ذیل جمله: (جهد کن) نوشته شده: لفظ جهد کن دلالت دارد که اکنون جهد کن نه آنکه فوری کرده با زبانی که بگورنبری والله اعلم ولیکن مضمون اول بلندتر است، امیر علی ۴- می: حق است سبحانه ۵- معج: بعضی اکابر طریقت است
۶- بر: در مرتبه واحدیت، واحدیت اگر خواهند خود را میشناسند ۷- چپ: و از الم او متأثر شده بلکه ۸- بر: اشارتست تحقیق بمقام ۹- معج: چپ: قدس سره السامی
۱۰- می: که مجلس ۱۱- می: قدس الله سره.

کسی از ایشان پرسید که بعضی^۱ محققان در اوائل حال گفته اند که ممکن عین واجب است و در آخر از آن برگشته اند و گفته اند^۲ بلکه واجب عین ممکن^۳، جهت این چیست؟ حضرت شیخ در جواب آنکس فرمودند که آن سخن اول را در حال عدم استقامت گفته اند و این سخن ثانی را در حال استقامت، حضرت ایشان بحضار مجلس خطاب کردند که فرق میان دو سخن چیست؟ هیچ کس گستاخی نکرد و چیزی نگفت و حضرت ایشان نیز بواسطه آنکه جمعی از امراء ترخانی در آمدند هیچ نفرمودند.

۱- مج، که بعض محققان ۲- مج، و گفته بلك ۳- می، ممکن است جهت.

فصل سیم^۱ در سخنان خاصه

که از هر بابی بر زبان مبارک حضرت ایشان میگذشت و مخاطبانی که از آن حضرت نسبت باهل بدایت^۲ و نهایت در صحبت صادر میگشت و آن در ضمن یکصد و بیست رشحه ایراد می یابد .

رشحه : میفرمودند که حضرت شیخ بهاءالدین عمر قدس سره از من پرسیدند که مبتدی را سفر به یا اقامت؟ من خود را از جواب عاجز فرا نمودم، بنابر مراعات ادب، ایشان مبالغه کردند که بگوی ، گفتم در سفر مبتدی را جز پریشانی دل هیچ حاصل نیست، پس حضرت ایشان فرمودند که سفر^۳ وقتی مبارک است که صفت تمکین حاصل شده باشد، باعتقاد ما مبتدی را سفر مناسب نیست، ویرا در گوشه میباید نشست و صفت تمکین حاصل کرد، کسی را که بدین^۴ طریقه مشغول است هم در شهر و ولایت خود بودن اولی است، زیرا که تشنیع و ملامت خویشان و آشنایان و ناموس از مردمان

۱- چپ، فصل سوم ۲- می، بدایت و ارباب نهایت ۳- مع، (سفر) ندارد

۴- بر، که باین .

ویرا مانع میآید از آنکه بخلاف شریعت کاری کند و مرتکب فعل نامرضی شود، و بعضی از مشایخ برخلاف این رفته اند و گفته اند که مبتدی را سفر میباید کرد تا بسبب مهاجرت اوطان و مفارقت اخوان، از بعضی عادات رسمی و مالوفات طبیعی خلاص شود و به واسطه ریاضات و مجاهدات که از لوازم سفر است ویرا فی الجمله تصفیه و تزکیه حاصل گردد، اما آنچه معتقد خانواده خواجگان است قدس الله^۱ تعالی ارواحهم در باب سفر و اقامت، آنست که مبتدی را چندان سفر میباید کرد که خود را بصحبت عزیزی از این طایفه رساند، بعد از آن باید که ترك سفر کرده خدمت و ملازمت وی را لازم گیرد و بر کار پیچد تا وقتی که ملکه نسبت این عزیزان حاصل کند^۲ و این نسبت ملك وی شود و اگر در شهر خود این چنین کسی یابد البته از صحبت و خدمت وی بهیچ طرف نرود و غیر این هر چه کند موجب تضييع اوقات است و فرمودند که شیخ ابویزد قدس سره در بدایت حال از بسطام سفر کرد و بصحبت یکی از مشایخ وقت^۳ رفت آن بزرگ فرمود که^۴ باز گردد که از آنجا که قدم برداشته^۵ آمده مقصود را گذاشته وی بازگشت و پیر مادری داشت بخدمت و طلب رضای وی قیام نمود و مقصود وی حاصل شد به حضرت شیخ محی الدین بن العربی قدس سره این سخن^۶ را چنین تأویل کرده اند که اشارت آن بزرگ بدان^۷ بوده است که آنچه^۸ مقصود حقیقی است بجمیع ازمنه و امکانه محیط است، و هیچ جا از احاطه وی خالی نیست، پس بایزید را بر آن سر آگاه ساخت که در طلب وی، حاجت بقطع مسافت نیست.

رشحه:^۹ میفرمودند که سالک باید که راه مذلت و خواری سپرد، برای حصول نیستی تا جمال شاهد لاهوتی در آئینه نیستی به بیند.

-
- ۱- مع: قدس سره، چپ: قدس الله ارواحهم
 ۲- بر: حاصل شود و
 ۳- مع:
 می، چپ: (وقت) ندارد ۴- مع: چپ: (که) ندارد ۵- بر: و آمده
 ۶- مع:
 (سخن) ندارد ۷- مع: بزرگ بل آن ۸- مع: (آنچه) ندارد ۹- بر:
 (رشحه) ندارد.

رشته : میفرمودند که هر طالبی که از خواری و دشنام مردم خوش بر نیاید هرگز بوئی از معانی مردان بمشام جان^۱ او نخواهد رسید زیرا که اهل تحقیق **لافاعل فی- الوجود الا الله** امری مقرر است پس هر چه از محبوب رسد از دشنام و خواری محب بینا را مایه سرور و موجب حضور خواهد بود .

رشته : میفرمودند^۲ که به نسبت کسی چیزی گوید که از آن نقصان لازم آید، البته آن کس را ناخوش خواهد آمد ، و آدمی محبوب^۳ است بآنکه از نسبت نقصان بوی^۴ متأثر شود و ناخوش گردد، کار آنست که این ناخوشی را از خود دور کند و این معنی جز رجوع بجناب حق سبحانه میسر نیست و بذکر و مراقبه نمیشود، سلوک نزد ارباب طریقت^۵ معبر^۶ باین معنی است.

رشته : میفرمودند که یاران ما همیشه ، سبوح، قدوس میگویند اگر ناگاه کسی ایشان را چیزی که ملایم طبع ایشان نباشد بگوید متأثر و متغیر شوند ، اگر سبوح قدوس گویان این تأثر و تغیر را از خود دور میکردند که بهر چیزی متأثر و متغیر نشوند^۷ ایشان را بهتر می بود .

رشته : میفرمودند که هیچ چیز، حقیقت انسانی را چنان پاك و صاف نمیسازد که بلا و محنت، بالخاصه اینها رافع حجاب غلیظند مضمون حدیث ، **ان اشد البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الا مثل فالامثل ناظر** ^۸ باین معنی است، و ما معتقد^۹ اینطریقه ایم و هیچکس از یاران ما برین عقیده نیست .

رشته : میفرمودند که صاحب وجد و حال در راهی میرود و در میان آن راه

- ۱- بر، بمشام او نخواهد ۲- می، چپ، میفرمودند که هر که ۳- مج، محسوب است ۴- بر، نقصان وی ۵- نسخه بدل چپ، ارباب حقیقت ۶- مج، معتبر باین است ۷- بر، نشدندی، می، نمیشوند ۸- بر، علی الانبیاء اثم علی - الاولیاء ۹- چپ، (ناظر) ندارد ۱۰- بر، ما متوجه این.

سگی خفته باشد وی آن سگ را خیزاند تا خود^۱ باسانی تواند گذشت ، چون یگذرد و درخودنگرد و آن وجد و حال را باقی یابد، بایدکه داند که آن مکرست از مکرهای الهی^۲ نسبت بوی که باوجود آن فعل، وجد و حال را بوی باز گذاشته اند.

رشحه : میفرمودند مکر الهی دواست ، یکی به نسبت^۳ عوام و دیگری به نسبت خواص، مکرری که به نسبت عوام است ارداف نعمت است با وجود تقصیر در خدمت، و مکرری که به نسبت خواص است ابقاء حال است با وجود ترك ادب.

رشحه : میفرمودند^۴ شغل طایفه که نسبت خواجگان قدس الله^۵ تعالی ارواحهم می ورزند، بروجهی باید که اگر یکی ازیشان را مثلاً^۶ بجهت آب دادن غله با شرکاء جنگ و نزاع بنوعی واقع شود که سر وی بشکنند^۷ و خون بروی وی فرورود بحسب ظاهر جنگ و نزاع از وی نمایان بود، اما بحسب باطن، هیچ کدورتی و کراهتی در دل وی نباشد، بلکه از ایزاء و جفای ایشان خوش^۸ وقت بود و ایشان را معذور دارد در آنچه میکنند و از نسبت خود ذاهل نشود و دل از حق سبحانه منقطع نگرداند.

رشحه: میفرمودند که حق سبحانه بدوام تجلی ایجادی متوجه جمیع موجودات است، پس کسانی که باختیار خود گوشه میگیرند و آنرا خلوت و عزلت مینامند چه عذر دارند اگر این چنین تجلی عظیم ایشان را باطل میشمارند بغایت جاهلند و اگر آنرا حق میدارند چرا بحق آن قیام نمینمایند و گوشه کاری برخود نمیگیرند، طایفه که^۹ بشرف استغراق در لجه جمع، مشرف چنان شده اند که بشواغل کونیه نمیتوانند پرداخت آن دیگر^{۱۰} است.

- ۱- بر، تا خود باسانی گذرد چون ۲- می، (الهی نسبت بوی که با وجود آن فعل وجد و حال را بوی باز گذاشته اند، رشحه، میفرمودند) افتاده ۳- بر، به نسبت خواص و دیگری به نسبت عوام، مکرری که ۴- می، چپ، میفرمودند که ۵- می، خواجگان قدس سره، چپ، خواجگان قدس الله ارواحهم ۶- می، چپ، وی بشکند ۷- بر، ایشان خوش بر آید و خوشوقت بود، می، ایشان خوشوقت باشد ۸- می، (که) ندارد ۹- می، آن دیگر است، اینها دیگرانند.

رشته : میفرمودند سر آنکه نسبت خواجگان قدس الله^۱ تعالی ارواحهم در بلا و صورت تفرقه بیشتر ظاهر شود آنست که این نسبت محبوبست^۲ هر گاه محبوب را بخلوت خوانی در حجاب شود.

رشته : میفرمودند که لطافت این نسبت بروجهی است که نفس توجه بوی مانع ظهوریست، چنانچه در مظاهر جمیله^۳ این معنی ظاهر است که چون بایشان نیک متوجه شوند محبوب گردند و هم حضرت ایشان فرمودند^۴ که لطافت این نسبت بر وجهی است که اگر سگی را بیجهت کلی^۵ می زنی این نسبت غایب شود.

رشته : میفرمودند که: الاشیاء^۶ تبین باضدادها شغل بخلق خد شغل است^۷ بحق سبحانه و چون ضدا را از ضد^۸ کراهت میشود منجذب^۹ میشود از مکروه به محبوب، ازین جهت است که اهل این سلسله در بازارها و مواضع ازدحام خلق میروند و می نشینند تا بواسطه ضدیت خلق و کراهت از شغل ایشان، دل منجذب شود بحق سبحانه.

رشته : میفرمودند که اهل این نسبت را صحبت در بدایت بغیر این طایفه^{۱۰} که این نسبت بر ایشان غالب است سبب فتور عظیم درین نسبت میشود و اگر چه آن صحبت اهل زهد و تقوی باشد، و این نه انکار زهد و تقوی است که در آن غایت صفا و نورانیت است لیکن چون بر این طایفه زهد^{۱۱} و تقوی غالبست اهل این نسبت را در صحبت ایشان همان نسبت حاصل میشود و از نسبت شریفه خود که فوق همه نسبتها است باز می مانند^{۱۲}، چه حکم غالب راست، بینند^{۱۳} که صحبت بدان و پیگانگان را

۱- مع: قدس سره، چپ: قدس الله ارواحهم ۲- چپ: نسخه بدل، محبوب است

۳- مع: (جمیله) ندارد ۴- مع: میفرمودند ۵- می: کلی زنی، چپ: کلی میزنی، نسخه بدل

چپ: کلی هستی میزنی، محتمل است جمله: (کلی می میزنی) بوده ولی نسخه بردار کلمه (هی)

را هستی خوانده است ۶- می: چپ: الاشیاء تبیین باضدادها ۷- مع: ضد شغلی است

۸- مع: (ضد) ندارد ۹- مع: (منجذب میشود) ندارد ۱۰- می: بغیر طایفه که

۱۱- مع: (زهد) افتاده است ۱۲- مع: باز می یابند چه ۱۳- می: مع: بینید که .

چه تأثیر باشد و از ایشان چه نسبت‌های تیره حاصل شود .

رشته : میفرمودند که^۱ با جمعی نشینید که بر شما غالب نباشند تا شما را نخورند غالب^۲ نباشند، یعنی بحسب نفس و هوا قوی نباشند و شما را نخورند یعنی وقت شما را^۳ ضایع و نابود نکنند.

رشته : میفرمودند کسی را که داعیه اینطریق باشد و در آن^۴ اثنا خاطر تاهل ویرا تشویش دهد باید که استغفار بسیار کند اگر بآن دفع نشود جائی رود که از زنان دورتر^۵ بود اگر بآن نیز دفع نشود مدتی برصوم و تقلیل مداومت نماید و معالجه کند که قوت شهوی را تسکین حاصل شود و اگر بآن نیز نشود^۶ گرد گورستانها گردد و از مردگان عبرت گیرد و از ارواح بزرگان استمداد کند، اگر بآن نیز^۷ نشود، گرد^۸ زندگان گردد و از بواطن ارباب قلوب در یسوزه نماید شاید که بار آن خاطر از وی بردارند و او را در زیر آن بار^۹ ضایع نگذارند .

رشته : میفرمودند^{۱۰} کدخدائی انبیا و اولیا را مناسب است که با وجود آن از حق سبحانه^{۱۱} محجوب نمیشوند و عوام الناس را نیز لایق است که بآن تکمیل مرتبه حیوانیت میکنند اما طایفه که درین میانه اند و آرزوی طریقت دارند ایشان را بغایت نامناسب است يك نفس که با حق سبحانه^{۱۲} از درون برآید بهتر از هزار فرزند است زیرا که در آن هزار فایده و نفع است و در این هزار فتنه و ضرر .

رشته : میفرمودند که اگر بالفرض مرا پانصد سال عمر باشد و همه را صرف استغفار کنم هنوز تدارك آن گناهی که از من صادر شده است نتوانم کرد و آن گناه

-
- ۱- می، (که) ندارد ۲- می، (غالب نباشند یعنی بحسب نفس و هوای قوی نباشند و شما را نخورند) افتاده است ۳- می، (را) ندارد ۴- بر، و در آن اثنا ویرا خاطر تاهل تشویش دهد ۵- می، دورتر باشد ۶- می، چپ، نیز دفع نشود ۷- می، (گرد) ندارد ۸- می، (بار) ندارد ۹- می، چپ، میفرمودند که ۱۰- بر، سبحانه غافل و محجوب ۱۱- می، (سبحانه) ندارد .

کدخدائی است .

رشحه : اگر درین سخنان که از حضرت ایشان نقل افتاد کسی را دغدغه شود که کدخدائی سنتی است پسندیده و درصفت آن آیات قرآنی ظاهر است و احادیث صحیحہ ثابت ، پس نفی کردن آن روا نبود جواب این دغدغه آنست که نفی اینجا نه بر سبیل اطلاق است بلکه به نسبت بعضی اشخاص است که لایق بحال ایشان تجرید ظاهر و باطن است و مخفی نماند که در هر زمانی بحسب حکمت الهی آنچه مناسب حال طالبان و مصلحت کار مریدانست بر زبان اولیاء و^۱ اهل ارشاد که وارثان علوم خاصه محمدیه اند علی مصدرها الصلوة والسلام جاری میشود، پس چون در این زمان مناسب حال مبتدیان طریق^۲ طریقت، شیوه تجرد و فراغت بود، لاجرم حضرت ایشان که حکیم^۳ الهی بودند و جامع حکم نامتناهی ، به تجرد ایما نمودند و از تاهل اجتماع^۴ فرمودند .

رشحه : حضرت ایشان روزی یکی از حضار مجلس را مخاطب ساخته از تعلق و تعشق بمظاهر جمیلہ منع میکردند و میفرمودند که^۵ من این نسبت را از قازی مشاهده کرده‌ام که ویرا بصاحب جمالی تعلق شده بود، هر جاکه وی میرفت آن قاز^۶ نیز در پی میرفت و شنیدم که شیری را نیز اینحال بوده است پس در امر غیر ضروری که^۷ حیوانات شریک باشند بآن گرفتار بودن و عمر شریف صرف آن کردن مقتضای همت نیست لیکن اگر استعداد کسی برین وجه افتاده باشد که بی اختیار گرفتار نسبت حبی میباشد آن دیگر است، بعد از آن این عبارت فرمودند که نصیحت ناصحان را در کارخانه

-
- ۱- می، اولیای ارشاد که ۲- چپ، مبتدیان طریقت ۳- می، حکیم الهی
و جامع حکم نامتناهی اند به تجرد ایما نمودند ۴- می، احتمال، چپ، نسخه بدل احتمال
بر، اجتناب فرمودند ۵- بر، (رشحه) ندارد بجای آن يك دایره (ه) قرمز گذاشته
۶- بر، (که) ندارد ۷- می، چپ، آن قازی نیز ۸- می، (که حیوانات شریک
باشند، تا، نصیحت ناصحان را در کارخانه) افتاده است .

گرفتاران راه نیست.

رشته : میفرمودند که چون در صحبت ارباب جمعیت نشسته شود و دل بحق سبحانه جمع گردد و آرام گیرد آنجا احتیاج بذکر گفتن نیست زیرا که غرض از ذکر حصول این نسبت است ، ذکر از برای آنست که محبتی که در دل مضمحل است ظاهر گردد.

رشته : روزی حضرت ایشان این ابیات خواندند که:

تابه ها و هو اشارت میکنی	یا بحرف ها عبارت میکنی
بنده حرفی، نیاید از تو کار	جهدکن تا از رخت خیزد غبار
ها بیفکن و او را آزادکن	بنده شویی ها و واوش یادکن

بعد از آن فرمودند که این ابیات اشارت است بآن نسبتی که در صحبت حاصل میشود آنچه نتیجه صحبت است^۲ نه بتوسطها و هو است.

رشته : میفرمودند که چون از صحبت کسی نسبتی فراگیرید طریق نگاهداشت او بآن است که وجهی سازید که شما را از آن کس کراحتی نشود، از اینجا است که گفته اند، شیخ باید که خود را در نظر مرید^۳، محبوب تواند ساخت زیرا که منشی^۴ آن محبت^۵ که سبب^۶ ظهور این نسبت شده وی بوده، پس هرگاه که از وی کراحت^۷ شود که^۸ ضد محبت است، محبت زایل شود و چون محبت زایل شود نسبت نماند.

رشته : میفرمودند^۹ کسی که بصحبت اینطایفه میآید باید که خود را بغایت مفلس نماید تا ایشان را بروی رحم آید.

۱- می، که مثنوی، مع، که شعر، چپ، که بیت
۲- مع، (است نه بتوسطها و
هو است، رشته، میفرمودند که چون از صحبت) ندارد
۳- بر، در نظر مریدان محبوب
۴- مع، که، منشا آن ۵- می، (محبت) ندارد ۶- مع، (سبب) ندارد ۷- بر،
کراحتی شود ۸- می، (که) ندارد ۹- می، چپ، میفرمودند که کسی که.

رشحه : میفرمودند که حاصل طریقه خواجگان قدس الله^۱ تعالی ارواحهم دوام اقبال است بجناب^۲ حق سبحانه بروجهی که درین اقبال هیچ تکلف نباشد .

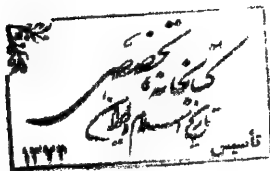
رشحه : میفرمودند که مقصود کلی آنست که لطیفه مدرکه را برصییل دوام^۳ اقبالی بحق سبحانه واقع باشد، از تو باید که این اقبال واقع باشد تا مقبل باشی .

رشحه : میفرمودند که خواجگان این سلسله قدس الله تعالی ارواحهم بهر زراقی و رقاصی نسبت ندارند کارخانه ایشان بلند است، خواجه اولیاء کلان علیه الرحمه که^۴ از کبار اصحاب حضرت^۵ خواجه عبد الخالق اند قدس الله^۶ تعالی سره در^۷ مسجد سرصرافان در بخارا چله خواطر بر آورده اند این کار^۸ نه باندازه عقل و ادراک است، این معنی از دائره ادراک بیرون است از ایشان پرسیده اند که خلوت در انجمن کدام است ، فرموده اند خلوت در انجمن آنست که بی بازار در آئی و آواز بازاریان بگوش تو نرسد این عزیزان همچنین مشغولیها داشته اند و این طریق را آسان نباید شمرد .

رشحه : میفرمودند که طریقه خواجگان را قدس الله تعالی^۹ ارواحهم آسان^{۱۰} بدانید، حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله^{۱۱} تعالی سره بآن^{۱۲} همه کمالات صوری^{۱۳} و معنوی دایم^{۱۴} از رساله های خواجگان قدس الله^{۱۵} تعالی ارواحهم همراه میداشته اند، از آنکه^{۱۶} دایم قدسیه را مطالعه کنند و همراه دارند ناگزیر است .

رشحه : میفرمودند که معرفت^{۱۷} خواطر بر وجه کمال منحصر در طریقه

-
- ۱- چپ، قدس الله ارواحهم ۲- می، بجناب حق سبحانه ۳- می، دوام به
حق سبحانه اقبالی واقع شود از ۴- می، چپ، (که) ندارد ۵- بر، (حضرت) ندارد
۶- می، قدس الله سره، می، چپ، قدس سره ۷- می، بر در مسجد ۸- چپ نسخه بدل
این خارخانه ۹- چپ، قدس الله ارواحهم ۱۰- می، (آسان) ندارد ۱۱- می،
قدس سره، چپ، قدس الله سره ۱۲- چپ، با این همه ۱۳- بر، کمالات معنوی و
صوری ۱۴- بر، و صوری که داشته اند دایم از ۱۵- می، جمله دعا ندارند،
چپ، قدس الله ارواحهم ۱۶- چپ، نسخه بدل، از آن که کلمات قدسیه را دایم مطالعه
۱۷- بر، معرفت خاطر بوجه .



خواجه عبدالخالقیان است قدس الله تعالی ارواحهم ، بنابر کمال احتیاط ایشان در پاس انفاس .

رشته : میفرمودند که آنچه معتقد ما است از اینطریق آنست که دایم دل بر سبیل ذوق ولذت آگاه بحق سبحانه باشد و این معنی را باعمال مناسب کسب می-کنند، بدایتش اینست^۱ و نهایتش آنکه کسب را هیچ مدخلی نماند و این^۲ معنی ملکه نفس گردد و ملک شود.

رشته : میفرمودند^۳ یقینی^۴ حاصل میباید کرد که هیچ آبی آنرا نبرد و هیچ آتشی آنرا نسوزد مثلاً کسی را یقینی^۵ حاصل شده است بوجود گندم هیچ چیز این یقین را زایل^۶ نمیتواند گردانید بخلاف آن کس که گندم را به تکلف در ذهن خود حاصل^۷ میگرداند بسا که بسبب اشتغال^۸ گوناگون از وی ذهولی^۹ شود .

رشته : میفرمودند که این بیت مرا خوش آمده است که:^{۱۰}

بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست برویش دریچه نگشود

بعد از آن فرمودند که^{۱۱} در باطن هر کس^{۱۲} که نسبت ارادت ظهوری کرد باید که آنرا از حق سبحانه نعمتی^{۱۳} عظیم دانسته بحق آن قیام نماید و قیام نمودن بحق آن جز این نیست که بهمگی خود بجناب حق سبحانه متوجه شده هستی خود را صرف آن جناب کند، پیش محققین ثابت شده است که وجدان بر طلب مقدم است و آن حدیث را که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم فرموده^{۱۴} است: **من طلب شیئا جد وجد ، چنین^{۱۵}**

۱- مع ، (اینست و نهایتش آنکه) ندارد ۲- می ، (و این معنی) ندارد ۳- بر ، میفرمودند که ۴- مع ، یقین حاصل ۵- بر ، ذاهل ۶- بر ، در ذهن حاضر میگرداند ، چپ ، در ذهن خود میگرداند ۷- بر ، اشتغال گوناگون ۸- بر ، ذهول شود ۹- می ، چپ ، که بیت ، مع ، که شعر ۱۰- می ، چپ ، (که) ندارد ۱۱- مع ، چپ ، در باطن هر که نسبت ۱۲- می ، نعمت عظیم ۱۳- مع ، (فرموده است) افتاده ۱۴- مع ، (چنین) ندارد .

تفسیر کرده اند که، من وجد شیئاً طلبه زیرا که تا حق سبحانه بر دلی بوصف ارادت تجلی نکند آن دل را استعداد ارادت و طلب حق سبحانه حاصل نمیشود و نتیجه آن تجلی میل و انجذاب است بجناب حق سبحانه، پس اول دل بنده واجد تجلی ارادی^۲ حق سبحانه شده باشد و بعد از آن طالب و مرید وی گشته و این را تمثیلی است و آن^۳ آنست که شخصی در پای منظری میسرود ناگاه صاحب جمالی از بالای منظر بروی جلوه کرد و دل ویرا بر بود و در باطن وی میل^۴ و انجذاب بآن صاحب جمال پیدا شد پس در این صورت وجدان بر طلب و ارادت مقدم است، بعضی سؤال کرده اند که چون وجدان مقدم است طلب را چه فایده است، جواب گفته اند که طلب از برای استیفای حظ است دیگر آنکه وجدانی که بر طلب مقدم است بر وجه اجمال است و فایده در طلب آنکه آن اجمال تفصیل یابد.

رشته : میفرمودند که قیمت مرد بقدر حرکت مدرک او است بحقایق این طایفه قدس الله^۵ تعالی ارواحهم.

رشته : میفرمودند که کار نه آنست که توجه و مراقبه کنند بلکه کار آنست که همه کارها را تابع يك مقصود سازند و ادراکی^۶ خاص در مجموع اشیا پیدا کنند.

رشته : میفرمودند که عمل را محبوب میباید گرفت نه حضور و جمعیت را زیرا که حضور و جمعیت^۸ از مواهب است و عزیزالوجود است و در تحت اختیار نیست و فقدان، موجب کسل و فتور است بخلاف عمل که از مکاسب است و در تحت اختیار است و مواظبت بر آن موجب جمعیت و حضور است بالخاصیه چنین واقع است که به حضور و جمعیت فتور راه میباید، پس این دوبیت خواندند^۹.

- ۱- مع: ارادت حق سبحانه ۲- می: بجانب حق سبحانه ۳- مع: و این آنست که ۴- می: وی میلی و انجذابی بآن ۵- بر: کردند ۶- چپ: قدس الله ارواحهم مع: قدس سره ۷- می: مع: ادراك خاص ۸- مع: (حضور و جمعیت) ندارد ۹- می: که مثنوی، مع: که شعر، چپ: ابیات.

خالقا تا این سگم درباطن است راه جانم سوی تو نا ایمن است
یا بحکم شرع درکارش فکس با بکلی در نمکسارش فکن

رشته : روزی نسبت به بعضی حاضران از روی سیاست میفرمودند که هرگاه^۱ شما را در صحبت ما نسبتی حاصل شد باز میآید و اگر کلفتی رسید میروید این سهل میباشد^۲ کسی که پیش فقیری خاص از برای ذوق و حال میآید این محبتی است عارضی نه ذاتی پس این بیت خوانند که:^۳

دردل چو شراب شوق ما میریزی باید چو خمار گیردت نگریزی

رشته : روزی حضرت ایشان معارف دلاویز و لطایف شوقانگیز میگفتند و یکی از حاضران خود را بتمام بآن سخنان در داده بود و بشعف هر چه تمامتر گوش هوش بر استماع آن نهاده حضرت ایشان فرمودند که شما هر میل سخن شنیدن دارید خود را بمضمون آنچه میشنوید در می باید داد سخن یکیست از گفت و^۴ شنید کاری نمیگشاید.

رشته : میفرمودند که کلام را جمالی است بر آن کنس که حق سبحانه عنایت کرد ظاهر گردانید از اینجا است که حق^۵ سبحانه انبیا را علیهم الصلوٰة والسلام به کلام^۶ فرستاد نه بجذب و تصرف .

رشته : میفرمودند زبان مرآت دلست و دل مرآت روح و روح مرآت حقیقت انسانی و حقیقت انسانی مرآت حق سبحانه حقایق غیبیه^۷ از غیب ذات قطع این همه مسافات بعیده کرده بزبان میآید و از آنجا صورت لفظی پذیرفته بمسامع حقایق مستعدان میرسد .

۱- می، هرگاه که شما ۲- می، سهل باشد
۳- می، چپ، که بیت، مع
۴- مع، از گفتن و شنیدن کار نمیکشاید ۵- می، که حضرت حق سبحانه
۶- می، (کلام) افتاده ۷- مع، حقایق عتیه .

نسخه ۱: میفرمودند که جمال سخن است^۱ که مستمع را از مستمع بازمی‌ستاند
و جمال نمیدهد سخن را مگر تکلم اولیاء پس این ابیات خواندند که مثنوی: ^۲

سه نشان بود ولی را ز نخست آن بمعنی^۳
که چو روی او به بینی^۴ دل تو باو گراید
دوم آنکه در مجالس چو سخن کند زمعنی
همه را ز هستی خود بحديث میریاید
سیم آن بود بمعنی ولی اخص عالم
که ز هیچ عضو او را حرکات بد نیاید

نسخه ۲: میفرمودند بعضی اکابر را که ملازمت کردم دو چیز مرا کرامت
کردند یکی آنکه هرچه نویسم جدید بود نه قدیده^۵ دوم آنکه هرچه گویم مقبول بود
نه مردود.

نسخه ۳: در کثرت ثانیه که راقم این حروف بشرف آستان^۶ بوسی حضرت
ایشان مشرف شد قصیده مشتمل بر مناقب آن حضرت نظم کرده مصدر بطرفی از معارف
صوفیه قدس الله^۷ ارواحهم ساخته بود که بعضی از آن اینست:

یار برداشت پرده از رخسار	این تمشون یا اولی الابصار
لمعه آفتاب طلعت ^۸ او	طلعت من مشارق الاظهار
همه اشیا هلاک این اشراق	همه ذرات محو این انوار

- ۱- بر، سخن آنست که ۲- می، می، که قطعه، چپ: که ابیات ۳- می، آن
بدانی، نسخه بدل: آن بمعنی ۴- بر، اونبینی، می، روی او تو بینی دل تو باز گراید
۵- می، نه قدید قدیم، چپ، نه قدیم ۶- می، آستانه بوسی ۷- چپ، قدس الله
ارواحهم، می، قدس سره ۸- می، طلعت اوست می، طلعت او، بوده ولی اصلاح کرده اند.

همه را صاف ساخته است این نور
 لمعه او است در مکین و مکان
 نیست تکرار در تجلی او
 لیکن آن از تجدد امثال
 جمله ذرات کون، آینده‌ها است
 در هر آئینه‌ای بآئینی
 گاه مستور در پس پرده
 گاه در پرده مینوازد ساز
 پردگی او است ما همه پرده
 تا شود نقش پرده‌شان حایل
 ای ز پندار غیر در پرده
 گر درین پرده بار میخواهی
 آن مقیمان بارگاه الست
 همه در بزم شوق شاه نشان
 همه عالی و زان میان اعلی

همه را پاک سوخته است این نار
 جلوه او است بر یمین و یسار
 گرچه باشد برون ز حد و شمار
 مینماید بصورت تکرار
 که در آن جلوه میکند رخ یار
 می‌نماید بعاشقان دیدار
 گاه مشهور بر سر بازار
 گاه بسی پرده میدراند تار
 پرده ساز او است ما همه او تار
 از تماشای نور آن رخسار
 خیز و بردار پرده پندار
 روی دل سوی نقشبندان آر
 وان ندیمان صدر صفه بار^۱
 همه در رزم عشق شاهسوار
 شاه ابرار و خواجه^۲ احرار^۳

و برادر طریقت^۴، مولانا موسی که از اخص^۵ خادمان آستانه و محرمان^۶ آن دولخانه بود، این قصیده را در خلوتی^۷ بنظر مبارک حضرت^۸ ایشان رسانید، روز دیگر حضرت ایشان در صحبت، فقیر را مخاطب ساخته فرمودند که در زمان میرزا شاهرخ که در هرات

-
- ۱- چپ: صفه یار ۲- می، چپ: شاه ابرار، خواجه احرار ۳- میج، خواجه احرار، قدس الله تعالی سره و برادر ۴- بر، و برادر طریقت نعمت حیدری مولانا
 ۵- چپ: که از خاصان خادمان ۶- می، و محرمان دولخواه آن دولخانه ۷- می، چپ: در خلوت بنظر ۸- می، مبارک آن حضرت رسانیده .

بودیم و اشعار حضرت^۱ سید قاسم قدس سره شهرت یافته بود بعضی جوانان نورسیده امثال آن اشعار توحیدآمیز میگفتند ظاهر آن بود که حقایق و معارف باطنی حضرت سید^۲ بود که منتشر شده از بواطن آن جوانان، بی اختیار ایشان سرمیزد، اگرچه آن سخنان حسب الحال ایشان نبود لیکن چون استعداد ایشان قبول مظهریت آن حقایق^۳ و معارف کرده بود باین سبب ایشان از سایر ابنای جنس امتیاز تمام داشتند.

رشته : میفرمودند^۴ از پیری که در هری بیرون دروازه ملك، کله^۵ پوش می دوخت یکدو سخن آشنا شنیدم که از آن بوی مذاق اینطایفه میآید دیگر نسبت بوی رعایت ادب چنان کردم که در هیچ راهی و با زاری قدم من از قدم وی پیش نرفت به جهت عزت آن دوسخن.

رشته : میفرمودند^۶ اگر شنوم و دانم که^۷ در خطای، کافری سخنان این طایفه را به هنجار میگوید میروم و ملازمت وی میکنم و منت میدارم.

رشته : اول سخنی که^۸ در کثرت^۹ اولی از حضرت ایشان در قرشی^{۱۰} استماع افتاد این بود که فقیر^{۱۱} را مخاطب ساخته فرمودند^{۱۲} که یکی از اکابر گفته است^{۱۳} نحو علمی است که اصول آنرا بیک هفته ضبط میتوان کرد، ما آرزو میبردیم که چه بودی که درویشی نیز در کتابی نوشته بودی که بیک هفته توانستی آموخت و آنچه مقصود است بسهولت حاصل شدی اما یکی از درویشان گفته است که درویشی آسان کاری است آئینه ای است روی در ملك درویشی، همین است که روی آئینه را گردانند.

- ۱- می، (حضرت) ندارد ۲- مع، حضرت سید قاسم بود ۳- بر، آن حقایق کرده بود ۴- بر، میفرمودند که از ۵- مع، کله پوش ۶- می، میفرمودند که اگر ۷- مع، (که در) ندارد ۸- بر، اول سخن که ۹- می، که از حضرت ایشان در کثرت اولی در ۱۰- می، مع، فقیر را ۱۱- مع، فرموده اند که ۱۲- گفته اند، می، گفته است که نحو.

رشته : در خلوتی خاص بفقری^۱ می گفتند که خلاصه علوم متداوله تفسیر و حدیث و فقه است و خلاصه اینها علم تصوف و موضوع این علم بحث وجود است که میگوید که در جمیع مراتب الهی و کونی نیست الا یک وجود ظاهر بصور علمیه خود این مبحث بغایت مشکل و دقیق است بتعقل و تخیل در آن خوض کردن موجب ضلالت و زندقه است، چه درین عالم سگ و خوک و امثال آن از حیوانات خسیسه و انواع نجاست و قاذورات بسیار است، اطلاق وجود بر آنها کردن در غایت قباح و شناعة است و مستثنی ساختن آنها موجب خرم قاعده و خلاف اصطلاح این طایفه، پس واجب بر، از کیا آنکه بتصفیه مرآت حقیقت خود از نقوش کونیه مشغول شوند و از آن شغل بامر دیگر نپردازند تا وقتی که بواسطه تزکیه و تصفیه محل، پرتو نور وجود بر لطیفه مدر که تابد^۲ و این معنی چنانچه هست روی نماید.

رشته : در کرت ثانیه در قریه کاسان^۳ که دهی است از ولایت قرشی برجانب بخارا در صحبتی^۴ خاص فقیر^۵ را مخاطب ساخته این ابیات خواندند که:^۶

تو مباش اصلا کمال این است و بس	رو دروگم شو وصال این است و بس
ای ^۷ کمان ^۸ تیرها پر ساخته	صید نزدیک و تو دور انداخته
نحن اقرب گفت من حبل الورید	تو ^۹ فگنده تیر فکرت را بعید

بعد از آن التفات کرده سخنان بسیار فرمودند که بعضی از آن اینست که : تا تو آمده بحال^{۱۰} تو نپرداخته ایم اما باید این را دانی^{۱۱} که بسیار چیزها که نمی باید از تو رفته

۱- بر، بفقر می گفتند ۲- مدر که تابد این معنی ۳- قریه کاشان

۴- می، چپ، در صحبت ۵- می، می، فقیر را ۶- می، که مثنوی، می، که شعر، چپ،

که بهت ۷- بر، مثنوی ای کمان ۸- می، چپ، این کمان و تیرها بر ساخته

۹- می، تو فکندی تیر، چپ، تو فکن ده تیر ۱۰- می، بجان تو ۱۱- بر، این

را بدانی.

است و بسیار چیزها که میباید بجای آن نشسته است لیکن تو از آن خبر نداری و بر سبیل تمثیل فرمودند که خریزه ^۱ چون از گل بیرون آمد و قصد مرتبه پختگی کرد در هر آنی يك خامی از وی میروید و پختگی بجای آن میآید و وی از آن خبر ندارد و هیچ حسی ^۲ ادراك این معنی نمیتواند کرد و اگر دهقان او را گوید که بسی خامی از تو رفته است و بسی پختگی بجای آن نشسته وی باور نخواهد کرد لیکن چون بمرتبه پختگی رسد و در خود نظر کند و خود را از سر تا پای پخته ببیند، داند که دهقان راست می- گفته است و در اثنای این سخنان بر حضرت ایشان گریه عظیم غالب شده بود و از چشم های مبارك ایشان دانه دانه اشك میریخت غالباً نسبت گریه و رقت آن مخاطب بود که بطریق انعکاس از حضرت ایشان ظاهر گشته بود و الله اعلم .

رشته ^۱ در کورت اولی که بشرف ملازمت آنحضرت رسیده شد، پرسیدند که از کجائی؟ گفتم مولد سبزوار است اما دره ری نشو و نما یافته ام ، تبسم ^۳ کردند و بر سبیل انبساط فرمودند که سنی به سبزوار افتاد و در سایه دیواری نشست بعد از لحظه سر بالا کرد رافضی را دید که بر سر دیوار نشسته است و پایها فروآویخته و نام ابوبکر ^۴ و عمر را برای اهانت ایشان بر کف پای خود نوشته سنی را غیرت دین در حرکت آمد کاردی بکشید و چنان بر کف پای وی ^۵ زد که از پشت پای وی ^۶ سر بر کرد، رافضی فریاد برآورد که یاران دریابید که خارجی ^۷ مرا کاردزد، روافض از اطراف و

۱- می، خریزه، چپ، خریزه ۲- بر، حسی و ادراکی، ادراك این ۳- می، تبسم کردند و بر سبیل انبساط فرمودند، تا آخر سطر ۱۶ صفحه ۴۹، و در دست شمع توبه کردند افتاده است ، تصور میروید این افتادگی که در حدود ۲۱ سطر و شامل دو داستان کوتاه مربوط به برخورد عقاید شیعه و سنی است عمدی باشد و کاتب نسخه میج این دو داستان را که از لعل سنت جا برداری شده و آنرا بکلی حذف کرده است و نظیر این باز هم دیده شده است

۴- چپ، نام حضرت ابی بکر و نام حضرت عمر رضی الله عنهما را برای ، می، نام ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برای ۵- می، پای او زد ۶- می، نسخه بدل چپ، از پشت پای او برآمد ۷- می، که سنی مرا .

جوانب هجوم کردند^۱ و سنی را در میان گرفتند که چرا یار ما را کارد، زدی وی^۲ دید که در آن ازدحام و غوغا تلف میشود، حیلۀ انگیخت و گفت مرا گذارید که حال خود بگویم، من یکی ام از جنس شما خواستم که در این سایه دیوار زمانی استراحت نمایم و از کوفت راه برآسیم^۳ چون نشستم و ببالا نگاه کردم دیدم که این شخص نامهایی را که من هرگز نمیتوانم دید آورده و بالای سر من دور کند، روافض که از وی شنیدند بود که کارد، زدم تا وی آن نامها را از بالای سر من دور کند، روافض که از وی شنیدند دست وی ببوسیدند و بر وی آفرین کردند و وی باین حیلۀ از ایشان خلاص^۴ یافت آنگاه حضرت ایشان تبسم کنان فرمودند که شما از چنین شهری بوده اید، بعد از آن فرمودند که یکی از مشایخ بارض رفضه^۵ رسید جمعی از غلات و سفهای ایشان برکنار قافله شیخ آمده زبان به سب^۶ ابی بکر صدیق رضی الله عنه برگشادند و ناسزا گفتند، اصحاب شیخ در آن مقام شدند که ایشان را زجر و منع کنند، شیخ فرمودند^۷ که ایشان را مرنجانید، ایشان نه ابوبکر ما را دشنام میدهند، ابوبکر ما دیگر است و ابوبکر ایشان دیگر، ایشان ابوبکر موهوم خود را که خلافت بی استحقاق گرفت و با^۸ حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و اهل بیت اورضی الله عنهم نفاق داشت دشنام میدهند و ناسزا میگویند، آنچنان^۹ ابوبکر را ما نیز دشنام و ناسزا میگوئیم، روافض که آن سخن^{۱۰} از شیخ شنیدند متأثر و متنبه گشته از طریق باطل خود برگشتند و بردست شیخ توبه کردند^{۱۱} بعد از^{۱۲} این

-
- ۱- می، چپ، هجوم کرده سنی را ۲- می، چپ، زدی، سنی دید که ۳- می،
 راه بیاسایم ۴- می، خلاصی یافت ۵- می، رفضه افتاد ۶- چپ، به سبب
 حضرت ابوبکر رضی الله عنه گشادند ۷- می، فرموده که ۸- می، و حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم و با اهل بیت رضی الله عنهم ۹- چپ، (آنچنان ابوبکر را ما نیز دشنام
 و ناسزا میگوئیم) افتاده است ۱۰- می، که این سخنان از ۱۱- افتادگی نسخه
 مع از سطر ۱۱ صفحه ۴۸۹ تا اینجا است ۱۲- مع، چپ، بعد از آن فرمودند که پدر
 تو چکاره است و چه نام دارد .

سخنان حضرت ایشان از فقیر پرسیدند که پدر تو چکاره است وجه نام دارد، گفتم واعظ است و مولانا حسین نام دارد، فرمودند که من صفت وی شنیده‌ام، میگویند بسی فضایل و کمالات دارد و موعظه وی مقبول^۱ خواص و عوام است، پس فرمودند که شهاب‌الدین سیرامی علیه‌الرحمه که استاد شیخ زین‌الدین خوافی و مولانا^۲ یعقوب چرخ‌ی قدس سرهما بوده‌اند، بمرقند آمده‌اند و خواسته‌اند^۳ که در مسجد جامع وعظ گویند، خدمت^۴ مولانا محمد عطار سمرقندی که از کبار طبقه خواجگانند و بکمال علم و تقوی و زهد و صلاح و ورع آراسته بوده‌اند^۵ و نسبت قوی و لطافت تمام داشته‌اند در آن مجلس حاضر بوده‌اند، خدمت مولانا شهاب‌الدین در وقت برآمدن^۶ بر منبر، منبر پایه را بوسه داده‌اند و به منبر بالا رفته، خدمت مولانا محمد چون آن صورت مشاهده کرده‌اند فی الحال از آن^۷ مجلس برخاسته‌اند و بیرون آمده، مولانا شهاب‌الدین سخن ناگفته از منبر فرود آمده‌اند و در عقب ایشان رفته و استفسار نموده که از من چه بی ادبی در^۸ وجود آمد که شما بیرون آمدید و در مجلس نشستید، ایشان فرمودند که ما علی‌الدوام خاطر مشغول می‌داریم سعی و اهتمام می‌نمائیم که هیچ نوع بدعتی در میان مردم نماند، شما این بدعت را از کجا آورده‌اید که حین برآمدن بمنبر، پایه^۹ منبر بوسه کنید، این در کدام کتاب و سنت است و کدام^{۱۰} از ائمه سلف این کرده‌اند از امثال شما مردم دانشمند که این امر واقع شود، بودن ما در آن مجلس مصلحت نیست، حضرت ایشان فرمودند که مولانا محمد^{۱۱} عطار همه وقت در اتباع^{۱۲} سنن به

-
- ۱- می، وی قبول ۲- بر، روی عبارت (و مولانا یعقوب چرخ‌ی) خط سیاه کشیده‌اند ۳- می، و خواستند که ۴- مع، حضرت مولانا محمد ۵- بر، آراسته بودند، ۶- می، چپ، و برآمدن بمنبر ۷- می، چپ، از مجلس ۸- مع، چه بی ادبی واقع شده که ۹- می، پایه منبر را بوسه می‌زنند، مع، پایه را بوسه کنید ۱۰- بر، و کدام ائمه ۱۱- مع، (محمد عطار همه وقت در اتباع سنن بحد کمال مبالغه بودند و فرزند ایشان مولانا) افتاده است ۱۲- می، چپ، در اتباع سنن و دفع بدع بحد کمال.

بعد کمال مبالغ بودند و فرزند ایشان مولانا حسن را ملاحظه^۱ هائی در^۲ دین و ملت مثل والد شریف خود بسیار بوده است.

چون^۳ راقم این حروف از ملازمت حضرت ایشان بخراسان آمد و به مجلس وعظ خدمت والد علیه الرحمه رسید، دید که در وقت برآمدن بر منبر، منبر پایه^۴ بوسیدند و چون بخانه آمدند این حکایت^۵ مولانا شهاب الدین و مولانا محمد عطار سمرقندی را^۶ که از آن حضرت شنیده بودم^۷ بوالد عرض کردم، گریستند و گفتند این نصیحتی است که حضرت ایشان بزبان تو برای ما فرستاده اند و دیگر^۸ در امثال این امور ملاحظه و احتیاط بلیغ لازم گرفتند و از حرکات فضول بر سر منبر و دست و پای زدن باز ایستادند. حضرت ایشان گاهگاه بتقریب وعظ و واعظی والد علیه الرحمه و مراعات حسن التفات باین فقیر از اکابر واعظان که دیده بودند نقلها میفرمودند، بعضی از آن در ذکر درویش^۹ احمد سمرقندی ایراد یافته و بعضی اینست که مذکور میشود.

رشته : میفرمودند که وعظ دو کس در سمرقند مرا بسیار خوش آمد، یکی وعظ خدمت سید عاشق و دیگر وعظ خدمت^{۱۰} مولانا ابوسعید تاتکندی و فرمودند که سید مرد^{۱۱} مرتاض بود دایم اثر^{۱۲} گرسنگی و خشکی لب از خدمت سید ظاهر بود، ایشان بسیار وعظ پخته میگفتند در کنار مجلس ایشان بسیار بر پای میایستادم آثار ریاضت^{۱۳} و مجاهده، نیک از ایشان ظاهر بود، انوار طاعت و عبادت از بصره ایشان لایح مینمود،

-
- ۱- مع، (هائی در دین و ملت مثل والد شریف خود) ندارد ۲- می، چپ، ملاحظه
هائی خوب در دین و ۳- بر، رشته چون راقم ۴- می، مع، چپ، پایه منبر را
بوسیدند ۵- بر، این حکایات ۶- می، سمرقند را رحمها الله که ۷- بر، شنیده
بود ۸- بر، و دیگر او را امثال این امور ملاحظه ها و ۹- چپ، درویش محمد
۱۰- می، مع، (خدمت) ندارد، چپ، ابوسعید تاشکندی ۱۱- می، مردی مرتاض
۱۲- می، (اثر گرسنگی و خشکی لب از خدمت سید، ظاهر بود ایشان بسیار وعظ پخته خوب
میگفتند) افتاده ۱۳- می، آثار مجاهده و ریاضت از ایشان نیک، ظاهر بود، مع، چپ، و
مجاهده از ایشان نیک ظاهر بود.

میفرمودند که عزیزی خواب دیده بود که جمعی کثیر ایستاده اند و میگویند که حضرت موسی کلیم الله میآیند، آن عزیز گفته من نیز پیش رفتم و گفتم من هم ایشان را بینم ، چون آمدند سید عاشق بود، حضرت^۱ ایشان فرمودند سید بآن مشابه بودند که ایشان را چنین بینند. میفرمودند^۲ اول بار که به هری رفتم بزیارتگاه رفته بودم ، دو سه روز باشیدم بعد از مراجعت بده مولانا شمس الدین محمد ثنا کردی^۳ رسیدم و وی از علماء متقی بود و از مریدان شیخ شاه قرهی^۴ رحمهما الله تعالی در مسجد وی وقت نماز شام پانصد کش بوده باشند، روز دیگر علی الصبح وعظ فرمودند مرا آنجا بسیار خوش آمد .

دو کس از مردم تاشکند همراه بودند، نخواستم که ایشان بسبب من آنجا توقف کنند، بشهر آمدم و بعد از دوروز رفتم و یک هفته باشیدم و در آن مسجد اکثر اوقات از اصحاب طاعات جمعی بودند، روزی خدمت^۵ مولانا شمس الدین محمد وعظ می- گفتند و در آن وعظ بسیار^۶ میگریستند گوش داشتم که سبب گریه ایشان چیست فرمودند که میرزا شاهرخ را پادشاه مسلمان میگویند ، شنیدم که دیوان گهرشاد را به کنیزکی متهم کرده اند فرموده است که ویرا از مناره انداخته اند، خالی از آن نیست که بموجب شریعت ثابت شده یانی، اگر ثابت شده دره میباید زدن یا رجم کردن و اگر ثابت نشده بیجهت مسلمانی را باین نوع چرامیکشند، بعد از اثبات از مناره انداختن مشروع نیست به سبب آنکه این حکم از میرزا شاهرخ بحسب شریعت صادر^۷ نشده بود، خدمت مولانا^۸ بسیار متألم شده بودند و بی اختیار میگریستند حال بزرگان دین چنین بوده است غم

۱- معج: حضرت ایشان فرمودند سید بآن مشابه بودند که ایشان را چنین بینند) افتاده

۲- می، چپ، رشحه، میفرمودند ۳- می، محمد صنوبری، معج: محمد سنوکردی، چپ:

محمد سنو کوسوی کردی در نسخه بدل، محمد سنو کری ۴- چپ: شیخ شاه قرنی ۵- بر:

روزی مولانا ۶- بر، وعظ میگریستند ۷- می، شریعت واقع نشده بود ۸- می:

مولانا بی اختیار میگریستند و بسیار متألم شده بوده اند حال این بزرگان دین .

دین و ملت برایشان از همه غمها زیاده بوده است .

رشته : میفرمودند که شیخ ابوعثمان^۱ حیری از شیخ خود ابو حفص حداد قدس سرهما^۲ استجازه کرده^۳ که خلق را وعظ گوید و نصیحت کند شیخ فرمودند باعث برین داعیه چیست، گفت شفقت بر خلق، پرسیدند که شفقت تا چه حد، گفت اگر عوض همه عصات محمدی صلی الله علیه و سلم مرا بدوزخ برند راضیم که ایشان خلاص شوند، شیخ فرمودند اینچنین کس را میرسد که نصیحت خلق کند، پس اجازت دادند و در پای منبر نشستند و وی افتتاح^۴ مجلس کرد در آن اثنا سائلی برخاست ، شیخ ابوعثمان فی الحال جبه از تن کشید و بوی داد، شیخ ابو حفص بانك بر شیخ^۵ زدند، که انزل یا کذاب ، شیخ ابوعثمان سخن ناتمام کرده از منبر فرود آمد و نزد شیخ رفت و گفت از من چه کذب صادر شده شیخ فرمودند نگفته بودی که باعث بر نصیحت و موعظت ، شفقت بر خلق است اگر ترا بر برادران مؤمن شفقت بودی توقف^۶ کردی تا فضیلت احسان و ثواب آن، یکی از ایشان را می بود، طریق آن بود که صبر کنی اگر احسان^۷ از کسی در وجود نیامدی و آن سائل محروم بماندی^۸ بعد از آن تو بر آن خیر اقدام نمودی^۹ .

رشته : روزی فقیر که راقم این حروفم بخاطر گرفتم که اگر وقتی از اوقات وعظ خواهم گفت بر زبان مبارک حضرت ایشان در آن باب سخنی گذرد و باین نیت بمجلس آن حضرت در آمدم بعد از لحظه فرمودند که شخصی پیش یکی از بزرگان دین رفت و گفت میخواهم که وعظ گویم بچه نیت گویم آن بزرگ و بر ا عجب جوانی گفته

۱- می: شیخ عثمان حیری ، می: چیزی، چپ: چیزی ۲- می: قدس الله تعالی روحهما ، می: قدس الله سرهما ۳- می: چپ: استخاره کرد که ۴- چپ نسخه بدل، افتتاح سخن کرد ۵- بر: بانك بر زدند که، می: چپ: بانك بر شیخ ابوعثمان زدند که ۶- می: چپ: نسخه بدل، توقف بایستی کرد ۷- می: اگر آن احسان از ۸- بر: محروم گشتی ۹- بر: اقدام کردی .

است فرموده که نیت در معصیت نافع نیست ، این جواب صحیح است زیرا که پیش از وقت سخن گفتن و نصیحت کردن معصیت است، پس فرمودند که از این سخن معلوم میشود که درجه سخن^۱ بسیار عالی است، بعد از این سخن^۲ فرمودند که اکنون نقل کلام کنیم بآنکه وقت سخن گفتن کی است و اکابر طریقت را قدس الله تعالی^۳ ارواحهم در باب وقت موعظه و تذکیر سخن بسیار است، بعضی فرمودند^۴ که وقتی سخن گفتن رواست که متکلم بآن درجه رسیده باشد که زبان او نایب دل گشته باشد و دل، نایب حق سبحانه .

رشحه : میفرمودند که چون رنگ نقوش کونیه از قوه مدرکه زدوده شود محاذی او جز ذات هیچ نیست .

رشحه : میفرمودند که هر که عملی از کامل مکمل فراگیرد مواظبت و مداومت بر آن سبب وصول بمقامات عالیه است.

رشحه : میفرمودند که بدفع اخلاق ردیه مشغول شدن^۵ مشکل است یا چیزی از اعمال باطنی بر خود میباید گرفت یا منتظر بود که بیکبار امری ظاهر شود و مرا او را از همه خلاص گرداند .

رشحه : میفرمودند که یاران ما باید که یکی از دو امر اختیار کنند یا آنکه چیزی از وجه حلال قبول نمایند و بزراعت مشغول شوند و در مجموع مشغولیها خود را نگاهدارند چنانچه طریقه خانواده خواجگان است قدس الله تعالی^۳ ارواحهم ، یا خود را درافکنند و از شدن و ناشدن اندیشه نکنند و سعی بلیغ نمایند که^۶ بایست خود را در بایست دیگری گم کنند تا بسعادت عظیم که فنا فی الله است مشرف شوند

۱- بر، سخن بلند و بسیار عالی است ۲- هج، بعد از این فرمودند ۳- هج،

قدس سره، چپ، قدس الله ارواحهم ۴- می، چپ، فرموده اند ۵- بر، شدن کار

مشکل است ۶- هج، (بایست خود را در بایست دیگری گم کنند تا بسعادت عظیم که) افتاده .

پش این بیت خواندند که : ۱

تو درافکن خویش قسم توزدوست خواه ماتم باش خواهی سور باش

رشته : میفرمودند که رجال غیب در هر^۲ زمانی ملازمت صحبت کسی می-
کنند که از صلاح که عمل به عزیمت میکند و از رخصت اجتناب می نمایند، اینطایفه
از ارباب رخصت میروند، بر رخصت عمل کردن کار ضعیفاست، طریقه خواجگان
قدس الله^۳ تعالی ارواحهم عزیمت است .

رشته : وقتی که بطریق عزیمت و احتیاط امر میکردند فرمودند که در لقمه
و طعام احتیاط کردن از لوازم است پزنده طعام باید که بر طهارت کامل باشد و از
روی شعور و آگاهی میزم در دیکدان نهد و آتش افروزد و هر طبعی که بر سر آن غضبی^۴
رفته بودی یا سخنان پریشان گذشته بودی، حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله تعالی
سره از آن طعام نمیخورده اند و میگفته اند^۵ که این طعام را ظلمتی است که مارا خوردن
آن روا نیست^۶ حضرت ایشان در زمستان^۷ بغایت سرد که برف عظیم افتاده بود در
ده قل کلاغان که بر دوفر سنگی سمرقند است سحری بطهارت ساختن^۸ بیرون آمدند و
از در مطبخ میگذشتند در آن محل دو غلام طبخ دیکهای بزرگ پر آب کرده آتش
افروخته اند و آب گرم میکردند از برای طهارت ساختن اصحاب و درائیان آن خدمت
با یکدیگر سخنان روزمره می گفتند، حضرت ایشان ایستادند و غلامان را پیش^۹ طلبیده
قهر کردند و چوب طلبیدند که لت^{۱۰} کنند و در آن عتاب و خطاب فرمودند که اینقدر ندانستید

-
- ۱- می، چپ، که بیت، مع، که شعر ۲- می، (هر) ندارد ۳- چپ، قدس الله
ارواحهم، مع، قدس سره ۴- می، در سر آن غضبی، چپ، بر سر آن غضبی، مع، و در هر
طبقی طبخی بر سر آن غضبی ۵- مع، چپ، قدس سره ۶- بر، میفرموده اند
۷- بر، نیست، رشته حضرت ۸- بر، در زمستانی که هوا بغایت سرد بود و برف
۹- می، طهارت کردن ۱۰- می، نسخه بدل چپ، پیش خود طلبیده ۱۱- مع، (که
لت کنند) افتاده .

که در وقت آب گرم کردن و طعام پختن بدل حاضر می‌باید بود و زبان از مالا یعنی نگاه می‌باید داشت تا بآن آب، و ضوساختن و از آن طعام خوردن نور حضور و آگاهی در دل پیدا شود و آبی که بغفلت گرم کنند و طعامی که بغفلت پزند از آن آب وضو ساختن و از آن طعام خوردن، ظلمت غفلت در باطن پیدا شود، خدمت مولانا لطف‌الله که از مهربان اصحاب و^۱ مقبولان بودند، گناه آن غلامان را درخواست کردند و حضرت ایشان عفو کرده بطهارتخانه رفتند.

رشته : می‌فرمودند که سر اختیار بعضی از صوفیه قدس‌الله تعالی^۲ ارواحهم، آوازی را آنست که آن بزرگواران نظر بر اصل مقصود داشته‌اند و بصفای فطرت دریافته‌اند که مقصود اصلی آنست که حقیقت انسانی را از قیود بشریت رهائی حاصل شود و در استماع آواز نی ایشان را این معنی حاصل می‌شده است بنابراین اختیار کرده‌اند^۳ و حکمت در آنکه بعضی از ائمه جایز نداشته‌اند تواند بود که چون نی را ارباب هوی و بدعت اخذ^۴ کرده‌اند و شنیدن آنرا شعار و دثار خود ساخته این بزرگواران از ننگ مشارکت ایشان ترکه^۵ شنیدن آن کرده‌اند و از مقصود خود در گذشته تمسک در تحصیل نسبت جمعیت با سبب دیگر کرده‌اند.

رشته : روزی در مجلس شریف حضرت ایشان شخصی خود را به تکلف^۶ و تعمل بر نسبت بیخودی و کیفیت استغراق می‌داشت حضرت ایشان متوجه وی شده این بیت خواندند که:^۷

کز مژ^۸ میا به تهمت مستی که در طریق

ما را نشانه‌ها است از آن شاه بی نشان

۱- می، چپ، و از مقبولان ۲- مع، قدس سره چپ، قدس‌الله ارواحهم ۳- بر، کرده‌اند
 شنیدن آنرا و حکمت ۴- بر، و بدعت اختیار کرده‌اند ۵- می، مع، (ترك) ندارد
 ۶- می، را بتعل و تکلف بر ۷- می، چپ، که بیت، مع، که شعر ۱- بر، کثر تر میا،
 چپ، کج مع میا.

رشد: میفرمودند تا آن زمان که نسبت مرید قوت نگرفته است و در آن متمکن نشده با وی مدارا و مواسا میکنند و بجانب او^۱ میروند و مواخذه نمینمایند، آنچه از وی میرسد از افعال و اخلاق ناملایم تحمل میکنند اما چون نسبت وی قوت گرفت و او را یقین حاصل شد کار با او افتاد باید که در هرنفسی^۲ پاسبان احوال خود بود تا چیزی از وی صادر نشود که سبب گرانی و کراهت خاطر گردد^۳ و اگر^۴ از وی امری در وجود آید مواخذه و سیاست مینمایند.

رشد: میفرمودند که بعضی گفته اند که شیخ باید که مرید را بتواند خورد شیخی که چنین نبوده ویرا شیخی نرسد، مرید خوردن را معنی آنست که شیخ باید که چنان باشد که در باطن مرید تصرف^۵ تواند کرد و اخلاق ذمیمه ویرا بتواند خورد یعنی ناپود تواند گردانید و اخلاق حمیده بجای آن تواند اثبات کرد و او را بدرجه حضور و آگاهی تواند رسانید.

رشد: روزی حضرت ایشان اصحاب را میگفتند که امید از شما که به نسبت شما بیست بار^۶ و زیاده تصرف واقع نشده^۷ است، هر بار بیرون رفتید و ضایع کردید^۸ کسی را که دانکی نور از پیشگاه کرامت کردند باید که بآن نور مصالح خود سازد و بآن نور ظلمت خود را بیند و خود را از میان بردارد.

رشد: میفرمودند که چند روزی که من در^۹ حیاتم سعی نمیکنید و خدای بین نمیشوید، کی خواهید شد این فرصت را غنیمت شمارید که پشیمان خواهید شد و پشیمانی سود نخواهد داشت.

- ۱- می، بجانب وی ۲- مع، چپ، در هرنفس ۳- می، چپ، خاطری گردد
 ۴- مع، (اگر) ندارد ۵- می، چپ، در نسخه بدل، چنین نباشد ۶- بر، تصرف کند
 تواند کرد، مع، تصرفی تواند کرد ۷- مع، (شما بیست) ندارد ۸- بر، واقع شده است
 ۹- مع، در اینجا چند سطر مکرر شده ۱۰- مع، (در) ندارد.

رشته : وقتیکه حضرت ایشان فقیری^۱ را بطریق رابطه اشارت فرمودند این بیت خواندند که:^۲

جای کن در اندرون ها خویش را دور کن ادراك^۳ غیر اندیش را
پس فرمودند^۴ که یعنی دور کن ادراك^۵ غیر اندیشه را که در دل مردم جای کنی یعنی به همگی خود متوجه آن باش که خود را در دل مردم که عبارت از مشایخ طریقت است جای سازی چنانچه طریقه خواجگانست قدس الله^۶ تعالی ارواحهم که در هر نفس^۷ پاسبانی باید کرد تا چیزی واقع نشود که سبب کراهت خاطر پیر گردد تا بجائی رسد که همه^۸ مراد او مراد پیر شود. و مراد پیر مراد او، و بسبب این پاسبانی بسعادت مشرف شود که فوق آن متصور نیست و آن فنا فی الله است.

رشته : فقیری در مجالس صحبت ، بسیار در روی مبارك حضرت ایشان می-نگریست روزی ویرا مخاطب ساخته، فرمودند که شخصی در چهره مبارك حضرت^۹ خواجه بهاءالدین قدس الله^{۱۰} تعالی سره بسیار ، می-نگریسته است حضرت خواجه^{۱۱} فرموده اند که:

بسیار در روی ما نظر مکن^{۱۲} تا دل بباد ندهی، پس حضرت ایشان این مصراع خواندند که :

دیوانه شود هر که به بیند رخ ما

بعد از آن فرمودند که^{۱۳} توجه مرید باید که در میان دوا بروی پیر باشد و پیر را در مجموع

۱- بر: فقیر را ۲- می، چپ، که بیت ۳- می، ادراك دور اندیش را

۴- می، (فرمودند که یعنی دور کن ادراك) افتاده ۵- می، ادراك غیر این اندیشه را،
چپ: ادراك این غیر اندیش را ۶- چپ: قدس الله ارواحهم ۷- می، نسخه بدل چپ،

در هر نفسی ۸- می، که همیشه مراد او ۹- بر: حضرت ایشان خواجه بهاءالدین

۱۰- می، چپ: قدس سره ۱۱- بر: حضرت فرموده اند ۱۲- بر: مکن که دل

۱۳- می، (که) ندارد.

اوقات واحوال مطلع و حاضر خودداند تا ابهت^۱ عظمت پیر درو تصرف کرده هرچه ملایم حضور وی نیست ازباطن مرید رخت بندد و ازرعایت این معنی بجائی رسد که حجاب ازمیان پیر و مرید مرتفع شود و مجموع مرادات و مقاصد پیر بلکه احوال و مواجهید وی معاین و مشاهد^۲ مرید گردد، مصراع :

این کار دولت است کنون تا کرا رسد

رشته : میفرمودند که طریق خلاصی از گرفتاری بخواطر ردیه و مقتضیات طبیعیہ بیکی از سه چیز تواند بود:

اول آنکه عملی از اعمال خیر بر خود گیرد از آنچه اینطایفه مقرر کرده اند و طریق ریاضتی اختیار کند.

دوم آنکه حول وقوت خود را ازمیان بردارد و بداند که او از آن جمله نیست که خود را بخود از این بلیه خلاص تواند کرد، بر سبیل نیاز و افتقار و بدوام تضرع و انکسار بجناب حق سبحانه رجوع نماید باشد که^۳ حق سبحانه او را خلاصی از این بلیه کرامت فرماید.

سیم^۴ آنکه مستمد ازباطن و همت پیر بود و ویرا قبله توجه خود سازد، بعد از این^۵ تقریر از حاضران پرسیدند که از این سه طریق کدام بهتر است ، هم خود فرمودند که استمداد از همت پیر و توجه بوی بهتر است زیرا که طالب خود را از توجه بحق^۶ سبحانه عاجز دانسته پیر را وسیله این توجه و وصول بجناب حق سبحانه گردانیده است، این معنی بحصول نتیجه اقرب است آنچه مقصود طالب است برین زودتر

۱- می، تا هیبت و آلهست و عظمت پیر دروی تصرف ۲- بر، و مشاهده مرید می، (مرید) ندارد ۳- بر، باشد که او را حق سبحانه خلاص، چپ، باید که حق سبحانه او را ۴- می، سیوم، چپ، سوم ۵- می، (این) ندارد ۶- می، (بحق سبحانه عاجز دانسته پیر را وسیله این توجه و وصول بجناب) افتاده .

متفرع شود که همیشه مستعد^۱ از همت پیر^۲ باشد .

رشحه : میفرمودند که هر که بایکی ازین طایفه می نشیند باید که جهدی کند تا از حقیقت وی خبردار شود بعد از آن این سه بیت از مثنوی خواندند که:^۳

من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوشحالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را این نور نیست

رشحه : روزی در تعلیم اهل صحبت میفرمودند که گرسنگی پر و بیداری پر دماغ را منحرف و ضایع میگرداند و از ادراك حقایق و دقائق باز میدارد و از اینجهت است که در کشف بعضی از اهل ریاضت غلطها واقع شده است کسی را بیداری بسیار ضرر نمیکند که در آن بیداری سروری و فرحی دارد، آن سرور و فرح کار خواب می- کند و دماغ را از یبوست نگاه میدارد پس فرمودند که خواجه علاءالدین غجدوانی علیه الرحمه^۴ میگفتند که روزی حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله^۵ تعالی سره به طوایس آمدند ما با جمعی از اصحاب در غجدوان بودیم ما را طلبیدند آمدیم چون شب نزدیک رسید شیخ محمد درزی طوایسی را که^۶ از جمله مخلصان و خادمان ایشان بود بخواندند و گفتند یاران برید و خدمت کنید ما بمنزل شیخ محمد رفتیم^۷ بعد از نماز شام حضرت خواجه آنجا آمدند و برکنار صفا نشستند و پای مبارک فرو آویختند و شیخ محمدا طلبیدند و پرسیدند که برای یاران چه خواهید پخت، شیخ محمد گفت

-
- ۱- می: (مستعد) ندارد ۲- می: (پیر) ندارد ۳- می: که مثنوی، می: که بیت، چپ: که ابیات ۴- می: (علیه الرحمه) ندارد ۵- می: قدس سره ۶- چپ: بطوایس آمدند، می: بطوایس آمدند و آن دهی است برشش فرسنگی بخارا نزدیک غجدوان، ما با ۷- بر: که از خادمان ایشان بود، می: چپ: از جمله مخلصان و خدام ایشان ۸- بر: شیخ محمد آمدیم بعد از .

مرغکی و کرنجکی در خاطر دارم فرمودند که مرغ را آرید^۱ تا بینم که فربه است یا لاغر، شیخ محمد مرغ‌ها را آوردند حضرت يك يك را بدست مبارك خود گرفتند و ملاحظه کردند و فرمودند که نيك است بعد از آن اصحاب را گفتند که طعام خورید و شب خواب کنید و چون صبح شود پیش ما آیید پس برخاستند و رفتند و ما شب آنجا باشیم و طعام خوردیم و خواب کردیم و صبح باتفاق یاران بملازمت ایشان رفتیم. **رشته :** میفرمودند که ذکر بمثابه نیشه است که بآن خار خواب را از راه دل میزنند.

رشته : میفرمودند که کار آنست که استغراق در ذکر شود بروجی که او را نه ذوق بهشت ماند و نه خوف دوزخ، خواب و بیداری ویرا یکسان شود شیطان را خود چه زهره که گرد این بزرگوار گردد.

رشته : میفرمودند اگر سکوت در صحبت برای حفظ و آگاهی حق سبحانه باشد و ملاحظه آنکه لغوی گفته نشود آن صحبت بهشت است که در^۲ کریمه : لَا يَسْمَعُونَ هِيَهَا لَغْوًا اشارتی به چنین صحبت واقع است، کسانی را که دل گرفتار محبوب حقیقی شده است درهمه حال دل ایشان بآنحضرت در مقام مکالمه و مناجات است.

رشته : میفرمودند که نزد^۳ محققان آنست که حق سبحانه بهیچوجه مدرك و مفهوم نشود و طریق ادراك وی مسدود باشد و عقل کامل آنکه بهیچوجه از طلب ادراك وی نیارامد پس برین تقدیر سکون و آرام از مقتضای عقل نباشد^۴

دوست دارد دوست این آشفستگی کوشش بیپهوده به از خفتگی

۱- مع: مرغ را بیارید ۲- می: درآیه کریمه ۳- بر: که نزد ارباب

محققان حق سبحانه آنست که بهیچوجه ۴- می: چپ، بیت.

ریشه : میفرمودند که ارواح انسانیه^۱ در جوار قدس همیشه در مشاهده بودند^۲ چون^۳ باین عالیشان آوردند و محبوس قفس ناسوتی گردانیدند بواسطه تعلق با بدان مشغول محتاج الیه ابدان شدند از مسکن و ملبس و مطعم و غیر آن و بعضی را با وجود این شغل اضطراب و میل رسیدن بمقر اصلی خود غالب آمده و تمتعات بهیمی و مستلذات طبیعی مانع توجه ایشان بمقر اصلی نشد ، از کجا معلوم که مقصود از وجود انسانی حصول این اضطراب نیست ، اگر چه مقصود را مردم نوع دیگر بیان کرده اند .

ریشه : میفرمودند عبادت عبارت از آنست که باوامر عمل نمایند و از نواهی اجتناب کنند و عبودت عبارت از دوام توجه و اقبال است^۴ بجناب حق سبحانه و ه فرمودند که در بعضی کتابها فرق میان عبادت و عبودت چنین کرده اند که عبادت ادای وظایف بندگی است بموجب شریعت و عبودت حضور و آگاهی دل است بر نعت تعظیم .^۶

ریشه : میفرمودند که مقصود از خلقت انسانی تعبد است و خلاصه و زبده تعبد آگاهیست بجناب حق سبحانه در همه احوال بنعت^۷ تضرع و خشوع .

ریشه : میفرمودند که شریعت است^۸ و طریقت و حقیقت : شریعت اجرای احکام است بر ظاهر و طریقت عمل و تکلف است در جمعیت باطن و حقیقت رسوخ است درین جمعیت .

ریشه : میفرمودند که معراج دو نوع است، معراج صوری و معراج معنوی

۱- مع، ارواح انسانی ۲- بر، در مشاهده بوده اند ۳- مع، (چون باین عالیشان آوردند و محبوس قفس ناسوتی گردانیدند بواسطه تعلق) افتاده ۴- مع، توجه و اقبال حق سبحانه و ۵- می، چپ، (و) ندارد ۶- می، بر نعت (برفت) هم خوانده میشود ، چپ، بر لفت تعظیم ۷- چپ، به لفت تضرع و ۸- مع ، (است) ندارد .

و معراج معنوی نیز^۱ دو است، اول انتقال کردن از صفات^۲ ذمیمه به صفات حمیده ، دوم انتقال کردن از ما سوی بحق سبحانه .

رشحه : میفرمودند که سیر بر دو نوع است: سیر مستطیل و سیر مستدیر، سیر مستطیل بعد در بعد است و سیر مستدیر ، قرب در قرب^۳ سیر مستطیل مقصود را از خارج دایره خود طلبیدن است و سیر مستدیر گرد دل خود گشتن و مقصود خود را جستن .

رشحه : میفرمودند که علم دو است، علم وراثت و علم لدنی، علم وراثت آنست که مسبوق بعملی باشد چنانچه حضرت رسول^۴ صلی الله علیه وسلم فرموده است: من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم ، و علم لدنی آنست که مسبوق بعملی نباشد بلکه بی سابقه عملی حق سبحانه^۵ بمحض عنایت بیعلت بعملی خاص از نزد خود ، بنده را مشرف گرداند، كما قال سبحانه: ^۶وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا و فرمودند که اجر نیز دو است، اجر ممنون و اجر غیر ممنون ، اجر ممنون^۸ آنست که در مقابله^۹ هیچ عملی نباشد بلکه محض موهبت بود، و اجر غیرممنون آنکه در مقابله عملی باشد.

رشحه : میفرمودند^{۱۰} فرق است میان عالم و عارف مثلاً^{۱۱} کسی^{۱۲} علم بمسائل نحوی دارد که عبارت^{۱۳} از قواعد کلیه است که فاعل مرفوع^{۱۴} و مفعول منصوب است ویرا عالم بعلم نحو گویند نه عارف، اما عارف بعلم نحو^{۱۵} آن زمان گویند که هریکی

- ۱- می، چپ؛ نیز دونوع است ۲- بر؛ از صفت ذمیمه ۳- مع ؛ قرب در قرب است ۴- می، حضرت پیغمبر علیه السلام فرموده است ۵- بر؛ من عمل بما علم ورثه الله علم ما یعلم چپ ؛ لمن عمل بما علم ورثه الله ما لم یعلم و ۶- مع؛ (بمحض عنایت بی علت بعملی خاص از نزد خود بنده را مشرف گرداند كما قال سبحانه) افتاده است
- ۷- بر؛ و آتیناه من لدنا علماً ۸- مع؛ (اجر ممنون) ندارد ۹- می؛ که در مقابل
- ۱۰- می، مع؛ میفرمودند که ۱۱- می؛ کسیکه ۱۲- مع؛ (عبارت) ندارد
- ۱۳- می، چپ؛ که فاعل مرفوعست و مفعول منصوب ویرا ۱۴- بر؛ بعلم نحو گویند آن زمان که هریکی .

از آن مسائل را بی شایبه تکلف و توقف در محل خود اعمال کند، همچنین عالم بعلم توحید گویند، کسی را که توحید وی بحسب علم است یعنی اعتقاد کرده است وحدت افعال و صفات و ذات را که در دل خود قرار داده که **لافاعل في الوجود الا الله** این چنین کس^۱ را عالم بعلم توحید گویند و اگر در حین ظهور هریک از افعال و اوصاف در مظهر خود^۲ و غیر خود بی عمل و تکلف و توقف میدانند که فاعل حق است سبحانه او را عارف گویند و اگر این معنی را به عمل میدانند یعنی بقوت ایمان ویرا متعرف گویند^۳.

رشحه : روزی برسبیل تمثیل^۴ میفرمودند که مرغان اجتماعی کردند تا خود را به سیمرغ رسانند هریکی در میان را بعدری بازماندند اما در هر کدام^۵ که از سیمرغ چیزی بود به سیمرغ رسید^۶.

رشحه : میفرمودند که مردم تصور کرده اند که^۷ مگر کمال در **انما الحق** گفتن است کمال در آنست که انا را از پیش بردارند و هرگز یاد وی نکنند.

رشحه : میفرمودند که اصل کار بی پیوندی است پس فرمودند که پیش من هیچ شعری بهتر ازین رباعی نیست که پهلوان محمود پوریار^۸ علیه الرحمه گفته است که^۹:

جانا به قمارخانه رندی چندند	با مردم کم عیار کم پیوندند
رندی چندند کس نداند چندند	بر نسیه و نقد هر دو عالم خندند

بعد از آن فرمودند اگر کسی حقیقت معنی **لا اله الا الله** را داند از این سخن داند که حقیقت

۱- مع: کسی را ۲- مع: (خود) ندارد ۳- مع: معترف گویند ۴- مع: تمثیلی
 ۵- می، چپ: اما هر کدام را که از سیمرغ خبری بود به سیمرغ رسید ۶- بر: رسیدند
 ۷- مع: (که) ندارد ۸- مع: محمود پوریار علیه الرحمه ۹- می، چپ: که رباعی .

پهلوان محمود گرفتار هیچ قیدی نبوده است و به تجلی ذاتی مشرف بود.

رشته : روزی بعضی از خدام و اصحاب را مخاطب ساخته سخنان میفرمودند در آن اثنا گفتند حاصل آنکه سعی میباید کرد تا دل را توجه دائمی بحق سبحانه حاصل شود بعد از آن تواند بود که ویرا آگاه سازند باین معنی که این توجه ازوست بذات او و آن متوجه را در میان هیچ^۱ مدخلی نبوده است .

رشته : میفرمودند که فنای مطلق را معنی نه آنست که صاحب فنا را باوصاف و افعال خود شعور نباشد بلکه معنی وی آنست که نفی اسناد اوصاف و افعال کند از خود بطریق ذوق و اثبات کند مرفاعل حقیقی را جل ذکره آنکه صوفیه قدس الله تعالی^۲ ارواحهم گفته اند نفی باثبات جنگ ندارد باین معنی است و فرمودند مثلاً این جامه که من پوشیده ام عاریتی است و مرا علم نیست بآنکه این عاریتی است و ازین سبب که من آنرا ملك خود میدانم بآن تعلق دارم ناگاه مرا علم شد باینکه این جامه عاریت است فی الحال تعلق من از آن منقطع شد و حال آنکه تلبس^۳ من بآن جامه بالفعل واقع است جمله صفات را برین قیاس باید کرد که همه عاریت اند تا دل ما از مادون حق سبحانه منقطع شود و پاک و مطهر گردد.

رشته : میفرمودند وصل پیش ما آنست که دل را بجناب حق سبحانه نسبت آگاهی حاصل شود بر سبیل ذوق و از غیروی ذهولی دست دهد و چون این نسبت متصل گردد بدوام وصل مشرف گشته است آنچه از خردی^۴ معتقد ما است اینست .

رشته : میفرمودند که وصل بحقیقت آنست که دل بحق سبحانه جمع شود بر سبیل ذوق ، چون این معنی دایم شود آنرا دوام وصل گویند نهایت اینست و آنکه حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله^۵ تعالی سره فرموده اند که ، نهایت را در بدایت درج

۱- بر، در میان مدخلی ۲- چپ، قدس الله ارواحهم ۳- مع، آنکه لباس

من ۴- می، چپ، از خردی باز معتقد ۵- مع، (رشته) ندارد ۶- می،

قدس الله سره .

میکنیم مراد همین است و آنکه فرموده‌اند ما واسطه وصول بیش نیستیم از ما منقطع میباید شد و بمقصود پیوست ، همین وصل است و فرمودند اگر این نسبت را نزد شما قدری بودی بایستی که سنگها^۱ را بر سر خود برداشتی و فرمودند هرگاه شما در صحبت من^۲ واصل شدید مرا از آن چه و حق سبحانه^۳ را از آن چه و فرمودند بسیار است که مادر غم خلقیم و خلق بواسطه ما درشادی اگر چه این شرك است که کسی خود را چنین کلان سازد که اگر وی خراب شود عالم خراب^۴ شود لیکن ما چکنیم ، کل یوم هوفی شان ما را بی ما چنین کلان ساخته‌اند .

رشحه : میفرمودند که^۵ اگر ذکر بروجی^۶ ملکه شود که دل همیشه حاضر بود و ذاکر درین ملتذ^۷ باشد از ابرار است و ویرا حاضر مع الله میتوان گفت اما واصل مع الله نمیتوان گفت ، واصل آنست که استناد حضور وی منتفی^۸ شود و حاضر حق را سبحانه داند ، بذات خود .

رشحه : میفرمودند که تجلی کشف است و ظهور این معنی بر دو گونه تواند بود یکی کشف عیانی و آن مشاهده جمال مقصود است بچشم سر از دارالجزا دوم آنکه بتوسط کثرت احضار یا غلبه محبت آنچه غایب^۹ است کالمحسوس شود زیرا که از خواص محبت است که غایب^۹ را کالمحسوس گرداند ، اینست نهایت اقدام ارباب کمال در دنیا .

رشحه : میفرمودند آیا نهایت اینکار حضور و مشاهده است یا فنا و نیستی ، آنچه^{۱۰} فهم میشود از کلام بعضی اکابر اینست که نهایت حضور و مشاهده باشد ، لیکن

۱- می، که پتکها را ۲- می، صحبت ما ۳- می، (و حق سبحانه را از آن چه و) ندارد ۴- می، (خراب) افتاده ۵- بر، (که) ندارد ۶- می، بوجه ملکه ۷- می، چپ، ملتذ ۸- بر، منفی شود ۹- چپ، غایت ۱۰- می، (آنچه فهم میشود از کلام بعضی اکابر اینست که نهایت حضور و مشاهده باشد لیکن در واقع نهایت فنا و نیستی) افتاده

در واقع نهایت فنا و نیستی مینماید زیرا که گرفتار حضور و مشاهده نیز گرفتار غیر است .

رشحه : میفرمودند که شهود را دومعنی است، یکی شهود ذات مقدس معرا از ظهور در لباس مظاهر، و شهود^۱ دیگر آنست که آن ذات مقدس را از پرده مظاهر مشاهده کنند بیوصف همگی بلکه بنعت یکی و یگانگی و این شهود را صوفیه قدس الله^۲ تعالی ارواحهم شهود احدیت در کثرت مینامند و حضرت رسول^۳ صلی الله علیه وسلم بعد از بعثت در این شهود بودند^۴ .

رشحه : میفرمودند عجب دارم از کسی که گفته است، منگر که ، که میگوید، بنگر که چه میگوید، بایستی چنین گفتی که منگر که چه میگوید، بنگر که که میگوید یعنی^۵ قابل و متکلم از پرده مظاهر حق است سبحانه .

رشحه : میفرمودند که حق سبحانه عنایت فرموده چیزی چند از صفات به بنده نسبت کرده و او را بآن منسوب ساخته و وعد و وعید را بر آن متفرع گردانیده و کمال بنده جز در آن نیست که غایت سعی بجا آورده همگی و تمامی خود را در سلوک طریقه مستقیم^۶ صرف کرده^۷ خود را بجای رساند که داند که آنچه او را از حق سبحانه بآن منسوب ساخته از آن اونیست، درویشی همین است لیکن مردم آنرا دور و دراز گردانیده اند .

رشحه :^۸ روزی یکی از اعزه در مجلس از حضرت ایشان پرسیدند که اکابر صوفیه قدس الله^۹ تعالی ارواحهم گفته اند که وجودی غیر وجود حق سبحانه^۹ و هستی مطلق موجود نیست و ظاهر از پرده مظاهر یکی است، بنابراین تحقیق مخالفت و

۱- بر، و شهودی دیگر ۲- چپ، قدس الله ارواحهم ۳- می، و حضرت رسالت
صلی الله علیه وسلم، مع، حضرت صلی الله علیه وسلم ۴- می، بوده اند ۵- مع، (یعنی
قابل و متکلم از پرده مظاهر حق است سبحانه) افتاده ۶- می، چپ، طریقه مستقیمه صرف
۷- مع، (صرف) ندارد ۸- مع، (رشحه) ندارد ۹- می، چپ، (سبحانه) ندارد.

منازعت اهل اسلام با اهل کفر از برای چیست؟ حضرت ایشان باین دو بیت مثنوی
جواب آن^{۱۰} عزیز گفتند:

چون که بیرنگی اسیر رنگ شد	موسنی با موسنی در جنگ شد
چون به بیرنگی رسی کان داشتی	موسی ^۲ و فرعون دارند آشتی

رشته : میفرمودند که واقفان سرقدر مستریهند یعنی بعد از علم باین معنی
که مجموع معد و مند و ظاهر بصور مجموع اوست بیاسودند همچو^۳ آبی که درانهار
و جداول است ،^۴ بعد از آنکه دانست که^۵ از انبساط بحر محیط است او را لذتی و
ذوقی برسیدن باصل خود که محیط است حاصل شد و در راحت افتاد.^۶

چون بدانستی که ظل کیستی فارغی گر مردی و گر زیستی

پوشیده نماند که غیر از این کلمات قدسیه و انفاس نفیسه که مذکور شد بسی حقایق و
معارف بلند و دقایق و لطایف ارجمند از حضرت ایشان در خلال احوال استماع افتاد
و بواسطه قصور قوت حافظه و ظهور امور مانعه ضبط عبارات و استعارات آن
حضرت دست نداد اما^۷ بعضی ابیات و اشعار که در اثنای معارف لطائف شعار بر زبان
مبارک ایشان میگذشت بر لوح ضمیر مرتسم^۸ و در آئینه خاطر منقش میگشت و آن
اینست :

رشته : وقتی که خواجه محمدیحیی را علیه الرحمه^۹ بعلو همت امر میفرمودند

-
- ۱- مع: جواب ایشان گفتند که مثنوی ، می: جواب آن گفته اند که مثنوی ، چپ: جواب
آن عزیز گفتند که ابیات ۲- مع: (موسی و فرعون دارند آشتی، رشته ، میفرمودند که
واقفان سر) افتاده است ۳- می: چپ: همچون ۴- می: است یعنی بعد از
۵- بر: (که) ندارد ۶- می: افتاد، مثنوی، مع: چپ: افتاد، بیت ۷- مع: اما
چون بعضی ۸- می: مرتسم میشد و در ۹- می: مع: (علیه الرحمه) ندارد.

این مصراع را قوی به هیبت خواندند که : ^۱ مصراع :

چون پلنگان سوی بالاخیز کن .

رشحه : وقتی که به ترك هستی و خود پرستی میفرمودند ^۲ خواندند که

مصراع ^۳ :

یکقدم بر فرق خود نه و اندگر درکوی دوست

رشحه ^۴ : وقتی که بیان سرمعبت میکردند و از ذکر جمهر منع میکردند ^۵

خواندند ^۶ که مصراع : نعره کمتر زن که نزدیک است یار.

رشحه : وقتی که بیان تفاوت قابلیت میکردند خواندند که : ع ^۷

بقدر روزنه افتد بخانه تو قمر .

رشحه : در بیان این معنی که عشق و محبت موجب ظهور حقایق و معارف است

این بیت خواندند که : ^۸

گر عشق نبود و غم عشق نبود

چندین سخن ^{۱۰} نغز که گفتی که ^۹ شنودی ^{۱۱}

رشحه : در بیان این معنی که دوام آگاهی به ترك مألوفات و مأنوسات باز

۱- می، (مصراع ، چون پلنگان سوی بالا خیز کن ، رشحه ، وقتی که به ترك هستی و

خودپرستی میفرمودند خواندند که) افتاده ۲- می، میفرمودند میخواندند که ۳- می،

می، خواندند که، ع ۴- در این قسمت از نسخه می چند رشحه پس و پیش شده و از ترتیب

افتاده ولی چیزی کسر ندارد ۵- می، چپ، منع میفرمودند ۶- می، (خواندند)

ندارد ۷- بر، (ع) ندارد ۸- می، چپ، که بیت ۹- بر، که شنیدی

۱۰- می، چپ، سخن خوب که ۱۱- می، بیت دیگر این شعر مشهور این است،

گر باد نبود که سر زلف ربودی رخساره معشوق بشاق که نمودی

در حاشیه نسخه می، نیز این بیت بوده ولی در اثر صحافی بریده شده .

بسته است میفرمودند که دریکی از رسائل شیخ خواند ظهور است این بیت که:

ما را خواهی ، همی حدیث ماکن

خو، با ما کن ، ز غیر ما ، خو، واکن ^۱

و قتی که بطریق توجه بوجه خاص ^۲ اشارت میکردند این بیت خواندند که: ^۳

آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست

آن را طلب کنید حریفان که آن کجاست.

در بیان این معنی که بعد صوری مر، اهل رابطه را مانع قرب معنوی نیست

میخواندند که: ^۴

گمان مبر که برفتم و مهرت از دل رفت

بخاکپای عزیزت که همچنان باقی است

رشد: در بیان غنای ذاتی حق و عجز خلق از ادراک حقیقت او، میخواندند: ^۴

دلال غمش رغبت جان بازان دید زد نعره و فریاد که صد جان بجوی

رشد: در بیان این معنی که اهل ظاهر از حقیقت عشق ^۵ بی خبرند می -

خواندند: ^۴

شافعی را در او ^۶ روایت نیست ^۷

عشق را بوحشیفه درس نگفت

۱- حاشیه می، چپ، این بیت اول است از رباعی سخا (می، شاه سخا) و بیت دومش اینست،

ما زیبا ئیم کار ما زیبا کن با ما بدودل مباش دل یکتا کن

منه رحمه الله ، از نسخه می بیشتر این بیت در اثر صحافی بریده شده است ۲- می، (خاص)

ندارد ۳- می، چپ، که بیت ۴- چپ، که بیت، می، که شعر ۵- می، (عشق)

ندارد ۶- می، را در آن ۷- می، نسخه بدل چپ،

چار مصحف درو يك آیت نیست

بوالعجب صورتیست صورت عشق

رشحه : در بیان ضعف^۱ ارادت طالبان میخواندند:^۲

مگو ارباب دل رفتند و شهر عشق خالی شد

جهان پر شمس تبریز است کو مردی چومولانا

رشحه : در بیان این معنی که بسی کسان را بواسطه التفات این طایفه ذوقی

حاصل شده بود وبانده ترك ادبی آن ذوق نماند میخواندند:

برده بودی و داوت آمده بود چون تو کز^۳ باختی کسی چه کند

رشحه : در ترغیب بصحبت^۴ و منع از عزلت میخواندند:^۵

شکر تنها مخور با گل بیامیز که در ترکیب باشد نفع بسیار

رشحه : در بیان این معنی که صفات بشری و مقتضیات طبیعی ارباب کمال و

اصحاب نفوس قدسیه را از شهود آنچه مقصود است مانع و مزاحم نمیشود این قطعه خواندند که قطعه :

موسی اندر درخت آتش دید سبز تر میشد آن درخت از نار

شهوت و حرص مرد صاحب دل اینچنین دان و اینچنین انگار

رشحه : در بیان شکایت از قید بشریت میفرمودند که بر در مزار شیخ ابوبکر

قفال شاشی علیه الرحمه نوشته دیدم^۶ که بیت:^۷

دانی^۸ چه حکمت^۹ است که فرزند از پدر

منت ندارد ، ار دهدش روز و شب عطا

۱- مع: در بیان حقیقت ارادت ۲- چپ: که بیت، مع: که شعر ۳- بر:

چپ: چون تو کج باختی ۴- می، چپ: در رغبت بصحبت ۵- چپ: میخواندند، بیت

۶- می، مع: نوشته دیده‌ام ۷- می، چپ: که قطعه ۸- مع: (دانی) ندارد

۹- مع: چه حکمتی است .

یعنی در این جهان که محل حوادث است

در محنت وجود تو آورده‌ای مرا

رشحه: ^۱ و قتیکه در بیان طریقه رابطه میکردند این ابیات مثنوی خواندند

که ^۲:

● مثنوی

آن یکی را روی او شد سوی دوست	و آن یکی را روی او خود روی او است
روی هر يك مینگر میدار پاس	بو که گردی تو ز خدمت روشناس
در میان جان ایشان خانه گیر	در فلک خانه کنند بدر منیر

رشحه: ^۳ در بیان این معنی که حکم غالب دارد میخواندند که:

مثنوی

ای برادر تو همین اندیشه	ما بقی تو استخوان و ریشه
گر گل است اندیشه تو گلشنی	ور بود خاری تو همیشه گلخنی

رشحه: در تنبیه بر حدت نظر و نکته فراست میخواندند:

^۴ دمی دیداست باقی پوست است	دید آن باشد که دید دوست است
---------------------------------------	-----------------------------

رشحه: ^۵ و قتیکه بیان سرمعیت میکردند میخواندند:

همچو نابینا مبر هر سوی دست	با تو در زیر گلیم است آنچه هست
یار تو خورجین تست و کیسه‌ات	ورتو، رامینی، مجوز و یسه‌ات

۱- مج: (رشحه) ندارد ۲- می: میخواندند که شعر- چپ: خواندند که ابیات
۳- مج: (رشحه) ندارد ۴- مج: (رشحه) ندارد ۵- می: میخواندند، مثنوی، مج:
خواندند که بیت، چپ: میخواندند، ابیات.

ویسه و رامین تو هم ذات تست وین برونیه‌ها^۱ همه آفات تست

رشحه : در بیان سرمعیت و منع ذکر جهر میخواندند:

کار نادان کوته اندیش است یاد کرد کسی که در پیش است

رشحه :^۲ در بیان کسب وله^۳ و شوق و اضطراب میخواندند:

آب^۴ کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آیت از بالا و پست

هم درین معنی میخواندند که:

تشنه نخفتید^۵ مگر اندکی تشنه کجا خواب گران از کجا

چونکه بخفتید بخواب آب دید یا لب جو یا که سبو یا سقا

رشحه : در بیان غلبات شوق و محبت اینطایفه میخواندند که :

از عطش گر در قلدح آبی خورند در درون آب حق را ناظرند

رشحه : بعد از بیان این معنی که يك حقیقت است ظاهر در لباس مظاهر این

ابیات از مثنوی خواندند:^۶

گر گشایم بحث^۷ این را من بساز تا سئوال و تا جواب آید دراز

ذوق نکته عشق از من میرود نقش خدمت نقش دیگر میشود

بس کنم خود زیر کان را این بس است بانك دو کردم اگر درده کس است

۱- می، وین برو پنهان همه ۲- می، (رشحه) ندارد ۳- می، چپ، کسب

۴- می، (آب کم جو تشنگی آور بدست - تا بجوشد آیت از بالا و پست هم درین

معنی میخواندند که) در متن نیست ولی در حاشیه بوده در اثر صحافی محو شده ، می، مصراع

(آب کم جو تشنگی آور بدست) افتاده ۵- می، تشنه نخفتید مگر ۶- می، خواندند

که مثنوی، چپ، خواندند، ابیات ۷- می، می، بخت این .

«مقصداً سیم»

در ذکر بعضی از تصرفات و امور غریبه که بطریق
خرق عادت^۲ از حضرت ایشان ظاهر شده است و نقل
ثقات و عدول بصحت پیوسته مشتمل بر سه فصل

فصل اول

در ذکر تصرفاتی که از حضرت ایشان بتسلط^۳ قوه قاهره^۴ نسبت بسلطین و حکام و غیر
ایشان از اهل زمان پیش برده اند.

فصل دوم

در ذکر خوارق عادات که بعضی از عزیزان و اهالی^۵ زمان غیر اولاد و کمل^۶ اصحاب
از حضرت ایشان نقل کرده اند.

فصل سوم^۷

در ذکر کرامات و مقامات که اولاد و کمل اصحاب از آن حضرت مشاهده نموده اند و
نقل فرموده و در ایراد هر نقلی شمه از احوال ناقل برسیل اجمال مذکور خواهد شد.

۱- بر، سیوم، چپ، سوم ۲- می، چپ، عادات ۳- بر، بتسلط ۴- می،
قوت ظاهر قاهره ۵- می، (و اهالی زمان غیر اولاد و کمل اصحاب از حضرت ایشان نقل
کرده اند، فصل سوم در ذکر کرامات و مقامات که اولاد) افتاده است ۶- بر، واکمل اصحاب
۷- بر، سیوم، می، سیم.

فصل اول

در ذکر تصرفاتی که حضرت ایشان بتسلیط قوه قاهره نسبت بسلاطین و حکام و غیر ایشان از اهل زمان پیش برده اند:

رشته : حضرت ایشان میفرمودند که^۲ همت عبارت از جمع خاطر است بر امر واحد و وجهی که خلاف آن بخاطر نگذرد^۳ از چنین همت مراد متخلف^۴ نیست، اصحاب تجزید باید^۵ که گاهگاه امتحان همت کنند و معلوم فرمایند که ایشان را مناسب به حضرات^۶ آسمانی به چه مرتبه رسیده است و همت ایشان را چگونه تأثیر است.^۷ میفرمودند^۸ در اوائل جوانی که با خدمت مولانا سعدالدین کاشغری^۹ در هری بودم و با یکدیگر سیر میکردیم گاهی بکنار معرکه کشتی گیران میرسیدیم، قوت و توجهات خود را

- ۱- بر (قاهره) ندارد ۲- می که همیشه همت ۳- می، چپ، نگذارد
 ۴- می، چپ، مختلف، مع، تخلف ۵- می، میباید که ۶- می، بحضرت آسمانی،
 مع، بحضرت آسمانی چپ، بحضرات آسمانی ۷- بر، رشته، میفرمودند ۸- می،
 چپ، که در ۹- مع، کاشغری بودم در هری.

امتحان میکردیم و همت بر یکی از آن دو کس می گماشتیم تا غالب میشد باز خاطر بر آن دیگری گماشته میشد آن^۱ دیگر غالب میگشت، همچنین چندبار اتفاق می افتاد، مقصود آن بود^۲ که معلوم شود که تأثیر همت بچه مرتبه رسیده است و بر آن صفت اعتماد شود.

خدمت خواجه کلان ولد^۳ حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره از حضرت ایشان نقل کردند که فرمودند با خدمت والد شما مولانا سعدالدین بسیار سیر میکردیم و گرد معرکه ها میگشتیم وقتی که در بازار ملک و مواضع کثرت و ازدحام^۴ خلق میرفتیم بطریق تشبیه دست یکدیگر گرفته میرفتیم نمیگذاشتیم که کسی از میان ما گذرد^۵ روزی بمعرکه کشتی^۶ گیران رسیدیم دوتن کشتی میگرفتند، یکی بغایت جسیم و عظیم هیکل و دیگری نحیف و ضعیف جثه و آن جسیم بر آن نحیف حیف میکرد ما را بروی رحم آمد بخدمت مولانا سعدالدین گفتم^۷ همتی دارید و خلطری آریده^۸ که این^۹ ضعیف بر آن قوی غالب آید، گفتند شما مشغول^{۱۰} باشید ما نیز مدد باشیم^{۱۱} خاطر بحال آن ضعیف مشغول شد، بعد از لحظه کیفیتی عظیم در آن ضعیف حال شد که دست^{۱۲} دراز کرد آن مرد عظیم هیکل را از روی زمین بسبک دستی در ربود و بر زبر سر آورد و برخاک میدان انداخت و غریو از خلق برخاست^{۱۳} و مردم از آن صورت متحیر و متعجب شدند و هیچکس بر آن سر اطلاع نیافت، درین وقت مولانا سعدالدین چشم پوشیده بودند، من آستین ایشان را کشیدم و گفتم خاطر باز

-
- ۱- می، آن دیگری غالب میشد، مج، آن دیگر غالب می آمد، چپ، آن دیگری غالب میگشت
 - ۲- مج، (بود) ندارد ۳- می، نسخه بدل چپ، ولد بزرگوار حضرت
 - ۴- چپ، و ازدحام ۵- مج، (ما) ندارد ۶- مج، کوشی گیران رسیدم ۷- مج، چپ، گفتیم ۸- مج، و خلطری بگمارید، در حاشیه (آرید) ۹- مج، (این ضعیف بر آن قوی غالب آید، گفتند شما مشغول باشید ما نیز مدد باشیم، خاطر بحال) افتاده است
 - ۱۰- می، چپ، مشغول شوید ۱۱- چپ، مدد کار باشیم ۱۲- مج، (دست) ندارد
 - ۱۳- بر، از خلق بر آمد و

گیرید که کار کفایت شد، پس روان شدیم .

وشحه : حضرت ایشان میفرمودند که اکابر گفته اند همچنانکه معارضه با قران ممکن نیست، معارضه^۱ با همت نیز ممکن نیست، همت عارف خلاق است مرادات از وی متخلف نیست هر که با چنین همتی معارضه کند البته مغلوب شود^۲ که گفته اند اگر کافری همیشه خاطر خود را بر امری دارد و همت بر چیزی گمارد، البته میسر گردد و ایمان و عمل صالح در آن شرط نیست همچنانکه قلوب صافیه را تأثیر است نفوس شریره را نیز تأثیر است.

مولانا ناصرالدین^۳ اتراری برادر مولانا زاده اتراری است و ذکر ایشان در فصل سیم ازین مقصد خواهد آمد نقل کرده است که حضرت ایشان در واقعه دیده بودند^۴ که شریعت بمدد ایشان قوت خواهد گرفت بخاطر مبارک ایشان آمده که این معنی بی- اعانت سلاطین میسر نخواهد بود بنابراین امر بطرف سمرقند آمدند تا بسلاطین وقت ملاقات کنند و در آن وقت میرزا^۵ عبدالله بن میرزا ابراهیم بن میرزا شاهرخ والی ولایت سمرقند بود و من در آن سفر در ملازمت حضرت ایشان بودم بعد از وصول بسمرقند یکی از امراء میرزا عبدالله بملازمت حضرت ایشان آمد ویرا گفتند غرض ما از آمدن بدین ولایت ملاقات میرزای شماست، اگر شما باعث این معنی شوید متضمن خیر- کثیر است آن^۶ میر بی ادبانه گفت میرزای ما جوان بی پروا است و ملاقات وی تعدری دارد و درویشان را خود بامثال این دواعی چکار است، حضرت ایشان تند شده فرمودند ما را باختلاط سلاطین امر کرده اند، ما بخود^۷ نیامده ایم، اگر میرزای شما پروا نکند، دیگری آرند که پروا کند، چون آن میر بیرون رفت، حضرت ایشان نام وی بسیاهی

۱- می، با اهل همت ۲- بر، مغلوب شده تا که ۳- بر، مولانا صدرالدین
۴- بر، دیده بوده اند ۵- می، میرزا عبدالله میرزا ابراهیم بن میرزا شاهرخ والی
ولایت ۶- بر، آن امیر ۷- می، ما خود نیامده ایم - چپ، کرده اند یا بخود
نیامده ایم .

بردیوار آن منزل نوشتند و بآب دهان مبارك محو کردند و فرمودند که مهم ما ازین پادشاه و امرای وی کفایت نمی‌شود و همان روز متوجه تاشکند شدند و بعد از يك هفته آن میربمرد و بعد از يك ماه سلطان ابوسعید میرزا از اقصای ترکستان ظهور کرد به سرمیرزا عبدالله آمد و او را بقتل رسانید.

قصه غالب شدن میرزا سلطان ابوسعید بر میرزا عبدالله بالتفات حضرت ایشان

بعضی از اجله اصحاب^۲ نقل کردند که در مبادی حال در ملازمت حضرت در حرکت بودیم^۳ روزی دوات و قلم طلبیدند و نامهای مردم بر کاغذ نوشتند و درین اثنا نوشتند که سلطان ابوسعید و آن نام را در^۴ سردستار مبارك^۵ نهادند و در آن زمان هنوز^۶ نام و نشان سلطان ابوسعید میرزا^۷ هیچ جا نبود، بعضی از محرمان گستاخی کرده پرسیدند که چند نام نوشته شد اما این نام را تعظیم فرمودید و در سردستار مبارك نهادید این نام کیست؟ فرمودند نام کسی است^۸ که ما و شما و اهل تاشکند^۹ و سمرقند و خراسان همه رعیت وی خواهیم بود، بعد از چند روز آوازه سلطان ابوسعید میرزا از جانب ترکستان برآمد و وی خوابی دیده بوده است که حضرت ایشان باشارت خواجه احمد یسوی قدس سره^{۱۰} برای وی فاتحه خوانده‌اند، و وی در خواب از^{۱۱} خواجه

-
- ۱- می، ابوسعید به میرزا ۲- بر، اصحاب حضرت ایشان نقل کرده‌اند که
 ۳- می، بودیم حضرت ایشان روزی ۴- بر، را بر سر دستار ۵- می، مبارك خود
 نهادند ۶- می، (هنوز) ندارد ۷- می، میرزا هنوز هیچ جا ۸- می، چپ
 (است) ندارد ۹- بر، اهل سمرقند و تاشکند و ۱۰- می، چپ، از برای
 ۱۱- می، از خواجه احمد یسوی قدس سره نام مبارك حضرت ایشان پرسیده و، می، از خواجه
 نام حضرت ایشان پرسیده و، چپ، از خواجه احمد نام حضرت پرسیده و.

احمد، نام حضرت ایشان پرسیده و یاد گرفته و صورت^۱ ایشان را در خاطر نگه داشته چون بیدار شده از مردم خود پرسیده که هیچ عزیزی باین نام و نشان درین ولایت می-داند و منی شناسید بعضی که بقدر^۲ میشناخته اند، گفته اند این چنین عزیزی که می-فرمائید در ولایت تاشکند می-باشند، میرزا فی الحال سوار شده و روی بتاشکند آورده چون حضرت ایشان شنیده اند که وی میآید بجانب فرکت رفته اند، وی که بتاشکند آمده حضرت ایشان را نیافته است بعد از تفحص گفته اند که ایشان بفرکت رفته اند، از آنجا عزیمت فرکت کرده است، چون نزدیک رسیده حضرت ایشان استقبال وی کرده اند، نظر وی^۳ که بر حضرت ایشان افتاده مضطرب شده و گفته والله که^۴ ایشانند آن عزیز که من^۵ در واقعه دیده ام، پس در دست و پای^۶ ایشان افتاده و نیازمندی بسیار کرده و حضرت ایشان با وی صحبتی^۷ گرم داشته اند و خاطر او را منجذب گردانیده و میرزا در آخر آن صحبت از حضرت ایشان^۸ التماس فاتحه کرده، حضرت^۹ ایشان فرموده اند که فاتحه یکی می باشد، بعد از آن لشکر بسیار نزد^{۱۰} او جمع آمده اند و ویرا داعیه گرفتن^{۱۱} سمرقند شده پیش حضرت ایشان آمده که^{۱۲} می خواهم به سمرقند روم و بالتفات خاطر ملازمان امیدوارم، حضرت ایشان فرموده اند که بچه نیت میروید، اگر نیت تقویت شریعت و شفقت رعیت^{۱۳} دارید رفتن مبارك است و فتح در جانب شما است، وی قبول کرده که در تقویت^{۱۴} شریعت بجان کوشش نمایم^{۱۵} و در شفقت رعیت

-
- ۱- می، و صورت حضرت ایشان را ۲- می، که بمقدار، چپ، که بقدری ۳- می، که نظری به حضرت افتاده ۴- می، (که) ندارد ۵- می، (من) ندارد ۶- بر، و پای حضرت ایشان ۷- می، چپ، صحبت گرم ۸- چپ، ایشان فاتحه التماس کرده ۹- می، چپ، (حضرت ایشان) ندارد ۱۰- می، چپ، بسیار پیرامن وی جمع آمده اند، می، بسیار جمع آمده ۱۱- می، (گرفتن) ندارد ۱۲- می، آمده گفته که می خواهم، چپ، آمده و گفته می خواهم ۱۳- می، (رعیت) ندارد ۱۴- می، که در قوت شریعت ۱۵- بر، کوشش نماید.

سعی بلیع فرمایم ، حضرت ایشان فرموده اند که اکنون در پناه شریعت روید که مراد حاصل است. بعضی از^۱ اصحاب نقل کردند که حضرت ایشان به سلطان^۲ ابوسعید میرزا گفتند که چون بادشمن مقابل شوید تا از عقب شما جوق^۳ زاغان نیایند شما، بردشمن حمله مکنید، چون لشکر ایشان در برابر لشکر^۴ میرزا عبدالله ایستاده ، لشکر میرزا عبدالله اسب انداخته اند و حمله آورده و میمنت لشکر سلطان ابوسعید^۵ را برداشته اند ، میخواستند که بر میسر حمله آورند که ناگاه جوقی^۶ زاغان از عقب لشکر میرزا سلطان ابوسعید پیدا شده اند، ایشان که آن نشانی^۷ را دیده اند دل ایشان قوت یافته^۸ بیکبار بر لشکر میرزا عبدالله حمله^۹ آورده اند و در حمله اول سپاه میرزا عبدالله مغلوب شده و اسب میرزا عبدالله در گل فرو رفته ، غی الحال وی را گرفته اند و سر از تن برداشته .

حسن بهادر که از^{۱۰} اعیان ایل ممن بوده است که قبیله بزرگ است در ترکستان نقل کرده که در آن لشکر که میرزا سلطان ابوسعید از تاشکند بجانب سمرقند برد، من همراه بودم در لب آب بولونفور^{۱۱} به میرزا عبدالله مقابل شدند و صفها کشیدند ، من نزدیک میرزا^{۱۲} سلطان ابوسعید بودم و مجموع لشکر ما تخمیناً هفت هزار بوده باشد. و میرزا^{۱۳} عبدالله لشکری بغایت مسلح و مکمل داشت درین اثنا از لشکر ما نیز مقداری به میرزا عبدالله درآمدند، میرزا سلطان ابوسعید بغایت مضطرب شد و خوف بر وی

۱- بر، بعضی اصحاب ۲- میج، (سلطان) ندارد ۳- می، نسخه بدل چپ، جوقی ۴- بر، (لشکر) ندارد ۵- می، چپ، میمنت لشکر میرزا سلطان ابوسعید را ۶- می، میج، چون زاغان ۷- می، آن نشان را ۸- می، چپ، قوت گرفته ۹- میج، (حمله) افتاده ۱۰- می، از اعیان امرای میرزا و از ایل ممن بوده است که قبیله بزرگ و مشهور و معتبر است در ولایت ترکستان ۱۱- بر، بولویفور ۱۲- می، نزدیک سلطان ابوسعید میرزا بودم ، چپ، نزدیک سلطان ابوسعید بودم ۱۳- بر، و لشکر میرزا عبدالله بغایت مسلح و مکمل بودند، درین اثنا .

غالب گشت ، درین محل میرزا بر سبیل تعجب گفت: هی، حسن چه می بینی^۱ ، گفتم سلطانم ، حضرت خواجه را می بینم که در پیش ما می روند ، میرزا گفت والله که من نیز شیخ ایشان را می بینم، من گفتم^۲، میرزا اکنون دل قوی دارید که بردشمن ظفر یافتیم در این اثنا بر زبان من گذشت که یاغی^۳ قاجنی یعنی دشمن گریخت و همه لشکر ما بیکبار^۴ همین عبارت را گفتند و حمله کردیم و در نیم ساعت لشکر میرزا عبدالله بشکست و وی بدست افتاد و کشته شد و همان روز فتح سمرقند میسر گشت، حضرت ایشان میفرمودند که در آن زمان که میرزا^۵ عبدالله گرفتار شد من در تاشکند متوجه بودم ، دیدم که قوئی سفید از جو هوا بر زمین افتاد ویرا گرفتند و کشتند، دانستم که آن میرزا عبدالله است که در همان لحظه^۶ کارش کفایت^۷ کرده اند، بعد از آن میرزا سلطان ابوسعید التماس کرده حضرت ایشان را از تاشکند کوچانیده ب سمرقند آورد.

قصه آمدن میرزا بابر بمحاصره سمرقند و مایوس برگشتن

میرزا^۸ بابر بن میرزا بایسنقرین میرزا شاهرخ با صد هزار مرد کاری^۹ کارزاری از خراسان متوجه سمرقند بوده است، میرزا سلطان ابوسعید پیش حضرت ایشان آمده و گفته^{۱۱} که ما را طاقت مقاومت او^{۱۲} نیست، چه تدبیر کنیم ، حضرت ایشان او را

- ۱- مع: هر چه بینی ۲- بر: (من گفتم میرزا اکنون دل قوی دارید که بر دشمن ظفر یافتیم ، در این اثنا بر زبان من گذشت) ندارد ۳- بر: گفتم یاغی قاجنی ۴- مع: (ما بیکبار همین عبارت را گفتند و حمله کردیم و در نیم ساعت) ندارد ۵- می: میرزا عبدالله کشته گرفتار شد، نسخه بدل چپ: میرزا عبدالله گرفتار شد ۶- بر: در همان زمان کارش ۷- می: کفایت شد ۸- مع: (بعد از آن میرزا سلطان ابوسعید التماس کرده حضرت ایشان را از تاشکند کوچانیده ب سمرقند آورد) ندارد ۹- مع: میرزا بابر بن بایسنقر چپ: میرزا بابر بن میرزا بای سنقر ۱۰- مع: مرد کاری کارگذار ۱۱- مع: و گفت که ۱۲- مع: مقاومت وی .

نسکین داده‌اند، چون میرزا بابر از آب آمویه گذشته^۱ جمعی از امراء میرزا سلطان ابوسعید^۲ اتفاق نموده ویراغ کرده‌اند که میرزا را بترکستان برند و آنجا متحصن شوند، شترها را بار کرده^۳ بودند که حضرت ایشان واقف شده^۴ آمده‌اند و شتربانان را قهر کرده‌اند^۵ و فرموده‌اند تا بارها فرود آورده‌اند و پیش میرزا در آمده‌اند و فرموده‌اند کجا می‌روید؟ رفتن هیچ حاجت نیست کار هم اینجا کفایت میشود و من مهم شما را بر خود گرفته‌ام، اندیشه نکنید و خاطر جمع دارید که شکستن بابر، بر من است،^۶ امراء اضطراب کرده‌اند تا غایتی که بعضی از ایشان دستارها بر زمین^۷ زده گفته‌اند که حضرت خواجه همه ما را بکشتن دادند، چون^۸ میرزا را اعتقاد صادق بود بسخن^۹ هیچکس گوش نکرد و توقف نمود. امرای بابری را سخن اینکه: میرزا سلطان ابو-سعید را طاقت مقاومت ما نیست، البته^{۱۰} ولایت را خواهد گذاشت و بیرون^{۱۱} رفت میرزا سلطان ابوسعید آغاز قلعه داری^{۱۲} ویراغ آن کرده است، چون میرزا بابر بگرد حصار سمرقند رسیده مقدمه لشکر وی خلیل هندو که^{۱۳} بوده که بر در عیدگاه^{۱۴} سمرقند ایستاده از شهر اندک مردمی بیرون آمده جنگ آورده‌اند خلیل گرفتار شده از و پیراغ تر در میان لشکر میرزا بابر کم کسی بوده و میرزا بابر در حصار قدیم

-
- ۱- می، گشت ۲- می، چپ، از امراء میرزا سلطان ابوسعید اتفاق نموده‌اند ویراغ کرده، چپ، اتفاق نموده ویراغ کرده، می، از امراء سلطان ابوسعید اتفاق نموده‌اند ویراغ کرده‌اند ۳- می، شترها را بار کرده‌اند که، می، شترها را بار کرده روان شدند ۴- می، (شده، آمده‌اند و شتربانان را قهر کرده‌اند) ندارد ۵- می، و فرمودند تا بارها فرود آوردند و پیش میرزا در آمدند و پرسیدند کجا می‌روید که رفتن هیچ ۶- می، است، اما امراء اضطراب می‌کردند تا ۷- می، بر زمین میزدند که حضرت خواجه همه ما را و عیالان ما را بکشتن دادند ۸- می، چون ب حضرت ایشان اعتقاد ۹- می، چپ، سخن هیچکس را ۱۰- می، (البته) ندارد، می، البته خواهد ولایت را با ما گذاشت ۱۱- می، (و بیرون رفت، میرزا) ندارد، می، خواهد گذاشت و بیرون خواهد رفت ۱۲- می، آغاز قلعه داری کرده است ۱۳- می، خلیل هندو بوده، می، و نسخه بدل چپ، خلیل هند بوده ۱۴- بر، بر در عیدگاه ایستاده.

سمرقند فرود آمده، مردم وی بهر طرف که جهت معاش میرفته‌اند اهل^۱ سمرقند ایشان را می‌گرفته‌اند و گوش و بینی می‌بریده،^۲ بسیاری از لشکر میرزا بابر، گوش و بینی به باد^۳ داده‌اند، لشکر میرزا بابر بغایت به تنگ آمده‌اند بعد از چند روز و بای^۴ عظیم در میان اسبان ایشان افتاده است، بسیار ضایع شده است چنانچه از بوی بد^۵ مردارها لشکر وی بجان آمده‌اند، آخر الامر میرزا بابر، مولانا محمد معنائی را پیش حضرت ایشان فرستاده صلح طلبیده است و در آشتی زده، مولانا محمد به ملازمت حضرت^۶ ایشان آمده‌اند از هرجا سخنی می‌گفته است و در آن اثنا گفته که میرزای ما بغایت پادشاه غیور و عالی هست است بهر جا که متوجه میشود ناگرفته بر نمی‌گردد، حضرت ایشان در جواب وی فرموده‌اند که اگر نه حقوق پدر^۷ کلان وی میرزا شاهرخ بودی که در زمان وی^۸ فقیر در هرات بودم و ببرکت زمان او فراغت‌ها و جمعیت‌ها یافته‌ام، معلوم میشد که کار میرزا بابر بکجا خواهد رسید، عاقبت بمقام صلح در آمده‌اند، میرزا بابر استدعا کرده که حضرت^۹ ایشان بیرون آیند و ما را صلح دهند چون به میرزا سلطان ابوسعید گفته‌اند تن بآن نداده و استبعاد کرده، خدمت مولانا قاسم را علیه‌الرحمه که از کبار اصحاب حضرت ایشان بودند^{۱۰} بجهت مصالحه بیرون آورده‌اند و^{۱۱} حضرت ایشان می‌فرمودند^{۱۲} که بعد^{۱۳} از آن از میرزا سلطان ابوسعید استفسار کرده^{۱۴} شد که بجهت چه ما را اجازت ندادید که برای صلح میرزا بابر از شهر بر آئیم و نزد وی رویم، میرزا فرمودند بابر جوانی بغایت گریز و چاپلوس و رباینده است

-
- ۱- می، (اهل) افتاده ۲- بر، می‌بریده‌اند ۳- می، بر باد داده‌اند ۴- می، بادی عظیم ۵- بر، از بوی مردارها ۶- می، (حضرت) ندارد ۷- می، (پدر) افتاده، می، (وی) افتاده ۸- بر، زمان او ۹- می، که حضرت خواجه بهرون آیند و ما را، می، که حضرت خواجه آیند و ما را ۱۰- می، بوده‌اند بجهت صلح ۱۱- می، آوردند ۱۲- می، می‌فرموده‌اند، می، فرموده‌اند ۱۳- می، بعد از میرزا ۱۴- بر، کردم که .

ترسیدیم^۱ که ملازمان شما را ناگاه با وی میل^۲ نشود که کار ما تمام ضایع میشود چه مجموع امور دنیوی و اخروی ما موقوف بعنایت و التفات ملازمان شما است، حضرت ایشان میفرمودند^۳ که چنین استماع افتاده که چون میرزا بابر با جمعی از ملاحدہ مثل شیخ زاده پیرقیام، و غیر وی بدر شهر سمرقند آمده بودند^۴ به بعضی مردم سمرقند گفته بودند^۵ که ما برای پسران و دختران شما آمده ایم بنابراین سخن ما را بر ساکنان سمرقند رحم آمد، در^۶ میان ایشان مردم عزیز و^۷ صالح بسیار بودند ازین جهت دوسه روزی خاطر بدفع آن طایفه مشغول بایست گردانید، میفرمودند که صرف خاطر در دفع موانع و دفع اعدای دین عیب نمیباشد، همه انبیا علیهم السلام با وجود استغراق در بحر توحید، همت مصروف این معنی داشته اند^۸، میفرمودند^۹ که میرزا بابر دعوی تصوف دانی میکرد از مقدمات تصوف^{۱۰} در مجلس او^{۱۱} خیلی میگذاشته، شیخ زاده پیرقیام که متصوف بوده در ملازمت میرزا می بوده و میرزا بابر باین طایفه علیه بسی اعتقاد داشته بر پشت حصار قدیم سمرقند^{۱۲} برپهلوی افتاده باواز بلند مکرر میگفته که عارف را همت نیست، عارف را همت نیست، اگر چه ما سمرقند را نگر فتنیم اما اینقدر معلوم شد که حضرت خواجه عارف، نبوده اند که ما را به همت خراب ساختند.

رشته: ۱۳ حضرت ایشان میفرمودند که میرزا بابر معنی این سخن ندانسته بوده است زیرا که عارف بعنایتی^{۱۴} مشرف شده است که وی و جمله اوصاف وی بعدم آبادی رفته است که ازو نه نام^{۱۵} مانده و نه نشان، هر چه از وی صادر میشود بوی

-
- ۱- می، چپ: ترسیدم که ۲- بر، میلی نشود ۳- می، فرمودند که
 ۴- بر، آمده بودند ۵- بر، گفته بودند ۶- می، آمد چه در ۷- بر، عزیز
 ۸- بر، میداشته اند ۹- می، میفرموده اند که ۱۰- بر، مقدمات صوفیه
 ۱۱- می، چپ، مجلس وی ۱۲- بر، (سمرقند) ندارد ۱۳- بر، (رشته) ندارد
 ۱۴- می، بفنائی، می، بعنایتی، چپ، بعنایتی ۱۵- می، که ازو نه نام مانده و ازو
 نه نشان.

منسوب نیست آیت: ^۱ «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَكَرِيمَهُ وَمَا قَتَلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» مبنی بر ازا این معنی است و اگر نه چنین بودی نسبت بانبیاء ^۲ مشکل میشد که عالمی را به تسلط قوت قاهره برهم زدند مثل نوح و هود علیهما السلام که قوم خود را بآب و باد هلاک ساختند.

رشته : میفرمودند که آنچه حضرت ^۳ شیخ محی الدین بن العربی قدس الله میفرموده اند که عارف را همت نیست، معنی وی اینست که ممکن، نظر بحقیقت و ذات خود هیچ ندارد، آنچه از اوصاف کمال، او را حاصل است مثل علم و قدرت و قوت و ارادت همه عاریتی است و حق واجب سبحانه، پس عارف حد خود دانسته ^۴ در مقام فقر حقیقی که نیستی محض است، میباشد چنانچه مقتضای ذات او است و باوصاف عاریتی ظاهر نمیشود لیکن جمعی که از هواجیس و وسوس نفسانی و شیطانی بسبب کمال عنایت و محض موهبت الهی باز رسته اند باید که باطن خود را تابع ارادت و مشیت حق سبحانه گردانند، یعنی ^۵ صورتی که اینطایفه ملهم شوند به تسلط همت ^۶ بر اندفاع و هلاک ظالمین و تخلص مسلمین از اشرار باید که همت معروف دارند و خاطر بتمام ^۷ بر دفع و رفع اعدا گمارند.

قصه آمدن میرزا سلطان محمود به محاصره سمرقند و مغلوب و مقهور ^۸ برگشتن

چون خبر توجه سلطان ^۹ محمود میرزا بمحاربه برادر خود سلطان احمد میرزا

- ۱- می، چپ، آیت کریمه ۲- می، بانبیاء علیه السلام مشکل ۳- می،
- (حضرت) ندارد ۴- چپ، قدس سره ۵- چپ، حد خود ندانسته ۶- می،
- چپ، یعنی در صورتی که ۷- می، (همت بر اندفاع و هلاک ظالمین و تخلص مسلمین از
- اشرار باید که) افتاده ۸- بر، خاطر بتمامی بر ۹- می، قضیه ۱۰- می، و
- مقهور گشتن ۱۱- چپ، خبر توجه میرزا سلطان بمحاربه.

وقصد محاصره^۱ سمرقند حضرت ایشان رسیده است این رقعہ بہ میرزا سلطان محمود نوشته اند^۲ کہ:

رقعہ: بعد از رفع نیاز عرضہ داشت این فقیر بملازمان حضرت مخدوم زادہ خود آنکہ سمرقند را بلدہ محفوظہ اکابر گفتہ اند و نوشته قصد سمرقند از خدمت شما مناسب نمی نماید، حق سبحانہ^۳ باین نفرمودہ است، شریعت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اینچنین نیست تیغ بر^۴ روی برادر خود کشیدن چہ مناسب از ملازمان حضرت شما است، این فقیر از غایت هواخواہی نسبت بہ خدمت شما وظیفہ خدمتکاری بیش برده درخواست بسیار کردم در حیز^۵ قبول نیفتاد بسخن مردم قصد این ولایت کردن خدمت این فقیر را قبول نکردن عجب مینماید حال آنکہ من خدمت شما میکنم و مردم هوای خود پیش میبرند در سمرقند مردم عزیز بسیارند فقرا و مساکین بسیارند ایشان را پیش از این بہ شک آوردن مناسب نیست مبادا دلی درد کنند تا دل دردمند چہ کند، صلحا و مؤمنان کہ تنگدل^۶ شوند بیاید ترسید ملتمس این فقیر را کہ در خدمت بیغرض است خالصا لوجه^۷ سبحانہ قبول کنید بمدد ہم دیگر آن کنید کہ حق سبحانہ بآن راضی باشد، ہمہ یکدل و یک جہت شدہ کارها را کہ در^۸ مقام نقص است تمام گردانید حق سبحانہ را بندگان هستند کہ حق سبحانہ از کمال عنایت کہ بایشان دارد قصد و محاربه را با ایشان قصد و محاربه و جفا با خود گفتہ است در صحاح احادیث این معنی^۹ مقرر شدہ است: ^{۱۰}

بہ پیش چشم چو خاک سترم میا گستاخ کہ هست در تک او^{۱۱} آتشی و دریائی

-
- ۱- می، چپ، وقصہ محاصره سمرقند میج، وقصد محاربه سمرقند ۲- میج، نوشته اند کہ: رشحہ، بعد از، چپ، نوشته اند کہ، نقل رقعہ و در ذیل رشحہ است، رشحہ، بعد از، ۳- میج، حق سبحانہ و تعالی ۴- بر، در روی ۵- بر، در حد قبول، میج، درجہ قبول ۶- میج، دل تنگ شوند ۷- بر، نسخہ بدل چپ، خالصا اوجه اللہ قبول ۸- بر، (در) ندارد ۹- میج، این مقرر شدہ است ۱۰- چپ، است، بیت، میج، است، شعر ۱۱- می، (اد) افتادہ .

حضرت ایشان میفرمودند که به^۱ میر مزید ارغون که اعظم امرای سلطان ابوسعید بود، بعد از شکست^۲ لشکر عراق پیش میرزا سلطان محمود آمده بود پیغام فرستادم که از طریق ستیزه و مخالفت رجوع کنید، تا غایت، ندانسته اید که صدهزار کس بایک بافنده خواجه عبدالخالق نتوانند معارضه کرد؟ اگر معارضه کنند مغلوب شوند؟ خانواده خواجگان ما متصرفند هر چه خاطر شریف ایشان میخواهد آن^۳ میشود، ایشان تابع کسی نمیشوند میرزا سلطان محمود و امرای وی با وجود آن رقعہ و پیغام متقاعد نشده متوجه محاصره سمرقند گشته اند.

عزیزی از خادمان آستانه حضرت ایشان که بیشتر سپاهی گری^۴ میکرده و در آن محاصره و محاربه حاضر بوده چنین نقل کرد که چون میرزا^۵ سلطان محمود از ولایت حصار بحرب میرزا^۶ سلطان احمد متوجه سمرقند شد بایراق^۷ بسیار و لشکر بیشمار آمد و غیر از لشکر جغتای چهار هزار ترکمان همراه داشت و میرزا سلطان احمد را طاقت مقاومت وی نبود، خواست که فرار نماید، پیش حضرت ایشان با اضطراب^۸ تمام آمد که اجازت خواهد، آنحضرت در مدرسه شهر بودند فرمودند اگر شما میگریزید همه اهل سمرقند با سیری میافتند،^۹ بباشید دل قوی دارید که من متضمن امرشایم اگر دشمن مغلوب نشود شما مرا مواخذه نمائید پس میرزا سلطان احمد را بیکی از حجره های مدرسه که یک در داشت در آوردند و خود در آستانه آن حجره نشستند و فرمودند تا یک جمازه تیز و جهاز بسته و زاد چند روزه بروی نهاده آوردند و در پیش آن حجره و بروی سلطان احمد خوابانیدند و فرمودند که اگر میرزا سلطان محمود سمرقند را بگیرد و از آن دروازه که جنگ میکنند^{۱۰} در آید شما برین جمازه نشسته

-
- ۱- می، که با میر مزید ۲- چپ نسخه بدل، بعد از شکستن لشکر ۳- می، آن چنان میشود ۴- بر، سپاهی گری شغل مینموده ۵- می، چون سلطان محمود ۶- بر، بحرب سلطان احمد ۷- می، بایراق بسیار و لشکر جغتای چهار هزار ترکمان ۸- می، (با اضطراب تمام) ندارد ۹- می، چپ، میافتد ۱۰- می، چپ، جنگ میکند.

با مخصوصان خود از دروازه دیگر برآئید^۱ و فرار نمائید، باین تدبیر میرزا را تسکین دادند، بعد از آن^۲ مولانا سید حسن و مولانا قاسم و میر عبد الاول و مولانا جعفر را که از اعظم اصحاب حضرت ایشان بودند و ذکرایشان در فصل سیم خواهد آمد، طلبیدند و فرمودند که زود روید^۳ و بیام آن دروازه که میرزا سلطان محمود آنجا است برآئید و تا لشکروی فصحیح نشود و فرار نکند شما نزد من نیائید، اگر فرضاً آن لشکر شکسته نشود هرگز دیگر شما نزد من راه ندارید، آن چهار عزیز بامر حضرت ایشان متوجه شده ببالای بام آن دروازه برآمدند و نشستند و بمراقبه مشغول شدند.

خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه^۴ فرموده اند که^۵ همین که بر بالای آن برج نشستیم دیگر خود را ندیدیم دیدیم که ما نیستیم همه حضرت ایشانند و در آن مشهد چنین مشاهده افتاد که همه عالم از وجود مبارك^۶ حضرت ایشان پر است، آن عزیز که ناقل این حکایت بود میگفت که ما جمعی سپاهیان بر روی پل روان با لشکر سلطان^۷ محمود میرزا بمحاربه و مقاتله مشغول بودیم و غلبه در جانب ایشان بود و من زمان زمان از آن عزیزان که بالای بام دروازه مراقبه کرده بودند، خبری میگرفتم دیدم که سرها^۸ پیش افکنده اند و منتظر نشسته، این محاربه تا چاشت بلند برداشت و نزدیک بود که مخالفان غالب شوند و مردم شهر دست و پا گم کرده بودند که ناگاه بیکبار از جانب دشت قبحاق بادی عاصف بغایت عنیف برخاست و در لشکر و لشکرگاه میرزا سلطان محمود پیچید و گرد و غبار بمثابه^۹ برانگیخت که هیچکس را مجال چشم گشودن نماند، مرد و مرکب را می انداخت و پیاده و سواره را در زمین میکشید

- ۱- بر، دیگر فرار نمائید ۲- چپ، (بعد از آن) ندارد، می، میج، بعد از آن خدمت مولانا، چپ، خدمت مولانا سید حسن و ۳- بر، زود بروید ۴- چپ، (علیه الرحمه) ندارد ۵- می، چپ، (که) ندارد ۶- می، از وجود حضرت ایشان میج، از وجود با وجود حضرت ایشان ۷- بر، با لشکر میرزا سلطان محمود بمحاربه ۸- بر، که سرها در پیش ۹- بر، غبار بمثابه شده.

و خیمه و سراپرده و خرگاه و شامیانه را از جای میکند و به هوا بالا^۱ می برد و بر زمین می افکند، طوفان عظیم برخاست و قیامتی شدید^۲ قایم شد، درین حال سلطان محمود میرزا با جمعی^۳ کثیر از امراء و تراکمه درته^۴ جری وسیع و آبکندی بزرگ سواره ایستاده بودند که ناگاه قطعه عظیم زمین شکافته از کنار آن جر بشکست^۵ و صدای عجیب کرد بغایت هولناک و قریب چهار صد مزد و مرکب را که در آن سایه دیوار ایستاده بودند فرو گرفت و هلاک ساخت و از صعوبت آن صدا، اسبان تراکمه بر میدند و سر درکشیدند، هر چند سواران قوی بازوی زبردست خواستند که عنان اسبان^۶ را باز کنند دست نداد، آن لشکر آراسته بیکبار درهم افتادند و جوق، جوق روی بعزیمت نهادند و خوف و رعب تمام در دل سلطان محمود میرزا و لشکریان افتاده با سایر امرای^۷ خود خایب و خاسر مرکبان^۸ برانگیختند و از در شهر بسرعت هر چه تمامتر بگریختند و لشکریان سلطان احمد میرزا با ایتم و اوباش و عوام^۹ شهر در پی ایشان میرفتند^{۱۰} و مرد و مرکب می گرفتند و می بستند قریب پنج فرسنگ شرعی مردم از عقب^{۱۱} رفتند و یراق^{۱۲} و جهاز بیحد گرفتند، ناقل گوید بعد از آن دیدم که آن عزیز از بالای برج دروازه بزیار آمدند^{۱۳} و به ملازمت حضرت ایشان رفتند و آن حضرت، میرزا سلطان احمد را از حجره^{۱۴} مدرسه بر آورده بسر تخت سلطنت فرستادند و خود به محله خواجه کفشیر تشریف بردند .

-
- ۱- بر، به هوا میبرد ۲- مج، (شدید) ندارد ۳- بر، با جمع کثیر
 ۴- مج، در تگ جری وسیع و، چپ، درته زمین شکافته از کنار آن جری وسیع و آبکندی
 ۵- بر، آن چر شکسته و صدای ۶- مج، عنان مرکبان را ۷- بر، (خود) ندارد
 ۸- مج، اسبان ۹- می، (عوام) ندارد ۱۰- بر، ایشان نشستند، می، ایشان شدند
 ۱۱- می، از عقب ایشان رفتند ۱۲- می، ویراغ بیحد، چپ، ویراغ و جهاز بیحد
 ۱۳- می، دروازه فرود آمدند ۱۴- مج، را از مدرسه بر آورده .

آثار تسخير نفوس سلاطين از حضرت ايشان بغایت ظاهر بود وقتی که از تصرفات خود حکایت میکردند، میفرمودند که اگر ما شیخی میکردیم درین روزگار هیچ شیخی^۴ مرید نمی یافت لیکن ما را کار دیگر فرموده اند که مسلمانان را از شر ظلمه نگاهداریم، بواسطه این^۵ به پادشاهان بایست اختلاط کردن و نفوس ایشان را مسخر گردانیدن بتوسط این عمل مقصود مسلمین بر آوردن. میفرمودند که حق سبحانه به محض عنایت^۶ قوتی کرامت کرده است که اگر خواهیم^۷ يك رقعہ پادشاه خطای را که دعوی الوهیت میکند چنان سازم که ترك سلطنت^۸ کرده پای برهنه از خطای در خار و خاشاک دویده خود را باستان می رساند اما باین همه قوت منتظر فرمان خداوندی ام هروقت که خواهد و فرمان الهی در رسد بوجود خواهد آمد این مقام را ادب لازم است و ادب آنست که خود را تابع ارادت حق سبحانه سازد نه حق را تابع ارادت خود روزی در قریه ماترید مشاهده افتاد که میرزا سلطان احمد بملازمت حضرت ایشان آمده بود و پیش ایشان ازدور بدو زانوی^۹ نشسته آنحضرت يك زانوی مبارک بر آورده بودند و سخنان میفرمودند و بوی التفات مینمودند و از هیبت و دهشت مجلس حضرت^{۱۰} ایشان گوشت شانه وی میلرزید و قطرات عرق از جبین وی میچکید و آثار^{۱۱} تسخير از آن تأثر و تأثیر^{۱۲} بغایت واضح و لایح بود و مصداق این مقال

-
- ۱- معج، (حضرت) ندارد ۲- می، (سه) افتاده ۳- معج، (مخالف را) ندارد
 ۴- بر، هیچ شیخ مرید ۵- معج، (این به) ندارد ۶- معج، عنایت خود کرامتی کرده است ۷- بر، اگر خواهم پادشاه خطا را که دعوی الوهیت میکند يك رقعہ چنان سازم ۸- معج، (ترك سلطنت کرده) ندارد ۹- معج، بدو زانو نشسته ۱۰- معج، مجلس ایشان ۱۱- چپ، و آیات تسخير ۱۲- معج، (و تأثیر) ندارد.

و مصدق ابن قیل و قال قصه آشتی دادن حضرت ایشانست میرزا سلطان احمد و میرزا عمر شیخ و سلطان محمود خان را که بخانیکه^۱ معروف بود با یکدیگر در یک معرکه . و صورت اینواقعه بر سبیل اجمال آنست که خدمت مولانا محمد قاضی که ذکر ایشان در فصل سیم خواهد آمد در رساله سلسله العارفین نوشته اند که خبر به سمرقند آمد که میرزا عمر شیخ ، سلطان محمود خان را که خانی بود از خانان دشت^۲ برای جنگ برادر خود بمدد آورده است و در شاهرخیه با یکدیگر مجتمع شده اند، میرزا سلطان احمد نیز تمهیه اسباب محاربه کرده با لشکری عظیم متوجه جانب شاهرخیه شده و حضرت ایشان را استدعا کرده همراه^۳ خود برد ، سخن مردم آن بود که میرزا، حضرت ایشان را التماس کرده بجهت صلح می برند . و حضرت ایشان مدت چهل روز در لشکر سلطان^۴ احمد میرزا بودند در آق قورغان که از مضافات شاهرخیه است لشکر میرزا سلطان احمد فرود آمدند و دأب میرزا آن بود که حضرت ایشان را در لشکرگاه نزدیک خود فرود می آورد که مجمعی بغایت بزرگ است،^۵ ناگاه بی ادبی، نسبت بخادمان و ملازمان آن حضرت بی ادبی نکند، حضرت ایشان یک روز تند شدند و به میرزا سلطان احمد گفتند که مرا چرا آورده اید^۶، من خود مرد^۷ جنگ نیستم ، اگر جنگ میکردید مرا چرا آوردید؟، اگر صلح میکنید سبب^۸ تاخیر چیست ؟ مرا دیگر مجال آن نمانده است که در میان لشکرهای شما باشم، میرزا سلطان^۹ احمد فرموده اند ما را چه اختیار است، مجموع امور مفوض

-
- ۱- می، چپ، بخانیکه ۲- می، دشت قیچاق ۳- می، چپ، کرده و با خود همراه برد ۴- می، لشکر میرزا سلطان احمد بودند ۵- بر، بزرگ است ۶- می، چپ، چرا آوردید ۷- می، نسخه بدل چپ، من خود مرد جنگی نیم ، می، من مرد جنگ نیم ۸- می، سبب ندارد ۹- می، چپ، سلطان احمد فرمودند که ما را .

برای صایب ملازمان^۱ شما است هر چه صوابدید ملازمانست^۲ ما را از امتثال آن چاره نیست، حضرت ایشان سوار شدند و جمعی بموجب اشارت همراه رفتند و فقیر نیز در ملازمت بودم، دیگر موالی^۳ در اردو ماندند و آن حضرت متوجه میرزا عمر شیخ و سلطان محمودخان شدند آنها نیز خبر یافتند که حضرت ایشان متوجه اند تا نیم راه باستقبال آمدند، پس بهم ملحق شده بشاهرخیه رفتند، در آن ملاقات حضرت ایشان التفات از حد متجاوز به سلطان محمود خان کردند و در اکثر اوقات در مخاطبات متوجه او بودند، پس امر صلح را مقرر^۴ فرمودند و کیفیت آنرا برین وجه قراردادند که هر دواشکر در مقابل یکدیگر صف کشیده ایستند و شامیانه در میان آن دو صف نصب کنند و از هر دو طرف مردم شمرده برابریابند و سلاطین در سایه شامیانه نشینند و آن حضرت ایشان را بهم صلح دهند و عهد و شرط کنند، آخر روز بوده که حضرت ایشان مراجعت نمودند و آثار تصرف ایشان در سلطان محمودخان مشاهده کرده میشد، علی الصبح لشکر سلطان احمد میرزا بتمام سوار شدند مقرر آنکه جیب^۵ نپوشند، دیگر مجموع سلاحها برداشتند و در موضع تل قهقهه یسألها راست کردند، حضرت ایشان باز بشاهرخیه آمدند سلطان محمود خان^۶ و میرزا عمر شیخ را بهمراهی خود بیارند، سلطان محمود خان زود برآمد لکین میرزا عمر شیخ بسیار بتانی می برآمد، حضرت^۷ ایشان فقیر را برای میرزا سلطان احمد فرستادند که عرض کن که میرزا عمر^۸ شیخ بتانی می برآید، شما نیز مستعد باشید بما اعتماد کرده چنان نباشید که احتیاط نکرده باشید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند اعقل و توکل:

۱- صایب) ندارد ۲- بر ملازمان شما است ۳- می، (دیگر موالی
 در اردو ماندند) ندارد ۴- بر را قراردادند و ۵- می، چپ، (بود که) ندارد
 ۶- چپ، چلته ۷- می، تا سلطان محمودخان را و میرزا عمر شیخ را می، تا سلطان محمود
 عمر شیخ میرزا را، چپ، تا سلطان محمودخان و عمر شیخ میرزا را ۸- می، (حضرت
 ایشان فقیر را برای میرزا سلطان احمد فرستادند که عرض کن که میرزا عمر شیخ بتانی
 می برآید) افتاده ۹- می، چپ، میرزا عمر شیخ بسیار بتانی.

مصراع ، با توکل زانوی اشتر به بند ، فقیر پیش^۱ میرزا رستم و عرض کردم ایشان نیز بضبط لشکر خود پرداخته متوجه حضرت ایشان بودند، بعد از زمانی مدید لشکرها بتمامی در مقابل یکدیگر صف کشیدند غیر جیبه دیگر مجموع سلاحها بر خود راست کرده بودند، حضرت ایشان با اصحاب و موالی خود در میان آن دولشکر بودند و در نصب کردن شامیانه گفت و شنود بسیار واقع میشد هر فریقی میگفتند بآنطرف نزدیک است ، این نزاع بطول انجامید تا که حضرت ایشان وضوء نماز پیشین در میان دو لشکر ساختند بعد از آن بفقیر گفتند ، پیش سلطان احمد میرزا رفته بگوی که من يك كسم وضعف پیری نیز مرا دریافته است این مجموع آلات حرب شما را بر پشت خود برداشته ام که شمایان درهم نمی افتید ، نهایت قوت همین باشد دیگر طاقت نماند ، اگر بما اعتقادی دارید گذارید تا شامیانه را هرجا که خواهند^۲ نصب کنند چون پیغام حضرت ایشان را رسانیدم میرزا سلطان احمد فرمودند که گذارید تا هرجا که آن مردم خواهند شامیانه زنند که مرا اعتماد جز^۳ بر حضرت ایشان نیست، شامیانه را در جای معین زدند میرزا سلطان احمد با جمعی از خواص خود مقداری معین آمدند و دريك^۴ شامیانه نشستند بعد از آن حضرت ایشان رفتند و سلطان محمود خان و میرزا عمر^۵ شیخ را آوردند، ایشان نیز با جمعی معین همان مقدار مردم سلطان^۶ احمد میرزا آمدند چون نزدیک شامیانه رسیدند فرود آمدند ، میرزا^۷ سلطان احمد از تك شامیانه با خواص خود باستقبال پیشتر آمدند، حضرت ایشان اول سلطان محمود خان را پیش آوردند و بمیرزا سلطان احمد معانقه فرمودند و ایشان یکدیگر را کنار گرفتند بعد از آن میرزا عمر شیخ را پیش آوردند، میرزا عمر شیخ دست برادر را گرفته و در روی

۱- می، فقیر نزد میرزا ۲- می، چپ، که خواهند بزند ۳- مع، (جز) افتاده ۴- مع، در يك چادر شامیانه ۵- مع، و عمر شیخ میرزا را ۶- مع، چپ، میرزا سلطان احمد آمدند ۷- مع، (میرزا سلطان احمد از تك شامیانه با خواص خود باستقبال پیشتر آمدند) افتاده .

میمالید^۱ و می‌گریست و میرزا^۲ سلطان احمد که برادر^۳ کلان بود، گردن ویرا می‌بوسید و هردو می‌گریستند و از مشاهده اینحال گریه برهمه مستولی شده بود و در میان آن مجمع^۴ شور و شغبی عجیب^۵ برخاست، بعد از آن در تك شامیانه نشستند و چنان مجلس با هیبت بود که فقیر از غایت دهشت، دستارخان را بازگونه انداختم و آن دو لشکر سوار بر بالای زین^۶ منتظر ایستاده بودند که اگر صورتی واقع شود بر هم ریزند و درهم^۷ آویزند، ما حضر آوردیم چون از طعام^۸ خوردن فارغ شدند، عهد کردند و صلح در میان واقع شد، حضرت ایشان تاشکند را از میرزا سلطان احمد جهت^۹ خان ستانیدند و عهدنامه را فقیر نوشتم فاتحه خواندند و برخاستند.

راقم این حروف از بعضی مخادیم شنیده که در آن زمان که حضرت ایشان آن سه پادشاه و مخالف^{۱۰} را در تك شامیانه با هم نشانده بودند یکی از اصحاب آن حضرت در آن معرکه لحظه از خود غایب گشته در آن غیبت بروی چنین منکشف شده که میدانی است وسیع^{۱۱} و در میان آن میدان سه اشتر بختی مستند که دهن باز کرده قصد یکدیگر دارند و می‌خواهند که بزخم دندان یکدیگر را از هم^{۱۲} بکنند و حضرت ایشان در آن میدان ایستاده اند^{۱۳} و مهار آن سه شتر مست را محکم بردست پیچیده اند و نمیگذارند که با یکدیگر بر آویزند و خدمت^{۱۴} مولانا محمد نوشته اند که در آن روز همه خلق عالم خاص و عام از تصرف ایشان متحیر و مدهوش بودند و يك دل

- ۱- بر، در روی مالید ۲- مج، و سلطان احمد ۳- بر، برادر کلانتر بود
- ۴- بر، آن مجموع ۵- می، شود و شنبی عجب برخاسته، مج، شور و شنب عجیبی برخاست
- ۶- می، (زین) افتاده، چپ، بالای این منتظر ۷- می، (و درهم آویزند) ندارد
- ۸- بر، از طعام فارغ شدند ۹- می، جهت سلطان محمود خان ستانیدند ۱۰- می، آن سه پادشاه را در يك شامیانه، چپ، سه پادشاه را در تك يك شامیانه ۱۱- مج، (وسیع) ندارد ۱۲- می، (را از هم) ندارد ۱۳- بر، (و مهار آن سه شتر مست را محکم بردست پیچیده اند) ندارد ۱۴- می، و مولانا محمد قاضی- نسخه بدل چپ، مولانا محمد خان

ويك جهت ويك زبان ميگفتند کمال تصرف و قوت همين^۲ باشد که از آن^۳ حضرت بظهور آمد که صد هزار مرد جنگی بر آن وجه بودند که اگر هریکی بدست دیگری میافتادند هلاک می کردند بيمين قدم شريف و نفس مبارك ایشان در یک ساعت آن^۴ همه نزاع و خصومت و کدورت بتمامی از دلها^۵ بیرون رفته و بر وجهی شد که در هیچ دل اثری^۶ از آن صفت نماند، مشاهده این امر عظیم سبب یقین^۷ همه شد نسبت بحضرت ایشان و بعد از آنکه این مصالحه واقع شد حضرت ایشان بساطان محمود مقرر کردند که^۸ به تاشکند روید که ما نیز از راه دیگر خواهیم آمدن و از میان آن سه لشکر با اصحاب و خدام بیرون رفته متوجه مولکت شدند در اثنای راه ناگاه روی بفقر کرده فرمودند این کارهای ما را چه می گوئی، این واقعه را خود می توان نوشت.

خدمت^۹ مولانا نجم الدین علیه الرحمه که عزیزی بود از خادمان و کارگران حضرت ایشان و اکثر اوقات بامرتجارت قیام می نمود و مایه بسیار کار می فرمود وی حکایت کرده که یکبار با جمعی کثیر متوجه دیار طرفان بودیم که شهری است بر سرحد خطای و گذر ما بر طایفه قلمان بود ناگاه گروهی سواران از دلاوران ایشان قریب صد مرد جزار^{۱۰} همه جیبه^{۱۱} پوش و سلاح بسته سر راه بر ما گرفتند، مردم کاروان که آن گروه انبوه دیدند دست و پا گم کرده تن بزبونی در دادند و دل برگشتن و اسیر گشتن نهادند، درین محل بخاطر من افتاد که دست از محاربه بازداشتن و مایه حضرت ایشان بقطاع طریق گذاشتن از شیوه اخلاص و ارادت مردانگی و فتوت^{۱۲} بغایت دور

۱- می، یکدل و یک زبان شده میگفتند، چپ، یکدل و یک زبان بوده میگفتند

۲- بر، میباشد ۳- می، که از حضرت ایشان بظهور ۴- می، (آن) افتاده ۵- می،

(دلها) افتاده ۶- بر، اثر از ۷- می، سبب یقین شد بر همه نسبت به ۸- نسخه بدل چپ، که

شما بتاشکند روید ۹- می، حضرت مولانا ۱۰- می، صد مرد جیبه پوش ۱۱- چپ،

چلته پوش ۱۲- بر، مردانگی و مروت و فتوت.

است، هیچ به از آن نیست که بر سر مال آن حضرت کشته شوم که آن موجب سرخ-روئی دنیا و آخرت است، بعد از این اندیشه توجه تام بحضرت ایشان کردم و تیغ از نیام بر آوردم دیگر خود را ندیدم، دیدم که همه حضرت ایشانند و اینقدر میدانم که در من و اسب من^۱ کیفیتی غریب و قوتی عظیم حال شده، بی خود بر آن طایفه تاختم و تیغ می راندم و سر و دست میانداختم، کار بجائی رسید که آن گروه، ترك كاروان^۲ دادند و بتمامی روی بگریز نهادند، مردم كاروان از جرات و شجاعت من متحیر و متعجب شدند و تحیر^۳ و تعجب من از ایشان زیاده بود، هرگز مرا مثل این صورتی دست نداده بود، و هیچ بار^۴ جرانی نکرده بودم و معرکه ندیده، یقین دانستم که آن تصرف حضرت ایشان بود که بی حول^۵ و قوت از من ظاهر شد، چون از آن سفر مراجعت کردم و بملازمت حضرت ایشان رسیدم اول سخن که فرمودند این بود که هر ضعیفی را که با دشمن قوی کار افتد چون بصدق و یقین تام^۶ از حول و قوت خود بیرون آید، هر آینه بحول و قوتی از پیشگاه مؤید شود که بآن حول و قوت براعدای دین و ملت غلبه تواند کرد. خواجه مصطفی رومی تاجری بود از کارگران حضرت ایشان، روزی از بخارا^۷ بسمرقند متوجه شده بود و از راه شهر سبز رفته آنجا بمیرك حسن که^۸ دیوان میرزا سلطان احمد بود ملاقات کرده است، میرك حسن گفته، خواجه مصطفی، تو مرد ساده لوح و بی تکلفی سخنی دارم توانی که بعرض حضرت خواجه^۹ رسانی؟، وی گفته، بلی توانم، یکی از اعزه اصحاب نقل کرده^{۱۰} که من در مجلس حضرت ایشان حاضر

-
- ۱- بر: (من) ندارد ۲- می: ترك این كاروان نکرده بتمامی ۳- می: و
تغیر و تعجب من از، چپ: و تحیر و تعجب من بخود از ۴- می: چپ: و هیچ بار حربی
نکرده بودم، چپ: نسخه بدل: جرانی می: و هیچ مرتبه جرانی ۵- می: که از تصرف
۶- می: که حول و قوت من از من ظاهر، چپ: که بی حول و قوت من ۷- می: و یقین تمام
از ۸- می: از آنجا ۹- بر: (که) ندارد ۱۰- بر: حضرت ایشان رسانی
۱۱- می: چپ: نقل کرده، می: گفته که.

بودم که خواجه مصطفی رومی از جانب شهر سبز آمده بحضرت ایشان عرض کرد که میرک حسن دیوان سخنی گفت و مبالغه کرد که این سخن را بحضرت خواجه رسانی ، حضرت ایشان فرمودند بگوی ، گفت میرک حسن^۱ می گوید که میرزا سلطان احمد را اندک جائی مانده است ، حضرت خواجه^۲ عنایت فرمایند آنرا نیز بگیرند و مایان را خلاص گردانند ، بمجرد شنیدن این سخن در حضرت ایشان تغییر عظیم پیدا شد و غضب مستولی گشت چنانچه مویهای محاسن شریف^۳ حضرت ایشان راست ایستاد ، دست مبارک بردست کشیدند و فرمودند که آن سک مراسلاخی می فرماید و از غایت تغییر^۴ و غضب فی الحال برخاستند و بحرم درآمدند و مخادیمی که حاضر بودند ، خواجه مصطفی را برآوردن^۵ پیغام ملامت کردند ، بعد از چهارده^۶ روز میرک حسن را واقعه روی نمود که میرزا سلطان احمد بر وی غضب کرد و بفرمود تا وی را زنده پوست کنند. !!

یکبار حضرت ایشان بقرشی میرفتند ، عربی قرا احمد نام که اشتران حضرت ایشان پیش وی می بود در راه رسید و تظلم^۷ بسیار نمود و گریه کرد که سید احمد سارو^۸ که داروغه عرب بود اذاء و زحمت بسیار رسانید ، حضرت ایشان از درد دل او^۹ متأثر و متغیر شدند اما هیچ نفرمودند چون بجانب سمرقند برگشتند^{۱۰} در کوچه ملک ، سید احمد سارو^{۱۱} با جمعی دیگر از امراء باستقبال حضرت ایشان آمدند ، بعد از ملاقات بحکایت مشغول شدند ،^{۱۲} گویان گویان تند شدند و متوجه سید احمد گشته فرمودند

-
- ۱- میج: میرک حسن دیوان می گوید ۲- بر: حضرت ایشان عنایت کرده آنرا
 ۳- میج: شریف ایشان ۴- میج: و از غایت غضب ۵- می، چپ: آوردن این پیغام ،
 میج: آوردن این خبر ۶- میج: بعد از چهارروز ۷- بر: تظلم و گریه بسیار کرد
 ۸- چپ: سید احمد سارده می، میج: سارد ۹- می، او بسیار متأثر ۱۰- می، سمرقند
 متوجه شدند ۱۱- می، میج: چپ: سارد ۱۲- میج: و حکایت گویان گویان .

توکسان مرا لت کرده ایداع^۱ میرسانی، باری^۲ یقین دان که من نیز طریق لت کردن را بسیار خوب میدانم از آن روز بترس که ما نیز به نسبت تو باینطریق پیش آئیم و به تندی ایشان را اجازت دادند، وقت نماز دیگر شده بود نماز گزارند و تا بیگاه با هیچکس سخن نگفتند و هیچکس را مجال آن نبود که با ایشان سخن گوید در همان هفته سید احمدسارو^۳ بیمارشد و مرض وی اشتدادیافت، کنس پیش میرزا سلطان احمد فرستاد که مرض من از حضرت ایشان است، ایشان مرا غضب کرده اند، بواسطه بی ادبی که از من نسبت^۴ به بعضی خادمان ایشان صادر شده، میرزا کرم نمایند مرا از حضرت ایشان درخواست فرمایند، چند نوبت میردرویش امین که از مقریان میرزا و مخلصان حضرت ایشان بود از پیش میرزا پیغام رسانید واستدعای التفات به نسبت سید احمد کرد و از قبل وی استغفار نمود، حضرت ایشان تغافل نمودند و اصلاً^۵ التفات نفرمودند، میرزا الحاح و ابرام از حد گذرانیده فرمود سید احمد کس کار آمدنی من است البته عنایت فرموده از جریمه وی در گذرند و عفو فرمایند^۶ چون مبالغه^۷ از حد گذشت، حضرت ایشان فرمودند عجب کاری است که میرزا، سید احمد مرده را از من درخواست میکند، من عیسی مجرد نیستم که مرده زنده توانم کرد، بعد از آن فرمودند که چون خاطر میرزا این می خواهد که ما او را عیادت کنیم و سوار شدند، چون بدر ارك رسیدند نابوت سید احمد پیش آمد از همانجا برگشتند نقل کردند که میرزا سلطان احمد به التماس حضرت ایشان تمغای سمرقند را بخشیده بود، بعد از مدتی باز تمغاچیان که^۸ در ایام سابق از آن ممر فواید گرفته بودند، اتفاق کرده در مقام وضع تمغا شده اند و ایشان دوازده تن بوده اند که بحیله ها و مکرها میرزا را بازی داده اند و امرا را رشوه ها

۱- معج، ایداع رسانیدی ۲- می، (باری) ندارد ۳- می، معج، چپ، سارد، در حاشیه نسخه می نوشته شده: بسین مهمله، رای مهمله میان الف و دال، وای نسخه بر همه جا سارو با و ادست ۴- بر، از من به بعضی ۵- چپ، عفو نمایند ۶- بر، مبالغه میرزا از ۷- بر، که از آن ممر فواید گرفته بودند.

وعده کرده بر آن آورده اند که تجدید آن بدعت کنند ، این خبر بحضرت ایشان رسیده تند شده اند و فرموده اند که حضرت خواجه بهاءالدین قدس الله سره مدتی جلادی میکرده اند ما نیز^۱ از شاگردان ایشانیم ، ببینیم تا که را صرفه^۲ خواهد کرد، بعضی محرمان همان زمان^۳ از مجلس حضرت ایشان^۴ آن سخن را بسمع میرزا سلطان احمد رسانیده اند^۵ ترسیده است و آن داعیه از خاطر دو کرده و در همان روز^۶ این خبر بیکي از آن دوازده تمغاچی رسیده مرد زیرک^۷ بوده است فی الحال از آن نیت برگشته و از آن عمل توبه و بحق سبخانه رجوع نموده و در آن شب یازده تن دیگر مرده اند و صبح یازده تابوت آن^۸ تمغاچیان را از شهر^۹ بیرون برده اند .

شیخ ابوسعید آبریز که ذکر وی در فصل اول از مقصد اول گذشته نقل فرموده است که یکبار حضرت ایشان در مبادی حال^{۱۰} و عنفوان شباب^{۱۱} نزد ما آمده بودند و ما با همه فرزندان و متعلقان بخدمت^{۱۲} حضرت ایشان مشغول بودیم و از حضرت^{۱۳} ایشان آثار جذبات و احوال شگرف مشاهده می نمودیم و ملاحظه آن احوال و آثار موجب ازدیاد عقیده ما میشد، اتفاقاً روزی برادر کلان من گریان گریان از در درآمد که پسر اسدجوی^{۱۴} بان مرا ایذای بسیار کرد و زجر از حد گذرانید در این اثنا والده ما با اضطراب^{۱۵} و تضرع و ابتهال بیحد از حضرت ایشان درخواست کرد که بجهت فرزندم خاطر مشغول گردانید که این شخص مردی بغایت فاسق و ظالم است و بسی فقیران از وی متضررند ، چنان معلوم

-
- ۱- می، ما هم از ۲- می، صرفه میکند ۳- بر، همان لحظه ۴- می،
نسخه بدل چپ، حضرت ایشان برآمده آن سخن ۵- نسخه بدل چپ، رسانیده اند میرزا
ترسیده است ۶- مع، (روز این) افتاده ۷- می، چپ، مردی زیرک ۸- می،
می، چپ، از تمغاچیان، نسخه بدل چپ، آن تمغاچیان ۹- می، (از شهر) ندارد
۱۰- چپ، مبادی احوال و ۱۱- مع، عنفوان جوانی ۱۲- مع، (خدمت) افتاده
۱۳- می، (حضرت) ندارد ۱۴- می، در زیر کلمه نوشته یعنی (میراب) ۱۵- می،
چپ، با اضطراب تمام و تضرع و.

شد که حضرت ایشان از اضطراب و اضطراب و البته متأثر^۱ شدند وقت نماز دیگر بود فی الحال به نماز برخاستند و چون نماز ادا کردند فرمودند که این سنگ بنماز ما درآمد کار او کفایت کردیم، بعد از اندک فرصتی آن شخص با کسی نزاع کرده بود ادب بلیغ کردندش چون ما فقیران اباعن جد از مریدان و مخلصان حضرت ایشان^۲ و آبای کرام آن حضرت بودیم بمنزل ما میآمدند، بار دیگر که تشریف آوردند والده بعرض^۳ حضرت ایشان رسانید که به یمن همت عالی شما، دشمن ما ادب بلیغ یافت، حضرت ایشان فرمودند که آنچه ما گفتیم که کار او کفایت کردیم نه این است، آن هنوز در پیش است، بعد از چند روز بحکم پادشاه وقت او را بر دم اسب بسته هلاک ساختند، بعد از آن جسد پاره پاره او را جمع کرده سوختند.

عزیزی از جمله مخلصان^۴ حضرت ایشان نقل کرده که روزی یکی از ارباب ثروت که میان^۵ ما و او سابقه بود مرا به خانه خود برد و در راه به غیبت حضرت ایشان مشغول شد و در آن مبالغه نمود و من بغایت متأثر^۶ و متألم شدم و مجال برگشتن نبود. که مرا بابر ام تمام کشیده میبرد، چون در منزل وی نشستیم و طعام آورد بکراهت^۷ دستی دراز کردم و وی طعام نتوانست خورد که همان زمان در گلولی وی ورمی عارض شده بود و هر لحظه می بالید تا کار بجائی رسید که مطلقا چیزی در گلولی وی^۸ فرو نرفت و بر همان مرض بعد از هفته هلاک شد.^۹

شیخ زاده الیاس عشقی در ابتدای ظهور حضرت ایشان در ولایت سمرقند، شیخ^{۱۰} و مقتدای جمعی بوده است و در کوه نور که در نواحی سمرقند است لنگری داشته و

۱- می، متأثر و متألم شدند ۲- بر، حضرت ایشان بودیم و از آباء کرام آن حضرت

۳- بر، بعرض رسانید، چپ، بعرض ایشان رسانید ۴- می، مخلصان آن حضرت نقل

۵- بر، میان ما سابقه بود، نسخه بدل چپ، میان ما و او سابقه محبتی بود ۶- بر، بغایت

متأثر شدم ۷- بر، بکراهتی دست دراز، چپ، بکراهت دستی ۸- می، (وی)

۹- می، (شد) افتاده ۱۰- می، (شیخ) افتاده .

ذکر جهرمی گفته وی نبیره شیخ خدا یقلی است ووی فرزند شیخ^۱ ابوالحسن عشقی که در زمان حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله^۲ تعالی سره ، شیخ و سر حلقه سلسله خلویه^۳ بوده ، روزی حضرت ایشان در صحرائی می گذشته اند دیده اند که جمعی مزارعان خرمنی را جگ^۴ میزنند وگاه ازدانه جدا می کنند، پرسیده اند که این خرمن کیست؟ گفته اند از آن شیخ زاده الیاس، حضرت ایشان از^۵ اسب فروده آمده اند و جگ را گرفته قدری گاه از دانه جدا کرده اند، بعد از آن سوار شده اند و رفته اند، این خبر به شیخ زاده رسیده بغایت متأثر شده گفته است که خواجه خرمن ما را بباد دادند و در آن اثنا از وی بی ادبی صادر شده و سلسله وی درهم در شکسته .

خدمت مولانا محمد قاضی علیه الرحمه^۶ نوشته اند که مولانا شیخ محمد کشی به شیخ زاده الیاس متعرض بوده بجهت آنکه شیخ زاده ذکر جهر می گفته و میان ایشان سخن دور و دراز شده جمعی از ترکان ولایت کش که مرید شیخ زاده بوده اند، بمولانا شیخ محمد در مقام خصومت شده اند و بیم آن بود که مولانا شیخ محمد را ضایع سازند، حضرت ایشان بجهت آنکه ناگاه ضرری از آن ترکان به مولانا شیخ محمد نرسد فی الجمله^۷ بجانب مولانا شیخ محمد اظهار میلی فرموده اند ، غرض جز این نبوده که ضرر ایشان به مولانا شیخ محمد نرسد، جمعی این معنی را به شیخ زاده بنوعی^۸ دیگر نموده اند و چنان فهم کرده بوده اند که مگر حضرت ایشان را به شیخ زاده نقار خاطر است شیخ زاده بی تامل برای امیر درویش محمد ترخان کتابتی نوشته و

۱- چپ، ووی مرید شیخ ابوالحسن، نسخه بدل چپ، ووی فرزند شیخ ابوالحسن

۲- می، چپ، قدس سره ۳- مج، خلویه، می، چپ، سلسله عشقیه بوده ۴- می،

چپ، جگ میزنند ۵- مج، (پرسیده اند که این خرمن کیست گفته اند از آن شیخ زاده الیاس)

افتاده ۶- مج، از اسب پیاده شده اند وپاره ایشان نیز بجل کردن خرمن مشغولی نموده اند

بعد از آن سوار شده رفته اند ۷- بر، (علیه الرحمه) ندارد ۸- می، (بجانب) ندارد

مج، فی الحال بجانب مولانا ۹- مج، چپ، شیخ زاده نوع دیگر.

تعرضات بحضرت ایشان کرده و گفته که دین و ملت را چه سستی آمده که شیخی که بیع و شری و دهقانی و زراعت وی نه بر قانون شریعت راست است در باطن شماییان او را این همه وقع باشد و سخن او را در شماییان^۱ این همه نفاذ بود، از آنجا که عقیده امیردرویش محمد^۲ ترخان بملازمان حضرت ایشان بوده، نتوانسته که آن کتابت را پنهان کند، پیش حضرت ایشان آورده، روزی این فقیر در ملازمت آن حضرت^۳ بودم فرمودند کتابت شیخ الیاس را دیدی که چه^۴ نوشته به نسبت ما؟ و آنچه^۵ نوشته بود گفتند و در اثنای گفتن تند شدند و فرمودند ای^۶ شیخ زاده فقیر از آن روزیکه من ظاهر شده ام چندان شیخ و مولانا در زیر پای من چون مورچه سپرده شده اند که حساب آنرا خدای داند، این شیخ زاده فقیر چه می گوید وی شریعت می دانسته و ما نمی دانسته ایم^۷، بآنسکه فرصتی در لنگر شیخ زاده و بسا افتاده و بعضی فرزندان و کسان وی پیش وی مردند^۸ و از عقب همه شیخ وفات یافت.

از قاضی^۹ ابومنصور تاشکندی منقول است که گفته^{۱۰} در مبادی ظهور حضرت ایشان در تاشکند مشایخ بسیار بودند که خلق را ارشاد مینمودند و بتدریج همه پست و نابود شدند، بواسطه حسد و عنادی که^{۱۱} بحضرت ایشان میورزیدند، وقتی که حضرت ایشان از باغستان به نیت اقامت بتاشکند آمدند و آغاز تصرف کردند در تاشکند شیخی بود که مقتدای آن دیار بود و عالم بود بعلوم ظاهری و علوم صوفیه

- ۱- مع: (در شماییان) ندارد ۲- مع: (ترخان بملازمان حضرت ایشان بوده نتوانسته که آن کتابت را پنهان کند) افتاده ۳- مع: ملازمت حضرت ایشان ۴- بر: که نوشته است ۵- بر: و آنچه بود گفتند ۶- بر: ای شیخ زاده از آن روز باز که من ۷- مع: و ما نمیدانستیم، می، چپ: و ما ندانسته ایم ۸- بر: وی مرده اند ۹- مع: (از قاضی ابومنصور تاشکندی منقول است، تا آخر سطر ۱۴ از صفحه ۴۳)، (چند کوجه در عقب دودیدی و هرگز بالتفاتاتی فائز نگشتی) از نسخه مع افتاده، در حدود سیزده سطر ۱۰- می، چپ: که گفت ۱۱- می، چپ: که نسبت بحضرت.

و مرید بسیار داشت چنانچه پنجاه تن را از اصحاب خود اجازت ارشاد داده بود چون دید که حضرت ایشان بجذب مستعدان مشغول شدند، غیرت کرده روزی به مجلس حضرت ایشان درآمد بقصد آنکه تعرضی و تصرفی کند و دست بردی نماید، چون نشست متوجه حضرت ایشان شد و چشمها در آن حضرت^۱ دوخت و بهمگی همت در آن مقام شد که باری بر حضرت ایشان حواله کند و آن حضرت نیز بدفع توجه^۲ وی مشغول شدند و بعد از ساعتی سرمبارك بر آوردند و دست راست از آستین بیرون کردند و منشفه پیش ایشان نهاده بود، برداشتند و بر روی وی زدند گفتند چه صحبت دارم با دیوانه مسلوب العقل که او را هیچ معلوم در خاطر نمی ماند، پس برخاستند و روان شدند، چون حضرت ایشان آن عمل کردند و آن سخن گفتند و برخاستند شیخ نعره زد و بیهوش بغلطید بعد از زمانی با خود آمد و بسرعت برخاست و از منزل ایشان بیرون رفت و در دماغ او تشویشی سودائی پیدا شد و روز دیگر معلومات وی^۳ بروی فراموش گشت و چنان ضایع و اتر شد که عریان در بازارها میگشت و بتدبیر و حفظ بدن خود مهتد نبود گاهی که در راهی حضرت ایشان را بدیدی چند کوچه در عقب دویدی و هرگز بالتفاتی فائز نگشتی .

خواجه مولانا ولد خواجه عصام الدین که شیخ الاسلام سمرقند بود پیوسته غیبت حضرت ایشان می کرد و همیشه در مقام تهمت و اهانیت آن حضرت می بودند، روزی در خلوتی به خواص خود سخنان پریشان می گفته^۴، یکی از ایشان^۵ گفته اگر خواجه ولی نیستند صاحب دولتی خود هستند این همه مبالغه چرا میکنید، خواجه مولانا گفته، راست می گوئی من نیز میدانم اما چکنم که نفس نمیگذارد به مقتضای

۱- می، در حضرت ایشان دوخت ۲- می، نسخه بدل چپ، بدفع آن مشغول شدند

۳- می، چپ، وی بتمام بروی ۴- می، می گفتند یکی ۵- می، (یکی از ایشان

گفته) ندارد .

جاه و ریاست درین امر بی اختیارم^۱ .

خدمت مولانا محمد قاضی^۲ نوشته اند که حضرت ایشان می فرمودند بعد از آنکه خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید رسید در راهی خواجه مولانا پیش آمد روی به طرف ما ناکرده گفت خواجه سلام علیک و مطلقا توقف نکرد و اسب خود را تیزراند و حال آنکه پیش روز این خبر در راهی پیش آمده بود مقدار نیم شرعی همراه^۳ ما بازگشت به تشویش او را برگردانیدیم امروز معلوم شد که در فکر کاریست بعد از چند روز ظاهر شد که خواجه مولانا به امراء اتفاق کرده اند که دیگر به خانه ما نیایند و سخن ما نشنوند و اعتباری نگیرند و فرموده که من فتوی می دهم که همه اموال خواجه را می توانید گرفت درین اتفاق امیر^۴ عبدالعلی ترخان حاضر نبوده و در آخر مجلس رسیده، امیر درویش محمد ترخان گفته ما اتفاقی^۵ کرده ایم شما حاضر نبودید می باید که شما نیز متفق باشید ، امیر عبدالعلی گفته در مجموع امورتابع شمایم ، شما برادر کلانید هر چه شما بر آنید من نیز بر آنم ، بعد از آن پرسیده^۶ که شما در چه امر اتفاق کرده اید، امیر درویش محمد قصه^۷ تدبیر خواجه مولانا را و اتفاق امرا، بوی شرح کرده است، امیر عبدالعلی سر در پیش انداخته تأمل کرده بعد از زمانی سر بر آورده و گفته که شما درین امر غلط کرده اید، زیرا که این عزیز با اعتبار^۸ ما و شما معتبر نشده است بلکه باعتبار معتبر حقیقی که حق است سبحانه معتبر گشته ، فردا بضرب سیلی او همه پست خواهیم^۹ شد و غیر^{۱۰} خجالت و شرمندگی چیزی نخواهد بود، دانسته باشید که من باری درین امر با شما متفق نیستم و ازین مخالفت هر مکر و هی که بمن

-
- ۱- می، بی اختیارم در این امر
۲- می، قاضی علیه الرحمه
۳- می، چپ، همراه ما برگشت مج، همراه ما گشت
۴- مج، چپ، میر عبدالعلی
۵- می، ما اتفاق می کردیم
۶- می، پرسیده که
۷- مج، گفته که
۸- مج، باختیار
۹- مج، خواهید ماند (و غیر خجالت و شرمندگی چیزی نخواهد بود) افتاده
۱۰- می، چپ، و غیر شرمندگی و خجالت چیزی .

رسد قبول دارم خدمت^۱ مولانا علی عران^۲ می گفتند^۳ که بعد از اتفاق خواجه مولانا بامرا^۴ ، بدیدن وی رفتم، گفت نیک آمدید که بدیدن آن شیخ روستائی میرویم، بیند^۵ که من امروز با وی چها خواهم^۶ کرد، مولانا علی فرمودند که مرا^۷ بحضرت ایشان عقیده عظیم بود، ازین سخن وی قوی متألم^۸ شدم، هر چند سعی کردم که مرا اجازت^۹ دهد نداد، گفت در حضور شما آنچه کردنی است خواهم کرد، از ملاحظه این معنی^{۱۰} نزدیک بود که از خود بروم، اما از همراهی چاره نبود و در آن روز حضرت خواجه در ماترید بودند، متوجه ماترید شدیم^{۱۱} و من بضرورت همراه شدم و از حق سبحانه به تضرع و ابتهال تمام در می خواستم که آن بی ادیبها را که نسبت بحضرت ایشان در خاطر دارد نبینم و نشنوم، چون به ماترید رسیدیم، حضرت خواجه در گنبدیها^{۱۲} نشسته بودند استقبال کردند، چون نشستیم حضرت خواجه^{۱۳} به جهت ماحضر بخانه رفتند و ماحضر آورده^{۱۴} بدست مبارک خود پیش خواجه مولانا نهادند، چون بطعام مشغول شد و می خواست که چیزی به نسبت حضرت ایشان بگوید، لب و دهان راست کرده بود که^{۱۵} ناگاه کسی به تعجیل آمد که میرزا و امراء می آیند، حال آنکه خود بآن مردم عهد کرده بود و قرار داده که دیگر بخانه حضرت^{۱۶} خواجه نروند، ایشان^{۱۷}

-
- ۱- بر: (خدمت) ندارد ۲- می، عران، چپ، غران ۳- بر: گفتند که
 ۴- می، چپ، با امراء ۵- چپ، بینید که ۶- چها خواهیم کرد، مع: چها می کنم
 ۷- مع: (مرا) ندارد ۸- می، متألم و متأثر شدم ۹- بر: اجازت دهند او گفت در
 ۱۰- بر: این سخن نزدیک ۱۱- می، چپ، ماترید شد و ۱۲- می، مع: در
 گنبدیها، چپ، در گنبدی ۱۳- مع: حضرت خواجه بنفس نفس خود به جهت ما حضرت
 بخانه رفتند چپ: حضرت خواجه خود بجهة ما بخانه رفتند ۱۴- بر: و ماحضر بیرون
 آوردند و بدست ۱۵- مع: (که ناگاه کسی به تعجیل آمد که میرزا و امراء می آیند، حال
 آنکه خود بآن مردم عهد کرده بود) افتاده ۱۶- بر: بخانه حضرت ایشان نروند
 ۱۷- مع: (ایشان چه دانند که بجهت چه کار پیش آنحضرت آمده، ازین صورت بغایت)
 افتاده.

چه دانند که بجهت چه کار در پیش آن حضرت^۱ آمده ازینصورت بغایت مشوش گشت چون حضرت ایشان^۲ باستقبال میرزا و امراء بیرون آمدند خواجه مولانا و این فقیر از دیوار^۳ چاردای خود را بمدد جمعی بآن روی دیوار انداختیم تا امراء^۴ و میرزا ما را نه بینند و من در اینحالت خدایرا سبحانه^۵، شکر میگفتم که باری گزافهای ویرا نشنودم دو پیر^۶ جامه‌ها و محاسن خاك آلود در تك دیوار نشستیم تا اسبان ما را از آن طرف آوردند، خائب وخاسر سوار شد و من نیز سوار شدم و هریکی^۷ بجانبی رفتیم، بعد از آن میرزا و امراء بدستور سابق بلکه بیشتر به ملازمت حضرت ایشان آمدن گرفتند و رای صایب میر عبدالعلی ترخان راجع شد.

روزی در مجلس خواجه مولانا که ذکر حضرت ایشان می‌گذشته، خواجه مولانا بی ادبی کرده، گفته باشد گذارید این جعل را که همگی همت مصروف اینست که دنیا جمع کند. آن سخن را بعرض ایشان رسانیده‌اند، آن حضرت فرموده‌اند که به مرگ جعل میراد، مولانا معروف پسر خواجه محمد جراح گفتند، من در هرات بودم که خواجه مولانا به هرات آمدند زیرا که دیگر در سمرقند نتوانستند^۸ بود، اکابر هرات یکدو بار بدیدن وی آمدند، دیدند که بغایت پریشان و هرزه می‌گوید دیگر کسی برای وی کم آمد، آخر^۹ که در مدرسه امیر چقماق ساکن شد هر که پیش وی می‌آمد می‌گفت این سرگشتگی که مرا پیش آمده بر کرامات آن شیخ حمل مکنید.

-
- ۱- می، (آن حضرت) افتاده ۲- می، حضرت خواجه باستقبال ۳- بر، ازدیوار خاردار بمدد ۴- می، تا میرزا او امراء ما را ۵- می، می، (سبحانه) ندارد ۶- می، دو پیر جامه‌ها و محاسن، چپ، در پیر جامه‌ها و محاسن، نسخه بدل چپ، هر دو جامه‌ها و می، دو پیر مرد و جامه‌ها و محاسن ۷- می، چپ، و هریک بجانبی ۸- می، چپ، نتوانست باشند، می، (در سمرقند نتوانستند بود، اکابر هرات یکدو بار بدیدن وی آمدند، دیدند) افتاده ۹- می، چپ، آخر در مدرسه می، (آخر که) ندارد.

روزی کسی ویرا گفته است ، ای خواجه شما شیخ الاسلام سمرقند و صاحب اختیار و حاکم خطه سمرقند بودید و ابا عن جد مرجع و مقتدای خلق و عزیز و مکرم بودید و خاص و عام ولایت ماوراءالنهر همه تابع و خادم شما بودند بیموجبی در آخر عمر، علی^۱ مان و علی خان ، گرد شهرهای بیگانه بخواری و مذلت تمام برمیآید و هیچ خاطری را به شما اقبال نمانده است این غیر کرامات آن بزرگوار چه تواند بود، بالاخره او را مرضی عارض شد و در آن مرض به خود اختیار مسهلی کرد و من^۲ گاهی در آن مرض پیش او می رفتم ، روزی بروی درآدم دیدم که در میان نجاست نشسته است و دست در نجاست می کند و بربینی می دارد و ازبوی آن خوش برمی آید و می گوید ای مولانا معروف ، مسهل^۳ چه چیز خوب بوده است و گاهگاه^۴ از نجاست غلیظ خود بندقها می ساخت و بآن بازی می کرد و در آن مرض ازروایح طیبه و عطرها بغایت محترز^۵ و متنفر می بود ، درین اثنا مرا آن سخن حضرت ایشان به یاد آمد که فرموده بودند که ، به مرگ جعل میراد ، اوالحق همچنان شد آخر آن اسهال به سجع^۶ انجامید و امعاء و احشای وی قطعه قطعه فرود آمد و در میان نجاست مرد.^۷

هم خدمت مولانا محمد نوشته اند که در آن روز که خواجه مولانا وفات می - یافت^۸ مولانا محمد معمائی به دیدن وی آمده بوده است ، چشم گشاده و گفته که خدمت مولانا محمد از شما التماس دارم که اگر روزی به ملازمت حضرت خواجه رسید^۹ عذر تقصیرات ما بخواهید که هر چه کردیم به مقتضای نفس و هوا کردیم و اکنون از

۱- می، میج، علی خان و علی مان گرد- چپ، علامان و علاخان گرد ۲- بر، و من در آن مرض گاهی پیش ۳- بر، مسهل۳ چه چیز ۴- بر، وگاه از ۵- می، بغایت مجتبت و محترز، میج، بغایت محترز می بود ۶- سجع ، نوعی از بیماری روده ۷- می، چپ، بمرد ۸- می، وفات یافت، میج، مولانا می رفته از دنیا - چپ، مولانا وفات می یافت ۹- می، چپ، حضرت خواجه برسید، میج ، حضرت ایشان رسیده .

همه برگشتیم از ما به محض عنایت و کرم ، عفو نمایند و معذور فرمایند و بر همین نفس مقبوض شد ، فقیر این سخن را در محل نیک به حضرت ایشان رسانیدم ، بغایت متأثر شدند و چنان معلوم شد که از جریمه وی به تمام در گذشتند و عفو کردند .

۱- م. عفو فرمایند و معذور فرمایند ، مع ، عفو فرمایند و معذور دارند ، چپ ، عفو نمایند و معذور دارند .

فصل دوم^۱

در ذکر خوارق عادات که بعضی از عزیزان و اهالی زمان غیر اولاد و کمل اصحاب حضرت ایشان نقل کرده‌اند

از بعضی مخادیم چنین استماع افتاد^۲ که روزی حضرت مولانا سعدالدین کاشغری^۳ قدس سره^۴ درمبادی احوال که بحضرت ایشان مصاحبت شبان روزی می- داشته‌اند پیش حضرت ایشان^۵ اظهار تحیر و^۶ تأسف می کرده‌اند که^۷ : دریغ ازین عمر بی حاصل که دور از صحبت قطب زمان و کبار اولیاء این امت می‌گذرد، سعی می‌باید نمود^۸ و خود را به صحبت اینطایفه می‌باید رسانید، باشد که به یمن صحبت

۱- مع: فصل دوم ۲- بر: افتاده ۳- مع: (کاشغری) ندارد ۴- می: قدس‌الله سره ۵- مع: پیش ایشان ۶- مع: چپ، تحسر و تأسف ۷- مع: (که دریغ ازین عمر بی حاصل که دور از صحبت قطب زمان و کبار اولیاء این امت می‌گذرد) افتاده ۸- مع: سعی باید نمود .

و برکت^۱ ملازمت ایشان حضور دل^۲ و جمعیت باطنی پیدا شود و از شر اعدای درونی، نفسی توان آسود و سخن را^۳ درین آرزو و طلب این طایفه^۴ دور و دراز کرده اند^۵ و مبالغه بسیار فرموده و حضرت ایشان را بنور فراست الهی معلوم شده بوده است که حضرت مولانا سعدالدین در شب گذشته با خود می اندیشیده اند که مرا به هیچکس احتیاج نیست و طریق روشن است کار می باید کرد^۶ و خود را تشویش نمی باید داد و به ملازمت مردم نمی باید رفت دیگر تردد حاجت نیست، بحضرت مولانا سعدالدین گفته اند که شما شب نمی گفتید که دیگر مرا به هیچکس احتیاج نیست^۷ خود را تشویش نمی باید داد، این سخن که حالا می فرمایید باری نقیض آن اندیشه است که شب می فرمودید، حضرت مولانا سعدالدین^۸ را از اشراف حضرت^۹ ایشان حال دیگر شده است و به تحقیق دانسته اند که حضرت ایشان را^{۱۰} اطلاع و اشراف تمام است، دیگر اکثر اوقات به حضرت ایشان می گفته اند، شما می توانید که به ما چنان صحبت دارید و^{۱۱} التفات کنید که در مجلس شما خاطر خود را جمع یابیم، چرا تاخیر و توقف می نمائید.

حضرت ایشان می فرمودند که من به خدمت مولانا سعدالدین چنان اختلاط می کردم که اکثر مردم را مظنه آن بود که مگر من مرید ایشانم، لیکن بحسب باطن همیشه از من مستمند بودند و همان سخن می فرمودند.

- ۱- می، و برکت ملازمان ایشان، چپ، و برکات ملازمت ۲- می، چپ، حضور دلی و
- ۳- بر، و سخن راه این آرزو، و ۴- می، (اینطایفه) ندارد ۵- بر، گردانیده اند
- ۶- بر، میباید کرد و بملازمت مردم نمی باید رفت دیگر تردد حاجت نیست خسود را تشویش نمی باید داد، این سخن که حالا می فرمایید باری ۷- چپ، نسخه بدل احتیاج نیست و
- حضرت خود را تشویش ۸- چپ، نسخه بدل، حضرت مولانا سعدالدین کاشغری را
- ۹- می، حضرت خواجه حال دیگر شده است می، چپ، حضرت ایشان حال دیگر شده است
- ۱۰- بر، را اشراف و اطلاع تمام است ۱۱- می، (والتفات کنید) افتاده.

قاضی^۱ اند جان برگرد حضرت ایشان بسی می گشته است و داعیه آن داشته که ویرا سرافراز کرده طریقه گویند و حضرت ایشان مطلقاً التفات نمی کرده اند و خود را بآن^۲ معنی نمی آورده اند و وی ازین جهت بغایت متاذی و متألّم بوده ، روزی بعضی مخلصان در صحبت^۳ خاص پیش حضرت ایشان بوده اند و آن حضرت بسط تمام داشته اند گفته اند که قاضی اندگان^۴ بسی وقت است که چشم آن دارد که ملازمان بوی نظر عنایتی اندازند و به تعلیم طریقه مشرف سازند.

حضرت ایشان فرموده اند در باطن هر کسی^۵ طلب ریاستی و جاهی تفرس می کنم و اگر همه آن بود که بعد از ده سال دیگر اثر آن ظاهر خواهد^۶ شد، خوش نمی آید که با وی از طریق خواجهگان قدس الله^۷ تعالی ارواحهم سخن گویم ، بعضی اصحاب می- فرمودند که ما تاریخ سخن حضرت ایشان را نگاهداشتیم بعد از آنکه مدت ده سال ازین تاریخ گذشته بود و حضرت ایشان از دنیا رحلت کرده بودند ، آن قاضی در ولایت اندگان^۸ مهتر و رئیس قوم شد و مدار علیه و مرجع الیه آن دیار گشت لیکن از طریقه خواجهگان قدس الله^۹ تعالی ارواحهم بهره نداشت.

طالب علمی سمرقندی که خود را از طبقه سالکان می داشت بسی وقت پیرامن حضرت ایشان گشته بود و بالتفات خاص از^{۱۰} حضرت ایشان ظاهراً مشرف نشده چنانکه شبی باین فقیر می گفت که مدت بیست و هشت سال است که برگرد حضرت ایشان می گردم و وسایل می انگیزم که باشد عنایتی کنند و طریقه گویند و حضرت ایشان

۱- مع: از اینجا تا آخر سطر... از صفحه ... یعنی تقریباً هشت صفحه از نسخه مجلس

از ورق ۲۹۶ ساقط است (قاضی اندجان برگرد حضرت ایشان بسی می گشته است، تا، آن بوده است که او را بصفت او دیده بوده اند) افتاده است ۲- می، چپ، باین معنی

۳- می، در صحبتی خاص ۴- می، چپ، اندجان ۵- می، چپ، هر که

۶- می، ظاهر شود ۷- می، قدس الله اسرارهم، چپ، قدس الله ارواحهم ۸- می،

چپ، قدس الله ارواحهم ۹- می، چپ، بالتفات خاص آن حضرت ظاهراً.

در این مدت هیچ رحم نکرده‌اند و این معنی میسر نشده‌است گاه‌گاه بر آن می‌شوم که کاردی بر حضرت ایشان زنم یا خود را بکشم که دیگر طاقت من طاق شده‌است و هیچ اثر مرحمت از حضرت ایشان ظاهر نمی‌شود^۱ و بعد از آن تاریخ که بفقر این سخن گفت تا آخر حیات حضرت ایشان هم باین امید گرد آن حضرت گشته بود، هیچ کار ننگشود و همه اصحاب از این معنی متعجب و متحیر بودند و تا وقتیکه حضرت ایشان از دنیا نقل فرمودند^۲ و بعد از وفات آن حضرت بچندین سال خان اوزبک بر سمرقند مستولی گشت و آن طالب علم را در زمان جاهی پیدا شد و از بعضی مردم استماع افتاد که وی در قتل خواجه محمد یحیی و اولاد بزرگوار ایشان سعی بلیغ نمود، بعد از وقوع آن حادثه عظمی اصحاب را معلوم شد که موجب بی‌التفات^۳ حضرت ایشان انحراف باطن وی بوده است که پیش از آن به چهل سال بر حضرت ایشان ظاهر شده‌است.

یکی از سخلصان نقل کرده‌است که از من هفوه واقع شد و در پس پرده خجالت ماندم، و چند روز^۴ نتوانستم^۵ بملازمت حضرت ایشان رسید، چون این معنی دور و دراز کشید با خود گفتم بجایم باز ماندن و محجوب شدن و ترك صحبت اولیاء بکردن غایت خسران^۶ و زیان است هر چه شود می‌باید رفت، چون متوجه شدم بصد خجالت و انفعال از برای ترویج روح شریف حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند^۷ قدس الله تعالی^۸ سره فاتحه و اخلاص خواندم و ایشان را به شفاعت آوردم که از من تجاوز نمایند و عفو فرمایند، چون بملازمت حضرت ایشان رسیدم در من نظر کردند و فرمودند اگر^۹ دایم میسر شود بفاتحه و اخلاص خواندن و روح خواجه را شفیع ساختن بسیار خوبست

- ۱- بر، ظاهر نمی‌شد ۲- می، نقل کردند، چپ، رحلت فرمودند ۳- می، آن حضرت انحراف ۴- چپ، و چندین روز ۵- می، و چند روز بملازمت حضرت ایشان نتوانستم آمد چون ۶- چپ، خسرانست و زیان ۷- می، (نقشبند) ندارد ۸- می، قدس الله سره، چپ، قدس سره ۹- می، چپ، و فرمودند که اگر دایم بفاتحه و اخلاص خواندن و روح خواجه را شفیع ساختن میسر شود بسیار خوبست.

اما در واقع باینها نمیشود می‌باید که کسی دائم^۱ الاوقات واقف احوال خود باشد تا امرنا مرضی از وی در وجود نیاید، از کمال اشراف حضرت ایشان حال بر من بگشت وبواسطه التفات آن حضرت دیگر بامثال این هفوات مبتلانشدم. در زمان میرزا شاه رخ که حضرت ایشان در هرات بوده‌اند مولانا شیخ ابوسعید معجل که پیری^۲ عزیز بود در آن وقت جوانی بغایت صاحب جمال و پاکیزه معاش بوده است و حضرت ایشان بوی التفاتی و گوشه خاطری میداشته‌اند، وی حکایت کرده است^۳ که در ایام جوانی و او ان التفات حضرت ایشان چنانچه مقتضای سن شبابست مرا یکبار برزنی جمیله اتفاق ملاقات افتاد و وی بمنزل من آمد و خواستم که در خلوتی با وی صحبتی دارم^۴، ناگاه درین اثنا، آواز حضرت ایشان را شنیدم که فرمودند، هی ابوسعید، چکار^۵ میکنی، حال بر من بگشت و هیبتی عظیم و ربی قوی بردل^۶ من غالب شد^۷ چنانچه ریشه بر اعضا من افتاد و از جای برجستم و فی الحال آن زن را از منزل بیرون کردم، بعد از زمانی حضرت ایشان رسیدند چون نظر حضرت^۸ ایشان بر من افتاد، فرمودند که^۹ اگر نه^{۱۰} توفیق حق سبحانه ترا یاری میکرد شیطان دود از نهاد تو بر می‌آورد،^{۱۱}

هم وی حکایت کرده است که یکبار مرا هوس شراب در سر^{۱۲} افتاد و به محرمی گفتم که^{۱۳} چون پاسی از شب بگذرد کوزه شراب از برای من بیاوری وی در آن دل شب کوزه پر شراب آورد و من از بالای بام فوطه گذاشتم تا آن کوزه را بر سر آن فوطه^{۱۴} بسته گره زد، من بالا میکشیدم و کوزه بردیوار میخورد، چون نزدیک بسر بام رسید گره گشاده

-
- ۱- چپ، قدیم الاوقات مراقب احوال، می، دائم الاوقات مراقب حال خود. ۲- می، پیری عزیزی، چپ، پیر عزیزی ۳- می، چپ، بودوی در آن ۴- می، چپ، حکایت میکرده است ۵- می، آن حضرت چنانچه ۶- می، چپ، صحبت دارم ۷- می، ابوسعید چه میکنی؟ ۸- چپ، قوی در دل ۹- چپ، شده چنانچه ۱۰- می، چپ، نظر آن حضرت بر ۱۱- می، چپ، (که) ندارد ۱۲- می، اگر توفیق حق سبحانه، نه ترا یاری ۱۳- می، چپ، بر می‌آورد ۱۴- چپ، شراب در افتاده به محرمی ۱۵- می، (که) ندارد ۱۶- می، چپ، آن فوطه گره زد

شد، کوزه بیفتاد و بشکست و من از آن صورت، عظیم^۱ ملول گشتم و خواب کردم و پگاه^۲ برخاستم و سفالهای شکسته را از پای آن دیواره دور انداختم و آب آوردم و زمین را پاک ساختم تا بوی شراب زایل شد چون صبح شد و حضرت ایشان التفات کرده آمده‌اند، اول سخن که فرمودند این بود که آواز کوزه که بالا می‌کشیدی در دل شب بگوش ما رسید^۳ اگر آن کوزه نشکستی دل ما میشکست و ملاقات ما با تو دیگر صورت نمی‌بست، من بغایت خجل و منفعل شدم. و بدل باز گشت کردم و روی دل بتمام در حضرت ایشان آوردم.

عزیزی از مخلصان نقل کرد که چون حضرت ایشان از سفر حصار و ملازمت مولانا یعقوب چرخي قدس سره^۴ برگشته بار دوم به هرات آمده‌اند از گرد راه بمنزل یکی از مخلصان که بیرون دروازه ملک می‌بود و به کسب حلال شغل می‌نمود و بخاندان خواجگان خصوص بحضرت ایشان اخلاص^۵ عظیم داشته، در آمده‌اند و اتفاقاً در آن روز جمعی^۶ از دوستان مهمان او بوده‌اند و با ایشان جوانی بغایت صاحب جمال با پدر خود حاضر بوده که بحسن و جمال^۷ و خوبی در شهر مشهور بوده‌اند^۸ و برالسنه مذکور و طعام خورده بوده‌اند و سفره برگرفته و داعیه سیر خیابان داشته‌اند، چون آن مخلص، حضرت ایشان را دیده در دست و پای ایشان^۹ غلطیده و نیازمندی عظیم ظاهر کرده و تواضع فوق الحد^{۱۰} نموده چنانچه مهمانان متحیر و متعجب شده‌اند، چه حضرت ایشان را نمیشناخته‌اند و بموافقت آن مخلص ایشان نیز بقدر توجهی کرده‌اند اما آن جوان مغرور بحسن اصلا از جان خواسته^{۱۱} و بحضرت ایشان هیچ التفاتی نکرده، آن مخلص حکایت کرده است که چون ایشان نشستند من پیش رفتم و زانو بر زمین نهادم گفتم یاران حالی طعام^{۱۲} خورده‌اند

۱- می، چپ، (عظیم) ندارد ۲- بر، و بیگاه ۳- بر، ما می‌آمد. ۴-
 بر، علیه الرحمه ۵- می، اخلاصی عظیم ۶- بر، مجمعی از ۷- می، چپ،
 (جمال) ندارد ۸- می، چپ، مشهور و برالسنه مذکور بوده و ۹- می، چپ، و پای
 آن حضرت غلطیده ۱۰- می، چپ، فوق الحد، پیش آورده ۱۱- می، از جابر نخواست
 ۱۲- بر، طعامی خورده‌اند

دیکدان گرم است، هر طعام که مرغوب است بطبخ آن قیام نمایم، پیش از آنکه حضرت ایشان بلاونعم جواب گویند آن جوان که هوای گشت و تماشا داشت و میخواست که مرا نیز^۱ همراه با خود برد، بی ادبانه گفت حاضری برای این مرد غریب آرید حالا طعام^۲ از هم گذشته کسی را مجال چیزی^۳ پختن نیست، حضرت ایشان که نخست آن تکبر ازودیده^۴ بودند و بعد از آن این سخن ازوشنیدند، آهسته گفتند چنانچه من شنیدم که ای جوان خوبروی که بسی بحسن خود مغروری اگر روی تراهم درین مجلس^۵ سیاه نگردانم گناه من باشد، پس بلند گفتند که از راه دور میرسیم و گرسنه ایم و بشوربای گرم رغبت است، من فی الحال برجستم و قدری گوشت و کرنج^۶ و نخود و باقی مصالح آوردم^۷ و در آن اثنا حضرت ایشان لحظه سکوت کردند و دل آن جوان را بخود^۸ منجذب گردانیدند ناگاه دیدم که آن جوان از روی اضطراب و بیطاقتی^۹ برجست و پیش حضرت ایشان آمده و گفت اگر رخصت فرمایید من این خدمت بجا آرم، فرمودند چه مانع است، دیدم^{۱۰} که آن جوان^{۱۱} پیش دیکدان آمد و آستین برمالید و دامن برزد و مرا از پیش دیکدان عذرخواست و خود بنشست و بآتش کردن مشغول شد و از حرارت آتش روی او برافروخته بود و عرق کرده و دستهای او از هیزم نیم سوخته سیاه شده بود و چند بار بدست سیاه عرق^{۱۲} از جبین دور کرده بود و هر دو رخساره و پیشانی وی سیاه شده، پدر و یاران او را بآن حاضر ساختند و گفتند روی خود را از سیاهی بشوی او بر سبیل ظرافت گفت: **النور فی السواد** و سوگند یاد کرد که این سیاهی دور نکنم الا بعد از آنکه طعام پیش حضرت ایشان نهم^{۱۳}، چون طعام پیش حضرت ایشان نهاد، رفت و دست و رویشست و بعد از وضوء کامل آمد

-
- ۱- می، چپ، مرا نیز با خود همراه برد ۲- می، طعامی از هم گذشته ۳- چپ، چیزی پختن ۴- می، از وی دیدند - چپ، ازودیدند ۵- می، چپ، هم درین صحبت سیاه نگردانم. ۶- می، چپ، گوشت و کرنج و نخود ۷- می، چپ، باقی مصالح و خوائج حاضر کردم و ۸- می، چپ، را بجانب خود ۹- می، چپ، بیطاقتی تمام ۱۰- می، دیدند ۱۱- می، چپ، (آن جوان) ندارد ۱۲- می، چپ، از روی و جبین ۱۳- می، چپ، ایشان نهم

و بادب تمام پیش ایشان بنشست^۱ و در طعام خوردن اتفاق کرد و او را بحضرت ایشان علاقه^۲ حبی عظیم پیدا شد تا حضرت ایشان در هرات بودند پیوسته ملازمت مینمود و حضرت ایشان نیز نظر عنایت میفرمودند.

عزیزی از محبان^۳ حضرت ایشان نقل کرده است که سبب پیوستگی من بآن حضرت آن بود که بردختری عاشق بودم و میل بغایت رسید و بیقرار شدم و آن دختر را بمن میدادند چون از حصول مراد عاجز شدم بخود فکری کردم و حیلہ انگیزخه و گواهان^۴ بدروغ بر نکاح راست کردم و متوجه فرکت شدم که بقاضی روم و دعوی کنم و گواهان خود را بگذرانم، اتفاقاً^۵ آن قاضی بملازمت حضرت ایشان رفته بود و من نیز بملازمت حضرت ایشان رفتم و قاضی درین محل پیش حضرت ایشان بود، قصه خود را به عرض حضرت ایشان رسانیدم، فرمودند ما درخواست میکنیم که از سر این قصه بگذری که از نفس تو بوی صدق نمیآید از سخن آن حضرت خیری^۶ بدل من درآمد و مرا متغیر گردانید فی الحال از سر آن مهم در گذشتم و قطع خصومت آن جماعت کردم.

حضرت ایشان بعزیمت تاشکند سوار شدند و در وقت سواری نظری بجانب من کردند که آتش در نهاد من افتاد، هر چند خواستم که توقف کنم نتوانستم بی اختیار فریادها از من بر می آمد، قصه تعلق پیشین^۷ را فراموش کردم و تعلق جانسوز اینجاء واقع شد برفی عظیم افتاده بود از غایت حرارت محبت موزه های خود را کشیدم و پای برهنه در آن برف از عقب حضرت ایشان دوان شدم تا بتاشکند رسیده شد، حضرت ایشان در حجره خود نشسته بودند که من رسیدم آتش کرده بودند، اشارت فرمودند که گرم شو

۱- می، چپ، ایشان نشست. ۲- چپ، علاقه حبیہ عظیم ۳- می، چپ، از مخلصان حضرت ۴- می، و گواهان بر نکاح بدروغ راست کردم ۵- بر، اتفاقاً قاضی پیش حضرت ایشان بود و قصه خود را. ۶- می، چپ، چیزی بدل ۷- بر، پیشی را

و خود بیرون رفتند بعد از آن تاریخ در ملازمت ایشان آرام گرفتم و هرگز دغدغه تعلق دیگر در خاطر نگشت^۱ و بالکلیه خلاص شدم .

عزیزی از محبان^۲ نقل کرده است که پیش از آنکه بشرف ملازمت و ارادت حضرت ایشان مشرف شوم دل گرفتار حسن صورتی بود بجوانی صاحب جمال، تعلق و محبت موکد^۳ چون بر صحبت حضرت ایشان رسیدم بسبب تأثیر آن صحبت تعلق خاطر بر تمام از ساحت سینه محو گشت و بجای آن دل گرفتار حضرت ایشان شد بیکبار در تاشکند پیش حضرت ایشان نشسته بودم صورت آن جوان را در خاطر^۴ گذرانیدم بیک ناگاه متوجه من شده نام آن جوان را گفتند که سروکار ویرا برهم زده ایم و علاقه او را قطع کرده، او را چه می کنی و حال آنکه براین صورت هیچ آفریده اطلاع نداشت ، مشاهده این معنی سبب مزید یقین من شد بحضرت ایشان .

عزیزی از محبان حکایت کرده است که روز جمعه به مسجد جامع رفته بودم و در وقت بیرون آمدن به جمعی از خدام حضرت ایشان ملحق شدم ، یکی از ایشان یاران را بطعام بازار استدعا کرد ، بدکان آشپزی در آمدم ، اتفاقاً از چهره های^۵ پادشاه جمعی درین^۶ دکان بودند و بغایت صاحب جمال و شمایل عجیب و غریب داشتند من بیاران گفتم که بجانب این جوانان^۷ نمی نگرید ؟ یاران گفتند این امر نامشروع است ما را بآن، چه دلالت^۸ می کنی ؟ من گفتم اگر نظری شهوت بود نامشروع است اما اگر از شهوت پاک بود چه بالك است و نظرها واقع شد، چون بمجلس شریف حضرت ایشان رسیدیم فرمودند از کجا می آید ، گفتیم از مسجد جامع ، فرمودند

-
- ۱- چپ، در خاطر نگشت ۲- می، از محبان و مخلصان نقل ۳- می، چپ، موکد بود ۴- می، را بخاطر گذرانیدم ۵- چپ، از چهره پادشاه نسخه بدل، چهره ها پادشاهی ۶- می، چپ، در دکان ۷- بر، این جوان نمی نگرید چپ، این چون نمی نگرید ۸- می، ولایت می کنی، چپ، (ما را بآن چه دلالت می کنی، من گفتم اگر نظر شهوت بود نامشروع است) افتاده .

بیمعنی مگویید، عادت باعث رفتن مسجد جامع است و اثر تندی از حضرت ایشان ظاهر شد و فرمودند بدکان آشپزی درمیآید و بجوانان صاحب جمال نظر میکنید و بعضی از شما نا مشروع است میگویید و بعضی تأویل میکنید که اگر نظر از شهوت پاك بود باکی نیست، درین اثنا متوجه من شدند و فرمودند که من^۱ نظر بی شهوت نمیتوانم کرد، تو از کجا پیدا شدی که نظر بی^۲ شهوت کنی، از بعضی مخادیم استماع افتاده که حضرت ایشان میفرمودند صدار جگر من خون می شود تا بسلامت از صاحب جمالی برمیگردم. بعضی از اعزه اصحاب نقل کردند که روزی حضرت ایشان در تاشکند مراقب نشسته بودند، جمعی از مخلصان و مخصوصان در آن مجلس مراقبه داشتند ناگاه حضرت ایشان سر برآوردند و آثار تغیر^۳ و توحش از بشره مبارك حضرت ایشان ظاهر بود، فرمودند حالی چنان ظاهر شد که ماده سگی بزرگ با پستانهای پرشیر پیدا شد و نه سگ بچه همراه وی بمجلس من درآمدند، حضرت ایشان درین سخن بودند که از دوره کس پیدا شدند و آن مولانا علی قوشچی بود با نه شاگرد که بدیدن حضرت ایشان میآمد، چون به صحبت نشستند حضرت ایشان به بهانه طعام آوردن زود^۴ برخاستند و بحرم درون رفتند و برای ایشان طعام بیرون فرستادند چون آن جماعت رفتند حضرت ایشان بیرون آمدند.

روزی شخصی از خراسان که ویرا قطب سواد خوان میگفتند بمجلس شریف حضرت ایشان درآمد و وی فاسقی بوده است معلن و بر شرب خمر مد من که عقائد فاسده داشته است و هرگز بنظر حضرت ایشان نرسیده بوده است، چون نشسته است آن حضرت ویرا به زجر و سیاست^۵ از مجلس رانده اند، خدمت میر عبد الاول

۱- چپ، (من) ندارد ۲- چپ، (بی) افتاده ۳- می، آثار تغیر و تنفر و توحش از چپ، آثار تنفر و توحش از ۴- می، (زود) ندارد ۵- می، چپ، ویرا بر جر سیار از .

در آن مجلس حاضر بوده‌اند بخاطر آورده‌اند که مردی غریب از روی اخلاص و نیازمندی بملازمت آمده اگر ویرا باین خشونت نراند چه شود، حضرت ایشان را برخاطر میر، اشرافی شده، متوجه ایشان گشته‌اند و فرموده که راندن این شخص بنابر آن بود که وی در نظر من بصورت سگ بچه نمود، باسک به ازین معامله نمیتوانم کرد، میر عبدالاول بعد از آن حقیقت حال وی معلوم کرده‌اند و برفسق و فجور و ادمان شرب و اباحت و قباح عقالی وی مطلع شده‌اند، دانسته‌اند که سبب راندن حضرت ایشان مرا ورا آن بوده است که او را^۱ بصف اودیده بوده‌اند.

حضرت^۲ ایشان میفرمودند که ازین امت مسخ صورت مرتفع است، لیکن مسخ باطن واقعست و علامت مسخ^۳ باطن آنست که صاحب کبیره را از ارتکاب کبائر، باطن متألم و متأثر نشود و از غایت امرار بر^۴ فسوق^۵ و معاصی بمرتبه رسیده^۶ باشد که چون کبیره از وی صادر شود بر عقب آن در باطن ندامتی و ملالتی^۷ پیدا نشود و اگر ویرا تنبیه نمایند قساوت قلب وی بمثابه^۸ بود که متنبه^۹ و متأثر نگردد.

خدمت میر عبدالباسط ولد بزرگوار حضرت نقابت منقبت سید تقی الدین محمد کرمانی علیه الرحمه نقل کردند که در آن فرصت که حضرت ایشان التفات فرموده خواستند که صلیبه^۹ مخدره خود را بحباله عقد برادر میر عبدالله در آورند، والد میر عبدالله در آن وصلت مضایقه گونه داشته‌اند، حضرت سید فرموده‌اند محل مضایقه نیست. این سعادت را غنیمت دانید، والد خواسته‌اند که از برای اطمینان^{۱۰} دل خود

۱- می، چپ، او را بصورت صفت اودیده بوده‌اند. افتادگی نسخه میج تا اینجا است

۲- می، چپ، رشحه، حضرت ایشان ۳- میج، (مسخ باطن) افتاده ۴- چپ، غایت اصرار ۵- بر، برفسق و معاصی ۶- میج، (رسیده باشد که چون کبیره از وی صادر شود بر عقب آن در باطن وی ندامتی) افتاده ۷- می. ندامتی و ملامتی پیدا ۸- بر، که متأثر و متنبه نگردد ۹- چپ، حلیه مخدره ۱۰- بر، اطمینان خاطر و دل خود.

حضرت ایشان را امتحانی کنند ، ده خوان پر نان میده شیرمال^۱ روغنین^۲ باده قوتی بزرگ پر از حلوی ترنجبین در میان ده دستار خوان مصری همه بیک رنگ و یک نقش پیچیده پیش حضرت ایشان فرستاده‌اند و از آن خوانها یکی را و از آن قوتیها دیگری را پنهان از خادمان نشان کرده‌اند و درخاطر گرفته که حضرت ایشان باید^۳ که این^۴ خوان را پیش خود خوانند و از آن یک نان را بشکنند و قدری تناول کنند و فلان قوتی را طلبند و قدری^۵ از حلوی آن میل فرمایند ، پس آن خوان نان و آن قوتی حلوا را علیحده برای ما فرستند و باقی نان و حلوا بر حاضران قسمت نمایند، چون خادمان^۶ خوانها را^۷ در مجلس حضرت ایشان^۸ نهاده‌اند اتفاقاً آن روز حضرت ایشان بر سر عمارتی بوده‌اند و مردم بسیار^۹ بکار گل اشتغال^{۱۰} داشته‌اند ، چون نظر مبارک حضرت ایشان بر آن خوانها افتاده، دوخوان را از آن میان^{۱۱} پیش خود خوانده و هر دورا گشاده‌اند و از آن خوان نشان کرده یک ته^{۱۲} نان شکسته‌اند و دو سه لقمه خورده و از آن خوان دیگر آن قوتی نشان کرده را برداشته‌اند و سرگشاده و قدری حلوا تناول کرده بالای آن خوان خاصه نهاده‌اند و اشارت فرموده‌اند تا هر دورا در دستار خوانی^{۱۳} پیچیده‌اند و بدست خادمی که محرم آن حرم بود برای والده خواجه^{۱۴} میر عبدالله فرستاده‌اند و باقی نانها و حلواها را در حضور خادمان ایشان بر حاضران قسمت فرموده‌اند، چون والده امیر عبدالله این کرامت مشاهده کرده باضطراب تمام

-
- ۱- میج: (شیرمال) ندارد ۲- می، چپ: روغنی باده ۳- میج: باید که این خوان را پیش خود خوانند و از آن ، یک نان را بشکنند و قدری تناول کنند (و) افتاده ۴- بر: که از این خوانها پیش خود خوانند ۵- بر: و قدری از آن حلوا میل فرمایند ۶- میج: (خادمان) ندارد ۷- بر: را بمجلس ۸- بر: حضرت ایشان آورده‌اند و نهاده‌اند ۹- میج: (بسیار) ندارد ۱۰- میج: بکار گلی ۱۱- بر: میان طلبیده‌اند و هر دورا ۱۲- بر: کرده یک تاه نان ۱۳- می، چپ: در دستار خوان پیچیده‌اند ۱۴- می، چپ: (خواجه) ندارد.

در ۱ وقوع آن نسبت اهتمام نموده و در همان روز آن صورت را اتمام فرموده .
مخفی نماند که امیر ۲ نظام‌الدین عبدالله را از صلیبیه حضرت ایشان پنج پسر
و سه صلیبیه بود ۳ .

پسران : اول ، خواجه عبدالسمیع که بمیرزا خاوند مشهور بودند و در زمان
سلطان حسین میرزا انارالله برهانه درهرات شهید شدند و بر تخت مزار حضرت مولانا
سعدالدین کاشغری قدس سره مدفونند و دوم ، خواجه عبدالبدیع که بدوست خاوند
معروف بودند، سیم ، امیر عبدالوالی که بخواجه شاه مشهور بودند، چهارم، امیر
ظہیرالدین محمد، پنجم امیر طاهرالدین محمد .

مولانا برهان‌الدین محمد ولد مولانا کلان زیارتگاهی علیه‌الرحمه نقل کردند، که
حضرت ایشان بدیدن شیخ شاه به زیارتگاه آمدند و چون از خانه شیخ بدرآمدند مولانا
عبدالرحمن و مولانا ابوالمکارم برادران بزرگتر من پیش آمدند ۴ و هر یک از حضرت
ایشان التماس کردند که آن حضرت بمنزل ایشان روند، حضرت ایشان مرا گفتند تو
چرا هیچ نمیگوئی و ما را مردمی خانه بردن نمیکنی ؟ گفتم این آرزو در دل من
بغایت قوی است لیکن پیش برادران بزرگتر گستاخی نمیکنم ، فرمودند ما بخانه
تو می‌آئیم ، چون تشریف آوردند فرمودند که دو من آرد را تتماج ۵ پزید و زیاده از
آن نکنید بر امتثال فرمان همچنان کردیم ، علماء ۶ و صلحا و فقرا ده چون ۷
دانستند که حضرت ایشان ۸ بمنزل فقیر تشریف آوردند ۹ ، بیکبار آمدن گرفتند و دو
صفه بزرگ از عزیزان پرشد، فرش‌ها در میان سرا، انداختیم تا مردم نشستند و آنچه در

-
- ۱- می: (دروقع آن نسبت اهتمام نموده و در همان روز صورت را) ندارد ۲- می،
که حضرت امیر ۳- چپ: سه صیبه ، می: سه دختر ۴- می: چپ: پیش آمده هر
یک ۵- می: چپ: تتماج ، می: تماج ۶- بر: علماء و فقراء و صلحاء ده
۷- می: (چون) ندارد ۸- می: (ایشان) افتاده ۹- بر: آورده اند .

سرا، نگنجیدند برد کانه‌های دالان و برون سرا جا گرفتند در این محل بخاطرم گذشت^۱ که این همه مردم عزیز حاضرند و حضرت ایشان دومن آرد را طعام فرمودند و تاکید نمودند که زیاده نکنی، اکنون چه چاره کنم، خلاف^۲ امر آنحضرت نمیتوانم کرد و جرأت آن ندارم که این معنی را اظهار کنم و رخصت جویم که دیگر آرد خمیر کنم و طعام بسیار سازم که کثرت عظیم شده است و انفعال تمام بمن راه می‌یابد و در این اندوه و تردد خاطر بودم که حضرت ایشان سرمبارك برآوردند و فرمودند که سخن همان است، آنچه گفته‌ایم به همان^۳ سازید و اندیشه زیاده^۴ مکنید، من رفتم و آنچه پخته بودم^۵ در تغاری ریختم و کاسه کاسه و طبق طبق از آن طعام پرمیکردم و بیرون میفرستادم تا تمام هر دو صنفه و صحن سرا، پر کاسه‌ها و طبق‌های تتماج شد و از خانه‌های همسایگان و سراهای اهل محله کاسه‌ها و طبقها^۶ بعاریت آوردند و جمیع حاضران در درون و بیرون سیر طعام خوردند و بخانه‌های صاحبان کاسه‌ها^۷ و طبقها نیز طعام‌ها رفت و این کرامتی بود ظاهر^۸ که اکثر مردم حاضر بر آن مطلع شدند^۹ و همه را حسن عقیده بآنحضرت زیاده شد.

وقتی^{۱۰} حضرت ایشان متوجه تاشکند بوده‌اند و اول^{۱۱} بهار بوده است. بیگاه روز بلب آب پرک رسیده‌اند و شب هنگام در منزل مخلصی که نزد يك بلب آب بوده فرود^{۱۲}

- ۱- میج: بخاطرم افتاد ۲- میج: (خلاف امر آن حضرت نمیتوانم کرد و جرأت آن ندارم که این معنی را اظهار کنم) افتاده ۳- بر: گفته‌ایم همان ۴- میج: و اندیشه مکنید ۵- می: چپ: و آنچه پختم در ۶- می: چپ: طبقهای خالی بعاریت میج: طبقهای تتماج خالی بعاریت ۷- میج: صاحبان کاسه و طبق نیز فرستادند و این ۸- می: (ظاهر که اکثر مردم حاضر) افتاده ۹- بر: مطلع شد ۱۰- از اول سطر چهاردهم صفحه ۵۶۳: (وقتی که حضرت ایشان متوجه تاشکند بوده‌اند تا آخر سطر پانزدهم صفحه ۵۶۵: (پای برداشتن آن حضرت همان بود از سل و جدا شدن نی‌ها از يك دیگر همان) درست دو روایت از نسخه میج ساقط است، ۱۱- می: چپ: و اول فصل بهار ۱۲- می: چپ: بوده نزول فرموده‌اند.

آمده‌اند ، آن مخلص حکایت کرده است که چون شب بیگاه شد و وقت خواب رسید، حضرت ایشان مرا گفتند تو با ما درین خانه خواب کن و من در آن خانه دورترین جایی از حضرت ایشان اختیار کردم و حضرت ایشان بخواب رفتند، نیم شب^۱ بود که گفتند فلان در خوابی یا بیدار گفتم بیدارم و فرمودند زود باش و هر متاعی که درین خانه است بیرون آر و خود به تعجیل بیرون رفتند و هر که در آن حوالی و نواحی خفته بود او را بیدار کردند و بمبالغه تمام گفتند که زودرخوت و مراکب خود را از عقب من بیارید و خود قریب تیر پرتابی از آن منزل دور شدند و بر بلندی قرار گرفتند و فقیر با سایر اصحاب و خدام بنا بر حسن ظنی که به حضرت ایشان داشتیم خود را به تعجیل هر چه تمامتر با مراکب و امتعه بحضرت ایشان رسانیدیم و بعضی مردم که تردد خاطری داشتند متحیر و متعجب بودند که چه قصه است که حضرت ایشان در این دل شب خواب اصحاب را بر همزدند و جمعی درخاستن^۲ اهمال و کسالتی ورزیدند بیکبار دیدند که سیل^۳ عظیم در رسید که در آن مدت کسی از اهل آن دیار بآن عظمت سیلی ندیده بود و نشنیده و آن خانه که حضرت ایشان در آنجا خواب کرده بودند غرق آب شد و هر مرکبی و متاعی که بسبب^۴ کسالت و اهمال مردم مانده بود مجموع آنرا آب برد و بسی مردم را آب در ربود و به محنت بسیار از غرق شدن و مردن خلاص یافتند و در آن سرزمین آن سیل ویرانی عظیم کرد و مشاهده اینصورت موجب یقین حاضران شد بحضرت ایشان .

شیخ عیان ولد شیخ بیان از طبقه خطبای کازرون بود و طالب علمی متقی بود از عراق بخراسان آمده بود و چندگاه در هرات اقامت نمود بعد از آن بسمرقند آمد و مدت یکسال و چند ماه بشرف آستان بوسی^۵ حضرت ایشان مشرف بود، وی

۱- می، چپ، نیم شبی بود ۲- بر، در ساختن ۳- می، که سیلی در رسید ،

چپ، که سیلی عظیم در رسید ۴- می، چپ، بسبب اهمال و کسالت مردم ۵- می،

آستانبوس آن حضرت خواجه عیدالله مشرف بود.

میگفت که در ایام بهار حضرت ایشان میل تاشکند فرمودند و مرا نیز رخصت دادند که در ملازمت رفتم چون بکنار آب برك^۱ رسیدند^۲ محل طغیان آب بود، اصحاب سلها ازنی بستند و بران نشستند و يك يك از آب بگشتند^۳، حضرت ایشان نیز يك سل اختیار کردند و برآن سوار شدند و مرا نیز با خود برآن سل نشاندند^۴ و روان شدند، چون بمیان رود و تندی آب رسیدیم ناگاه بندهای سل سست شده از یکدیگر بگیسخت و دیدم که بندها را آب بردونی های برهم بسته از هم باز شدن گرفت، و هم عظیم از بیم^۵ غرق شدن بر من مستولی شد و مضطرب^۶ و مضطرب گشتم، چه شناوری نمی دانستم و آب، عظیم تند میرفت و تا کنار آب يك تیر پرتاب راه بود و حضرت ایشان فارغ البال بودند و هیچ ترددی نمی نمودند، چون اضطراب^۷ و اضطراب مرا دیدند بیکبار کلمه مبارك الله را بلند به هیبت گفتند و به زبان مبارك راندند چنانچه من بر خود بلرزیدم بعد از آن حال دیدم که نی ها بتمام فراهم آمدن گرفت و چست و محکم شد، بهتر از آنکه در اول بود تا وقتی که بکنار آب رسیدیم، حضرت ایشان مرا گفتند خیز و برآی من جستی^۸ کردم و خود را بر کنار گرفتم و نظاره میکردم که حضرت ایشان به تمکین تمام بالای آن سل راست ایستادند، پس قدم بر کنار آب نهادند، پای برداشتن آن حضرت همان بود از سل، و جدا شدن نی ها از یکدیگر همان^۹.

عزیزی از علمای متقی مولانا محمد بن مولانا یوسف الدین نام که قرابت به مولانا نظام الدین شهید داشتند و راقم این حروف در هرات همسایه ایشان بود و گاه گاه از ایشان استفاده علوم می نمود یکبار در ماه رمضان بیمار شده بودند و ضعف عظیم یافته و بمشابه که ایشان را ازین پهلوی برآن پهلوی گشتن بی مددکاری میسر

۱- می، چپ، آب برك ۲- می، رسیدیم ۳- می، چپ، آب میگشتند

۴- می، چپ، نشاندند ۵- می، از ترس غرق شدن ۶- می، چپ، مضطرب و مضطرب

گشتم ۷- می، چپ، چون اضطراب و اضطراب مرا ۸- چپ، من جستی کردم

۹- از یکدیگر همان، تا اینجا از نسخه میج ساقط است .

نمیشد و اولاد و اصحاب و تلامذه از حیات ایشان قطع^۱ طمع کرده بودند و در مقام ترتیب کفن و تابوت شده تا روزیکه ضعف ایشان بغایت رسیده بوده است و صعوبت مرض ایشان بنهایت انجامیده و اتفاقاً آن روز جمعه بوده است و بعضی اولاد بمسجد جامع رفته بوده اند و بعضی باسباب تجهیز و تکفین قیام نموده و هرکس از متعلقان در پی شغلی^۲ بوده تا وقت استوار شده ناگاه در این محل کسی در سرا کوفته چون مردی حاضر نبوده کنیز کی از خادما^۳ به پس در آمده جوانی دیده است سرخ روی، سرخ موی بلند بالا بر صورت سپاهیان که از اسب فرود آمده است با سروروی گرد آلود گفته است که از راه دور و دراز بعبادت مولانا^۴ آمده ام : کنیزك ویرا آورده است و پیش اسب وی رفته و مولانا چشم باز کرده اند ، جوانی دیده اند که آثار سفر از بشره وی ظاهر بوده است ، بشارت پرسیده اند که چه کسی و از کجا میرسی^۵ وی گفته است که من از ملازمان خواجه عبید اللهم و حضرت ایشان مرا بعبادت شما فرستاده اند و بشارت صحت داده ، من نماز بامداد را در سمرقند با حضرت ایشان گزارده ام و مقرر چنانست که نماز شام را هم آنجا گزارم و در ملازمت حضرت ایشان افطار کنم ، خدمت مولانا که از وی سخن شنیده اند فی الحال در خود قوتی و کیفیتی احساس کرده اند و بیمدد کاری بر فراش خود باز نهشته اند و آن جوان دست فراز^۶ کرده و مقداری شربت^۷ بر لب طاق بوده فرود آورده و یک پیاله شربت ساخته و بخورد^۸ ایشان داده ، بعد از آن وداع کرده بیرون رفته است و اسب خود را سوار شده تند رانده است و غایب گشته و در وقت ملاقات و ملاقات آن جوان سپاهی بخدمت مولوی، والده فرزندان در خانه که متصل باین خانه بوده است آن گفتگوی را می شنیده^۹

۱- می، قطع قطع کرده بودند می، قطع کرد، بودند ۲- بر، شغلی بوده اند تا

۳- می، چپ، از خادمان ۴- می، چپ، بعبادت خدمت مولانا ۵- می، و از کجا

میآیی ۶- بر، دست دراز کرده ۷- می، شربت نبات بر لب ۸- می، ساخته

بایشان خورانیده ، بعد ۹- چپ، می شنوده.

چون آن جوان رفته است وی^۱ پیش ایشان درآمده است، ایشان را به صحت و قوت تمام بر فراش نشسته یافته است و پیاله^۲ شربت پیش ایشان بر زمین^۳ دیده و متحیر^۴ و متعجب گشته و صورت حال پرسیده ایشان قصه را باز گفته اند و نماز دیگر آن روز را برپا گزارده اند و بعد از دو سه روز بصحت کلی^۵ برخاسته اند و بسر^۶ درس و افاده رفتند. عزیزی از اصحاب حضرت ایشان^۷ که در هرات می بود این قصه را از فقیر شنود فرمود^۸ شخصی باین نشانی^۹ که خدمت^{۱۰} مولوی می گویند در میان سرکارداران حضرت ایشان دیده ام لیکن وی همیشه بکفایت مهمات دنیوی آن حضرت مشغول می باشد و هیچکس بوی گمان مثل اینحالتی^{۱۱} ندارد.

در کرت اولی که این فقیر بمراقبت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین قدس سره^{۱۲} در ولایت قرشی به شرف آستان بوسی^{۱۳} حضرت ایشان مشرف شد و چندگاه به سعادت خدمت و ملازمت خدام آن حضرت مستسعد بود احیاناً در خلال مجالس بفقیر خطاب می کردند که چرا بخراسان نمی روی، رو که مادر و پدر تو مرا تشویش می دهند و من از این خطاب در خجالت و انفعال می بودم تا وقتی که خدمت خواجه کلان اجازت مراجعت بخراسان دادند^{۱۴} فقیر را نیز بمراجعت و ملازمت والدین امر کردند و فرمودند^{۱۵} که زود بخراسان رو که مادر و پدر تو مرا بسیار تشویش می دهند و این سخن را مکرر فرمودند بنابر امر آن حضرت به مرافقت^{۱۶} خواجه از سمرقند متوجه بخارا شدم و ایشان چند روزی آنجا مکث فرمودند و فقیر بجهت امتثال فرمان زود متوجه خراسان شدم^{۱۷} چون به خدمت والدین رسیدم سخن آنحضرت را که بکرات و مرات فرموده بودند که فلان بخراسان رو که مادر و پدر تو مرا تشویش

-
- ۱- می؛ (وی پیش ایشان درآمده است ایشان را بصحت و قوت تمام بر فراش نشسته یافته است و پیاله شربت پیش ایشان) افتاده
 ۲- می؛ و پیاله و ظرف شربت، چپ، یافته
 است و ظرف شربت
 ۳- می؛ بر زمین نهاده دیده
 ۴- بر؛ متعجب و متحیر شده
 ۵- می؛ چپ؛ بصحت کامل برخاستند و
 ۶- می؛ و بسر درس و افاده رفته
 ۷- می؛ (ایشان) ندارد
 ۸- بر؛ شنود فرمودند
 ۹- بر؛ باین نشان
 ۱۰- می؛ که حضرت مولوی
 ۱۱- می؛ اینحالت ندارد
 ۱۲- بر؛ قدس الله تعالی سره
 ۱۳- بر؛ آستانه بوسی
 ۱۴- می؛ می داند
 ۱۵- می؛ (و فرمودند) ندارد
 ۱۶- می؛ چپ؛ بموافقت خواجه
 ۱۷- می؛ چپ؛ خراسان گشتم.

می دهند عرض^۱ کردم، درهم نگریستند و بسیار^۲ گریستند و گفتند نشانی راست است زیرا که^۳ ما بعد از هر نماز^۴ فرضی بحضرت ایشان متوجه می شدیم و بگریه و زاری ترا از آن حضرت می طلبیدیم و می گفتیم یا حضرت خواجه فرزند ما را باز فرست^۵ و در کورت ثانیه که احرام آن حریم اکرام بسته شد، بگریه و زاری از والدین^۶ التماس کردم که دیگر مرا از حضرت ایشان مطلبید و بآن حضرت باز گذارید، چون باز بشرف آستان بوسی فائز شدم در آن مدت ملازمت هرگز دیگر آن عبارت بر زبان مبارک نیاوردند و بر رفتن خراسان اشارت نکردند.

عزیزی از مخلصان^۷ و محبان حضرت ایشان نقل کرده است که چهار ماه در سمرقند غلامی از من غایب شد و از دنیایی همان يك غلام داشتم در حوالی و نواحی سمرقند جائی نماند که بکرات و مرآت^۸ آنجا نرفتم و جستجوی نکردم و هر چند سعی می نمودم و کوه و صحرا می پیمودم از وی هیچ اثری و خبری نمی یافتم بغایت متحیر و بیچاره شدم که دست و پای من آن غلام بود، بوی احتیاج تمام داشتم، سراسیمه وار می گشتیم ناگاه در صحرائی حضرت ایشان سواره مرا پیش آمدند از اصحاب^۹ و موالی در ملازمت حضرت ایشان بودند من از غایت اضطراب و اضطراب پیش رفتم و عنان اسب آن حضرت گرفته به نیازمندی هر چه تمامتر واقعه سردرگم خود را عرض کردم و گفتم گره بسته مرا حضرت شما خواهد گشود فرمودند ما مردم دهقانیم ما اینها را^{۱۰} چه می دانیم، می باید طلبید^{۱۱} تا یافت شود من همچنان ابرام والاحاح می کردم و تضرع و زاری می نمودم و از غایت^{۱۲} بیطاقتی غلام خود را از حضرت ایشان

-
- ۱- بر، میدهند سخن کردم ۲- مع (بسیار گریستند) ندارد ۳- می، مع؛
 (ما) ندارد ۴- بر، هر نمازی فرضی خواجه متوجه می شدیم ۵- بر، باز فرستید
 ۶- مع، (از والدین) ندارد ۷- مع، می، از محبان و مخلصان ۸- می، (و مرآت)
 ندارد ۹- مع، از موالی و اصحاب ۱۰- بر، ما اینها نمی دانیم ۱۱- می،
 چپ، می باید طلبیدن تا ۱۲- بر، غایت اضطراب و بیطاقتی.

می طلبیدم بواسطه آنکه شنیده بودم که اولیاء الله را مثل این تصرفات می باشد که از غایب خبر می دهند بلکه احضار غایب می کنند، هر چند حضرت ایشان این معنی را از خود دور داشتند، من عنان اسب حضرت ایشان را نگذاشتم چون آن حضرت را بجدملجاء ساخته بودم چاره ندیدند، لحظه سکوت کردند پس فرمودند که درین ده که می نماید هیچ طلبیده گفتم بارها رفته ام و طلب کرده ام محروم برگشته ام :

فرمودند باز طلب که خواهی یافت و اسب خود را تند راندند و من روی بآن ده نهادم چون بکنار^۱ ده رسیدم غلام را دیدم که سبویی پر آب کرده پیش خود نهاده است و متحیر و متفکر بر جای خشک ایستاده، چون چشم من بروی افتاد بی اختیار فریاد کردم و گفتم: هی^۲ غلام درین مدت کجا بودی، گفت من از خانه شما بیرون^۳ آمدم شخصی مرا بدراهی^۴ داد و بخوارزم برد و بکسی فروخت و من در خدمت وی می-بودم تا امروز آن کس را مهمانسی رسیده بود مرا گفت سبو پر آب کن که طعامی سازیم من سبویی^۵ برداشته بلب آب رفتم و پر آب کردم چون از آب بر آوردم خود را اینجا حاضر می بینم و از غایت حیرت و دهشت برجای فرو مانده ام^۶ نمی دانم که اینصورت به بیداری می بینم یا بخواب من دانستم که این تصرف است که از حضرت ایشان بظهور آمده است از مشاهده اینحال وقت من بگشت، غلام را فی الفور آزاد کردم و روی بحضرت ایشان آوردم و این صورت باعث پیوستگی من شد بحضرت ایشان، اگر چه حضرت ایشان بنا بر مانع شدن سلاطین و فتوی دادن ائمه دین از رفتن سفر حجاز ممنوع بودند و بحسب ظاهر بحریمین شریفین زادهما الله شرفاً و کرامه^۷ نرسیده بودند لیکن خدمت میر عبدالوهاب شیخ الاسلام عراق بکرات و مرآت نقل می کردند

۱- می، چپ، بکنار ده ۲- بر، و گفتم ای غلام ۳- بر، شما بر آمدم

۴- می، چپ، مرا بد راهی داد مج، مرا بر راهی داد ۵- بر، وی بودم ۶- می، چپ، من سبو برداشتم ۷- قروماندم .

که من در مکه^۱ بملازمت حضرت شیخ عبدالمعطی که بعد از حضرت قطب العارفین شیخ عبدالکبیر یمنی قدس سره^۲ مقتدای اهل حرم بودند و مرجع طالبان علم شریعت و طریقت می‌رسیدم روزی بتقریبی از منساقب و شمایل حضرت ایشان شمه به شیخ عبدالمعطی در میان آوردم فرمودند حاجت^۳ به تعریف و توصیف نیست من اینجا با حضرت ایشان صحبت بسیار داشته‌ام و ملازمت پر کرده‌ام و درایستادند و چندان از شمایل و خصایص ایشان بیان کردند که بآن می‌مانست^۴ که سالها به آن حضرت مصاحبت کرده‌اند.

بعضی عدول و^۵ ثقات از خدمت مولانا زاده فرکتی که مرید خدمت مولانا^۶ نظام‌الدین علیه‌الرحمه بوده و بعد از وفات خدمت^۷ مولانا ملازمت حضرت ایشان بسیار می‌کرده است نقل کردند که وی فرموده است که روزی در ملازمت حضرت ایشان از دهی بدهی می‌رفتم اتفاقاً زمستان بود و غایت کوتاهی روز، در راه نماز عصر گزاریدیم و روز بغایت بیگانه شده بود و آفتاب روی بزرگی نهاده^۸ تا منزل هنوز دو شرعی مانده^۹ بود و در آن صحرا هیچ پناهی و آرامگاهی^{۱۰} نبود بخاطر گذرانیدم روز بغایت بیگانه‌ست و راه مخوف و هوا سرد و مسافت بسیار در پیش حال چون خواهد بود، حضرت ایشان تند می‌رانند، چون این خاطر تکرار یافت^{۱۱} و غلبه کرد باز پرس کرده^{۱۲} فرمودند، مترسید و تردد بخاطر راه مسدود و زود برانید می‌تواند بود که هنوز آفتاب تمام غروب نکرده باشد که بمقصد رسیم، این^{۱۳} فرمودند و تازیانه بر اسب زدند و تند راندن گرفتند و ما نیز در عقب حضرت^{۱۴} ایشان تند می‌رانیدیم و هر زمان

-
- ۱- بر: مکه معظمه بملازمت ۲- بر: قدس‌الله تعالی سره ۳- بر: احتیاج
 بتعریف ۴- می: بآن می‌مانست که ۵- می: چپ، عدول ثقات ۶- بر: مرید
 حضرت مولانا نظام‌الدین ۷- می: (خدمت) ندارد ۸- می: چپ، بزودی آورده تا
 ۹- بر: مانده و در ۱۰- می: (و آرامگاهی) ۱۱- بر: این خاطر مکرر شد
 ۱۲- بر: و فرمودند ۱۳- می: این سخن فرمودند و ۱۴- می: در عقب ایشان .

در جرم خورشید می‌نگریستیم می‌دیدیم که همچنان برکنار افق ایستاده است و هیچ-گونه غروب‌ی و افولی ندارد و به آن می‌مانست که مگر ویرا برافق میخ دوز کرده‌اند تا وقتی که بدیوارهای آن ده رسیدیم درین وقت بیکبار آفتاب^۱ چنان غایب شد که هیچ اثر از او^۲ و حممرات بیاض شفق که بعد از غروب می‌باشد باقی نمی‌ماند و عالم بیکبار تاریک شد بمثابة که رؤیت الوان و اشکال ممکن نبود، حیرت و دهشت بر من غالب شد و یقین دانستم که آن تصرفی بود که حضرت ایشان نمودند بی‌طاقت شدم ، اسب برانگیختم و نزدیک حضرت ایشان راندم و گفتم خواجه حسبة لله بفرمایید که این چه سر بود که مشاهده نمودیم ، فرمودند که این^۳ یکی از شعبده‌های طریقت است .

۱- بر آفتاب غروب کرد که ۲- می، اثر ازو و حممرت و بیاض شفق، می، اثری ازو و از حممرات و بیاض، چه، اثری از حممرت و بیاض ۳- می، این از شعبده‌های .

فصل سیم

در ذکر کرامات و مقامات که اولاد و کمل اصحاب از آن حضرت مشاهده نموده‌اند و نقل فرموده

و در ایراد هر نقلی شمه از احوال ناقل بر سبیل اجمال مذکور خواهد شد:
حضرت^۱ خواجه کا، رحمه الله تعالى: فرزند نخستین ایشان بودند و آراسته بانواع و اصناف علوم ظاهری و باطنی و دانشمند و متبحر بودند و در علوم نقلی و عقلی درجه کمال داشتند و در حقایق علوم کتاب و سنت بروجیه دقیق^۲ النظر و حدید البصر بودند که هیچ دقیقه از نظر حقیقت بین ایشان پوشیده نمی‌گشت و با

۱- می: حضرت خواجه محمد عبدالله که بخواجه کلان و به خواجگان خواجه رحمه الله تعالى اشتها دارند فرزند نخستین حضرت ایشان، میج: حضرت خواجه رحمه الله علیه فرزند نخستین ایشان بوده‌اند، چپ: حضرت خواجگان کلان خواجه رحمه الله تعالى، نسخه بدل چپ: حضرت خواجه محمد عبدالله که بکلان خواجه و به خواجگان خواجه رحمه الله اشتها دارند فرزند نخستین
۲- میج: رقیق النظر.

وجود تبحر در علوم ظاهری از نسبت باطنی حضرت ایشان بغایت بهره‌مند بودند و بعضی میخادیم که بر ملازمت ایشان مداومت کرده بودند از تصرفات و خوارق عادات ایشان حکایت می‌فرمودند^۱.

حضرت ایشان، خواجه کا^۲ را تعظیم و توقیر بسیار می‌کردند زیاده از آنکه پدران^۳ نسبت^۴ بفرزندان بجا آرند، روزی در محله خواجه کفشیر مشاهده افتاد که حضرت ایشان در محوطه ملایان در حجره بودند و فوطه شیر و شکر بسته و بی تکلف^۵ نشسته و بعضی از خواص و خدام در ملازمت بودند، ناگاه کسی خبر آورد که خواجه‌جان^۶ می‌آیند و ایشان در آن اوقات در ورسین می‌بودند که ده خاصه ایشان بود و از شهر تا آنجا دو^۷ شرعی راه بود و در هر دوسه ماه یکبار بملازمت حضرت ایشان می‌آمدند، بنابر نقاری^۸ که میان ایشان و خدمت خواجه محمد یحیی برادر خردتر واقع بود، چون حضرت ایشان شنیدند که خواجه‌کا^۹ می‌آیند فرمودند که دستار فرجی و موزه مرا بیارید، پس^{۱۰} فوطه را از سرمبارک برداشتند و دستار بستند و موزه پوشیدند و فرجی در بر کردند، و برخاستند و چند قدم باستقبال خواجه‌کا^{۱۱} پیش رفتند و پس خواجه را به حجره درآوردند^{۱۲} و نزدیک به خود بر همه اصحاب مقدم نشانند و جمعی از علماء و موالی سمرقند^{۱۳} همراه خواجه‌کا^{۱۴} در آمدند و بعد

- ۱- بر، حکایت می‌کردند ۲- می، چپ، حضرت ایشان خدمت خواجه کلان را
- ۳- می، (پدران) ندارد ۴- می، (نسبت) ندارد ۵- می، چپ، بی تکلف‌تر نشسته، می، بی تکلف برنشسته ۶- می، که خدمت خواجه‌جان می‌آیند، می، که خدمت خواجه‌کا می‌آیند، چپ، که خدمت شرعی راه ۸- بر، بواسطه نقاری ۹- می، چپ، که خواجه کلان می‌آیند، می، که خواجه کلان می‌آیند، چپ، که خواجه کلان می‌آیند ۱۰- بر، بیارید، فوطه از سرمبارک ۱۱- می، حضرت خواجه‌کا خواجه علیه‌الرحمه پیش رفتند، می، خواجه‌کا خواجه پیش آمدند، چپ، خواجه کلان پیش رفتند ۱۲- می، چپ، درآورده نزدیک بخود ۱۳- می، چپ، سمرقند نیز همراه ۱۴- همراه خواجه‌جان خواجه علیه‌الرحمه، می، همراه خواجه‌کا خواجه در آمدند چپ، همراه خواجه آمدند.

از آنکه زمانی سکوت کردند، حضرت ایشان خواجکا را^۱ گفتند سخن گویند و فایده فرمائید، خواجکا^۱ تواضع کردند و حضرت ایشان تفسیر قاضی را برداشتند و بگشادند و درآبتی آغاز گفتگوی کردند و خواجکا^۱ در آن آیت بسی اقوال علماء^۲ ظاهر و حقایق اهل باطن گفتند چنانچه همه دانشمندان حاضر از استحضار و تبحر ایشان متحیر شدند، بعد از آن خوانهای نان و شربت آوردند و چون^۳ فارغ شدند بعد از لحظه^۴ خواجکا برخاستند و حضرت ایشان چند گام^۵ به مشایعه پیش نهادند بعد از آن نشستند و موزه کنند^۶ و فوطه بستند. روزی حضرت ایشان از محله خواجه کفشیر عزیمت پرسش خواجکا^۱ فرمودند و متوجه جانب^۷ ورسین شدند و فقیر پیاده تنها از^۸ عقب روان شد و راه گم کرده سرگردانیها کشید و آن شب در راه ماند، چون روز دیگر^۹ به ورسین رسید حضرت^{۱۰} ایشان بده دیگر تشریف برده بودند لیکن آنجا به شرف ملازمت خواجکا^۱ رسیده شد و ایشان پیش از آن نام فقیر شنیده بودند و بعضی مصنفات والد را علیه الرحمه دیده، چون فقیر را بشناختند التفات بسیار کرده^{۱۱} از احوال والد خبرها پرسیدند و فرمودند شنیده ام که نفس او را تأثیر تمام است در نفوس خواص و عوام و در دقایق تفسیر و حقایق تأویل بی نظیر^{۱۲} و عدیل است بعد از آن سخنان در میان آمد و بتقریب^{۱۳} در آیت^{۱۴}: يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا

-
- ۱- می، چپ، خواجه کلان را، می، خواجکا خواجه را ۲- می، (علماء) افتاده
 ۳- می، (و چون فارغ شدند) ندارد ۴- می، بعد از لحظه خواجکا خواجه برخاستند می،
 بعد از آن حضرت خواجکا خواجه برخاستند، چپ، بعد از لحظه خواجه کلان برخاستند
 ۵- بر، چند قدم ۶- می، موزه کشیدند ۷- بر، و متوجه ورسین ۸- بر،
 تنها در عقب ۹- بر، چون روز شد و ورسین رسید ۱۰- بر، (حضرت ایشان بده
 دیگر تشریف برده بودند، لیکن آنجا بشرف ملازمت (می، چپ، خواجه کلان- می، خواجکا
 خواجه) رسیده شد) افتاده است ۱۱- بر، بسیار کردند و از ۱۲- می، (بی نظیر)
 ندارد ۱۳- می، چپ، بتقریب ۱۴- می، در آیت کریمه قل یا نار،

علیٰ ابراهیم، شروع کردند و اقوال علمای ظاهر و باطن بسیار گفتند و تأویل حکما را که می‌گویند مراد از نار آتش غضب نمرود بود و برد آن اطفاء نائره غضب او، رد کردند و هم بمقدمات معقوله ایشان اثبات^۱ کردند که آن نار عنصری بود که برودت عارض ماهیت آن شد و در اثبات این معنی چندان سخنان^۲ دقیق و اقوال اهل تحقیق بیان کردند که اگر کسی آنرا قید کردی در آن باب رساله توانستی نوشتن بعد از آن فقیر را سه شبانه روز نگاه داشتند و جز به وقت خواب تنها نگذاشتند و در آن ایام ولیالی بحسب ظاهر و باطن التفات می‌نمودند و عنایات می‌فرمودند و در خلوات بشرایط ملازمت و آداب صحبت، حضرت ایشان اشارت می‌کردند و از^۳ دقایق طریقه این طایفه علیه نکات بر زبان می‌آوردند و بعد از سه روز رخصت دادند و سواره به محله خواجه کفشیر باز فرستادند و ایشان در ظهور شاه بیک‌خان^۴ و استیلای اوزبک بر سمرقند بجانب اندکان فرار نمودند و آنجا رحلت بدارالقرار فرمودند در شهرو^۵ سنه ست و تسعمائه و قبر مبارک ایشان آنجا است.

-
- ۱- بر: اثبات این معنی کردند که ۲- بر: چندان سخنان فرمودند که اگر کسی ۳- بر: و از طریقه دقایق اینطایفه ۴- می: در ظهور شاه بیک‌بخت خان و استیلا اوزبک از سمرقند بجانب اندجان، می: در ظهور شاه بیک‌خان و استیلا اوزبک، بسمرقند، چپ: در ظهور شاه بخت خان و استیلای اوزبک بسمرقند، نسخه بدل چپ: در ظهور شاه بیک‌خان و استیلا اوزبک از سمرقند بجانب اندجان ۵- می: چپ: (در شهرو سنه ست و تسعمائه و قبر مبارک ایشان آنجا است) ندارد و بجای آن در نسخه می: رحلت بدارالقرار فرمودند، بعد از فوت، خواجه کلان را بتاشکند آورده و در جوار مزار فائض الانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال شاشی در زیر پای والده خود مدفونند. در نسخه چپ: رحلت بدارالقرار فرمودند پس از آن ایشان را از جانب تاشکند آوردند در مزار فائض الانوار حضرت شیخ ابوبکر قفال قدس سره نزدیک مرقد حضرت مولانا نظام‌الدین خاموش دفن کردند، چپ: نسخه بدل: رحلت بدارالقرار فرمودند، بعد از فوت نمش خواجه کلان را به تاشکند آوردند و در جوار فائض الانوار ابوبکر قفال شاشی در زیر پای والده خود مدفون آمد.

خدمت^۱ خواجکا می فرمودند که در مبادی حال که حضرت ایشان در تاشکند بوده اند^۲ وقتی از اوقات عمه فقیر خواسته اند که ضعیفه را از اقربا که در همسایگی ایشان بیمار بوده عیادت کنند حضرت ایشان فرموده اند که عیادت حاجت نیست و مانع شده اند ، بعد از آن بجانب فرکت رفته اند عمه فقیر بعد از رفتن حضرت ایشان بدو سه روز قصد عیادت آن ضعیفه^۳ کرده اند و با خود گفته که حضرت ایشان به فرکت رفته اند لحظه روم بیمار پرسی کنم وصله رحم بجا آرم ، چون قدم از خانه بیرون نهاده اند حضرت ایشان را دیده اند که سواره پیدا شده اند و فرموده^۴ که به عیادت می روید بزرگردید، نمی ترسید که شما نیز بیمار شوید و شما را عیادت باید کرد، ایشان برگشته اند و چون قدم^۵ در خانه نهاده اند بیمار شده اند و به تب محرق بر بستر افتاده و بعد از چند روز حضرت ایشان از فرکت مراجعت کرده اند و بعیادت عمه فقیر آمده اند و فرموده اند که چرا باید بیمار پرسیدن و بیمار شدن .

هم خدمت خواجکا^۶ فرمودند که عمه من از نساء عارفات بودند و بواسطه التفات حضرت ایشان بدرجات عالیات^۷ رسیده بودند گاهگاه از حضرت ایشان نقل ها می کردند ، می گفتند که حضرت ایشان در جوانیها که در تاشکند بودند هرگاه که حضرت ایشان را قبضی عارض شدی مکرراً از خانه بیرون می آمدند و باز درون می آمدند و هر بار که بخانه در می آمدند بطریق خلع و لبس در صورتی دیگر ظاهر می شدند، اگر فرضاً ده بار در آمدندی هر بار بصورتی دیگر بر آمدندی ، چنانچه ضعفا که در حرم بودند از شکل بیگانه بغلط^۸ می افتادند و فریاد می کردند و حضرت ایشان

- ۱- می: حضرت خواجه کلان می فرمودند که در، چپ؛ خدمت خواجه کلان می فرمودند که در، میج؛ از ابتدای سطر اول صفحه ۵۷۶ تا آخر سطر چهارم از صفحه ۵۷۸، یعنی؛ (خدمت خواجکا می فرمودند) تا ؛ (در منزل سید قتاد ، در زمان سلطان ابوسعید میرزا) پیش از دو صفحه افتاده است ۲- می: چپ؛ می بوده اند ۳- می: چپ؛ آن مریضه کرده اند ۴- می: چپ؛ و فرموده اند که ۵- می: چپ؛ چون پای در ۶- چپ؛ هم خدمت خواجه کلان، می؛ هم خدمت خواجگان ۷- می؛ (عالیات) ندارد ۸- می؛ در غلط افتاده فریاد، چپ؛ بغلط افتاده فریاد .

خلع آن صورت کرده تبسم می نمودند و آن قبض مرتفع می شد و این صفت خلع و لبس آنحضرت است ، آنچه مخدّم می مولانا نورالدین عبدالرحمن^۱ الجامی قدس الله سره السامی در نفعات الانس نوشته اند که جناب ارشاد مآبی خواجه ناصرالدین^۲ عبیدالله ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق الطالبین فرمودند که چون بصحبت مولانا یعقوب چرخنی علیه الرحمه رسیدم بر روی مبارک ایشان انسك بیاضی^۳ دیدم مشابه آنچه موجب نفرت طبیعت می باشد و با من در لباس سیاست^۴ و درشت گوئی ظاهر شدند و چندان سیاست نمودند و درشت گفتند که نزدیک بود که باطن من از ایشان منقطع شود^۵ و مرا یاس تمام حاصل گردد^۶ و بسیار محزون و مغموم شدم بار دیگر که بمجلس شریف ایشان رسیدم بر من بصورت محبوبی ظاهر شدند که هرگز هیچ کس^۷ را چنان محبوب ندیده بودم و با من لطف بسیار نمودند درین وقت که حضرت خواجه این سخن می فرمودند درنظر این فقیر بصورت عزیزی برآمدند که مرا رابطه^۸ محبت و ارادت تمام به نسبت وی بود و چندگاه بسود که از دنیا رحلت^۹ فرموده بود و فی الحال خلع آن صورت کردند مرا تصور آن شد که شاید آن صورت همان درخیال من بوده باشد، بعد از آن از بعضی همراهان شنیدیم که وی هم آنصورت مشاهده کرده بود و عقیده این فقیر آنست که آن خلع و لبس بشعور و اختیار ایشان بود اثبات آن معنی را که^{۱۰} از خدمت مولانا یعقوب نقل کردند .

راقم این حروف از خدمت مولانا مزاری و حافظ اسمعیل روجی که هردو از اصحاب^{۱۱} مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره بودند شنید که گفتند ما آن روز

۱- می، عبدالرحمن جامی قدس سره در ۲- بر، خواجه عبیدالله ۳- می،

چپ، بیاضی بود مشابه ۴- بر، سیاست ظاهر شدند ۵- بر، منقطع گردد

۶- بر، حاصل شود ۷- بر، هیچکس چنان محبوب ندیده بود ۸- می، چپ،

رابطه ارادت و محبت تمام ۹- می، چپ، از دنیا رفته بود ۱۰- بر، (از) ندارد

۱۱- می، چپ، از اصحاب حضرت مولانا سعدالدین قدس سره .

همراه حضرت مخدومی^۱ مولانا نورالدین عبدالرحمن^۲ بودیم و آن خلع و لبس را از حضرت ایشان مشاهده نمودیم که بصورت حضرت^۳ مولانا سعدالدین قدس سره برآمدند و این صورت در هرات واقع شده بوده است بر لب جوی انجیل در منزل سید قناد در زمان سلطان ابوسعید میرزا^۴

خدمت خواجکا^۵ علیه الرحمه می فرمودند که در آن تاریخ که حضرت ایشان هنوز بالتماس میرزا سلطان ابوسعید از تاشکند بکوچ بسمرقند نیامده بودند یکی از خدام حضرت ایشان بسمرقند^۶ می رفته وی را گفته اند از آنجا بجهت ما چند قوتی غسل مصفی بیاوری^۷، در سمرقند قوتیها تراشیده و پر غسل کرده است و سرهای آنرا سختیان^۸ گرفته و مهر کرده برداشته و روان شده، اتفاقاً^۹ در بازار سمرقند به مهمی یکزمان بر در دکان بزازی نشسته است و قوتیها^{۱۰} پیش خود نهاده، ناگاه زنی جمیله مست که آشنای آن بزاز بوده آنجا پیدا شده است و برکنار آن دکان نشسته و بآن بزاز گفتگوی کرده و آن خادم دو سه^{۱۱} نظر حرام ناشایست بجانب وی انداخته بعد از آن صرف نظر کرده و قوتیها را از پیش او برداشته و بتاشکند آورده، چون به منازل^{۱۲} حضرت ایشان رسیده، آنحضرت بصحرا رفته بوده اند، آن قوتیها را محفوظ کرده و خواسته که از عقب رود که^{۱۳} ناگاه حضرت ایشان رسیده اند وی آن قوتیها را پیش^{۱۴} آورده چون نظر مبارك حضرت^{۱۵} ایشان بروی افتاده است در

-
- ۱- چپ، (مخدومی) ندارد ۲- می، نسخه بدل چپ، عبدالرحمن جامی بودیم
 ۳- می، (حضرت) ندارد ۴- می، افتادگی نسخه میج تا اینجا است ۵- می، چپ،
 خدمت خواجه کلان علیه الرحمه، میج، خدمت خواجکا خواجه علیه الرحمه ۶- میج،
 (می رفته) ندارد ۷- می، چپ، بیاوردی ۸- میج، سختیان ۹- بر، اتفاق در
 ۱۰- می، چپ، و قوتیها را ۱۱- میج، دو نظر حرام بجانب ۱۲- بر، بمنزل
 ۱۳- می، چپ، (که) ندارد ۱۴- بر، قوتیها را آورده ۱۵- بر، مبارك آن
 حضرت بر آن افتاده.

غضب شده‌اند و فرموده که ازین قوتیها بسوی شراب می‌آید و نسبت بوی تند شده فرموده‌اند که ای بی سعادت من ازتو غسل طلبیده‌ام تو از برای من شراب می‌آری، وی گفته که من غسل آورده‌ام، سر هر قوتی را که گشاده‌اند پرشراب بوده است.

پوشیده نماند که حضرت خواجکا^۱ داماد حضرت سید تقی‌الدین محمد کرمانی^۲ بودند و ایشان را از صلیبه حضرت سید سه‌پسر و دو صلیبه بود، پسران خواجه نظام‌الدین عبدالهادی و خواجه^۳ خواند^۴ محمود و خواجه عبدالخالق ادام‌الله ظلال افضالهم و حضرت خواجکا^۱ را بعد از وفات صلیبه سید نسبتی دیگر^۵ بحضرت خواجه محمد نظام که از اولاد صاحب هدایه بودند واقع شده بود و از صلیبه وی نیز سه‌پسر و دو صلیبه داشتند. پسران: خواجه عبدالعلیم، و خواجه عبدالشهید و خواجه ابوالفیض و نیز حضرت خواجه را از^۶ ترکیه خاصه خود یک پسر دیگر بود خواجه محمدیوسف نام.

خواجه محمد یحیی: رحمه‌الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان بودند و بغایت محبوب و مقبول آن حضرت چنانچه در آخر حیات حضرت خواجه را قائم مقام خود ساختند و تولیت مزار فایض الانوار خود را بایشان تفویض فرمودند، هرگاه که خدمت خواجه به مجلس حضرت ایشان^۷ درآمدندی آنحضرت معارف و حقایق بسیار

۱- می، چپ، حضرت خواجه کلان، مع، حضرت خواجکا خواجه ۲- چپ، بوده‌اند

۳- مع، (و خواجه خواند محمود و خواجه عبدالخالق ادام‌الله ظلال افضالهم و حضرت) افتاده

۴- می، چپ، و خواجه خواند محمود ۵- می، دیگر بخواجه محمد پسر خواجه نظام-

الدین که برادر خرد خواجه عظام‌الدین که از اولاد، نسخه بدل چپ، نسبت دیگر بخواجه محمد پسر خواجه نظام‌الدین که برادر خرد خواجه نظام‌الدین که از اولاد مع، چپ، نسبت دیگر بخواجه محمد نظام که از اولاد ۶- بر، چپ، حضرت خواجه را یک پسر

۷- چپ، حضرت ایشان حاضر شدند آنحضرت معارف و، بر، حضرت ایشان حاضر شدند معارف و.

گفتندی و در آن سخنان مخاطب، خدمت‌خواجه بودندی^۱ با آنکه اصحاب کبار ایشان از علماء و عرفاء حاضر می‌بودند^۲. حضرت مخدومی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس‌الله^۳ سره^۴ السامی، خدمت‌خواجه محمدیحیی را بغایت معتقد بودند و تعریف می‌فرمودند، روزی می‌گفتند که خدمت‌خواجه محمدیحیی بطریقه خواجکان قدس‌الله^۵ تعالی ارواحهم مناسبت^۶ تمام دارند و نسبت علمیه بر خواجگان^۷ غالب است و نسبت جذبه بر خواجه محمد یحیی.

در آن ایام که خدمت‌خواجه محمدیحیی به هری^۸ تشریف آورده بودند، روزی فرمودند که بدیدن مولانا محمد روجی می‌رویم تو نیز همراه ما باش، در ملازمت ایشان رفتم و خدمت مولانا بآداب تمام^۹ و تعظیم هرچه تمامتر از منزلی که متصل مسجد جامع داشتند بیرون آمدند و خدمت^{۱۰} خواجه را دریافتند و بمنزل آوردند و صحبت گرم داشتند و از اول تا آخر آن مجلس بسکوت گذشت، روز دیگر^{۱۱} که به خدمت مولانا رفتم، فرمودند فلان^{۱۲} این چه لطافت^{۱۳} و حسن استعداد است که خدمت^{۱۴} خواجه دارند، دیروز که به صحبت نشستند چنان شیفته لطف^{۱۵} نسبت ایشان شدم که نزدیک بود که فریاد از^{۱۶} نهاد من برآید، این سخن را از ایشان بخدمت‌خواجه عرض کردم خوشدل شدند و فرمودند که من^{۱۷} دی در صحبت مولانا نفی خود و اثبات

- ۱- بر؛ بودند ۲- می؛ می؛ حاضر بودند ۳- می؛ قدس سره ۴- می؛
 سره السامی ایشان خدمت‌خواجه ۵- می؛ که حضرت خواجه ۶- می؛ چپ؛ قدس‌الله
 ارواحهم ۷- می؛ نسبت تمام ۸- می؛ علمیه بر خدمت‌خواجه کلان علیه‌الرحمه
 غالب است، می؛ علمیه بر خدمت‌خواجکان غالب است، چپ؛ علمیه بر خدمت‌خواجکان غالب
 است ۹- چپ؛ به هرات ۱۰- می؛ چپ؛ بآداب و تعظیم هرچه تمامتر از، می؛ به
 آداب هرچه تمامتر از ۱۱- می؛ (خدمت) ندارد ۱۲- بر؛ روزی دیگر که فقیر
 بخدمت ۱۳- می؛ (فلان) ندارد ۱۴- بر؛ (و) ندارد ۱۵- بر؛ که خواجه
 محمدیحیی دارند ۱۶- بر؛ شیفته لطف و نسبت، می؛ شیفته نسبت ۱۷- می؛ که فریادها
 کنم، این سخن را ۱۸- می؛ (وی) ندارد.

ایشان کردم^۱ هرچه از من دیده‌اند از خود دیده‌اند.

خدمت خواجه بعد از وفات حضرت ایشان بر سر^۲ مزار فایض الانوار آن حضرت بطریقه خواجهگان قدس الله^۳ ارواحهم مشغولی عظیم داشتند و خاطر شریف بر نسبت جمعیت این عزیزان می‌گماشتند و چند سال وظیفه ایشان آن بود که چون نماز خفتن را بجماعت می‌گزارند، فوطه کم بایتی^۴ شش زرعی بر کمر محکم می‌پیچیدند و در مقابل قبر مبارک حضرت ایشان دوزانو بمراقبه می‌نشینند، بر وجهی که جوارح ایشان^۵ از حرکات فضولی محفوظ می‌بود و جز بنماز تهجد^۶ بر نمی‌خواستند لاجرم اصحاب از آثار نسبت ایشان در صحبت همان جمعیت حضرت ایشان باز^۷ می‌یافتند و بغایت متأثر می‌شدند، یکی از اهالی خراسان که بخاندان خواجهگان قدس الله تعالی^۸ ارواحهم ارادت و اخلاص تمام داشت بعد از وفات حضرت ایشان بسمرقند رفته بود، وی می‌فرمود که در محله خواجه کفشیر بر سر مزار حضرت ایشان بملازمت^۹ خواجه محمد یحیی بسیار می‌رسیدم و در صحبت ایشان حضور^{۱۰} تمام می‌یافتم تا روزی به درخانه ایشان رفتم^{۱۱} و ایشان در حرم بودند در دالان بدکانچه^{۱۲} نشستم و انتظار ایشان می‌بردم در این اثنا به خاطرم افتاد که حضرت ایشان گاهگاه در باطن مستعدان تصرف می‌کرده‌اند و ایشان را بعالم بیخودی و بی‌شعوری می‌رسانیده^{۱۳} آیا خدمت خواجه قوت تصرف ندارند؟ یا قابلی نیست که خاطر بر جمعیت وی گمارند در این اندیشه

-
- ۱- می‌کردم ۲- می‌ بر سر منزل مزار ۳- بر: قدس الله تعالی سره
۴- می‌ فوطه یابتی، می‌ فوطه کم بایتی، چپ: فوطه کم بایتی ۵- می‌ (ایشان) ندارد
۶- می‌ (تهجد بر نمی‌خواستند لاجرم اصحاب از آثار نسبت ایشان در صحبت همان) افتاده
۷- بر: (باز) ندارد ۸- می‌ چپ: قدس الله ارواحهم، می‌ جمله دعا ندارد، ۹- می‌
می‌ بملازمت حضرت خواجه محمد یحیی ۱۰- بر: حضور و جمعیت خاطر تمام می‌یافتم
۱۱- می‌ رفته‌ام و، می‌ (ایشان رفتم) افتاده ۱۲- می‌ بر دکانچه ۱۳- بر: می‌رسانیدند آیا.

افتاد و این خاطر^۱ بر من غلبه کرد ناگاه خواجه بیرون آمدند و نزدیک من نشستند و زمانی سکوت کردند بعد از آن فرمودند که ارباب تصرف برانواعند، بعضی^۲ مأذون و مختارند که باذن حق سبحانه و^۳ باختیار خود هرگاه^۴ خواهند در باطن هر که خواهند تصرف کنند و^۵ و او را بمقام فنا و بیخودی رسانند و بعضی دیگر از آن قبیل اند که با وجود قوت تصرف جز بامر غیبی تصرف نکنند و تا از پیشگاه مأذون^۶ نشوند بکسی توجه نکنند و بعضی دیگر آن چنانند که گاهگاه صفتی و حالی برایشان غالب می شود که در غلبه آن حال وقتی که مغلوب باشند در باطن مریدان تصرف کنند و از حال خود ایشان را متأثر سازند پس کسی که نه مختار بود و نه مأذون و نه مأمور و نه مغلوب از و چشم تصور تصرف نباید داشت و درین گفتن التفانی کردند که مرا کیفیتی دست داد که بیخود شدم و بیشعور افتادم و از خود غایب و از غیر خود ذاهل^۷ شدم و این بیخودی خیلی برداشت بعد از آنکه بشعور آمدم و چشم گشادم دیدم که بر آن دکانچه بر یک پهلوی غلطیده ام و خدمت خواجه چشم پوشیده مراقب نشسته اند فی الحال باز نشستم و مرا یقین حاصل شد بآنکه خدمت خواجه از ارباب تصرف بوده اند.

خدمت خواجه^۸ بغایت غیور و تند خوی بودند و از غایت محبت بر حضرت ایشان غیرت عظیم داشتند گاهی که^۹ بمجلس آن حضرت در می آمدند اصحاب از ترس ایشان صحبت را باز^{۱۰} می گذاشتند زیرا که بعضی از خواجه لت ها خورده بودند و خواجه سه کت از غیرت اصحاب، ترك صحبت و ملازمت حضرت ایشان^{۱۱} کرده و

۱- می، (خاطر) ندارد می؛ (این) افتاده ۲- می؛ (بعضی) ندارد ۳- می؛

(و) ندارد ۴- بر، هرگاه که خواهند ۵- بر، (و) او را بمقام فنا و بیخودی رسانند

و بعضی دیگر از آن قبیل اند که با وجود قوت تصرف جز بامر غیبی تصرف نکنند (و) افتاده است

۶- می؛ (مأذون) نشوند بکسی توجه نکنند و بعضی دیگر آن چنانند که گاهگاه) افتاده

۷- بر، زایل شدم ۸- می خدمت خواجه محمد یحیی بغایت ۹- می؛ (که) ندارد

۱۰- بر، را می گذاشتند ۱۱- می، حضرت کرده .

مجلس را بازگذاشته متوجه سفر حجاز ، شده‌اند در کرت اول^۱ تا بخارا رفته‌اند و کرت ثانیه تا هرات و کرت ثالثه تایزد، لیکن هربار که خواجه سفر اختیار کرده‌اند حضرت ایشان بقوت جاذبه و توجه باطن، خواجه را هم از راه برگردانیده‌اند .

روزی خواجه در قرشی بعد از نماز پیشین بحضرت ایشان خلوتی ساخته بوده‌اند و عرض احوال باطنی خود می‌نموده و آن حضرت التفات‌ها می‌فرموده‌اند و صحبت بغایت گرم می‌گذشته اصحاب در بیرون بوده‌اند تا وقت عصر درآمده و مؤذن ازین خلوت^۲ و صحبت خبر نداشته در اول وقت بانگ نماز داده و حضرت ایشان بطهارت برخاسته‌اند و بعضی سخنان باتمام نارسیده نیم‌کاره مانده‌است و خواجه گمان برده‌اند که مگر اصحاب غیرت کرده و رشک آورده مؤذن راعن قصد بر آن داشته‌اند که زودتر بانگ نماز گوید و صحبت را برهم زند، به غضبی هر^۳ چه تمامتر بیرون آمده و اصحاب را گفته که اینک رفتم^۴ و حضرت ایشان را بشما گذاشتم^۵ تا بی مزاحمت^۶ من بفراغت صحبت دارید و همان لحظه بی آنکه از حضرت ایشان رخصت سفر جویند سوار شده بر عزیمت سفر حجاز روی بخراسان نهاده‌اند ، چنانچه بعد از فرصتی خادمان و متعلقان ایشان واقف شده‌اند^۷ قطارهای شتر و استر و اسباب سفر ترتیب داده^۸ به تعجیل از عقب رفته‌اند و در لب آمویه بخدمت خواجه ملحق شده‌اند و چون خواجه از قرشی در آن بیگاه روز روان شده‌اند در میان اصحاب شور و غوغا افتاده و آن قصه را به حضرت ایشان عرض کرده‌اند^۹ و آن حضرت از رفتن خواجه متأثر شده‌اند و قاصدی^{۱۰} را برسبیل تعجیل بخراسان فرستاده‌اند، پیش حضرت مخدوم مولانا نورالدین عبدالرحمن

۱- می، چپ، در کرت ادلی ۲- بر، ازین صحبت و خلوت خبر ۳- می، چپ، بغضب هر چه ۴- می، چپ، رفتیم ۵- می، چپ، گذاشتیم ۶- بر، تا بی‌زحمت من ۷- می، چپ، واقف شده قطارهای ۸- بر، ترتیب کرده‌اند و به ۹- بر، عرض کرده و آن ۱۰- بر، و قاصدی پیش حضرت مخدوم برسبیل تعجیل فرستاده‌اند که اگر توانند.

جامی قدس سره السامی که اگر توانند خواجه را برگردانند و چون خواجه به هرات آمدند بر سر مزار^۱ حضرت مولانا سعدالدین قدس سره در منزل ابوالبرکه نزول کردند و حضرت مخدومی مقدمات برگشتن^۲ به حسن عبارت و لطف استعارت در میان آوردند و خواجه از روی تواضع^۳ و ادب گفتند که عزیمت این سفر چنان در خاطر تعمیم یافته که بر دفع آن قادر نیستم ، دیگر حضرت مخدومی هیچ نگفتند و قاصد حضرت ایشان مأیوس برگشت و خواجه بعد از هفته^۴ به جانب یزد متوجه شدند و چون به یزد رسیدند هربار که از آنجا^۵ قصد رفتن می کرده اند ایشان را تب محرق می گرفته و چون فسخ عزیمت^۶ می کرده اند فی الفور تب^۷ مفارقت می کرده آخر دانسته اند که حضرت ایشان نمی گذارند، تا آنکه در آن ایام که در یزد مانده بوده اند شبی خوابی دیده اند چون بیدار شده اند هم در آن^۸ دل شب باضطراب تمام بیخود وار از فراش برجسته اند^۹ و پای بکفش بر سر طویله رفته اند واسب خاصه^{۱۰} را همچنان برهنه سوار شده اند که مجال موزه پوشیدن واسب زین کردن نداشته اند ملازمان و خادمان برجسته پیش رفته اند خواجه فرموده اند که موزه واسب زین کرده از عقب من آرید که حضرت ایشان مرا طلبیده اند و مجال مکث نیست ، پس پاشنه بر اسب برهنه زده اند و به تعجیل هرچه تمامتر متوجه خراسان شده و ملازمان و متعلقان بسرعت و استعجال احمال و اثقال را در منزلی دیگر بخواجه رسانیده اند چون به هرات رسیدند مجال توقف نداشتند، راقم این حروف نیز در ملازمت و مرافقت ایشان متوجه سمرقند شد

-
- ۱- می، مزار فیض الانوار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری در منزل خواجه ۲- می، مقدمات بازگشتن ۳- می، چپ، از روی ادب و تواضع گفتند که ۴- می، (هفته) افتاده ۵- می، (از آنجا قصد رفتن می کرده اند ایشان را تب محرق می گرفته و چون فسخ) افتاده ۶- می، آن عزیمت ۷- می، (تب) افتاده ۸- بر، در آن دل شب بیخود وار باضطراب تمام از فراش ۹- می، نسخه بدل چپ، برخاسته اند ۱۰- می، (خاصه) ندارد .

و آن سفر در اوایل ماه ربیع الاخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه بود با آنکه^۱ فقیر اسب و استر^۲ را هوار پرزور داشت تا چهل^۳ دختران بیش همراهی نتوانست کرد از جهت آنکه خواجه بغایت^۴ تند می‌راندند و بسرعت، و اسب بسیار از ایشان در راه می‌ماند، بارها به خاطر گذشت که به خدمت خواجه عرض کنم که آن عزیمت مصمم حجاز، چه بود، این مراجعت بسرعت چیست؟ باز ادب نگاه می‌داشتم تا خود اظهار کنند چون به چهل دختران رسیده شد، فرمودند که فلان من بغایت تند می‌روم و تو از همراهی من به تشویش می‌افتی باید که با متعلقان من که شتر دارند به فراغت آیی تا در سمرقند بما رسی و شاید به خاطر گذرده که آن عزیمت مصمم حجاز چه بود و این مراجعت بسرعت چیست؟ حال این است که شبی در یزد عزم سفر حجاز جزم کردم، به خواب دیدم که حضرت ایشان آمدند و کفش مرا بجانب سمرقند گردانیدند^۵ چون بیدار شدم قلقی و اضطرابی و شوقی^۶ و انجذابی^۷ بجانب حضرت ایشان از باطن خود باز یافتم که مرا بی‌طاقت و بی‌آرام ساخت و مجال مکث نماند، هم در آن دل شب از جای جستم و پای یکفش بر سر طویله رفتم و اسبی برهنه سوار شدم و تازان^۸ همچین که مشاهده می‌کنی روان شده‌ام و التفات حضرت ایشان کمند جذبی^۹ در گردن جان من افکنده کشان کشان بجانب خود می‌دواند^{۱۰} و یقین میدانم که تا بملازمت نرسم این قلق و اضطراب تسکین نخواهد یافت، این گفتند و تازیانه بر اسب زدند و تند راندند و فقیر همراه

-
- ۱- می، چپ، و با آنکه این فقیر ۲- چپ، اسب و اشتر را هوار ۳- می،
تا چل دختران از هرات دو منزل است بیش همراهی، مع، (تا چهل دختران بیش همراهی
نتوانست کرد از جهت آنکه خواجه بغایت تند می‌راندند و بسرعت و اسب بسیار از ایشان در راه
میمانند) افتاده ۴- می، چپ، بغایت بسرعت می‌راندند و اسب بسیار ۵- بر، به
خاطر رسد که ۶- می، سمرقند گذاشتند ۷- می، (و شوقی) ندارد ۸- مع،
و انجذابی مرا بجانب حضرت از خود باز یافتم ۹- مع، و تازان همچین که
۱۰- بر، کمند انجذابی در ۱۱- مع، چپ، خود می‌دانند .

جمعی از ملازمان و شترداران ایشان بعد از يك ماه در سمرقند به ملازمت واصل شد . خدمت خواجه می فرمودند که بعد از مراجعت از یزد به چندگاه باز مرا داعیه حجاز افتاد و قوت گرفت ، بخدمت مولانا سیدحسن توسل جستیم که برای من رخصت حاصل کنند ، خدمت مولانا بوقت فرصت عرض حال کردند ، حضرت ایشان پرسیده اند^۱ که غرض وی ازین سفر چیست ، مولانا از من پرسیدند ، گفتم این حدیث مرا باعث می شود که حضرت نبی^۲ صلی الله علیه وسلم فرموده اند که : من زارنی میتا فکانما زارنی حیاً ، حضرت ایشان فرمودند که ما را در جواب دادن سه روز مهلت دهید تا بینم^۳ که مصلحت چیست ، در شب سیم به خواب دیدم که حضرت نبی صلی الله علیه وسلم ظاهر شدند ، من سر در قدم آن حضرت ماندم^۴ ، فرمودند که والد خود را طلب تا صحبت داریم من دویدم و حضرت ایشان را تنبیه^۵ کردم به تعجیل آمدند و حضرت نبی^۶ صلی الله علیه وسلم ایشان را بردست راست خود نشانند و من پیش روی ایشان نشستم و سر پیش افکندم و چشم پوشیدم بعد از لحظه^۷ سر بر آوردم و نظر کردم حضرت نبی را صلی الله علیه وسلم دوتن دیدم و حضرت ایشان پیدا نبودند و هر چند امعان نظر کردم میان آن حضرت و ایشان^۸ به هیچ وجه امتیاز میسر نشد و معلوم نگشت که آن حضرت کدامند و ایشان کدام ؟ درین حیرت و دهشت بیدار شدم ، وقت سحر بود فی الحال طهارت ساختم و به ملازمت حضرت ایشان آمدم ، دیدم که نماز تهجد گزارده اند و مراقب نشسته و آهسته آمدم و نشستم ، سر مبارک بر آوردند و فرمودند که خواجه غرض شما حاصل شد و مراد خود یافتید ما را دیگر تشویش مدهید ، پیر شده ایم و دیدار

۱- می ، چپ ، پرسیدند که ۲- می ، که حضرت پیغمبر صلی الله ۳- می ، تا بینیم که ۴- می ، آنحضرت نهادم ، می ، قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵- می ، را خبر کردم ۶- می ، و حضرت نبوی صلی الله علیه وسلم ، می ، و حضرت نبی علیه الصلوة والسلام ۷- (سر) ندارد ۸- می ، می ، را علیه السلام دوتن ۹- می ، آن حضرت و حضرت ایشان بهیچوجه .

غنیمت است من سر در قدم مبارک ایشان نهادم و دیگر امثال آن دواعی را در باطن راه ندادم.

هم^۱ خواجه می فرمودند که حضرت ایشان مرا طریق رابطه اشارت کرده بودند وقتی در مبادی آن شغل پیش حضرت ایشان نشسته بودم و جمعی از اصحاب حاضر بودند در خاطر افتاد که آیا توجه بروی مبارک حضرت ایشان کنم^۲ یا بچشم آن حضرت، چون بجانب آن حضرت نظر کردم انگشت شهادت بر میان دو ابروی مبارک خود^۳ نهادند، معلوم شد که نظر در میان دو ابروی حضرت ایشان می باید کرد، بعد از آنکه اصحاب رفتند و خلوت شد به همان وجه تصریح کردند.

هم خواجه می فرمودند که یکبار^۴ تشویشی در باطن بود با خاطری بغایت پریشان پیش حضرت ایشان در آمدم و جمعی سرکارداران حسابی می گذرانیدند و گفتگوی ایشان دور و دراز کشید و من بغایت ملول و تنگدل گشتم ناگاه چنانچه درختی پر- گنجشگ باشد و کسی سنگی بر آن درخت اندازد و همه گنجشگان به یکبار پرند^۵، مرا کیفیتی شد که باطن من^۶ بتمام از هجوم خواطر و از آن پریشانی که داشتم خلاص شد و اطمینان دل^۷ حاصل گشت، درین حال بجانب حضرت ایشان نظر کردم دیدم که چشم مبارک آن حضرت بر من است و تیزتیز در من می نگرند، پس آهسته همچنانکه

۱- می، از اینجا یعنی از جمله، هم خواجه می فرمودند که، تا پایان سرگذشت خواجه محمدیحیی در نسخه میغ منشوش و تقریباً خلاصه گونه ای است از آنچه در متن صفحات نسخه (بر) آمده و چون مقابله و اصلاح از طریق معمول میسر نبود بناچار باقی مانده سرگذشت خواجه بر وایت نسخه میغ عیناً در ذیل صفحه آورده است و چنانکه ملاحظه می شود در نحوه کشته شدن خواجه و دستور قتل وی اختلافی بین روایت متن و نسخه میغ و چپ موجود است، ۲- می، چپ، ایشان باید کرد ۳- بر، (خود) ندارد ۴- می، چپ، که يك نوبت مرا در باطن تشویش بود با خاطری ۵- می، چپ، برند و بگریزند مرا ۶- می، (من) ندارد ۷- می، چپ، اطمینان دلی.

من شنیدم و بس، فرمودند که این^۱ هست و آن نیست و این نیز هست، بعد از آن سرکار داران را گفتند خیزید که من بوی کار^۲ دارم، چون مردم رفتند حضرت ایشان به من تفت شدند و فرمودند باینکه کسی را در باطن تشویشی باشد برای خاطروی کار و بار خود نتوان گذاشت، این نوع چیزها بخاطر نمی باید آورد، مبادا محلی افتد که آنجا پدری و پسری ننگند سعی در آن باید کرد که کسی از دیدن این چیزها تنگ دل نشود و در تشویش نیفتد^۳.

ذکر شهادت خواجه محمد یحیی و فرزندان ایشان: نقل است که چون شاه بیک خان بر سمرقند استیلا یافت در روز جمعه از اوایل ماه محرم سنه ست و تسعمائه میرزا سلطان علی از شهر سمرقند بیرون آمد بباغ میدان پیش شاه بیک خان رفته و صباح شب به خدمت خواجه با فرزندان و قاضی و سایر اکابر از شهر بیرون آمده اند بدیدن خان رفته اند، بعد از دیدن نگذاشته که خواجه ها^۴ و اکابر بشهر بروند و جمیع اموال و اسباب و املاک ایشان را تصرف نموده و خواجه های خرد را زوالی^۵ فرموده، منقولست که در زمانیکه زوالی^۶ بر پای خواجه محمد زکریا انداخته بوده اند خدمت خواجه بسیار متألم بوده اند و می گریسته اند و می گفته اند مرا جزم شده است که خان، مایان را می کشند، بنابراینکه حضرت ایشان در خلوات قصه حضرت امیر المؤمنین حسین بسیار می گفتند و می گریستند من نیز می گریستم و می فرمودند که استعداد ترا بروحانیت حضرت امام مناسبتی و ملائمتی تمام است و از شرب آن حضرت بحظی اوفر محتظی خواهی شد، سرو حکمت آن، این زمان بر من ظاهر شد و حکمت آنکه مرا یحیی

۱- چپ؛ این هست و این نیز هست ۲- بوی کاری دارم ۳- تا اینجا

نسخه چپ با دو نسخه بر، می مطابق است بعد از این تا پایان سرگذشت خواجه محمد یحیی عیناً با روایت خلاصه گوزه نسخه مج، منطبق است ۴- می؛ که خواجگان ۵- می؛ زوالی فرموده که بند برپای نهادند، منقولست ۶- می زوالی در پای خواجه محمد زکریا انداخته کردند خواجه محمد یحیی بسیار.

و اورا زکریا نام نهاده بودند همین بوده، همچنانکه حضرت یحیی و زکریا صلوات الرحمن علیهما و حضرت امیرالمؤمنین حسین و اولاد ایشان شهید شدند مایان نیز شهید می‌شویم، بعد از چند روز خدمت خواجه را اجازت سفر خراسان داده است، خدمت‌خواجه با فرزندان و همشیره‌ها و ازواج و سایر متعلقان و ملازمان متوجه خراسان شده‌اند، جمعی از اوزبکان را از برای قتل خدمت‌خواجه و فرزندان مقرر فرموده از عقب ایشان فرستاده و اوزبکی را نیز همراه^۱ خدمت‌خواجه ساخته بوده، هنوز خدمت‌خواجه بتاکنند^۲ نرسیده بوده‌اند که اوزبکان از عقب رسیده، پیش‌گذاشته‌اند خدمت‌خواجه چون به تاکنند^۳ رسیده‌اند شخصی گریان^۴ آمده گفته است که این جماعت برای این معنی آمده‌اند، خدمت‌خواجه مخدوم زاده‌ها را گفته‌اند که گریزید ایشان اسبان خود را گذاشته پنهان شده‌اند، خدمت‌خواجه از^۵ تاکنند گذشته‌اند اسبان مخدوم زاده‌ها را آورده‌اند، اوزبکی که همراه بوده بنیاد تندی کرده و گفته که خان مرا^۶ عتاب خواهد کرد که چه کردی که فرزندان خواجه ترسیده گریخته‌اند، ایشان را پیدا میباید ساخت^۷ خدمت‌خواجه یکی از متعلقان را همراه وی کرده بطلب فرزندان فرستاده‌اند نیافته‌اند، آن اوزبک بنزد خواجه مراجعت کرده تندی بیشتر از پیشتر کرده است، حضرت خواجه خود رفته به مردم آن قریه که خواجه‌ها آنجا پنهان بوده‌اند گفته‌اند که خواجه‌ها را پیدا ساخته بیاورید^۸، چون خواجه‌ها خبر یافته‌اند که بجهت ایشان به خدمت‌خواجه درشتی میکنند، بیرون آمده‌اند^۹.

نقل است که نماز پیشین بوده است که آن جماعت ظلمه آمده گذشته بوده‌اند چون برگشته‌اند، اوزبکی که همراه خدمت‌خواجه بوده است پیش آنها رفته که بینم

۱- می، نیز همراه ۲- می، بتاکنند ۳- می، گریه‌کنان آمده ۴- می،
 که از تاکنند گذشته‌اند ۵- می، خان ما را ۶- می، میباید کرد ۷- می،
 ساخته بیاورید چون مخدوم زاده‌ها خبر ۸- می، بیرون آمدند .

اینها چه کسانند و ساعتی بیکدیگر ایستاده اند و بیکبار بر سر کوچها تاخته اند و خواجهها را جدا ساخته در میان گرفته و گفته اند^۱ که کوچها را باز کنید، بار ساخته بطرف دشت خواجه کازرون^۲ روان ساخته اند که حکم آنست که براه دشت بیاورند، خدمت خواجه از ایشان التماس میکرده اند که ما را به شمشیر قتل کنید و ایشان می گفته اند که چرا این چنینها^۳ میگوئید و بخاطر میآورید ما شما را^۴ بشهر می بریم، خدمت خواجه به نصیحت فرزندان مشغول شده اند^۵، میفرموده اند که همان فرض کنید که چندگاه دیگر پاره اغذیه و اشربه و فواکه خورده شد، دل خود را به همین قوی و خرسند دارید که ما و شما^۶ را موافقت بحضرت امیر المؤمنین حسین و اولاد ایشان رضوان الله علیهم اجمعین واقع خواهد شد، ایشان در روز جمعه دهم محرم رفته اند و مایان در هفدهم میرویم و نیز این شب، شب جمعه است و خدمت خواجه چند نوبت فرموده اند که:

یا من لك الدنيا والاخره، ارحم لمن ليس^۷ له الدنيا والاخره.

منقولست که خدمت خواجه با آن جماعت میرفته اند تا زمانی که ماه^۸ برآمده است، بعد از آن کوچها را فرود آورده اند و خواجهها را جدا ساخته بدرجه شهادت رسانیده اند و آن جماعت چون بعد از ساعتی آمده اند گفته اند^۹، مخصوصان خواجه از میان این جمع بر آیند، نه کس بوده اند که از میان، برآمده اند و برکناره نشسته و دیگران را تاراج کرده اند و بعضی را اسیر کرده بعد از آن گفته اند که خواجه محمد امین رازود از آب آمویه گذرانید که ایشان را نیز حکم کشتن بود^{۱۰} اما مایان نخواستیم که چراغ این عزیز کشته میشد، اگر چنان کنیم چراغ این عزیز بتمام میمیرد، روز دیگر آن جماعت

-
- ۱- می، در میان گرفته و فرموده اند ۲- می، دشت خواجهکان ۳- می، این چنینها بخاطر میآورید ۴- می، شمایان را ۵- می، مشغول شده میفرمودند
 - ۶- که شمایان را ۷- می، لمن ليس الدنيا والاخره ۸- می، که ماه نوبر آمده است ۹- می، (گفته اند) افتاده ۱۰- می، بود، مایان گفتیم اگر آن چنان کنیم چراغ این عزیزان تمام میمیرد، روز دیگر.

بعد از غارت و تاراج برگشته اند و خدمت خواجه محمد امین را بچندی از ملازمان بدانجا که مذکور شد فرستاده اند و بقیة السیف بدهی از دیهای تاتکنند^۱ ادریس نام آمده اند، بیگانه روز ساربان^۲ که همراه^۳ بوده آمده خبر آورده که خواجه ها را در فلان صحرا شهید کرده اند، جمعی ملازمان رفته اند و در همان دشت با جامه های خون آلود^۴ با مانت دفن کرده اند. نقل است که گریبان کرته خواجه^۵ پاره شده بوده است. میکن که خواسته اند^۶ که بدرجه فضیلت غزاة مشرف شوند در مقام منازعت با قاتل شده باشند بعد از چند روز با حوالی که نتوان گفت این جمع به جانب قرشی رفته اند و تا مدت سه ماه خواجه ها در آن دشت مدفون بوده اند، بعد از سه ماه لطیفه واقع شده که آن جمع از قرشی آمده اند و خواجه ها را بر آورده به سمرقند آورده اند و در صفا مزار فائض الانوار حضرت ایشان دفن کرده اند قدس الله تعالی سرار هم^۷.

۱- می، تاشکند ۲- می، همراه بود آمده خبر کرده که در فلان صحرا خواجه ها را شهید کردند، و از ملازمان رفته اند و در ۳- می، خون آلوده ۴- می، کرته خدمت خواجه ۵- می، میکن خواسته باشند که بفضیلت غزاة ۶- تا اینجا روایت مطابق است با نسخه متن (بر) و نسخه می و چون نسخه مع، چپ در داستان قتل خواجه محمد یحیی با دو نسخه دیگر اختلاف کلی دارند و از طرف دیگر نسخه می نیز بعد از جمله: قدس الله تعالی سرار هم، عین روایت نسخه های مع و چپ را در موضوع قتل خواجه بی هیچ توضیحی در دنبال روایت خود آورده و در واقع روایت را تکرار کرده لذا ما نیز برای اینکه هر دو روایت در دست باشد پس از مقابله با نسخه های مذکور عیناً ذکر کردیم:

«حضرت ایشان در خلوات به خدمت محمد یحیی علیه الرحمه ذکر حضرت امام همام سعید شهید ابی عبدالله الحسین رضی الله تعالی عنه بسیار میکردند و از آن حضرت حکایات و اقوال می آورده و میفرمودند که استعداد ترا بروحانیت حضرت امام مناسبتی و ملائمتی تمام است

←

مخفی نماند که حضرت^۱ ایشان بعد از وفات والده خواجکا^۲، مخدره را از اقربای خود بحباله ازدواج درآورده بوده‌اند و خدمت خواجه محمد یحیی ازوی در وجود آمده.

۱- بر آنکه حضرت خواجه عبیدالله ۲- می، میج، والده حضرت خواجکا خواجه-
چپ، والده حضرت خواجه کلان.

→

و از شرب آن حضرت بحظی او فر محتظی خواهی شد، بعد از وفات حضرت ایشان چون شاه بیک خان بر ولایت سمرقند استیلا یافت در اوایل ماه محرم سنه ست و تسعمائیه، خدمت خواجه را مؤاخذه و مطالبه کردند و جمیع جهات و اموال و اسباب و املاک را تصرف نمودند، خدمت خواجه در آن اوقات میفرمودند که امید می‌دارم که در این ایام عاشورا اثر آن مناسبت که حضرت ایشان بارها مرا به آن بشارت میدادند، ظاهر شود و در آن ایام خان ایشان را اجازت سفر خراسان داده است و ایشان با ولاد و ازواج و سایر متعلقان و ملازمان متوجه خراسان شده‌اند، در آن وقت جمعی از امرای بزرگ اوزبک به رای و تدبیر ناقص خود، گذاشتن خواجه و اولاد ایشان را بخراسان صواب ندیده‌اند، به خان عرض کرده‌اند که روان کردن خواجه و اولاد ایشان بخراسان مناسب نیست، مبادا آنجا احداث فتنه کنند، صلاح ملک در آن میدانیم که هم اینجا ایشان را بقتل رسانیم، خان تجویز این معنی نکرده خود را بآن سخنان نیاورده و ایشان مبالغه از حد گذرانیده‌اند و ابرام بنهایت رسانیده، چنانچه خان بیچاره شده و فرموده که هر چه صلاح ملک و دین در آنست چنان کنید و در خفیه اسبی را هوار پرزور از اسبان خاصه خود به محرمی داده و ویرا نزد خواجه به تعجیل هر چه تا متر فرستاده که، جمعی از امراء قصد شما دارند و بمنع ما متمتع نمیشوند، اسبی را هوار یقوت فرستادیم که ما را بر آن اعتمادی تمام است و در هر شبی سی فرسنگ میرود و مانند گی ندارد، باید که فی الحال از میان مردم خود بیرون آید و تنها سوار شده متوجه خراسان شوید و خاطر از جانب اولاد و ازواج و متعلقان جمع دارید که ما اینجا حامی و راعی ایشانیم و نخواهیم گذاشت که ضرری و اهانتی بایشان رسد، چون محرم خان اسب را به

←

خدمت خواجه^۱ را بعد از تأهل، حق سبحانه^۲ و تعالی سه پسر سعادت اثر و دو صلبیه کرامت کرده بود^۳، پسران: خواجه محمد زکریا و خواجه عبدالباقی و خواجه محمد امین روح الله ارواحهم .

→

خدمت خواجه رسانیده از آنجا که غیرت و حمیت ایشان می بود، تنها گذاشتن اولاد و ازواج و متعلقان را جایز نداشته اند، بآن محرم خان گفته اند که حضرت ایشان مرا در خلوت همیشه بشارتی میدادند و اشارتی میکردند و من انتظار آن می برم و امید میدارم که آنچه خیر من است پیش من آید، خان را گوید که شما کرم فرمودید و احسان نمودید جزا کم الله عنا خیرا واسب خان را باز فرستاده اند و از راه کریمه متوجه خراسان شده تا بقصبه تا تکند رسیده اند که نه فرسنگ از سمرقند دور است، در اثنای راه بر سیل تحیر و تعجب می فرموده اند که مرا حیرتی است یقین میدانم که اشارت و بشارت حضرت ایشان حق و صدق بود و اثری از آن بظهور نیامد آیا در ضمن این چه حکمت است تا آنکه به قریه کراب از مضافات تا تکند رسیده اند و آن روز پانزدهم محرم بوده است از سال مذکور، ناگاه جمع کثیر از قوم اوزبک قریب سیصد سوار از عقب خواجه در آن صحرا رسیده اند و خواجه را با دوفروزد بزرگوار ایشان، خواجه محمد زکریا و خواجه عبدالباقی بدرجه شهادت رسانیده اند و سایر اولاد و متعلقان را به سمرقند باز گردانیده و جمعی از محبان و مخلصان نعمش خواجه و اولاد ایشان را به محله خواجه کفشیر آورده اند و در آن روز در سمرقند از کثرت و ازدحام خواص و عوم به جهت نماز جنازه خواجه و اولاد ایشان قیامتی قائم شده بوده است و بعد از نماز جنازه، جسد مبارک خواجه و اولاد ایشان در محوطه ملایان نزدیک به قبر مبارک حضرت ایشان دفن کرده اند رحمهم الله تعالی رحمة واسعة .

۱- می، خدمت خواجه محمد یحیی را بعد از ۲- می، چپ، حق تعالی ۳- می، کرامت کرده و پسران چپ، کرامت فرموده بود، پسران .

مولانا^۱ سید حسین رحمة الله^۲ تعالی: از اعظام^۳ اصحاب حضرت ایشان بودند و از سابقان و ملازمان قدیم، بعضی مخادیم چنین گفتند^۴ که در مبادی حال که خدمت مولانا خرد سال بوده اند والد ایشان^۵ را از تاشکند به مجلس^۶ آن حضرت آورده اتفاقاً پیش حضرت ایشان ظرفی پر عسل حاضر بوده، خدمت^۷ مولانا متوجه آن عسل شده اند و مشغوف آن گشته، در این اثنا حضرت ایشان از مولانا پرسیده اند که ای کودک چه نام داری، مولانا گفته اند عسل، حضرت ایشان تبسم کرده^۸ فرموده اند که این کودک را^۹ قابلیت تمام است باین مقدار که کام او از عسل شیرین شده اینچنین مشغوف آن است که نام خود را در یاد عسل گم کرده جز نام عسل بر زبان نمی آرد اگر کام جان او را^{۱۰} به چیزی شیرین تر از عسل چاشنیمند^{۱۱} گردانند هر آینه توجه و شغف او^{۱۲} به آن غایت قوی خواهد شد، پس خدمت مولانا را از والد ایشان گرفته اند و به حجر^{۱۳} تربیت در آورده بمکتب فرستاده اند تا قرآن و سواد روان کرده اند، بعد از آن بتحصول علوم بامر حضرت ایشان^{۱۴} مشغول شده^{۱۵} تا دانشمند متبحر گشته اند و در آن اثنا به تصرفات باطنی^{۱۶} حضرت ایشان، تربیتها می یافتند^{۱۷} تا بمرتبہ کمال بلکه بدرجہ تکمیل و اکمال رسیدند^{۱۸} از بعضی اکابر اصحاب^{۱۹} استماع افتاده که خدمت مولانا سید حسن قوت^{۲۰} تمام دارند در تصرف باطن مستعدان لیکن بنا بر مراعات ادب نسبت بحضرت

-
- ۱- می، مولانا حسن ۲- می، رحمة الله علیه ۳- می، از اعلم اصحاب
 ۴- می، گفته اند ۵- می، والد ایشان، ایشان را ۶- می، به مجلس حضرت ایشان
 آورده - چپ، بمجلس آورده ۷- می، (خدمت) ندارد ۸- بر، تبسم کرده اند و
 فرموده اند ۹- بر، را عجب قابلیت تمام ۱۰- بر، جان او به چیزی ۱۱- چپ،
 چاشنی گردانند ۱۲- بر، می، شغف بآن ۱۳- می، چپ، و بحجره تربیت
 ۱۴- می، (ایشان) ندارد ۱۵- می، چپ، شده اند تا ۱۶- می، (باطنی) ندارد
 ۱۷- می، چپ، می یافته اند تا به مرتبه کمال - می، یافته اند تا به درجه ۱۸- می، چپ،
 رسیده اند ۱۹- می، (اصحاب) ندارد ۲۰- بر، قوت دارند.

ایشان در باطن کسی تصرف نمیکنند و خود را در آن مقام نمیدارند .

بعضی از اعزه^۱ نقل کردند که چند روزی خدمت مولانا سیدحسن در محوطه ملایان بیمار شده بوده اند^۲ حضرت ایشان در آن اثنا از خدمت مولانا قاسم^۳ پرسیده اند^۴ که مولانا سیدحسن را عبادت کرده اید ، فرموده اند که نی ، حضرت ایشان تند شده گفته اند شما بوی چه گمان برده اید^۵ آنچه شما گمان می برید وی از آن برتر است ، ترا که مولانا قاسمی هنوز پنجاه^۶ سال دیگر ملازمت وی می باید کرد .

از^۷ بعضی استماع^۸ افتاده که روزی حضرت ایشان در حق مولانا سیدحسن این عبارت فرمودند که مولانا سیدحسن ، در کمال معنوی از شیخ رکن الدین علاءالدوله قدس^۹ سره هیچ کم نبود . فرق میان ایشان^{۱۰} این بود که شیخ رکن الدین علاءالدوله شیخ شدند^{۱۱} و مولانا سیدحسن شیخ نشد .

رشته : حضرت ایشان میفرمودند که مولانا رکن الدین خوافی علیه الرحمه می گفتند که بدایت شیخ بهاء الدین عمر و نهایت شیخ رکن الدین علاءالدوله من این سخن را پیش خواجه^{۱۲} فضل الله شیخ ابواللهی نقل کردم بسیار در قهر شدند و استبعاد کردند لیکن هیچ دلیلی بر استحاله این نداشتند بلکه حدیث: **مثل امتی المطر الحدیث**

۱- مج، چپ، بعضی اعزه نقل کرده اند ۲- می، شده بودند ۳- بر، قاسم علیه الرحمه ۴- می، پرسیدند که ۵- می، گمان میبرد ۶- مج، پنجاه سال دیگر میباید که ملازمت وی کنی ۷- مج، از بعضی استماع افتاده که روزی حضرت ایشان در حق مولانا سیدحسن این عبارت فرمودند تا آخر سطر پنجم صفحه بعدمه سلف، متقدمین بر همه خلف و متاخرین مفضل نبوده اند یعنی در حدود ۹ سطر از نسخه مج افتاده است ۸- می، چپ، از بعضی عزیزان استماع افتاده ۹- می، (قدس سره) ندارد ۱۰- می، چپ، اینقدر بود که ۱۱- چپ، شیخ شدند یعنی بر مسند شیخوخت و ارشاد نشستند و مولانا در حاشیه نسخه می این جمله نارسا با حفظ جلی نوشته، شیخ نشینی بر مسند شیخوخت و ارشاد نشست، منه رحمه الله - چپ، (رشته) ندارد ۱۲- می، خواجه افضل الله ابواللهی نقل کرد بسیار.

دلیل جواز است و از حضرت خواجه بزرگ، خواجه بهاءالدین قدس الله تعالی^۱ سره نیز منقولست که فرموده‌اند بدایت بهاءالدین عمر و نهایت^۲ ابی یزید بسطامی این سخن خواجه نیز بی‌جهتی نخواهد بود لیکن حسن عقیده بسلف بعضی را باعث شده که این معنی را دور میدانند اما بنا بر حدیث مذکور و وقوع کمالات اکابر متاخرین مستبعد نیست، همه سلف و متقدمین بر همه خلف و متاخرین مفضل نبوده‌اند.

راقم این حروف وقتی که حضرت ایشان در محله خواجه کفشیر می‌بودند احیاناً بملازمت^۳ خدمت مولانا سیدحسن علیه‌الرحمه^۴ میرسید و از ایشان التفاتها می‌دید، روزی حضرت ایشان از سفری^۵ مراجعت کرده در محله خواجه کفشیر نزول فرمودند و پادشاه و امرا و اعیان سمرقند بملازمت آن حضرت آمدن گرفتند و دو سه روز فقیران^۶ از صحبت‌های خاص حضرت ایشان^۷ محروم بودند و در آن ایام بسیار این معنی در خاطر می‌گشت و این تمنا بردل می‌گذشت که کاشکی حضرت ایشان را با سلاطین و حکام اختلاط و آمیزش نبود و در زاویه وطن ساختندی تا به ازین بحال طالبان پرداختندی با این^۸ خیال و این ملال بملازمت خدمت مولانا سیدحسن رفتم دیدم که ایشان با سه^۹ چهارپیر عزیز از موالی و اهالی سمرقند نشسته‌اند و کتاب احیاءالعلوم چند عدد پیش نهاده‌اند^{۱۰} و مقابله و تصحیح می‌کنند چون مرا دیدند ترك مقابله کرده زمانی سکوت کردند بعد از آن متوجه فقیر شده فرمودند که دانشمندی نقل کرد که یکبار که بملازمت حضرت ایشان^{۱۱} می‌رفتم به خاطر من افتاد که حضرت ایشان چرا در

-
- ۱- می، قدس الله سره - چپ، قدس سره ۲- می، بهاءالدین قدس الله سره و -
 چپ، بهاءالدین و نهایت ۳- می، (خدمت) ندارد ۴- می، (علیه‌الرحمه) ندارد
 ۵- می، از سفر ۶- می، فقرا از ۷- می، (ایشان) ندارد ۸- می، با این
 خیال و ملال بملازمت مولانا رفتم، چپ، باین خیال و آن ملال بملازمت خدمت مولانا رفتم -
 می، این خیال و این ملال بملازمت خدمت مولانا رفتم ۹- می، با سه پیر عزیز
 ۱۰- می، می، پیش نهاده مقابله و ۱۱- بر، ایشان رفتم .

کنج کوهی^۱ نمی نشینند که در میان مردم این همه تفرقه می کشند و بآمد^۲ و شد سلاطین و حکام و ظلمه گرفتار شده اند و مجال آن ندارند که روی به جمعی طالبان آرند و خاطر مبارک بر جمعیت باطن ایشان گمارند، این خاطر مکرر آمد و محکم شد چون پیش حضرت ایشان نشستیم فی الحال متوجه من شده فرمودند که ما را مسئله مشکل شده است از تو پرسم شخصی است که سلاطین و حکام ظلمه سخن اومی شنوند و بدرخواست او مسلمانان^۳ از ظلم ظالمان و ستم ستمکاران نجات می یابند و به سبب او رسوم و عادات جباران بر طرف می شود، آیا او را هست که مظلومان را در دست ظالمان گذارد و در کنج کوهی رود و عبادت و تربیت اهل ارادت مشغول شود^۴ اهم و اولی ازین دو کار^۵ باین شخص کدام است و به کدام امر از این^۶ دو مشغول شود که بهتر بود، من گفتم ترك عزلت و اختلاط ظلمه بر این تقدیر فرض است نزدیکست که درین وقت اختیار عزلت و عبادت و گذاشتن مسلمان بظالمان موجب وزر و وبال باشد، حضرت ایشان بعد از این سخن تبسم کنان فرمودند که چون خود فتسوی می دهید پس اعتراض چرا می کنید، خدمت مولانا سید حسن^۷ باین نقل رفع الم این^۸ فقیر کردند.

مولانا قاسم^۹ رحمه الله تعالی : از اجله^{۱۰} اصحاب و سابقان و خادمان قدیم و از جمله مقبولان و محبوبان حضرت ایشان بودند^{۱۱}، عزیزان آندیار ایشان را سایه حضرت^{۱۲} ایشان می گفتند از بسکه در متابعت و پیروی حضرت ایشان چون سایه از

- ۱- می، کنج کوهی تنها نمی نشینند ۲- می، و بآمدنش سلطان و حکام ۳- بر، از جور و ستم ستمکاران نجات ۴- می، (اهم و اولی ازین دو کار باین شخص کدام است و بکدام امر از این دو مشغول شود) افتاده ۵- می، دو کار نسبت باین شخص، چپ، دو کار نسبت ازین شخص ۶- می، نسخه بدل چپ، از این دو کار مشغول ۷- می، می، مولانا سید حسن علیه الرحمه باین ۸- می، (این) ندارد ۹- می، مولانا قاسم علیه الرحمه والرضوان از ۱۰- می، از جمله اصحاب ۱۱- بر، بوده اند ۱۲- می، حضرت خواجه ایشان، چپ، حضرت خواجه می گفتند نسخه بدل چپ، حضرت ایشان.

خود فانی بودند و بآن حضرت باقی، در مبادی احوال حضرت ایشان، خدمت مولانا را
 و باغ داری فرموده بودند، ایشان هر صبح تیش^۱ برگردن نهاده متوجه باغ میشده‌اند
 و صاحبه ایشان یکدو قرص نان در جیب ایشان می‌نهاد و ایشان می‌رفته‌اند و تا شام
 تیش^۲ می‌زده‌اند چون به خانه می‌آمده‌اند شب^۳ که میان می‌گشاده‌اند قرص‌ها از
 جیب ایشان می‌افتاده از غایت مشغولی بطریق خواجگان و^۴ غلبه نسبت و کیفیت این
 عزیزان قدس الله ارواحهم و روح اشباحهم فراموش می‌کرده‌اند^۵ که نانی در جیب
 دارند یا طعامی می‌باید خورد و امثال این حکایات از فراموشکاری ایشان به واسطه
 استیلاي نسبت این بزرگواران بسیار منقولست که تفصیل آن موجب تطویلست، نسبت
 غیبت و کیفیت استغراق و بیخودی برایشان غالب بود.

روزی حضرت ایشان دردهی بودند در خرگاهی نشسته و جمعی از اجله اصحاب
 و اعزه خدام پیرامن آن حضرت حلقه بسته و وقت حضرت ایشان عظیم خوش بود و
 رنگ رخساره^۶ مبارک حضرت ایشان بغایت افروخته بود و معارف بلند و حقایق
 ارجمند می‌فرمودند و خدمت مولانا قاسم درین مجلس شریف هر زمان از خود غایب
 می‌شدند و آنحضرت ایشان را حاضر می‌ساختند و اینحالت مکرر واقع شد، آخر حضرت
 ایشان تند^۷ شدند و فرمودند که مولانا قاسم^۸ مگر ندانسته که هر که در دایره نشست^۹
 گرد دایره می‌باید گشت و قدم از دایره^{۱۰} بیرون نهادن طریق ادب نیست.

۱- میج: تیشی برگردن می، نسخه بدل چپ: تیشه برگردن، چپ: تیش برگردن

۲- می: تیشه می‌زده‌اند، میج: تیش می‌زده‌اند، چپ: (و تا شام تیش می‌زده‌اند) ندارد

۳- می: (شب) ندارد ۴- بر: خواجگان قدس الله تعالی و غلبه ۵- میج: این عزیزان

قدس سره و نور اشباحهم - بر: جمله دعا ندارد ۶- میج: (می‌کرده‌اند که نانی در جیب

دارند تا طعامی می‌باید خورد و امثال این حکایات از فراموش) افتاده ۷- میج: رنگ

رخساره ایشان ۸- بر: (تند شدند) ندارد ۹- میج: مولانا مگر ندانسته ۱۰- بر:

دایره نشسته گرد ۱۱- میج: قدم در بیرون دایره ماندن طریق.

حضرت مخدومی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس الله سره السامی از از اصحاب حضرت ایشان هیچکدام را برابر مولانا قاسم اعتقاد داشتند، بسیار^۲ ستایش ایشان می کردند بارها می فرمودند که مولانا قاسم درین نسبت همچون نان اشکنه کرده است در روغن یعنی همه مسامات او ازین نسبت معلواست.

راقم این حروف در کرت اولی که عزیمت ملازمت و آستانه بوسی حضرت ایشان کرده بود از حضرت مخدومی^۳ اجازت خواست فرمودند که تو خردسالی و حضرت خواجه بغایت کلانند و فقیر در آن وقت بیست و دو^۴ ساله بود فرمودند که حضرت خواجه حالا بطالبان کمتر می پردازند، مبادا آنجا روی وزود ملول بشوی و اگر البته خواهی رفت باید که به خدمت مولانا قاسم بسیار برسی و ملازمت ایشان بیشتر^۵ کنی، گفتم اگر عنایت فرموده بایشان دو سه کلمه سپارش نویسند باعث التفات ایشان خواهد بود،^۶ حضرت مخدومی به خدمت مولانا قاسم این رقعہ نوشتند که :

بعد از عرض نیازمندی و شکستگی معروض آنکه، خدمت مولوی مولانا فخرالدین علی که نسبت بفقران التفات خاطر بسیار دارند بآرزوی زمین بوسی ملازمان آستانه ولایت آشیانه توجه نموده است، شک نیست که بعین عنایت ملحوظ و بادراک این امنیت محظوظ خواهد شد والسلام والاکرام الفقیر عبدالرحمن الجامی.

چون درمرافقت و ملازمت خواجه کلان ولد حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس سره^۷ درقرشی بآستان بوسی حضرت ایشان مشرف شد، آن رقعہ را به خدمت

۱- می، قدس سره السامی، معج، قدس سره ۲- می، و ستایش بسیار میکردند، معج، و ستایش ایشان میکردند، چپ، و ستایش ایشان بسیار میکردند ۳- بر، مخدوم ۴- بر، بیست و نه ساله ۵- بر، ایشان بسیار کنی ۶- می، خواهد بود، مخدومی بخدمت مولانا، معج، خواهد بود، مخدومی بمولانا ۷- می، قدس الله سره .

مولانا داد، ببوسیدند و برپای خاستند و بر سر نهادند و تا فقیر آنجا بود بحسب ظاهر و باطن التفات بسیار می نمودند و الطاف^۱ می فرمودند و در کورت ثانیه که باز بسعادت ملازمت مستعد گشت التفات زیاده کردند و سخنان در میان آوردند و از میادی احوال خود حکایات می گفتند.

روزی^۲ فرمودند که در بدایت صحبت حضرت ایشان چنان گرم بودم که در زمستان سرد که از ولایت فرکت بملازمت آن حضرت می آمدم از آب برک^۳ می گذشتم سنگچها برپای من یخ می بست و مرا از آن هیچ خبر نبود.

روزی^۴ مولانا فقیر را در خلوتی به بعضی از دقایق آداب و شرائط صحبت حضرت ایشان تنبیهی می کردند فرمودند که مرا علمی و هنری نیست که ترا^۵ مسئله آموزم، لیکن چون سپارش حضرت مخدومی^۶ مولانا نورالدین عبدالرحمن^۷ آورده و جوان نیازمندی، ترا خبری دهم و چیزی گویم از حضرت ایشان که دیگری را نگفته ام باید که این را دانی که حضرت ایشان مشرفند^۸ بر احوال خلایق و مطلعند بر ضمایر و حقایق آنچه در مدت شصت^۹ سال بر من گذشته است از افعال و احوال ظاهری و باطنی بر همه حاضر و آگاه بوده اند و پیش از وقوع آن مرا بآن تنبیه می فرموده اند و باین معنی مرا^{۱۰} بدالیقین حاصل شده است، چون دانستی که حال برین منوال است پس باید که

-
- ۱- بر، و الطاف می نمودند، می، (و الطاف می فرمودند) ندارد ۲- می،
 - از جمله روزی فرمودند که در بدایت صحبت حضرت ایشان چنان گرم بودم، تا، و چون این سرشته باز نیافتند محروم گشته روی بر تافتند یعنی از سطرینجم صفحه ۶۰۰ تا پایان سطر ششم صفحه ۶۰۱، یک روایت تمام از نسخه می افتاده است ۳- می، آب پرک ۴- می،
 - چپ، روزی خدمت مولانا در خلوتی فقیر را به بعضی ۵- می، که ترا چیزی و مسئله آموزم چپ، که ترا مسئله و چیزی آموزم ۶- بر، حضرت مخدوم ۷- می، عبدالرحمن
 - جامی آورده ۸- می، (مشرفند) افتاده، چپ، مشرفند بر جمیع احوال ۹- می، در مدت سال بر من ۱۰- می، مرا بد یقین، چپ، پروانفس، نسخه بدل چپ، بدالیقین.

همیشه در وقت خوش^۱ بعضرت ایشان حاضر باشی و در حال غیبت بدل بحضرت ایشان ناظر که درین اوقات که حضرت ایشان را بسلاطین و حکام اختلاط است و مشاغل ظاهری ایشان بسیار شده است ایشان را مجال آنکه طالبان را بنفی و اثبات و توجهات و مراقبات فرمایند نمانده است، حالا از نسبت حضرت ایشان کسی بهره می یابد که به بآن حضرت طریق رابطه ورزد و بسیار طالبان و مستعدان از اقصای عالم آمدند و چون این سر رشته باز نیافتند محروم گشته روی بر تافتند.

خدمت مولانا محمد قاضی^۲ علیه الرحمه در مسموعات خود نوشته اند که در مرض اولی حضرت ایشان فقیر را^۳ به هرات بطلب طبیب فرستادند، خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه^۴ در ضمان^۵ صحت بودند، این کمینه را مبالغه نمودند که زودتر طبیبی بیاری که ما را دیگر^۶ طاقت دیدن مرض^۷ حضرت ایشان نیست و بسی راه به مشایعه این فقیر آمدند، چون طبیب آوردم خدمت مولانا قاسم^۸ وفات یافته بودند مجموع زمان مفارقت سی و پنج روز بود از حضرت ایشان کیفیت فوت مولانا پرسیده شد، فرمودند که روزی مولانا قاسم پیش ما آمد و گفت من خود را فدای شما می کنم، من گفتم، قاسم تو مرد فقیری^۹ و متعلقان بسیار داری، این چنین مکن، گفت، من بشما درین امر^{۱۰} بمشورت کردن نیامده ام و این کار کرده ام^{۱۱} و حضرت حق سبحانه قبول فرموده است، هر چند مبالغه کرده شد او در مقابله جزاین سخن نگفت و برین برفت، آن بوده است که^{۱۲} روز دیگر مرض حضرت^{۱۳} ایشان به خدمت مولانا^{۱۴} منتقل

-
- ۱- می، چپ، در وقت حضور بحضرت ایشان ۲- می، قاضی علیه الرحمه والرضوان
 در ۳- می، حضرت ایشان مرا بهرات ۴- می، (علیه الرحمه) ندارد ۵- می،
 می، چپ، در زمان صحت ۶- می، (دیگر) ندارد ۷- می، نسخه بدل چپ، مرض
 موت حضرت ایشان، می، مرض ایشان ۸- می، چپ، می، (قاسم) ندارد ۹- می،
 تو مردی فقیر ۱۰- می، (امر) ندارد ۱۱- می، این کار کردم ۱۲- می،
 (که روز دیگر مرض حضرت ایشان بخدمت مولانا منتقل شده است) ندارد ۱۳- می،
 نسخه بدل چپ، مرض موت حضرت ایشان ۱۴- بر، مولانا قاسم منتقل.

شده است و از عالم رفته‌اند^۱ و حضرت ایشان چنان صحیح شده بودند که بطیب احتیاج^۲ نیفتاد .

بعضی مخادیم که در حین فوت خدمت مولانا قاسم علیه‌الرحمه حاضر بوده‌اند می‌فرمودند که چون محضر شد^۳ حضرت ایشان بسرالین وی آمدند و وی در حالت نزع بود، بحضرت ایشان حاضر شد، بعد از آن مدتی مدید چشم‌های مبارک^۴ خود را در گوشه خانه دوخته بود و تیزتیز می‌نگریست ، ناگاه^۵ از گوشه خانه صرف‌نظر کرده متوجه حضرت ایشان شد و در روی مبارک آن حضرت متصل می‌نگریست تا وقتی که نفس وی منقطع شد ، در آن محل حضرت ایشان فرمودند که بهشت را با هر چه در اوست از حور و قصور بنظر مولانا قاسم در آوردند بروی عرض کردند و وی از همه روی برتافت و بما متوجه شد و روی درماجان تسلیم کرد.

بعضی مخادیم فرمودند که چون مولانا قاسم علیه‌الرحمه^۶ نقل کردند حضرت ایشان قبر مولانا را در محوطه ملایان پیش‌روی مولانا علی عران^۷ مقرر فرمودند و در آن اثنا گفتند شاید بعضی مردم اعتراض کنند که وی^۸ عامی را پیش روی دانشمندی دفن می‌کنند و حال آنست که گذشتگیهای مولانا قاسم، چهل مولانا علی را بار^۹ بود بعد از آن گریان شدند و فرمودند که مولانا قاسم را درین عالم کسی شناخت، قدر و کمال وی در آن عالم ظاهر خواهد شد.

حضرت میر عبدالاول^{۱۰} علیه‌الرحمه در مسموعات خود نوشته‌اند که روز دو-شنبه^{۱۱} ششم ذی‌الحجه سنه احدی و تسعین و ثمانمائه در آخر وقت نماز دیگر^{۱۲} خدمت

-
- ۱- می: رفته است ۲- می: چپ: حاجت نیفتاد ۳- می: شدند ۴- بر: چشمهای خود را ۵- بر: ناگاه وی متوجه حضرت ایشان شد و در ۶- می: (علیه الرحمه) ندارد ۷- چپ: علی عمران ۸- بر: (وی) ندارد ۹- بر: باز بود ۱۰- می: حضرت عبدالعلی چپ: حضرت امیر عبدالاول ۱۱- بر: (ششم) افتاده ۱۲- بر: (خدمت) ندارد .

مولانا قاسم علیه الرحمه فوت شدند ، بعد از نماز شام بشرف ملازمت رسیدم حضرت ایشان رقت کردند و اعمال پسندیده و اخلاق حمیده ایشان گفتند و فرمودند به فنا و تجرید باطن مثل نداشت ما را حالا که ماند ، و لحظه سکوت کردند و فرمودند اشتغال بذکر از توجه اولی می نماید ، امام غزالی رحمه الله تعالی فرموده اند سلوك یعنی سیرالی الله بی اعراض و اقبال میسر نیست، کلمه لا اله الا الله ترجمه این است خدمت میر بر حاشیه این سخن نوشته اند یعنی از برای تحصیل فنا و تجرید باطن که مولانا قاسم^۲ بآن متصف بودند ، اشتغال بذکر از توجه اولی است . بعضی اهالی در تاریخ وفات خدمت مولانا قاسم علیه الرحمه گفته اند این رباعی را که:^۴

شمع فقرا قاسم انوار وجود مستهلك بحر جمع^۵ و دریای شهود
زان^۶ رو که سرشته بود از فیض وجود تاریخ وفات او ز فیاض گشود

میر عبدالاول رحمه الله^۷ تعالی : از کبار اصحاب حضرت ایشان بودند و بشرف صهریت و دامادی آن حضرت مشرف گشته بودند، درمبادی حال که از نشابور بملازمت حضرت ایشان بماوراءالنهر آمده اند و طریق رابطه اختیار کرده^۸ و مدت^۹ هفت سال متصل بورزش آن نسبت شریفه^{۱۰} قیام^{۱۱} می نموده اند و بشرایط آن اقدام و اکثر اوقات از آن قبیل بوده است که چون چشم مبارک ایشان^{۱۲} بر خدمت میر ، می افتاده ایشان را از مجلس می رانده اند و سخنان درشت می فرموده ، بعد از هفت سال

۱- غزالی رحمه الله فرموده اند می: غزالی رحمه الله علیه فرموده اند ۲- می: کلمه الی الله ترجمه این است ۳- می. (قاسم) ندارد ۴- می، چپ: که رباعی ۵- می: مستهلك جمع بحر و دریای شهود ۶- می: بیت دوم ندارد ۷- می: رحمه الله علیه ۸- می، چپ: کرده اند ۹- می: (مدت) ندارد ۱۰- می، نسبت طریقه ۱۱- بر، شریفه اقدام نموده اند و بشرایط ۱۲- می، مبارک آن حضرت بر خدمت میر، می: مبارک ایشان بر حضرت میر.

ایشان را بفرزندی قبول کرده‌اند و صلیبه^۱ شریفه خود را بحباله عقد ایشان درآورده، و آن شریفه را از خدمت میر، سه پسر و دو صلیبه بود، پسران به امیرکلان و امیر میانه و امیر خرد معروف و مشهور بودند، خدمت میر می‌فرمودند که در آن مبادی گاهی که حضرت ایشان به مزرعه‌ها و قریه‌ها می‌رفتند، من نیز پیاده در عقب می‌رفتم، چنان می‌شد که شب در میان بآن موضع می‌رسیدیم^۲، چون چشم مبارک حضرت^۳ ایشان بر من می‌افتاد^۴ می‌فرمودند که عجب سیدزاده دون همت و^۵ بی‌حمیتی که برای طعام خوردن پیش من می‌آئی و بالفعل سواری شدند و بجای دیگر می‌رفتند، من گریان گریان باز در پی ایشان روان می‌شدم این معانی تا به هفت سال کشید گاهی بمقتضای بشریت ضعف و فتور واقع می‌شد، باز بنوعی زندگانی می‌کردند که در این طور گرم‌تر می‌شدم.

می‌فرمودند که یکبار در حجره^۶ خود دراز کشیدم و فوطه بر روی خود پوشیدم با خود گفتم، ای عبدالاول بسیار کسانی که از دولت و^۷ ولایت محرومند تو نیز از آن جمله باش؛ حد محنت^۸ همین باشد که کشیدی دیگر میسر نمی‌شود، لحظه گذشت اثر قدمی در حجره خود احساس کردم با وجود آن ملتفت نشدم و همچنان خسبیده^۹ بودم ناگاه شنیدم که حضرت ایشان می‌فرمایند که عبدالاول بفراغت می‌خسب که همه کارهایت^{۱۰} بتمام کفایت شده است باضطراب از جای جستم^{۱۱}، حضرت ایشان را دیدم که از حجره من بیرون رفتند و من بدستور سابق^{۱۲} همچنان در سوز و گداز و قلق و

۱- چپ، وصیه شریفه ۲- می، می‌رسیدم، میج، رسیدم ۳- میج، (حضرت ایشان)

ندارد ۴- میج، بر من افتاد ۵- بر، دون همت بوده بی‌حمیتی که، میج، دون همت

وحمیتی که ۶- می، در حجره خود را باز کشیدم، چپ، در حجره خود پا دراز کشیدم

۷- میج، دولت و ملازمت ولایت ۸- بر، حد خدمت همین ۹- میج، خسبیدم، ناگاه

۱۰- چپ، همه کار بارت بتمام ۱۱- می، چپ، از جای برجستم ۱۲- می، (سابق)

ندارد.

واضطراب افتادم.

می فرمودند که روزی حضرت ایشان در اثنای^۱ عتابها این بیت خواند که:^۲

صحرا فراخ است ای پسر^۳ تو گوشه ما گوشه

همچون ملخ راکشت شده^۴ تو خوشه ما خوشه

و هم از ایشان استماع افتاده و در مسموعات خود نیز نوشته اند که فقیری به طریق رابطه مشغول بود و بسبب دوام اشتغال ، بسیار متأثر و از لوازم آن طریق بسیار مشوش و متألم ، بشرف نظر و خطاب مشرف گردانیده فرمودند که^۵

چون من خراب و مست را در خانه خود ره دهی؟

خود می ندانی اینقدر، این بشکنم آن بشکنم؟

روزی^۶ خدمت میر فرمودند که از برکت التفات حضرت ایشان این فقیر را نسبتی بیواسطه قول و زبان حاصل شده بود و همیشه از راه باطن از آنحضرت تقویت و تأیید بیواسطه قول و زبان می یافتم، سینه را از آن نسبت انشراح و دل را اطمینان^۷ حاصل بود، یوماً فیوماً در تزیید می بود^۸ تا مدتی برین گذشت، ناگاه بی سببی ظاهر، ترك این تقویت و تأیید کردند و در مقام خطاب و عتاب شدند و قهر و غضب ایشان از حد متجاوز گشت بمشابه که نزدیک بآن رسید که نفس من از ربنه انقیاد بیرون آید، در خاطر گشت گذشت که یقین می دانم که آنچه از مجلس شریف حضرت ایشان حاصل

۱- مع: در میان عتابها ۲- می، مع: چپ، که بهت ۳- می، نسخه بدل چپ،

است ای جوان ۴- چپ، از کشت تر، تو ۵- مع: (روزی خدمت میر فرمودند تا

جمله و مریدان او در مغرب و از مجموع احوال مرید با خبر نباشد، از سطر دهم صفحه ۶۰۵

تا آخر سطر اول صفحه ۶۰۷ یعنی ۲۶ سطر از نسخه مع افتاده است ۶- می، می فرمودند

۷- مع: را اطمینانی بود ۸- می: (می بود تا مدتی) ندارد .

من بود، آن حضرت بر آن مطلع بودند و در تقویت و تایید آن مدتی^۱ سعی می نمودند و التفات و عنایت می فرمودند، اگر آن بایستنی بود چگونه است که حالا بر وقوف^۲ آن نمی روند؟ و اگر چنانچه در این طریق خاص که طریق رابطه است دخلی نداشت چرا منع و زجر فرمودند و تقویت و تایید نمودند؟ چون این معنی بکرات و مرآت در خاطر آمد و زجر و جفای آنحضرت بسیار شد با خود گفتم که روز قیامت در محشر اکبر^۳ در مجمع انبیا و رسل و خواص اولیاء خواهم پرسید که این کمینه تفویض امور و اختیار خود بشما کرده بودم و مدتی نیز التفات و عنایت می داشتید اگر چنانچه^۴ آن، مهم بود بر موجب آن چرا نرفتید و اگر چنانچه مهم نبود چرا زجر^۵ و منع نفرمودید بلکه تقویت و تایید کردید چون این خاطر فقیر را مضطرب گردانید خود را به حجره حضرت ایشان رسانیدم و از بی طاقتی خواستم که آنچه در دل متمکن شده بود بعرض رسانم، اتفاقاً در ملازمت ایشان شخصی بود او را بجهت مهمی بیرون فرستادند و متوجه من شده فرمودند که در مجمع انبیا و رسل و خواص اولیا چرا با من مخاصمه می کنی، منت دار که آنجا من مخاصمه نکنم بعده فرمودند غامی^۶ که سبب الم و تشویش تو شده است من ترا کی فرمودم؟ تو خود اختیار کرده تدبیر آنرا هم تو^۷ خود میدانی، بعد از آن از تندبها فرود آمدند و از روی عنایت و التفات فرمودند که در امور صبر می باید کرد و اعتقاد مرید نسبت به پیر، آن باید باشد که داند که همه احوال او پیش پیر ظاهر است و بعضی را مصلحت نیست که اظهار کند بی واسطه قول و زبان باید که جواب یابد و فرمودند که^۸ چه شیخ باشد که در مشرق و مریدان^۹ او در مغرب و

-
- ۱- بر (مدتی) ندارد ۲- می، چپ؛ بروفی آن ۳- چپ؛ در حشر اکبر
 ۴- می، (اگر چنانچه آن مهم بود بر موجب آن چرا نرفتید) ندارد ۵- می، چپ؛
 چرا منع و زجر نفرمودید ۶- چپ؛ عملی که، نسخه بدل چپ؛ عملی که ۷- می؛
 آنهم خود میدانی ۸- بر (چه) ندارد ۹- می، چپ؛ مرید او در

از مجموع احوال مرید باخبر نباشد؟

والد راقم این حروف علیه الرحمة با خدمت میر عبدالاول رحمه الله^۱ تعالی در مبادی حال درنشابور چند سال^۲ هم حجره و هم سبق بوده اند و والد از سبزوار خاص برای تحصیل علوم به نیشابور^۳ آمده بودند و پیش امیر عزالدین^۴ ظاهر نیشابوری قدس الله^۵ روحه که جدبزرگوار خدمت میر بوده اند و بکمال زهد و تقوی و علوم ظاهری و باطنی آراسته بوده اند تلمذ می کرده اند^۶ و کتب متداوله و تفاسیر و احادیث می - گذرانیده ، چون این فقیر در سمرقند بشرف آستان بوسی حضرت ایشان مشرف شد ، خدمت میر عبدالاول بنابر سابقه قدیمی^۷ که بوالد^۸ فقیر داشتند و ملاحظه رعایت حقوق که در میانه واقع بود بحال این فقیر بسیار می پرداختند و بانواع الطاف می - نواختند و هر دقایق ملازمت و آداب صحبت حضرت ایشان آگاه می ساختند و گاهگاه از مبادی حال^۹ خود حکایات می گفتند .

می فرمودند که چون من^{۱۰} به سمرقند آمدم ، قصد ملازمت حضرت ایشان کردم و چون^{۱۱} آن حضرت را دیدم به همان يك دیدن گرفتار حضرت ایشان شدم و به ورزش طریق رابطه مشغول گشتم ، هفت سال متصل حضرت ایشان با من در مقام زجر و عتاب و سیاست بودند و اکثر اوقات بآثار قهر ظاهر می شدند و درشتیها می - نمودند و مرا چندان سوختند و گداختند که با خاك راه برابر ساختند ، اکنون در خود می نگرم ، خود را چون دندان کرم زده می بینم که بهیچ کار نیاید^{۱۲} و هیچ چیز را

-
- ۱- می، علیه الرحمة در، مع، رحمه الله در ۲- مع، (چند سال) ندارد ۳- بر، به نیشابور ۴- بر، امیر عزالدین ظاهر نیشابوری ۵- می، چپ، قدس سره که ۶- مع، (تلمذ می کرده اند) ندارد ۷- مع، (قدیمی) ندارد ۸- می، بوالد این فقیر ۹- می، مبادی احوال خود ۱۰- مع، چپ، (من) ندارد ۱۱- بر، و چون بملازمت رسیدم و آنحضرت را دیدم ۱۲- می، بهیچ کاری نیاید، مع، بهیچ کار نمی آیم، نسخه بدل مع، بهیچکار نیاید.

نشايد، بر تو باد که از التفات و عنايات حضرت ايشان ترسان باشی که در زیر آن قهری^۱ و مکرری پوشيده است و به زجر و سياست حضرت ايشان اميدوار باشی که در ضمن آن لطفی و عنايتی پنهانست. اين^۲ سخن مير عبدالاول رنگ همان سخن داشت که روزی حضرت ايشان فرمودند که حق^۳ سبحاته را نسبت به اولياء خود قهری ظاهر است و لطفی در آن مخفی، لطف مخفی^۴ آنست که می خواهد که بآن قهر ظاهر حقيقت ايشان را از قيود و لوازم بشری پاک و مطهر گرداند و باز حق سبحانه^۵ را نسبت^۶ به اعداء خود لطفی^۷ ظاهر است و قهری در آن مخفی، قهر مخفی آنست که می خواهد که بآن لطف ظاهر علاقه باطن ايشان را بعالم اجسام استحکام دهد تا بواسطه گرفتاری به قيود اين عالم^۸ از شهود عالم اطلاق و لذات روحانی و معنوی محروم بمانند^۹.

وفات خدمت مير عبدالاول عليه الرحمه در اوایل ماه مبارك ذی الحجه سنه خمس و تسعمائه بود به چهل روز کما بيش از شهادت حضرت خواجه محمد يحيی و اولاد بزرگوار^{۱۰} ايشان رحمهم الله^{۱۱} تعالى.

مولانا جعفر^{۱۲} رحمه الله تعالى: از خاص اصحاب حضرت^{۱۳} ايشان بودند و عالم و عامل و عارف و کامل و کيفيت بيخودی و استغراق بر ايشان غالب بود و چون به نماز قيام می نمودند قرائت دور و دراز می کردند و در رکوع و سجود مکث بسيار می فرمودند و سر از سجده بدشواری بر می آوردند و از چشمان مبارك ايشان آثار غلبات جذبات بغايت ظاهر بود، هر چند حضرت ايشان خواستند که خدمت مولانا

- ۱- می، در زیر آن مکرری و قهری ديگر پوشيده است، می، در زیر آن قهر ديگر پوشيده است
- ۲- بر، چپ، رشحه اين سخن ۳- می، حق را سبحانه ۴- می، (لطف مخفی) ندارد ۵- می، حق سبحانه ۶- می، (نسبت) افتاده ۷- می، لطف ظاهری است ۸- اين عالم اطلاع و لذات روحانی و معنوی محروم نماند ۹- می، محروم بمانند ۱۰- می، بزرگوار حضرت ايشان ۱۱- می، رحمهم الله ۱۲- می، (جعفر رحمه الله تعالى) ندارد ۱۳- می، (حضرت) ندارد.

جعفر نسبت باطنی خود را بشغلی از اشغال ظاهری مثل زراعت یا تجارت جمع سازید بواسطه غلبه و استیلاء نسبت استغراق و کیفیت بیخودی هرگز میسر نشد وقتی که این فقیر به محله خواجه کفشیر در ملازمت حضرت^۱ ایشان می آمد احیاناً در محوطه^۲ ملایان بخدمت مولانا می رسید^۳ نسبت سکوت و رفتگی برایشان غالب بود و بغایت کم سخن می گفتند ، روزی فرمودند که در مبادی حال از تحصیل علوم رسمی دلم بگرفت و منجذب شد بطریق اولیا شب در خواب دیدم که بملازمت حضرت ایشان رسیدم و پرسیدم^۴ که بنده ، کی بخدا رسد، فرمودند وقتی که^۵ از خود فانی شود ، چون بیدار شدم ازین خواب عظیم متأثر شدم و علی الصبح از حجره مدرسه برآمدم و قصد ملازمت حضرت ایشان کردم و پیش از آن حضرت ایشان را از دور دیده بودم اما بسعادت صحبت نرسیده بودم ، چون بملازمت آنحضرت^۶ مشرف شدم فرمودند که مولانا جعفر هیچ میدانی که بنده ،^۷ کی بخدا میرسد، وقتی که دربندگی او^۸ از خود فانی گردد، بعد از آن ، این بیت مولانا جلال الدین رومی قدس سره^۹ خواندند که:

چون تونبودی که بود؟ جمله خدا بود و بس

چون تو نماندی که ماند؟ جمله خدا ای گدا

در زمان مرض موت مولانا جعفر، حضرت ایشان در محله کفشیر نبودند و به بعضی از مزرعه ها رفته بودند ، خبر شدت مرض مولانا^{۱۱} بحضرت ایشان رسید به تعجیل تمام روان شدند تا رسیدن آن حضرت ، خدمت مولانا نقل کرده بودند، بعد از

۱- می، در ملازمت ایشان می آمدم ۲- بر، در محله ملایان ۳- می، می رسیدم

۴- می، (پرسیدم) ندارد ۵- می، (که) ندارد ۶- می، بملازمت حضرت ایشان

۷- بر، بنده کی بخدا رسد، می، بنده بخدا کی می رسد ۸- بر، (او) ندارد ۹- چپ،

قدس الله سره ۱۰- می، می، چپ، که بیت ۱۱- می، چپ، مولانا جعفر.

غسل^۱ و تکفین و تجهیز ایشان آن حضرت با سایر اصحاب و موالی^۲ و اهالی و خواص و عوام شهر، هم^۳ در محوطه ملایان برایشان نماز گزاردند و آن روز هوا بغایت گرم بود، حضرت ایشان همراه جنازه بکنار قبر آمدند و حفار هنوز فارغ نشده بود،^۴ ساعتی برکنار قبر نشستند و این فقیر فرجی خود را بگشاد و باتفاق خادمی دیگر بالای سر مبارک^۵ ایشان سایبان^۶ ساخت و در سایه بودند تا وقتی که از دفن مولانا فارغ شدند، چون حفار از قبر برآمد^۷، حضرت ایشان^۸ بدست مبارک خود بندکفن مولانا را از طرف بالا^۹ گرفتند و بمدد^{۱۰} اصحاب که در قبر ایستاده بودند از تابوت برآورده^{۱۱} به قبر فرود آوردند، بعضی اصحاب ایشان را در لحد نهادند و حضرت ایشان از کنار قبر برخاستند و حافظان، قرآن خواندند و این واقعه در شهور سنه ثلث و تسعین^{۱۲} و ثمانمائه واقع شد به هشت روز بعد از وفات خدمت^{۱۳} مولانا برهان الدین ختلائی و حضرت ایشان در آن تعزیت بعد از سه روز آتش^{۱۴} بزرگ دادند چنانچه هشتادگوسفند بجهت بریان تنها کشته بودند.

مولانا برهان الدین ختلائی رحمه الله تعالی: از کبار اصحاب حضرت ایشان

بودند، دانشمند متبحر و در صفر سن تحصیل علوم متداوله کرده بودند، اهالی سمرقند دو کس را دانشمند مادر زاد می گفتند یکی مولانا زاده، مولانا عثمان و دیگری مولانا برهان^{۱۵} الدین ختلائی و خدمت مولانا قریب چهل سال دولت ملازمت و صحبت حضرت

۱- می: بعد از تکفین و تجهیز ۲- بر: اصحاب و اهالی و موالی و ۳- می:

می: شهر همه در محوطه ۴- بر: نشده بودند ۵- می: (مبارک) ندارد ۶- می:

چپ: سایه بان ساخته و در ۷- بر: برآمدند ۸- می: (ایشان بدست مبارک خود

بندکفن مولانا) افتاده ۹- می: (بالا) ندارد ۱۰- بر: (بمدد) ندارد ۱۱- بر:

بر آوردند و به قبر فرود دادند ۱۲- می: سنه ثلث و ثمان مائه واقع شد ۱۳- می:

وفات مولانا ۱۴- می: چپ: آتش بزرگ ۱۵- می: می: مولانا برهان

ختلائی.

ایشان را دریافته^۱ بودند و درسفر و حضر بخدمت قیام می نمودند^۲، میفرمودند که یکبار سلطان احمد میرزا در فصل تیرماه که هوا خنک شده بود، عزیمت سفر ترکستان فرموده^۳ و از حضرت ایشان مرافقت و موافقت^۴ التماس نمود و آن حضرت بی توقف^۵ اقبال کرده همراه رفتند و جمعی موالی را^۶ با خود بردند و من یکی از ایشان بودم و در آن سفر محنت بسیار بحضرت ایشان و سایر ملازمان^۷ رسید که هوا بغایت خنک بود و مرا چندبار در خاطر افتاد که اگر حضرت ایشان اختیار این سفر نمی کردند میرزا را مجال مبالغه نبود، اکنون این همه تشویش به نفس نفیس ایشان میرسد و خادمان و ملازمان نیز به محنت و مشقت افتاده اند^۸ و درین سفر حضرت ایشان را هیچ فائده و منفعتی ظاهر نیست، هر چند نفی این خاطر می کردم منفی نمیشد و بباطن با میرزا در درجنگ بودم که حضرت ایشان را بیفایده و بیجهتی در محنت انداخته و جمع کثیر را از این جهت مشوش ساخته، بعد از نزول به شاهرخیه به دو سه روز ناگاه غوغا در شهر افتاد که چهار هزار مغول و یک هزار^۹ اوزبک مجموع کافر و بت پرست قصد شاهرخیه کرده اند و باین نواحی تاخت آورده و چندین قصبه را تاخته اند و خواص و عوام آن ولایت بیکبار روی بحضرت ایشان آوردند و آغاز تضرع و زاری کردند و گفتند که میرزا سلطان احمد لشکری مستعد همراه نیاورده اند که باین کافران مقاومت توانند کرد و رفع این بلا جز بالتفات حضرت شما ممکن نیست و میرزا سلطان احمد نیز با اضطراب و اضطرار تمام نزد حضرت ایشان آمد و بذیل عنایت و حمایت ایشان^{۱۰} متشبث شد و حضرت ایشان با چندی از موالی بیرون آمدند و بمیان ایشان رفتند و با

۱- بر، دریافته بوده اند ۲- می، چپ، قیام نمودند، می، قیام نموده ۳- می، فرمودند و می، فرمود و ۴- می، (و موافقت) ندارد ۵- می، بی توقف التماس او را اقبال نمودند و همراه رفتند ۶- می، موالی را همراه با خود ۷- بر، (و سایر ملازمان) ندارد ۸- می، چپ، افتادند ۹- می، چهار هزار اوزبک ۱۰- می، و حمایت حضرت ایشان .

خان^۱ و اعیان آن لشکر^۲ صحبت گرم داشتند و همه را تسخیر کرده قوی متأثر گردانیدند بمثابه^۳ که اهل آن مجلس بتمام، بتها از گردن بیرون کرده بصحرا افکندند^۴ و بردست حضرت ایشان ایمان آوردند و همه مردم خود را باسلام دلالت کردند و مجموع آن لشکر از خرد و بزرگ و زن و مرد بشرف اسلام مشرف شدند و قریب دوهزار دختر و پسر وزن و مرد و بنده و آزاد و دوازده هزار^۵ شتر و اسب و گاو و دراز گوش و گوسفند که در آن حوالی و نواحی غارت کرده بودند همه را بحضرت ایشان بخشیدند و آن حضرت اسیران را با جهات^۶ باو طان ایشان باز^۷ فرستادند و دو کس از خدام خود همراه آن لشکر کردند، یکی حافظ که ایشان را کلام الله^۸ آسوزد و یکی فقیه که معالم دین تعلیم کند، بعد از آن حضرت ایشان به شاهرخیه مراجعت کردند و از میرزا اجازت خواسته متوجه سمرقند شدند، خدمت^۹ مولانا برهان الدین می گفتند که چون حضرت ایشان يك منزل از شاهرخیه برآمدند در راه به فقیر خطاب کرده فرمودند^{۱۰}:

مولانا برهان الدین ما محنت سفر از برای امثال این صورت که مشاهده کردید^{۱۱} قبول کرده ایم.

در مرض موت مولانا برهان الدین، روزی حضرت ایشان در محله خواجه کفشیر در محوطه ملایان به عیادت ایشان آمدند و راقم این حروف با دو خادم دیگر که حضرت ایشان را برداشته بودند در ملازمت بود، چون آن^{۱۲} حضرت بر سر^{۱۳} بالین

- ۱- بر، و با خادمان و اعیان آن
- ۲- می، (آن لشکر) ندارد
- ۳- می،
- (بمثابه) ندارد
- ۴- می، افکنده اند
- ۵- می، و دوهزار شتر و اسب و، چپ، و هزار شتر و اسب و، می، نسخه بدل چپ، و ده هزار شتر و اسب و
- ۶- چپ، اسیران را با جهازها باو طان
- ۷- می، چپ، (باز) ندارد
- ۸- می، ایشان را قرآن کلام الله آموزش داد آن را تعلیم کند و یکی فقیهی که ایشان را بعلوم دین تعلیم کند، می، چپ، ایشان را کلام الله آموزش داد و یکی فقیه که ایشان را علم دین تعلیم کند
- ۹- می، حضرت مولانا
- ۱۰- بر، کردند و فرمودند
- ۱۱- بر، مشاهده کردی
- ۱۲- می، (آنحضرت) ندارد
- ۱۳- بر، (بر) ندارد،

مولانا نشستند، فرمودند که پهلوان محمود پور با گفته است:

جدائی مبادا مرا از خدا دگر هر چه پیش آیدم شایدم

بعد از آن فرمودند که **جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله** واقع است تجدید ایمان هر بارى که این کلمه را گویند آن تواند بود که سعی نمایند که هر بار که^۲ این کلمه تکرار یابد بتجدید میلی و انجذابى و محبتى بجناب حق سبحانه حاصل شود چون در تکرار این کلمه رعایت این معنی کنند^۳، بمضمون امر جددوا عمل کرده باشند و فرمودند که^۴ **خواجه محمد علی حکیم ترمذی قدس سره** فرموده اند که از مضمون **جددوا ایمانکم** چنان^۵ مفهوم می شود که مگر ایمان کهنه می گردد و فرموده اند که کهننگی ایمان آنست که کسی را بمؤمن به خود انجذاب و شوق و وله نماند پس باید که طالب صادق در همه احوال تکرار این کلمه که مورث وله و شوق و انجذابست، کسب وله و شوق^۶ و انجذاب کند.

خدمت مولانا بعد از این صحبت به سه روز وفات^۷ یافتند و آن^۸ حضرت با سایر اصحاب و اعیان و خواص و عوام سمرقند برایشان نماز گزاردند و در محوطه ملایان دفن کردند و بعد از ایشان به هشت روز خدمت مولانا جعفر^۹ نقل کردند چنانچه گذشت، طبیبی^{۱۰} خراسانی که در معالجه مولانا برهان الدین و مولانا جعفر خطاها کرده بود و خطبها زده، در آن ایام که تعزیه مولانا جعفر^{۱۱} در میان بود، روزی بمجلس حضرت ایشان درآمد ویرا غضب کردند و تند شده^{۱۲} سخنان درشت گفتند و فرمودند^{۱۳} که تو

-
- ۱- میج: جدوا ایمانکم ۲- میج: (این کلمه تکرار یابد بتجدید میلی و انجذابى و محبتى بجناب حق سبحانه حاصل) افتاده ۳- می: این معنی گشته مضمون ۴- میج: (که) ندارد ۵- چپ: (چنان) ندارد ۶- میج: (وله و شوق و انجذاب) ندارد ۷- میج: وفات کرده اند ۸- می: یافتند حضرت ایشان با ۹- می: جعفر علیه الرحمه نقل کردند ۱۰- میج: طبیب خراسانی ۱۱- می: چپ: مولانا جعفر علیه الرحمه در ۱۲- میج: چپ: و تند شدند و ۱۳- میج: (و فرمودند) ندارد .

دوکس مرا کشته که درهمه روی زمین سیم^۱ خود نداشتند، اگر برابر هفت طبقه آسمان و زمین زرسرخ بریزی هنوز^۲ قیمت ایشان از آن زیاده است، تو^۳ همچنین دوکس مرا کشته.

مولانا لطف الله ختلائی رحمه الله تعالی^۴ : ایشان خواهرزاده خدمت مولانا برهان الدین بودند و از کبار اصحاب و مقبولان^۵ حضرت ایشان و عالم بعلم شریعت و طریقت و همیشه صفت بسط برایشان غالب بود و اکثر اوقات متبسم^۶ و خندان بودند و دایم حضرت ایشان را بسخنان شیرین به تبسم میآوردند و آنحضرت نیز با خدمت مولانا احیاناً طیب و مزاج^۷ می کردند، روزی از خدمت مولانا برسبیل طیبیت پرسیدند که وقتی که کدخدا شوی چگونه زنی خواهی خواست، گفت، سبز شیرین^۸، حضرت ایشان فرمودند^۹ که غلط کرده ندانسته که بعد از چندگاه شیرینی میرود و سبزی میماند و بعد از این سخن فرمودند که طالبان طریق را بد بایستی^{۱۰} است کدخدائی بعد از آن این بیت خواندند که^{۱۱}:

کد خدائیت^{۱۲} مایه هوس است کد رها کن ترا خدای بس است

خدمت مولانا لطف الله چنین فرمودند^{۱۳} که من^{۱۴} در ایام صغرسن که در ولایت خود بودم شبی حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم بصورتی در غایت حسن و جمال بخواب دیدم و آنصورت همیشه حاضر دل من بود چون بملازمت حضرت ایشان مشرف

- ۱- چپ، سهم خود ۲- می؛ (هنوز) ندارد ۳- می؛ (توهم چنین دوکس مرا کشته) ندارد ۴- می؛ جمله دعا ندارد ۵- می؛ (و مقبولان) ندارد ۶- می؛ اوقات متبسم بودند ۷- می؛ چپ، طیبیت و مزاج میکردند ۸- می؛ سبزی شیرین
- ۹- می؛ چپ، فرموده اند ۱۰- می؛ بد بایستی است ۱۱- می؛ چپ، که بیت
- ۱۲- می؛ کدخدائی که مایه هوس است ۱۳- می؛ فرموده اند که ۱۴- می؛ (من) ندارد

شدم^۱ روزی در اثنای سخن^۲ بتقریبی فرمودند که مردم گاهی حضرت رسالت^۳ را صلی الله علیه وسلم بصورتها^۴ می بینند و ناگاه درین محل بسوی من نگریستند و به همانصورت زیبا که من در آن فرصت حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم دیده بودم ظاهر شدند و الحق مشاهده اینصورت موجب گرفتاری من شد بحضرت ایشان.

وهم^۵ خدمت مولانا فرمودند که یکبار در وایج^۶ که دهی است در سفد^۷ سمرقند در ملازمت حضرت ایشان بودم و آن^۸ ده، چهار فرسنگ از شهر دور است و جمعی از موالی همراه بودند و شرح منازل شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی علیه الرحمه در مجلس حاضر بود، حضرت ایشان از آنجا سخنی در میان انداخته بودند و از موالی استفساری^۹ می نمودند چنانچه دأب حضرت ایشان می بود، این فقیر را چیزی بخاطر رسید عرضه داشتم، فرمودند که مذاق سخنان اینطایفه طور دیگر است تاویلات ملایانه را گذارید، من خاموش گشتم، و بخود اندیشیدم که آنچه بخاطر رسیده نیک مینماید حضرت ایشان چگونه است که قبول نمیفرمایند، درین اثنا صورت غضبی از حضرت ایشان ظاهر شد و بسخن درآمدند گویان گویان گرم شدند، من درخود ثقل^{۱۰} و باری عظیم احساس کردم و گمان کردم که صد من بار بر من حمل کردند و از غایت ثقل و بی طاقتی منحنی شدم و قوت حرکت از من زایل شد، درین محل چشم من^{۱۱} بر حضرت

-
- ۱- مع؛ حضرت ایشان رسیدم، روزی ۲- می، (سخن) ندارد ۳- می، حضرت نبی را ۴- مع؛ بصورت های نیکو می بینند ۵- مع؛ از جمله، و هم خدمت مولانا فرمودند که یکبار در وایج که دهی است در سفد سمرقند در ملازمت حضرت ایشان بودم، تا جمله، و اهل مجلسی ازین احوال هیچ خبر نداشتند از سطر پنجم صفحه ۶۱۵ تا آخر سطر ششم از صفحه ۶۱۶ یعنی درست يك روایت که سیزده سطر است از مع افتاده است
 - ۶- جب؛ دالج ۷- می، جب؛ در سفد سمرقند بر چار فرسنگی شهر در ملازمت ۸- می، جب؛ (و آن ده چهار فرسنگ از شهر دور است) ندارد ۹- می؛ استفساری می کردند
 - ۱۰- می، جب؛ درخود ثقلی و باری ۱۱- می، جب؛ من بروی مبارک حضرت ایشان.

ایشان افتاد دیدم که روی نورانی حضرت ایشان بزرگ شدن گرفت و لب مبارک حضرت ایشان می جنبید و هیچ^۱ مرا مسموع و مفهوم نمیشد و چنان بزرگ شد که تمام خانه را فرو گرفت و جائی خالی نماند و من چنان تنگ شدم که نزدیک بود که نفس من^۲ بگیرد و این حالت مدتی برداشت، تا دیدم که اندک اندک روی مبارک حضرت ایشان بحال خود می آمد و من سبک می شدم تا بحال اصلی باز آمدند^۳ و من از آن ثقل بتمام خلاص شدم و اهل مجلس از این احوال هیچ خبر نداشتند.

و هم خدمت مولانا فرمودند که در محله خواجه کفشیر در ملازمت حضرت ایشان بودم گرمگاه روزی بود که به ته پیراهن از حرم بطرف حجره بیرون آمدند و در حجره نشستند جثه مبارک ایشان در نظر من بسیار حقیر نمود بخاطر گذشت که این همه آثار تصرف در ممالک از حضرت ایشان ظاهراست باین جثه، محض عنایت و قدرت حق است سبحانه، به مجرد خطور این خاطره ناگاه به نسبت این فقیر در مقام عنایت و التفات شدند و بسخن درآمدند و باز همچنان^۴ روی مبارک حضرت ایشان بزرگ^۵ شد تا به جائی رسید که همه حجره از روی مبارک حضرت ایشان پر شد و من خود را در گوشه گرفتم تنگ شدم و بدستور سابق حس و حرکت از من ساقط شد آواز میشنیدم لیکن فهم سخن نمی کردم و اینحال بتطویل انجامید و من بیخود شده بودم چون بخود باز آمدم دیدم که روی مبارک حضرت ایشان بحال اصلی باز آمده است^۶.

و هم خدمت^۷ مولانا فرمودند که^۸ یکبار در مبادی احوال و ملازمت حضرت ایشان

- ۱- می، چپ؛ هیچ چیز مرا ۲- می، چپ؛ که نفسم بگیرد ۳- می، چپ؛ باز آمد و ۴- می؛ (و باز همچنان) ندارد ۵- می؛ جمله (بزرگ شد تا بجائی رسید که همه حجره از روی مبارک حضرت ایشان پر شد) بعد از عبارت؛ (و من خود را در گوشه گرفتم و تنگ شدم) قرار گرفته ۶- می؛ (باز آمده است؛ و هم خدمت مولانا فرمودند که یکبار در مبادی احوال در ملازمت حضرت ایشان) افتاده ۷- می؛ و هم حضرت مولانا ۸- می؛ چپ؛ که در مبادی احوال یکبار در.

بجانب ده کمانگران می رفتیم ، اسب من بغایت کاهل و بسد راه بود ازین^۱ جهت پیش حضرت ایشان بتشویش و محنت بسیار می راندم که مبادا که از همراهی^۲ آنحضرت بازمانم ، ناگاه حضرت ایشان از عقب من^۳ درآمدند و تازیانه بر اسب من زدند و فرمودند اسب شما راهوار نبوده است ، فی الحال اسب من بروجبه راهوار شد که هر چند حضرت ایشان تند رانندند اسب بر راهواری^۴ همراه اسب ایشان رفت و يك گام بازماند و من بر پشت وی آسوده شدم و اصحاب که همراه بودند و بر حقیقت^۵ حال اطلاع داشتند متحیر و متعجب مانده بودند و بعد از آن تا آن^۶ اسب زنده بود به همین طریق راهوار بود و هرگز^۷ از او کاهلی ظاهر نشد و مشاهده این احوال سبب مزید یقین من شد بحضرت ایشان^۸.

مولانا شیخ ادام الله^۹ تعالی ظلال افاضته: از کبار اصحاب حضرت ایشانند^{۱۰} و

- ۱- می، ازین جهت پیش حضرت ایشان، می، ازین جهت من پیش حضرت ایشان
- ۲- بر، از همراهی حضرت ایشان بازمانم ناگاه آن حضرت از عقب ۳- می، (من) ندارد
- ۴- می، بر راهواری همراه اسب حضرت ایشان رفت - می، بر راهواری اسب ایشان برابر رفت
- ۵- می، بر حقیقت حال آگاه بودند متحیر و ۶- می، تا اسب زنده بود ۷- می، و هرگز کاهلی از او ظاهر نشد ۸- می، (بحضرت ایشان) ندارد ۹- می، مولانا شیخ رحمه الله، می، مولانا شیخ ادام الله تعالی علیه چپ، مولانا شیخ ادام الله ظلال افاضه ۱۰- گذشته
- از جمله دعائیه، ادام الله تعالی ظلال افاضته، و جمله، از کبار اصحاب حضرت ایشانند که هر دو جمله دلالت دارد بر زنده بودن صاحب ترجمه در هنگام تصنیف کتاب رشحات، در حاشیه نسخه چاپی نیز عبارت زیر نوشته شده، (بعد از اتمام رشحات بچندگاه خدمت مولانا شیخ رحمه الله در اواخر سلطنت خان اوزبک «باحتمال قریب بیقین همان شیبک خان اوزبک است» وفات یافتند و قبر مبارک ایشان در محله خواجه کفشیر در محوطه ملایان است) و با توجه باینکه خان اوزبک در سال ۹۱۶ درگیر و دار جنگ منسوبه با شاه اسمعیل اول صفوی در محمودآباد مرو در زیر سم ستوران پایمال و کشته شده و با توجه باینکه کتاب رشحات در سال ۹۰۹ اتمام پذیرفته پس وفات مولانا شیخ فی مابین ۹۰۹-۹۱۶ یعنی در فاصله شش سال پس از اتمام کتاب رشحات است.

سالها حل عقد امور دنیوی آنحضرت مفوض^۱ بایشان بوده .

از بعضی از اعزه استماع افتاده که چون شب خدمت مولانا بمنزل خود میروند زمانی باهل بیت خود می نشینند و طعامی تناول می کنند و چون مردم ایشان سر به بالین می نهند خدمت مولانا تحفیفه^۲ بسته تا دم صبح روی^۳ بقبله می نشینند و به اهتمام تمام نسبتی را که از حضرت ایشان فرا گرفته اند^۴ می ورزند .

از سخنان خدمت مولانا شیخ مد ظله چنان معلوم^۵ می شد که به حبس نفس و نفی و اثبات مامور بودند و مؤید این معنی است آنکه روزی در خلوتی به تقریبی فرمودند که در یک نفس پنجاه و یک نوبت ذکر گفته می شود با ملاحظه نفی غیر و اثبات^۶ مقصود و رعایت بازگشت و وقوف قلبی بی آنکه نفس کوتاهی کند یا دل بخفقان آید، یا اثری در بشره ظاهر شود .

روزی در محله خواجه کفشیر در محوطه ملایان در حجره یکی از طلبه با جمعی از اخلص اصحاب نشسته بودند و سخن از تصرفات عجیبه و کرامات غریبه حضرت ایشان می گذشت و هر کس نقلی می کرد و خدمت مولانا شیخ^۷ خاموش بودند بخاطر افتاد که چه باشد ایشان نیز درین باب سخنی^۸ گویند، بعد از لحظه فرمودند که شما همه^۹ از تصرفات آفاقی حضرت ایشان گفتید و هیچ از تصرفات انفسی ایشان ذکر نکردید، اصحاب گفتند شما کرم کنید^{۱۰} و از آن باب حکایتی گوئید ، فرمودند که در مبادی حال که بملازمت حضرت ایشان^{۱۱} رسیدم و به تعلیمی فائز گشتم^{۱۲} جان بسیار

۱- مع: مفوض برای ایشان بوده ۲- بر: تحفیفه ۳- می: روی در قبله،

چپ: روی قبله ۴- بر: فرا گرفته بوده اند ۵- می: معلوم میشود ۶- مع:

اثبات مقصود حقیقی و رعایت وقوف قلبی و وقوف عددی بی آنکه ۷- می: چپ: (شیخ)

ندارد ۸- مع: سخن گویند ۹- می: (همه) ندارد ۱۰- می: مع: کرم فرمائید

۱۱- می: حضرت رسیدم، مع: بملازمت ایشان رسیدم ۱۲- مع: فائز شدم، چپ: فائض

گشتم .

می‌کندم و ریاضت عظیم میکشیدم تا اندک اندک آثار و نتایج مشغولی ظاهر شدن گرفت و بالتفات حضرت ایشان روز بروز قوت می‌یافت^۱ تا بعد از چندگاه بقدر جمعیت خاطری دست داد و فی الجمله نسبت آگاهی حاصل شد ناگاه حضرت ایشان مرا بکفایت بعضی از مهمات^۲ دنیوی مثل زراعت و غیر آن امر فرمودند و بسبب شغل بامور دنیا و فتور در عمل باطن، آن نسبت اندک اندک ضعیف شدن گرفت و مرا ازین جهت الم عظیم روی نمود و حزن تمام دریافت، گفتم روم و درددل خود بعرض حضرت ایشانم رسانم، فرصت نگاهداشتن و در خلوتی خود را به حیره حضرت^۳ ایشان رسانیدم و خواستم که شمه از پریشانی حال خود عرضه داشت کنم فرمودند که مولانا شیخ در طریق خواجگان قدس الله^۴ تعالی ارواحهم خلوت در انجمن اصلی^۵ کلی است و بنای کار و بار ایشان بر این است، و این اصل ماخوذ است از آیه کریمه: رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ، نسبت شریفه این بزرگواران محبوبست غیرت محبت^۶ مقتضی آنست که محبوب مستور باشد، محب غیور کی روا دارد که محبوب بی‌پرده باشد، این نسبت را بی‌پرده ورزیدن دأب این طایفه نمیباشد از آن چاره نیست که این نسبت را پا شغلی از اشغال ظاهری جمع کنند، من بباطن تضرع کردم که از جمع بین الامرین عاجزم، درین محل فرمودند که همتی دارید و حمله آرید، باشد که حق سبحانه قوتی کرامت فرماید و کارها برآید و مقارن اینحال التفاتی کردند که آنچه به عمل و تکلف گاهگاه میسر میشد برباطن استیلا آورد و ثابت و متمکن شد و دل بآن مطمئن گشت و خاطر از تردد خلاص یافت و دیگر در همه اشغال^۷ واحوال

۱- می، (می‌یافت) افتاده
 ۲- می، مسج، بعضی، بعضی مهمات زراعت و غیر آن،
 ۳- می، به حیره ایشان
 ۴- می، چپ، بعضی مهمات زراعت و غیر آن
 ۵- می، چپ، اصل کلی است
 ۶- می، آیه کریمه
 ۷- چپ، غیرت محبت مقتضی آنست
 ۸- می، اشتغال واحوال.

ونوم و يقظه نصب العين شد و الحمد لله على ذلك .

مولانا سلطان رحمه الله^۲ تعالى : از اجله اصحاب حضرت ايشان بودند و از دانشمندان متبحر و عالم بعلوم ظاهری و علوم این طایفه و باجاست حضرت ايشان سفر^۳ حجاز کرده بودند و زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و کرامه^۴ فایز گشته و باز بملازمت آمده .

می گفتند که درمبادی حال روزی بقریه مائید می رفتم بملازمت حضرت ايشان هر چند در راه جهد کردم^۵ که خود را بطریق توجه یا مراقبه توانم جمع ساخت تا با جمعیت^۶ خاطر بنظر حضرت ايشان درآیم این معنی دست^۷ نداد ، آخر بطریق نفی و اثبات مشغول شدم ذکر چند با شرایطش گفتم تا اندک اندک نسبت حضور وی حاصل شد حفظ آن نسبت کرده بمجلس حضرت ايشان درآمدم چون نشستم بعد از لحظه فرمودند گاهی بطریق نفی و اثبات مشغولی میکنی ؟ گفتم احياناً فرمودند چون^۸ نشستی نسبتی ظاهر شد که نتیجه شغل نفی و اثبات می باشد از سخن حضرت ايشان مرا معلوم شد که اگر چه حضور مع الله یکی است اما^۹ نسبت حضوری که بر ذکر مترتب میشود رنگی خاص دارد^{۱۰} و نسبتی که بر توجه یا مراقبه یا رابطه مترتب می شود هر یکی علیحده رنگی دارد و فرق کردن میان آن رنگهای گوناگون موقوفست بر فراستی خاص که اخص خواص را از اولیاء اهل اختصاص که مؤید بعلم لدنی میباشد والله اعلم

۱- بر، می، والحمد لله على ذلك، مع، والحمد لله ذلك، چپ، والحمد لله على ذلك

۲- می، چپ، نسخه بدل، رحمه الله از جمله، مع، رحمه الله علیه از اجله ۳- می، چپ، سفر

مبارک حجاز ۴- بر، در راه جد کردم ۵- بر، تا بجمعیت ۶- مع، دست

افتاده ۷- بر، (چون) ندارد ۸- می، اما نسبتی حضوری ۹- می، (ونسبتی

که بر توجه یا مراقبه یا رابطه مترتب میشود هر یکی علیحده رنگی دارد) ندارد، مع، (دارد و

نسبتی که بر توجه یا مراقبه یا رابطه مترتب میشود هر یکی علیحده رنگی دارد و فرق کردن

میان آن رنگهای گوناگون موقوفست بر فراستی خاص) افتاده .

مولانا ابوسعید اوبهی^۱ ادیمت فواید: از جمله اصحاب و مقبولان حضرت

ایشانند و سی و پنج سال بآستانه آن حضرت بازگشت و آمد و شد کرده اند. میگفتند که سبب وصول^۲ و پیوستگی من بحضرت ایشان آن بود که درمبادی حال که بسمرقند رفتم در مدرسه میرزا الغ بیک یکچندی به تحصیل علوم اشتغال^۳ داشتم و خاطر خود را بتمام بر مطالعه می گذاشتم ناگاه بیجهتی مرا از مطالعه و تحصیل کلال^۴ و ملال دست داد و داعیه درویشی و صحبت و خدمت درویشان در خاطر افتاد از حجره مدرسه بیرون آمدم، طالب علمی آشنا^۵ پیش آمد، گفتم کجا^۶ بودی و چه حال داری، گفت در کوه نور^۷ بودم پیش شیخ الیاس عشقی و حالا از ملازمت ایشان می آیم و چندان تعریف کرده که مرا به صحبت وی میلی عظیم شد بمرتبه که به حجره بازنگشتم^۸ و بر همان قدم^۹ متوجه کوه نور شدم و روی بکوه نور آوردم اتفاقاً گذر من بر در مدرسه حضرت ایشان افتاد دیدم که آن حضرت نیز از راه رسیدند و بر در مدرسه فرود آمدند من با خود گفتم هرگز ملازمت ایشان نکرده ام، اول با حضرت ایشان صحبتی دارم بعد از آن متوجه^{۱۱} کوه نور شوم، پس از عقب حضرت ایشان بمدرسه در آمدم، دیدم که با جمعی از اصحاب در صنف مدرسه^{۱۲} نشستند، من نیز آمدم و روبروی حضرت ایشان در صف یاران نشستم، لحظه سکوت کردند، بعد از آن سر مبارک بر آوردند و مرا مخاطب

-
- ۱- می، مج، اوبهی رحمه الله تعالی از جمله
۲- مج، (وصول) ندارد ۳- مج،
اشتغال داشتم و سعی و اهتمام بر مطالعه می گماشتم ۴- می، چپ، کلالی و ملالی ۵- مج،
(آشنا) ندارد ۶- مج، گفتم کجا میروی و چه حال داری ۷- مج، در کوه تو بودم
۸- مج، تعریف وی کرد ۹- مج، باز گشتم ۱۰- چپ، و بر همان قدم روی بکوه نور
که لشکری آنجا بود آوردم اتفاقاً می، و بهمان قدم روی بکوه نور آوردم اتفاقاً، مج، بر همان قدم
روی بکوه تو آوردم اتفاقاً ۱۱- مج، (متوجه کوه نور شدم، پس از عقب حضرت ایشان
بمدرسه در آمدم، دیدم) ندارد ۱۲- بر، (مدرسه) ندارد.

در کوه چه میروی بمن باش امروز معاذ در جبل نیست

از استماع این بیت حال برمن بگشت با خود گفتم ، اگر حضرت ایشان این بیت را برای من خواندند باردیگر^۲ هم بخوانند، باز حضرت ایشان روی بمن کرده فرمودند که مولانا ابوسعید ، این بیت از اشعار کمال خجندی است که: ۳

در کوی چه میروی بمن باش امروز معاذ در جبل نیست

این گفتند و برخاستند و از مدرسه بیرون آمده سوار شدند و رفتند و باطن مرا به خود منجذب گردانیدند و من حیران و مضطرب ماندم و با خود اندیشیدم که حضرت ایشان هرگز نام من نشنیده^۴ چه دانستند، و این چه بیت بود که خواندند، مدهوش وار از مدرسه بیرون آمدم و بطلبه مدرسه میرزا الغبیک پیغام فرستادم که هر چه در حجره من است از کتب و اجزا و غیرها حق طلبه است در آن تصرف کنند بعد از آن رفتم و ملازمت آستانه آن حضرت لازم گرفتم تا مدت یکسال گذشت و در این مدت مطلقاً آن حضرت بحسب ظاهر هیچگونه التفات نکردند و انجذاب و ابتلای من^۵ بحسب باطن روز بروز بحضرت ایشان درتزايد بود و در آن مدت^۶ به ته يك قبای آژده کهنه می گذرانیدم که در زیر آن نه پیراهن بود و نه ازار تا بعد از یکسال اندك اندك التفات به حسب ظاهر از ایشان پیدا شدن گرفت.

هم خدمت مولوی می گفتند که روزی از حضرت ایشان باری عظیم برمن افتاد

۱- می، مع، چپ، خواندند بیت ۲- مع، (بار دیگر هم بخوانند) ندارد

۳- می، مع، چپ، که بیت ۴- مع، نشنیده بودند، چه دانستند و این بیت چه بود؟

۵- بر، و ابتلای من روز بروز بحسب باطن حضرت ایشان در تزايد بود ۶- مع ، (مدت) افتاده .

و آن موهبتی که زمان، زمان بحسب باطن از حضرت ایشان بمن میرسید منقطع شد و بمرتبه صفت قبض مستولی گشت که هم^۱ بیم هلاک بود و با آن بار و قبض تا مدت بیست شبانه روز برداشت آخر بیطاق^۲ شدم از بعضی بزرگان شنیده بودم که چون در نماز تهجد پس خوانند بعد از آن هر دعا که کنند مستجاب شود شبی در آن بیطاقتی بعد از نماز تهجد، دعا کردم که خدایا اگر در نهاد من چیزی است که مکروه حضرت ایشان است آنرا^۳ از من بیرون بر و اگر استعداد من بروجهی است که سبب کدورت حضرت ایشان می شود مرا از میان بردار یا ازین آستانه دور افکن^۴، امثال این سخنان در مناجات خود گفتم و گریه بسیار کردم، چون صباح بملازمت حضرت ایشان آمدم اول سخن^۵ که فرمودند این بود که ما پنداشتیم که کاری میکنیم اکنون که شما را ناخوش می- آید و مرگ و دوری خود میجوئید،^۶ بر طرف باش گو، از این سخن حضرت ایشان معلوم شد که آن بار و قبض که به فقیر حواله کرده بوده اند تربیتی بوده است، بعد از آن هم در مجلس انبساط و انشراح^۷ تمام دردل پیدا شد و از فواید انفاس خدمت مولوی است این سه رشحه که ایراد می افتد:^۸

۱- رشحه: میگفتند که حاصل این کار و بار، ذوق یافت و الم نایافت است، باید که طالبان آنچه یابند از واردات و مواجید ذوقین شوند^۹ و باز از آن ذوق تمی گشته برای آنچه نیافته اند و باقی مانده است متألم شوند، چه مقصود^{۱۰} بی نهایت است، آنچه از وی دریابند نسبت بآنچه در نیافته اند، حکم نیم قطره دارد نسبت بدریای

-
- ۱- مع: که همه بیم ۲- چپ: ناطاقت شدم ۳- مع: (آنرا از من بیرون
برو اگر استعداد من بروجهی است که سبب کدورت حضرت ایشان میشود) ندارد ۴- بر:
دور اندازد ۵- می: (سخن) افتاده ۶- مع: چپ: گو بر طرف باش، از این
۷- مع: و انشراحی تمام دست داده دردل پیدا شد ۸- بر: ایراد می یابد ۹- مع:
(شوند) افتاده ۱۰- مع: چه مقصودی.

محیط، پس اگر بآنچه دریابند سرفرود آورند و بآن آرام گیرند و در ذوق آن بمانند و بآن ذوق از عالم بیرون روند ابدالابدین در آن محبوس^۱ باشند و از اذواق و مواجید بینهایت محروم و اگر بعمر ابدی درین یافت و نایافت سیر کنند هنوز هیچکار نکرده باشند و هیچ راه نرفته.

رشته : روزی در معنی آیات^۲ سوره اخلاص می گفتند اول موجودی که بایجاد حق سبحانه و تعالی بیواسطه شیئی دیگر بوجود آمد صادر اول بود، چون از مبداء فیاض اظهار صادر اول مشابه بود به زادن لاجرم حق سبحانه درین سوره بآیه کریمه^۳ قَمْ یَلِدْ، نفی آن مشابَهت فرموده و^۴ چون حق سبحانه بعد از ایجاد موجودات و اظهار تعینات در مظاهر الهی و کونی بحسب ذات و صفات اسماء و افعال ظهور فرمود، این چنین ظهوری از مظاهر مشابه بود به زاده شدن لاجرم حق سبحانه درین سوره بآیه کریمه، قَمْ یُوَلِّدْ نفی آن مشابَهت فرمود و چون بعد از ایجاد موجودات نوع انسان^۵ را به حکم خلق الله آدم علی^۶ صورۃ الرحمن نسخه جامعه و مظهر جمع اسماء^۷ گردانید و پرا آئینه ذات و صفات و افعال بینهایت خود ساخت از حیثیت جامعیت و پرا مشابَهت و مماثلتی بآن ذات یگانه مقدس که آیه^۸ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ، اَللّهُ اَتَّصَدُّ، صفت او است^۹ پیدا شد که در آن وهم تصور کفو بود لاجرم حق سبحانه بآیه کریمه و قَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا أَحَدٌ، نفی آن مشابَهت و مماثلت فرمود.

رشته : می گفتند که روزی همراه پدر خود به مجلس و غظ خواجه محمد کوسوئی رفته بودم^{۱۰} و در آن مجلس از خواجه خرق عادتی دیدم و تفسیر آیتی شنیدم

۱- مع: محبوس باشند ۲- می: در معنی آیه سوره الاخلاص ۳- مع: (کریمه)

ندارد ۴- مع: (و) ندارد ۵- مع: نوع ایشان را ۶- مع: (آدم) افتاده

۷- مع: اسمائی گردانید ۸- مع: (قل) افتاده ۹- می: صفت دوست ۱۰- می،

مع: محمد کوسوی.

که هر دو عجیب و غریب بود، خرق عادت آن بود که خواجه در معارف الهی و لطایف
 نامتناهی سخن^۱ غامض و نکته‌باریک می‌فرمودند که بعضی از اهل مجلس را بواسطه
 غموض آن سخن وعدم دریافت آن نعاسی^۲ عارض شده بود^۳ و پینکی میزدند، خواجه
 را غیرت آمد، فرمودند شما پینکی میزنید و حال آنکه اگر من این سخن را بسقف
 این مسجد گویم متأثر شود و ازجا درآید چون خواجه اشارت بسقف مسجد کردند
 زلزله^۴ در سقف افتاد و آن سقف چوب پوش بود طراق طراق از چوبها^۵ برآمدن
 گرفت چنانچه اهل مسجد^۶ برهم ریختند بعضی که نزدیک در بودند بیرون گریختند و
 بعضی که نزدیک منبر بودند دویدند و بر پایهای^۷ منبر آویختند، چون من خردسال تراز
 حاضران بودم زودتر دویدم و بر پایه^۸ منبر چسبیدم و خواجه مدتی مدید بر بالای
 منبر سکوت کردند بعد از آن باز بسخن درآمدند و مردم نیک حاضر و متوجه شدند و
 تغییر^۹ آیه آن بود که فرمودند حق^{۱۰} سبحانه میفرماید: أَحْسَنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ،
 نیکوئی کن همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی^{۱۱} بتو، نیکوئی خدای به^{۱۲} بنده آن بود
 که درازل آزال خدایتعالی ظاهر بود و بنده پنهان، پس نسبت^{۱۳} به بنده این نیکوئی
 کرد^{۱۴} که بنده را ظاهر گردانید و خود پنهان شد، پس تعلیم میدهد بنده را و امر
 میکند که نیکوئی کن همچنانکه خدایتعالی^{۱۵} نسبت بتو نیکوئی کرده است یعنی

-
- ۱- معج: سخنی غامض ۲- می: آن نقاس عارضی ۳- بر: (وپینکی میزدند،
 خواجه را غیرت آمد، فرمودند شما) افتاده ۴- بر: کردند لرزه و زلزله در ۵- بر:
 از چوبها آواز برآمدن ۶- بر: اهل مجلس، می: اهل این مسجد ۷- معج: و در
 پاهای منبر آویختند، بر: و بر پایه منبر چسبیدند ۸- معج: و بر پای منبر ۹- می:
 نسخه بدل چپ، و تفسیر این آیه کریمه بود ۱۰- معج: حق سبحانه و تعالی میفرماید
 ۱۱- می: که خدای عزوجل بتو ۱۲- معج: خدای بر بنده ۱۳- معج: (نسبت) ندارد
 ۱۴- معج: (کرد که بنده را ظاهر گردانیدند و خود پنهان شد، پس تعلیم میدهد بنده را و امر
 میکند که نیکوئی) افتاده است ۱۵- بر: خدای نسبت .

تو نیز خود را بنفی وجود خود^۱ پنهان کن تا خدایتعالی ظاهر گردد.

مولانا^۲ محمد قاضی آدام الله برکات افادته : از اجله^۳ اصحاب و مقبولان

حضرت ایشانند و در مناقب و شمایل و خصایص و فضایل آن حضرت کتابی تألیف کرده‌اند مسمی به **سلسله العارفین** و تذکرة الصدیقین در آنجا آورده‌اند که در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ثمانمائه بود که بملازمت حضرت ایشان رسیده شد و مدتی قریب بدوازده سال در ملازمت آنحضرت بود و **الحمد لله علی ذالک** .

چون خدمت مولانا در ادراک لطایف و معارف صوفیه قدس الله تعالی ارواحهم طبعی^۴ و فہمی ارجمند داشتند لاجرم^۵ حضرت ایشان در وقت ادای حقایق و دقائق^۶ این طایفه خدمت مولوی را بسیار مخاطب می‌ساختند می‌گفتند که روزی حضرت ایشان از من^۷ پرسیدند که باین سخنان دقیق که از ما میشنوی هیچ نقصانی در آن عقاید که از پدر و مادر و استاد خود در خرد سالی^۸ فرا گرفته بازمییابی، گفتم نی، فرمودند که پس با تو از این رنگ سخن میتوان گفتم^۹.

از خدمت مولانا استماع افتاده و در سلسله العارفین نیز نوشته‌اند که ابتدای ملازمت من^{۱۰} حضرت ایشان را آن بود که با طالب علمی کرمانی مولانا نعمت الله

-
- ۱- می، وجود خود پنهان کن - چپ، وجود پنهان کن ۲- می، مولانا محمد قاضی
 - آدام الله تعالی برکات افادته می - محمد قاضی آدام الله تعالی برکات ۳- می،
 - چپ، از جمله اصحاب نسخه بدل چپ، از اجله اصحاب ۴- بر، بودم ۵- چپ،
 - قدس الله ارواحهم ۶- بر، طبع بلند داشتند و فہم ارجمند لاجرم ۷- می، لاجرم
 - بسیار حضرت ایشان ۸- بر، (و دقائق) ندارد ۹- می، از من بسیار پرسیدند
 - ۱۰- بر، در خردی فرا گرفته ۱۱- بر، اینجا در حاشیه نوشته شده است، بعد از اتمام
 - رشحات به پنج سال خدمت مولانا ابوسعید وفات یافتند در شہور سنه اربع عشر و تسعمائه ،
 - ہمان سال کہ خواجہ کلان ولد بزرگوار مولانا سعد الدین کاشغری قدس الله تعالی سرہ وفات
 - یافتند ۱۲- بر، ملازمت من بحضرت ایشان آن بود.

نام در سمرقند بعزیمت هراة بیرون آمده بودیم چون بده شادمان رسیدیم بواسطه گرمی هوا توقف^۱ کردیم ، نماز دیگر بود که حضرت ایشان رسیدند ، بملازمت^۲ رفتیم پرسیدند از کجائی، گفتم از سمرقند، بعد از آن به حکایت مشغول شدند و آنچه در خاطر بود، همه را اظهار فرمودند از آن جمله سخنی بود که فقیر را سرگشته^۳ ساخته از این ولایت میبرد، آنرا بروجیهی اظهار کردند که خاطر^۴ فقیر بجانب حضرت ایشان قوی منجذب شد و در اثنای سخن فرمودند اگر مقصود تحصیل علوم باشد اینجا نیز میسر است ، و در آن وقت محقق شد که از مخفیات این فقیر، هیچ چیز نیست الا^۵ که آن حضرت بر مجموع آن مطلع اند و یقین گشت که حضرت ایشان را بر بواطن خلق اشراف^۶ عظیم است باوجود علم باین معنی میل سفر کم نشد که قوی بسیر هراة مایل بودم ، قصد قرشی کردم منع فرمودند و گفتند بجانب بخارا عزیمت کن و صباح که^۷ آمدم تا اجازت خواهم کسی گفت بکتابت مشغول اند، توقف کردم لحظه گذشت ، دیدم که حضرت ایشان^۸ از آن موضع که نشسته بودند برخاستند و متوجه اینجانب شدند و فرمودند که^۹ راست گوی برای درویشی به هراة میروی یا برای تحصیل علم، فقیر از غایت دهشت خاموش بودم مولانا نعمت الله گفت درویشی- هایش غالب است تحصیل را روپوش ساخته است، تبسم کردند و فرمودند اگر اینچنین^{۱۰} باشد نیک است و^{۱۱} دست فقیر گرفته متوجه پایان باغ شدند و آنقدر^{۱۲} رفتند که از مردم دورتر^{۱۳} شدند، ایستادند بمجرد آنکه دست مبارک حضرت^{۱۴} ایشان بدست فقیر رسید از

-
- ۱- مع: توقفی کردیم ۲- بر: بملازمت رفتیم ۳- مع: را سرگردان ساخته
 ۴- مع: خاطر فقیر قوی بجانب ایشان منجذب شد ۵- بر: الا آنکه ۶- چپ،
 اشرافی عظیم ۷- مع: چپ، (که) ندارد ۸- بر: در آن موضع ۹- بر: (که)
 ندارد ۱۰- بر: (اینچنین) افتاده ۱۱- مع: (و دست فقیر گرفته متوجه پایان
 باغ شدند) افتاده ۱۲- بر: و آنقدر رفتند که از مردم غایب شدم دور شدند ۱۳- مع:
 دورتر شوند ۱۴- مع: مبارک ایشان .

خود غایب شدم و زمانی برین غیبت گذشت، چون حاضر شدم بسخن مشغول شدند و فرمودند^۱ شاید که خط ما را نتوانی خواندن و از جیب مبارک خطی بیرون آوردند و خواندند و هم پیچیدند و به فقیر دادند و فرمودند که کتابت ما را نیک نگاهداری و آن کتابت این^۲ است.

حقیقت عبادت خشوع و خضوع و شکستگی و نیاز است که از شهود^۳ عظمت حق سبحانه بردل ظاهر شود و اینچنین سعادت موقوف بر محبت است و ظهور محبت موقوف بر متابعت سید اولین و آخرین علیه من الصلوة اتمها و من التحيات ایمنها و متابعت موقوف بردانستن طریق متابعت پس بضرورت ملازمت علما که وارثان علوم دینی اند برای این عرض می باید کرد و از ملازمت علما که علم را وسیله معاش دنیوی و سبب حصول جاه گردانیده اند دور باید بود، و از صحبت درویشان که رقص و سماع کنند و هر چه باشد^۴ بی تحاشی گیرند و خورند پرهیز باید کرد و از شنیدن توحید و معارف که سبب نقصان عقیده در مذهب اهل سنت و جماعت شود دور باید بود، تحصیل از برای ظهور معارف حقیقت که باز بسته بمتابعت محمد رسول الله است^۵ صلی الله علیه وسلم باید کرد والسلام.

بعد از آن باز پیش مردم آمدند و فقیر را اجازت^۶ سفر هرات کردند و فاتحه خواندند و سوار شدند، ما بموجب اشارت^۷ حضرت ایشان متوجه^۸ بخارا شدیم، مقدار راه رفته بودیم که از عقب ما پیاده دویده آمد و کتابتی دیگر آورد که برای خدمت خواجه کلان ولد بزرگوار حضرت مولانا سعدالدین کاشغری قدس الله^۹ تعالی

۱- مج، چپ، و فرمودند که شاید که
 ۲- مج، اینجا در حاشیه با خط اصلی نوشته شده، کتابت ایشان بمولانا محمد قاضی علیه الرحمه
 ۳- بر، (شهود) ندارد ۴- مج، هر چه یا بند بی تحاشی ۵- مج، (است) ندارد ۶- مج، اجازت دادند بسفر هرات و فاتحه ۷- مج، (اشارت) ندارد ۸- می، (متوجه) افتاده ۹- مج، چپ، قدس سره.

سره نوشته‌اند^۱ که از احوال دارنده رقعہ نیاز صاحب وقوف باشند و نگذارند^۲ اورا که بیکاری کند و بہرکہ خواهد اختلاط کند ، این خط تأثیر عظیم کرد ، گویا تیری بودکہ بر سینہ مجروح آمد ہمگی دل مشعوف ملازمت آنحضرت شد غایتش قالب متوجہ بخارا بود، بیطافت و بی آرام شدم و درہر منزل چیزی واقع شدکہ میبایست برگشت اما از عجایب آن بودکہ دغدغہ سفر از^۳ خاطر م بیرون نمی شد تا رسیدن بہ بخارا شش مرکب گرفته شد و درہر منزلی^۴ صورتی واقع شدکہ آن مرکب رانتوانستم سوار شدن ، چون بہ بخارا رسیدہ شد درد چشم قوی روی نمود و چندروز بواسطہ آن سفر موقوف شد بعد از آن چند نوبت دیگر از آنجا قصد سفر کردہ شد ، ہر بار عارضہ پیش آمدکہ مانع سفر شد بالاخرہ تب لرزہ شد، با خود گفتم اگر بیش ازین بسفر سعی میکنم ، بیم ہلاک^۵ است، بالکلیہ دغدغہ سفر از خاطر بدر کردم، مرض نیز بر طرف شد، بعد از آن عزیمت ملازمت حضرت ایشان کردم، چون بہ تانکند^۶ رسیدہ شد بخاطر آمدکہ بہ لنگر شیخ زادہ الیاس روم چون در بقیہ ارادت ایشانم در آخر ایشان را دیدہ باشم و باطناً نوعی اجازت خواستہ، چہ جذب^۷ صحبت حضرت ایشان غالب شدہ بی آرام ساختہ است، مرکب خود را با خورجین کتابہا بیکی از آشنایان سپردم و بہ بازار آمدم کہ از درویشان شیخ، کسی را پیدا کنم کہ^۸ بہمراہی او بہ لنگر روم کسی پیدا شد و گفت الاغ خود را بیارید تا متوجہ لنگر شویم، فقیر آمدم کہ الاغ خود را گرفته روم ، یکی می گوید الاغ تو با خرجین کتابہا گم^۹ شدہ است و جمعی بہ جستن آن مشغولند، بگوشہ نشستم و سربجیب تفکر فرو بردم ، درین اثنا بخاطر افتادکہ طبقہ

۱- بر، نوشته بودند کہ ۲- می، چپ، باشند، اورا نگذارند کہ بیکاری کند

۳- مچ، از خاطر نمیرفت ۴- بر، دہر منزل صورتی ۵- می، بیم ہلاکی است ،

چپ، بیم ہلاکت است ۶- می، چپ، چون بقاشکند ۷- مچ، (جذب) ندارد ۸- بر،

کنم و بہ ہمراہی او ۹- بر، با خرجین کتاب گم .

خواجگان قدس الله^۱ تعالی ارواحهم بغایت مردم غیورند این مقدار بتو^۲ التفات نموده^۳ متوجه تو شدند، تو قصد زیارت دیگری می کنی ، نيك است که زیاده از این ضرری بتو نرسیده است، در باطن خود ازین عزیمت برگشتم واستغفار نمودم ، ناگاه آوازی بگوשמ آمد^۴ که مرکب ترا یافتند بی هیچ نقصانی^۵ و قصوری سر برآوردیم دیدم مرکب مرا حاضر کرده اند، آن آشنا میگوید امری^۶ عجیب واقع شد ، مرکب ترا در پیش خود بسته بونم بیکبار چشم انداختم می بینم که مرکب تو نیست، متعجب شدم وبغایت دشوار است که در بازار تانکند^۷ کسی چیزی گم کند و آنرا بازیابد، برای آنکه بغایت غلبه و ازدحام میشود، این بسیار غریب است که بی هیچ نقصانی^۸ این چنین پیدا شود و از مشاهده^۹ این امر در فقیر کیفیتی پیدا شد که فی الفور سوار شدم و متوجه سمرقند گشتم وبه لنگر شیخ رفتم ، چون بصحبت حضرت ایشان مشرف شدم تبسم فرمودند گفتند خوش آمدی ، این فقیر را معلوم شد که از مجموع احوال گذشته من خبر داشته اند بلکه آن^{۱۰} همه موانع سفر از پیش حضرت ایشان بوده است .

وهم^{۱۱} خدمت مولانا محمد^{۱۲} قاضی میگفتند که یکبار در مبادی ملازمت این فقیر وقتی که حضرت ایشان در رباط خواجه می بودند بخاطر آمدن بطواف مزار خواجه زکریا^{۱۳} وراق روم ، چون بدرکنبد مزار آمدم^{۱۴} پیش از آنکه قدم در گنبد نهم ،

-
- ۱- مع: (بتو) ندارد ۲- بر: التفات نمودند و متوجه تو شدند ۳- بر: بگوשמ رسید ۴- می: مع: چپ: بی هیچ قصوری ۵- بر: امرعجب مع: امرعجیبی ۶- چپ: تاشکند ۷- بر: بی هیچ نقصان اینچنین ۸- چپ: از شادی این نسخه بدل ۹- از مشاهده ۹- می: مع: این همه ۱۰- مع: از جمله (وهم خدمت مولانا محمد قاضی میگفتند) تا عبارت: (مشاهده این حال موجب زیادتى یقین فقیر شد بحضرت ایشان) تمام يك روایت و در حدود هفت سطر از نسخه مع افتاده است ۱۱- بر: (قاضی) ندارد ۱۲- بر: زکریاء وراق بسر جامع (خوانده نمیشود)، می: زکریاء ورق سری روم، چپ: زکریا ورق سیری روم ۱۳- بر: مزار رسیدم .

کیفیتی غریب واقع شد که بیفتادم و دردی عظیم در درون خود احساس کردم که مرا حلقه ساخت، نزدیک بآن رسید که روح از بدن من مفارقت کند، درخاطرم افتاد که از صحبت حضرت ایشان^۱ بیرون آمدم و بی اجازت حضرت ایشان بزیات مزار متوجه شدم، نیکو نبود، فی الحال^۲ استغفار کردم و قدم در گنبدان نهاده برگشتم، چون پیش حضرت ایشان آمدم^۳ و نشستم در نفس اول فرمودند نشنیده که اکابر گفته اند: گربه زنده، به از شیر مرده است.^۴ مشاهده این حال موجب زیادتى یقین فقیر شد بحضرت ایشان.

بعضی از^۵ اعزه اصحاب میفرمودند که حضرت ایشان وقتی که محتضر بودند و جمعی از اولاد و احفاد و خواص اصحاب در ده کمانگران بر سر بالین حضرت ایشان حاضر بودند درین محل فرمودند^۶ که هر کسی از مردم ما چیزی اختیار کند از فقر و غنا و نخست متوجه خدمت مولانا محمد شدند که اول تو اختیار کن، خدمت مولانا گفتند من آن اختیار کردم که مختار، و محبوب^۷ شما است، حضرت ایشان فرمودند که مختار ما فقر است بعد از آن به یکی از سرکارداران اشارت کردند که چهار هزار^۸ شاهرخی بمولانا محمد بده که وی فقر اختیار کرد تا آنرا مایه سازد از برای فراغت فقرائی که در گردوی خواهند بود و خدمت مولانا بنابر امثال امر آن وجه را گرفتند و سرمایه معیشت خود و اصحاب^۹ خود ساختند.

مولانا خواجه علی تاشکندی رحمه الله تعالی^{۱۰} : از قدام اصحاب و از

- ۱- می، از صحبت ایشان بیرون آمدم، چپ، از صحبت حضرت ایشان آمدم، چپ، نسخه بدل، بیرون آمدم
- ۲- می، نسخه بدل چپ، فی الفور استغفار کردم ۳- می، چپ، (آمدم و) ندارد
- ۴- می، چپ، (است) ندارد ۵- می، از بعضی اعزه - بر، بعضی اعزه
- ۶- می، فرموده اند ۷- می، چپ، که مختار حضرت شما است - می، که مختار حضور شما است
- ۸- می، که چهار هزار تنگه زرشاهرخی ۹- برک، خود و اصحاب ساختند، می، خود و اصحاب خود کردند
- ۱۰- می، رحمه الله علیه

اجله و کلاء حضرت ایشان بوده‌اند در مبادی احوال در تاشکند بشرف قبول مشرف شده‌اند .

بعضی از عزیزان از خدمت مولانا نقل کردند که گفتند در آن^۱ مبادی اوقات که حضرت ایشان از خراسان بوطن اصلی مراجعت فرمودند و بامر زراعت مشغولی نمودند من جوانی بودم در سن بیست سالگی که ملازمت حضرت ایشان میکردم و آن حضرت بمن التفات تمام داشتند در آن اثنا جمعی از مصاحبان که داعیه تحصیل علوم داشتند و متوجه سمرقند بودند مرا و سوسه بلیغ کردند که در تاشکند اوقات ضایع می‌کنی و عامی و ناملا می‌مائی، چندان گفتند که طبع من نیز مایل رفتن شد با خود اندیشیدم که اگر از حضرت ایشان اجازت سفر طلبم غالب آنست که مانع میشوند هیچ به از آن نیست که قصه ذوق تحصیل و^۲ رفتن بسمرقند را بر قعه نویسم و وقتی که حضرت ایشان غایب باشند در آن موضع که می‌نشینند بنهم و زود متوجه شوم، چون بر مضمون رقعہ مطلع شوند و من حاضر نباشم مانع نخواهند شد و درینصورت اجازتسی نیز حاصل کرده باشم، پس آن رقعہ را نوشتم و بجا نهادم و رفتم، اتفاقاً آن روز حضرت ایشان بآن خانه در نیامده‌اند، نماز شام بود که رسیده‌اند^۳ آن رقعہ را دیده‌اند، چون خوانده‌اند از آن^۴ صورت متغیر شده‌اند و فرموده‌اند^۵ که او بزبان قلم با ما سخن می‌کند^۶ و به حیلہ از ما اجازت می‌خواهد، بینم که چون خواهد رفت و در همان ساعت که حضرت ایشان متغیر شده این عبارت فرموده من بیاران تاشکندی^۷ در منزل اول نزول کرده بودیم^۸، میان شام و خفتن بود که صداعی بغایت شدید و تبی عظیم^۹ محرق عارض شد

۱- می، چپ، (آن) ندارد ۲- بر، تحصیل بر رفتن ۳- می، که بر رسیده‌اند
۴- بر، از مضمون آنصورت ۵- بر، و فرموده که ۶- بر، سخن می‌گوید ۷- می،
بیاران تاشکندی ۸- چپ، نزول کرده بودم ۹- بر، و تبی بغایت عظیم محرق، می،
تبی محرق عظیم .

بمشابه که مرا بیطاعت و بی آرام ساخت فریاد و ناله در گرفتم تا وقت شبگیر شد و مردم بیمار کردن مرکبان مشغول شدند یکی از یاران که باعث کلی برسفر او بود، به زین کردن مرکب من قیام نمود و خواست که خرجین^۱ برافکند و مرا سوار کند در آن محل صداع و حرارت من^۲ مضاعف شد بمرتبه که پنداشتم سرم شکافته شد و بمیان آتش در آمدم و مشرف بر موت شدم^۳، فریاد کردم که ای یاران مرا گذارید و روید که امکان حرکت و سواری نماند، هر چند^۴ یاران مبالغه رفتن کردند، با اشارات منع کردم که یارای سخن کردن^۵ نداشتم، چون یاران ناامید شدند و رفتند من با خود اندیشیدم^۶ که غالباً این عارضه از معرضت ایشان است که برفتن من راضی نیستند، در این حال نیت مراجعت کردم، فی الفور صداع و حرارت کم شدن گرفت، بمرتبه که آن قوت حاصل شد که بر- خاستم و خرجین بر مرکب افکندم و سوار شدم و روی براه تاشکند^۷ آوردم، هر گاهی که مرکب می نهاد تخفیفی در آن عارضه^۸ دست میداد تا وقتی که بسواد تاشکند رسیدم اصلاً و قطعاً از آن صداع و حرارت اثری باقی نمانده بود فی الحال بمنزل رفتم و مرکب را بستم و بملازمت حضرت ایشان آمدم و سلام کردم جواب گفتند و تبسم کرده فرمودند چرا بسمرقند نرفتی؟ گریه بر من مستولی شد زمین بوسیدم و از آن بی ادبی عفو طلبیدم عنایت کرده فرمودند برو و خدمت را باش که من بعد با تو کارها داریم و امور کلیه^۹ در پیش است.

چون حضرت ایشان بالتماس میرزا سلطان ابوسعید از تاشکند بکوچ بسمرقند آمدند تمام مهمات دنیوی بر ذمه اهتمام مولانا خواجه علی نهادند و زمام امور بکف

۱- بر، خرجین را برافکند ۲- مع، (من) ندارد ۳- بر، بر موت گشتم

۴- مع، هر چند یاران مبالغه کردند برای رفتن با اشارت - بر، (مبالغه رفتن کردند با اشارت منع کردم که یارای سخن کردن نداشتم، چون یاران) افتاده است ۵- مع، سخن گفتن

۶- می، با خود گفتم ۷- مع، براه تاشکند ۸- بر، عارضه دست داد، مع، عارضه

ظاهر میشد ۹- می، امور کلی در.

با کفایت او دادند و تصرف مولانا در مهمات بمرتبه رسید که روز^۱ بودی که از قبل حضرت ایشان بیست رقعہ به پادشاه^۲ زمان و امراء و ارباب دیوان نوشتی و هیچ احدی را یارای آن نبود که از مضمون رقعہ مولانا تجاوز نمودی و در امتثال امر تکاسل فرمودی.

شیخ حبیب^۳ تاشکندی رحمه الله تعالى : از قدما اصحاب و مقبولان^۴ بوده است و حضرت ایشان ترتیب^۵ سفره اصحاب در تاشکند بوی تفویض کرده بوده اند ، وی حکایت کرده است که یکبار حضرت ایشان در تاشکند از بعضی^۶ یاران رنجیده بودند متوجه فرکت شدند، یاران نیز از عقب حضرت ایشان به نیازمندی و مسکنت تمام جهت معذرت رفتند، چون آنجا رسیدند معلوم کردند که حضرت ایشان در دره منار بر سر قبر مولانا سیف الدین مناری اند،^۷ در حجره مولانا اسمعیل فرکتی که ولد عزیز مولانا سیف الدین بوده اند، یاران متوجه منار و حجره مولانا اسمعیل شدند و در آن محل حضرت ایشان بصفه هیبت و جلال متصف بودند، هر که از یاران قدم در آن حجره نهاد و بشمش بر حضرت ایشان افتاد بیهوش گردید و بسر^۸ غلطید و نزدیک بآن رسید که اثر حیات از مجموع ایشان زایل گردد، آخر الامر مولانا اسمعیل با جمعی دیگر از مخلصان آن دیار برخاستند^۹ و سرها برهنه کرده درخواستند و حضرت ایشان بنابر التماس آن مخلصان گناه یاران را عفو کردند و بآثار لطف و مرحمت ظاهر شدند، بعد از آن يك يك از یاران بشعور می آمدند و بر میخواستند تا همه بحال اصلی باز آمدند.

۱- می: که روزی بودی ۲- می: پادشاهان زمان ۳- می: شیخ حبیب تجار

تاشکند رحمه الله تعالى، می: شیخ حبیب تاشکندی رحمه الله علیه، نسخه بدل می: شیخ حبیب بخاری چپ: شیخ حبیب تجار تاشکندی ۴- بر: و مقبولان حضرت ایشان بوده است ۵- بر: می: تربیت

۶- بر: (بعضی) ندارد ۷- بر: (در حجره مولانا اسمعیل فرکتی که ولد عزیز مولانا سیف الدین بوده اند، یاران متوجه منار و) افتاده ۸- بر: و بر سر غلطید، چپ: و بر سر غلطید

۹- می: بر پا خاستند.

مولانا نورالدین تاشکندی^۱ رحمه الله تعالی: از جمله مقبولان و منظوران بوده

است، روزی حضرت ایشان در محبت ذاتی سخن می گفتند فرمودند که با اصطلاح صوفیه قدس الله تعالی ارواحهم، محبت ذاتیه^۲ عبارت از ارتباط و تعشقی^۳ است بحضرت حق سبحانه بی آنکه آن را سببی دانند یا موجبی شناسند بلکه میل و انجذابی است که بر دفع آن قدرت نباشد و فرمودند که از دو پسر در نواحی تاشکند این نسبت را یافتیم^۴ یکی دائم بگرد حلقه ما می گشت و از دور می نشست و گردن کڑ می کرد، یک روز بجهت طهارت برخاستم بجانب ابریق طهارت مبادرت نمود، چون طهارت ساختم از وی پرسیدم که سبب آمدن تو اینجا چیست و چرا گرد این حلقه می گردی؟ گفت من هم نمیدانم لیکن^۵ اینقدر میدانم که هر گاه اینجا می آیم در باطن خود کشتی و میلی بحضرت حق سبحانه باز می یابم و خود را از همه بایست^۶ ها خالی می بینم و از آن لذتی عظیم بدل من میرسد و چون بیرون میروم از آن نسبت تهی میشوم و آن پسر^۷ دیگر صورتی بغایت خوب داشت و با صاحب ما مختلط بود، در آن نواحی مردم بسیار بوی تعلق خاطر داشتند و اصحاب ما را نیز بآن متهم و مطعون می ساختند^۸، گفتم او را عذر خواهید تا رود، هر چند مبالغه کردند و راندند سود نداشت، آخر در گریه شد و اضطراب بسیار کرد و گفت شما را^۹ چه فایده که من اینجا^{۱۰} نیایم و در بیرون مردم مرا تشویش دهند و دل من در کشاکش بایست ها افتد و ازین حضور و جمعیت باطنی که در این حلقه در خود می یابم دور افتم، یاران ویرا گذاشتند و معذور داشتند کار او بجائی رسید که مغلوب این نسبت

۱- می: نورالدین تاشکند رحمه الله تعالی می: تاشکندی رحمه الله علیه، چپ: تاشکندی

رحمه الله ۲- می: چپ: قدس الله ارواحهم، می: قدس سره ۳- می: محبت ذاتی

۴- می: ارتباط و تعشقی است ۵- می: یافتنی که دائم ۶- می: (لیکن اینقدر می-)

دائم) ندارد ۷- بر: از همه نسبت خالی ۸- می: و آن پسر^۷ دیگر صورتی بغایت خوب

صورت بود و با اصحاب مختلط بود ۹- می: و مطعون ساختند ۱۰- می: چپ: شما

را درین چه فائده ۱۱- بر: که من نیایم و در بیرون مرا تشویش دهند .

شد بروجهی که بازها راه خانه خودگم می کرد و هرگاه که مرا ^۱ بوی مهمی بودی و چون خواستمی که ویرا کاری فرمایم آن کار ^۲ کرده بودی یا در آن کار بودی و این پسر ^۳ صاحب جمال که حضرت ایشان ازو ^۴ می گفتند، مولانا نورالدین تاشکندی بوده است.

از بعضی ^۵ اجله اصحاب چنین استماع افتاده که چون مولانا نورالدین در تاشکند درمبادی ظهور حضرت ایشان بشرف ملازمت رسیده دوسیرنبات کرمانی پیش حضرت ایشان آورده و دآب آن حضرت نمی بود که چیزی از کسی قبول کنند، آنرا ازو قبول کرده اند و برحاضران قسمت فرموده و در آن اثنا ویرا گفته اند که فائده صحبت این طایفه آنست که کسی را از گم شده وی یاددهند، مثلاً کسی گوهر قیمتی گم کرده است و خبر ندارد ناگاه به صحبت کسی افتاد که از گم کردن گوهر و از گم شده او خبر داد فائده این صحبت آنکه او حاضر شود بگم کردن گوهر خود و از آن متأثر گردد و بعد از آن از گم شده خود خبر یابد، این سخن دروی اثر ^۶ عظیم کرده است و ملازمت حضرت ایشان را لازم گرفته هر چند ویرا اجازت می داده اند ^۷ و دور می - کرده اند نمی رفته و می گفته که مرا در این حضرت هیچ ^۸ غرضی نیست جز آنکه گذارند گاهگاهی ^۹ دیدار مبارك حضرت ایشان بینم ویرا گذاشته اند و ویرا طریقه رابطه در افتاده است و ورزش آن نسبت به جد مشغول گشته و در اندك فرصتی مغلوب آن نسبت شده است.

روزی مولانا زاده فرکتی که در آخر فصل دوم ازین مقصد ذکر وی گذشته است

۱- بر، که بوی ۲- بر، نکرده بودی ۳- چپ، و این پسرک صاحب

۴- مع، ازوی می گفتند- بر، حضرت ایشان می گفتند ۵- مع، از جمله (از بعضی اجله

اصحاب چنین استماع افتاده) تا آخر جمله (و در اندك فرصتی مغلوب آن نسبت شده است) یعنی از آغاز سطر پنجم تا سطر هفدهم از صفحه ۶۳۶ درست يك روایت از نسخه مع افتاده است

۶- می، دروی تأثیر عظیم ۷- می، اجازت می دادند و دور می کردند ۸- بر، (هیچ)

ندارد ۹- بر، گاهگاه.

بر طریق مشغولی^۱ باطنی مولانا نورالدین اطلاع یافته است با وی از روی خشونت گفته که اگر در وقت نماز باین طریق مشغول باشی مؤدی بکفر میشود زینهار که در^۲ وقت نماز بعد از تکبیر احرام تاحین بیرون آمدن از نماز سلام^۳، خود را ازین نسبت باز آری و دل خود را نگاهداری، وی در جواب مولانا زاده این بیت میرحسینی رحمه الله خوانده که:^۴

زان روی که چشم تست احول معبود تو پیر تست اول

خبر تعرض مولانا زاده و جواب مولانا نورالدین را بعرض حضرت^۵ ایشان رسانیده اند، حضرت ایشان بمولانا زاده گفته اند که شخصی را که در نماز دل باملاک و اسباب و عبید و مواشی و ذیل و انبار و سایر اشیاء خسیسه میرود کافر نیست؟ اگر مؤمنی را دل بمومنی^۶ مرتبط باشد چرا مودی بکفر شود؟

از بعضی مخادیم استماع افتاده که مولانا نورالدین آخر خود را فدای حضرت ایشان کرده است و آن چنان بوده است که حضرت ایشان را دروهای اول^۷ مرض طاعون پیدا شده است و دانه بزرگ کبود رنگ از پهلوی چپ که آن اشد و اصعب است و خطر آن عظیم تر، چه^۸ بقلب صنوبری که معدن روح حیوانی و منبع حرارت غریزی است اقرب است، برآمده، وی بملازمت حضرت ایشان رفته و به نیازمندی تمام^۹ درخواست کرده و گفته که اجازت فرمایند تا این مرض را بردارم^{۱۰} زیرا که در دنیا هیچ امری به وجود من باز بسته نیست و در وجود مبارک حضرت شما صدهزار حکمت و مصلحت^{۱۱}،

- ۱- بر، می، مشغول باطنی ۲- چپ، در وقت نماز باین طریق مشغولی نکنی از تکبیر احرام تا، می، در وقت نماز باین طریق تکبیر احرام تا ۳- بر، از نماز سلام
- ۴- می، می، چپ، خواننده که بیت ۵- می، (حضرت ایشان) ندارد ۶- می، را دل بمومن مرتبط، می، (بمومنی) ندارد ۷- می، (دروهای اول) ندارد ۸- می، چرا که بقلب ۹- می، به نیازمندی بسیار درخواست ۱۰- بر، برداریم ۱۱- می، و مصلحت است.

و حق سبحانه^۱ را با حضرت شما کارها و بازارها است، حضرت ایشان فرموده اند تو جوانی نورسیده عالم ندیده و بخود امیدها و دردل آرزوها داری، وی گریان شده است و گفته که^۲ مرا هیچ امیدی و آرزویی غیر ازین نیست که خود را فدای این حضرت^۳ کنم، حضرت ایشان وی را اجازت داده اند و وی مشغول و به زیر آن بار درآمده و مرض را جذب کرده و برداشته^۴ و آن دانه کبود از پهلوی چپ حضرت ایشان به پهلوی چپ وی منتقل شده است و حضرت ایشان بصحت تمام از بستر مرض برخاسته اند و مولانا نورالدین سر بر بالین بیماری نهاده و بعد از سه روز بجوار رحمة حق سبحانه پیوسته، بعضی اصحاب که بکشف قبور و غیر آن از کشوف متحقق بودند^۵ فرمودند که روزی در آن مبادی که مولانا نورالدین وفات یافته بود در ملازمت حضرت ایشان سواره از شرقی گورستان تاشکند می گذشتم، دیدم مولانا نورالدین را که در لحد بر^۶ گردید و روی بجانب حضرت ایشان آورد، آن حضرت فرمودند که هی، مولانا نورالدین راست خسب، وی باز گشت و روی بطرف قبله کرد.

وفات وی در شهرورسنه اربعین و ثمانمائه بوده است که تاریخ و بای اول است.

مولانا زاده اتراری رحمه الله^۷ تعالی : از کبار^۸ اصحاب و از جمله مقبولان

حضرت ایشان بوده اند، نام ایشان عبدالله^۹ است و بمولانا زاده اتراری شهرت یافته اند، خدمت مولانا زاده گفته اند که چون بشرف قبول حضرت ایشان مشرف شدم روزی در مجلس شریف آنحضرت بخاطرم گذشت که چونست که حضرت ایشان مرا سبق ذکر تلقین فرمودند و اینخاطر غلبه کرد ناگاه متوجه شدند و گفتند هر کار مناسب هر کس

-
- ۱- بر، و حق را سبحانه ۲- می، (که) ندارد ۳- می، فدای حضرت شما کنم، ویرا اجازت داده اند ۴- بر، کرده و برداشت و ۵- می، بوده اند، فرموده اند که، می، بودند فرموده اند که، ۶- می، در لحد گردید ۷- چپ، رحمه الله علیه از اجله مقبولان حضرت ایشان ۸- می، چپ، از کبار اصحاب و اجله مقبولان ۹- می، ایشان محمد عبدالله .

نیست، ذکر مردم دیگر را مناسب است، استعداد شما پرلطیف است شما را احتیاج بآن نیست.

وهم^۱ خدمت مولانا زاده فرموده‌اند که در مبادی حال که بملازمت حضرت ایشان پیوستم درخاطر من خلجانی بود^۲ که پیش از آن بصحبت طبقه عشقیان رسیده بودم وچندگاه ورزش طریقه ایشان می‌نمودم ، مبادا اکنون ازطبقه ارادت ایشان بیرون آمده‌ام ، از ارواح ایشان گزندی بمن رسد، تا درسحری^۳ این دغدغه زورآورد و این وسوسه غلبه کرد، چون صباح بملازمت حضرت ایشان آمدم ازمن پرسید که بکدام طبقه از مشایخ اختلاط کرده‌اید گفتم پیش ازین بعشقیان ارادتی داشتم^۴ وخاطر بورزش طریق^۵ ایشان می‌گماشتم ، فرمودند که امشب چنان دیده شد که جمعی از مشایخ ترك با سلاحهای بزرگ بر گرد محوطه وحوالی^۶ ما می‌گشتند و به هیچ نوع قوت آن نداشتند که توانند بدرون محوطه درآمدن و تصرفی نمودن ، غالباً بجهت شما بوده باشد، بعد از آن خاطرم از دغدغه ووسوسه بتمام^۷ آرام گرفت ویقین دانستم که در ظل حمایت و عنایت حضرت ایشان همیشه از آفات ظاهری وباطنی ایمن خواهم بود .

وهم خدمت مولانا زاده فرموده‌اند که یکبار حضرت ایشان در حجره فقیر آمده طبعی فرمودند وگفتند اسباب طبخ از مولانا خواجه علی بگیرید^۸ و در آن وقت کافی مهمات و وکیل علی الاطلاق مولانا خواجه علی بودند ، چون طعام حاضر شد حضرت

۱- معج: از جمله (وهم خدمت مولانا زاده فرموده‌اند) تا عبارت (همیشه از آفات ظاهری وباطنی ایمن خواهم بود) یعنی از آغاز سطر سوم صفحه ۶۳۹ تا سطر ۴ این صفحه بیش از یازده سطر و یک روایت تمام از نسخه معج افتاده است ۲- می: چپ، خلجانی می‌بود ۳- چپ: تادرس حراین ۴- بر: ارادتی داشتم ۵- می: (طریق) ندارد ۶- چپ: محوطه وحوالی ما ۷- می: (بتمام) ندارد ۸- بر: خواجه علی گیرید.

ایشان میل نفرمودند ولیکن یاران تناول نمودند، بعد از خوردن طعام، حضرت ایشان گفتند که درین طعام بی احتیاطی رفته است، تحقیق کنید و در آن باب^۱ مبالغه کردند، بعد از تحقیق بلیغ چنان معلوم شد که درهیزم قصوری بوده است، بغایت غضب کرده^۲ فرمودند مناط^۳ کار، غذا است و در آن امر^۴ احتیاط عظیم واجب است، چه^۵ آنچه بر بدن وارد می شود اثر خود را در سالک ظاهر می گرداند، این همه بی ذوقیها و پریشانیهما که مشاهده می کنید اکثر از خوردن لقمه های پریشان است.

بعضی مخادیم نقل کردند که روزی حضرت ایشان با جمعی از درویشان در حجره مخلص از اصحاب صحبتی^۶ گرم داشتند و اثر تصرف حضرت ایشان در مجموع ظاهر بود تا غایتی که هر که بآن مجلس در می آمد و می نشست ویرا کیفیتی در می یافت که نمی توانست برخاست و در آن میان طعام آوردند، خدمت مولانا زاده را استغراق^۷ عظیم روی نموده بود و بروجی از خود غایب شده بودند که هر چند ایشان را تحریک می نمودند حاضر نمی شدند، ناگاه حضرت ایشان را نظر بآن جانب افتاد و دیدند^۸ که کسی مولانا زاده را می خواهد که حاضر سازد، بسوی تند شدند فرمودند چرا بی ادبی میکنی مگر ندانسته که هر کس^۹ از ما بحسب قابلیت و استعداد خود چیزی اخذ میکند، درین ساعت مولانا زاده از ما بحالی مشرف است که خبر از کونین ندارد، و اگر تو دانی که او چه حال دارد از رشك آن لذت طعام خوردن از تورود، پس این بیت خوانند که: ^{۱۰}

-
- ۱- می، مع، چپ (باب) ندارد ۲- بر، (کرده) افتاده ۳- چپ، بنای
 کار، نسخه بدل، مناط کار ۴- مع، است و آنچه بر بدن چپ، است، چه بر بدن آنچه ظاهر
 میشود، نسخه بدل چپ، وارد می شود ۵- بر، صحبت گرم ۶- می، چپ، استغراق
 عظیم ۷- مع، (امر) ندارد ۸- بر، و دیدند که مولانا زاده را کسی می خواهد حاضر سازد
 ۸- مع، (هر کس) ندارد می، که هر کسی از ۹- می، که بیت، چپ، خواندند، رباعی،
 این شیوه عشق هر کسی را نبود این واقعه هر بوالهوسی را نبود
 منکر چه شوی بحالت زنده دلان فی هر چه ترا نیست کسی را نبود

منکر چه شوی بحالت زنده دلان نی هرچه ترا نیست کسی را نبود

خدمت مولانا زاده هم در حال حیات حضرت ایشان اجازت سفر حجاز یافته‌اند و بعد از زیارت حرمین شریفین زاده‌ها^۱ الله شرفاً و کرامه^۲ به ولایت شام آمده در دمشق اقامت نموده‌اند و مدتی در آن بلاد مرجع طالبان بوده‌اند و آنجا از دنیا رحلت فرموده‌اند.

راقم این حروف بخط مبارک حضرت مخدوم سی، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قدس سره^۳ الله دیده است که بر ظهر کتابی این کلمات نوشته بودند: خدمت خواجه عبید الله ادام الله بقاء بمولانا زاده اتراری مولانا محمد^۴ عبدالله بدمشق نوشته بودند که بعد از عرض نیازمندی التماس آنکه همت بدان دارند که در آخر حیات از آلایشی^۵ که تعبیر از آن به آلایش کردن^۶ موجب حیا باید که باشد، نجائی حاصل شود والسلام.^۷

مولانا ناصرالدین اتراری رحمه الله تعالی^۸ : از جمله خادمان و مقبولان

حضرت ایشان بوده است و وی برادر خرد مولانا زاده اتراری است.

وی گفته است که در اوایل حال که هنوز اهل سمرقند حضرت ایشان را نشناخته بودند، جمعی از اطراف تاشکند آمده بودند و بعضی از شمایل و صفات و خوارق عادات حضرت ایشان^۹ نقل می‌کردند و امور عجیب و غریبه می‌گفتند، از استماع آن حکایات که جز علامت ارباب^{۱۰} ولایت نتواند بود، خاطر مرا بجانب حضرت ایشان انجذابی^{۱۱}

۱- می، می، (زاده‌ها الله شرفاً و کرامه) ندارد ۲- می، می، قدس سره السامی

۳- بر، (محمد) ندارد ۴- می، از آلایش بغیر از آن، چپ، از آلایشی بغیر از آن

۵- می، (کردن) ندارد ۶- می، (والسلام) ندارد ۷- می، علیه الرحمه از ۸- می،

(ایشان) ندارد ۹- می، نسخه بدل چپ، ارباب آداب ولایت ۱۰- می، (انجذابی)

ندارد .

واقع شد، اما بواسطه آنکه دل بیکی از مظاهر جمیله متعلق بود توقفی^۱ روی نمود و چون اخبار متواتر شد با وجود گرفتاری خاطر در توجه بدان صوب جازم شدم^۲ و با جمعی از طالبان^۳ این طریق بتاشکند آمدم و در آن محل حضرت ایشان در باغستان بودند که از کوه پایهای تاشکند است، چون بملازمت رسیده شد^۴، آنچه می شنید^۵ زیاده از آن برای العین دید و بعد از چند روز که فصل ربیع^۶ نزدیک بود خاطر^۷ مراجعت غالب گشت و خار خار عشق آن جوان دل را بی آرام ساخت و می خواست که در سیر و تماشای پشت کوهك چنانچه رسم^۸ و عادت اهل سمرقند است روز نوروز حاضر باشد و ملاقات آن جوان دست دهد، بجهت اجازت خواستن بملازمت آمدم و رخصت مراجعت جستم^۹ اجازت ندادند و چون صباح نوروز شد یاد آن جوان و سیر پشت کوهك مرا ملول ساخت و حزن عظیم فرو گرفت و حضرت ایشان با جمعی از اصحاب سوار شدند و بدهی متوجه گشتند و مرا در رکاب همایون خود همراه بردند و در آن سیر^{۱۰} صحرا دل من اصلاً^{۱۱} نمی گشود^{۱۲} که بجانب آن جوان و به^{۱۳} سیر پشت کوهك میل عظیم^{۱۴} داشت و من از این صورت بغایت خجل و منفعل بودم ناگاه در آن صحرا بلاله زاری رسیدم و از پشت اسب دست مبارک فراز کردند و لاله فرا گرفتند و بدست من دادند و فرمودند که مولانا ناصرالدین شرم نداری^{۱۵} که در چنین صحبت^{۱۶} و صحرا و لاله زار یاد جوان و سیر لب^{۱۷} کوهك میکنی و چون حضرت ایشان اظهار این معنی کردند^{۱۸} من از فرق تا قدم

-
- ۱- می، توقیفی روی ۲- می، (شدم) ندارد ۳- می، از طالبان این
 ۴- می، (شد) ندارد ۵- می، می شنیدم ۶- می، فصل ربیع الاول نزدیک ۷- می، خاطر بر
 مراجعت می، خاطر بر مراجعت ۸- می، رسم و عادت سمرقند است، چپ، چنانچه عادت اهل سمرقند است
 ۹- می، مراجعت کردم اجازت ۱۰- می، و در آن صحرا و سیر دل من ۱۱- می،
 نمیگشاد ۱۲- می، می، و سیر لب آب کوهك، چپ، و سیر آب کوهك ۱۳- می،
 (عظیم) ندارد ۱۴- بر، شرم نمیداری ۱۵- می، (صحبت و) ندارد ۱۶- می،
 چپ، و سیر لب آب کوهك ۱۷- می، کرده اند.

غرق عرق انفعال و تشویر گشتم و عظیم خجل و شرمسار شدم، حضرت ایشان چون^۱ آن حالت از من مشاهده کردند فی الفور التفاتی فرمودند که علاقه محبت آنجوان بکلی از دلم منقطع شد و بجای آن محبت حضرت ایشان ثابت گشت.

وهم^۲ وی گفته است که چون سلطان ابوسعید میرزا سمرقند را فتح کرد و حضرت ایشان باستدعای وی از تاشکند به سمرقند آمدند، روزی بجهت اختیار منزل در محلات و باغات بیرون سمرقند سیر می کردند تا آنکه بمحله خواجه کفشیر رسیدند و آن موضع را پسندیدند و من در آن سیر ملازم بودم، چون شب درآمد و حضرت ایشان^۳ باستراحت مشغول شدند، مرا در خاطر افتاد که آن حضرت امروز تردد بسیار نمودند و می دانم که کوفته و مانده شده اند و من بخود آن جرأت و بی ادبی ندارم که بی امر حضرت ایشان پیش روم و خادمی کنم، چه باشد که از حضرت ایشان امر شود بخدمت، بعد از خطوط این معنی انتظار اشارتی می بردم ناگاه فرمودند، مولانا ناصرالدین تو نیز کوفته و مانده شده و اگر نه خدمت در محل است، چون^۴ اینقدر اجازت یافتم برجستم و بخدمت شتافتم.

وهم^۵ وی گفته است که در آن مبادی که از سمرقند بملازمت حضرت ایشان به تاشکند رفته بودم، آنجا دانشمندی بود در فن منطق^۶ و در سایر علوم ریاضی متبحر مولانا میر جمال^۷ نام در کسوت قلندریه می زیست و کپنک^۸ می پوشید و نماز نمی گزارد و در ارتکاب محرمات بغایت دلیر و بیحیا بود و منکر طریقه^۹ مشایخ و طایفه اولیاء و دایم الاوقات غیبت مذمت حضرت ایشان می کرد و سخنان بی ادبانه ناشایست^{۱۰} می گفت

۱- مع، چون از من این معنی مشاهده ۲- مع، از جمله، (وهم وی گفته است) تا جمله، (برجستم و بخدمت شتافتم) از سطر ۴ این صفحه تا سطر ۱۳، تمام يك روایت از نسخه مع افتاده ۳- بر، (ایشان) ندارد ۴- بر، (چون) ندارد ۵- چپ، (وهم) ندارد ۶- بر، فن منطق منفرد، چپ، فن منطق منفرد ۷- بر، میر جلال ۸- بر، کپنک ۹- می، مع، منکر طریق ۱۰- می، ناشایسته.

روزی درمجمعی افتادم که وی آنجا بود و^۱ نسبت بحضرت ایشان سفاهت می کرد و خباثت می نمود، چون مرا^۲ دید و می دانست که از جمله خادمان حضرت ایشانم، آغاز تعرض کرد و گفت شما معتقد کسی شده اید که نه علم دارد نه حال، نه ذکر، نه^۳ خلوت و من امروز بمجلس او می آمیم و پنهان از او^۴ در آن مجلس بنگ می خورم و بروی حکم می کنم که فلان طعام و حلوا برای من ترتیب نماید تا شما دانید که او را هیچ باطنی و حالی نیست و کار او هیچ اصلی و مغزی ندارد، من ازهرزه و هذیان او عظیم بیوقت^۵ شدم لیکن درمقابل او^۶ غیر سکوت مصلحت ندیدم، روانی برخاستم و از آن مجمع ملول بیرون آمدم و متوجه حضرت ایشان شدم و وی متعاقب من با سه طالب علم که ایشان نیز در مقام هزل و ظرافت و تعرض و سفاهت بودند در رسید و باتفاق بمجلس حضرت ایشان درآمدیم و من بغایت دربار بودم که مبادا آن سفیه بی حیائی و بی ادبی کند چون بنشست پیش از آنکه سخن^۷ آغاز کند مقداری بنگ از آستین کپنک پنهان از حضرت ایشان^۸ بیرون آورد و در دهان نهاد و خواست فرو برد در گلولی وی محکم شد و راه نفس بروی بسته^۹ گشت، هر چند سعی کرد وجد و^{۱۰} جهد نمود که بگلولی وی فرو رود میسر نشد آخر حال بر او بگشت، حضرت ایشان فرمودند تا مثنی^{۱۱} محکم بر گلولی وی زدند، آن بنگ از گلولی وی در میان مجلس افتاد و همه حاضران برو خندیدند و او^{۱۲} بمثابه خجل و منفعل شد^{۱۳} که صفت نتوان کرد، در آن خجالت و انفعال با شاگردان از مجلس حضرت ایشان^{۱۴} بیرون آمد و این قصه در ولایت تاشکند شهرت

۱- مج: آنجا بوده است ۲- مج: (مرا) افتاده ۳- می: نه ذکر خلوت

۴- بر: ازو بنگ می خورم، چپ: ازو در آن بنگ می خورم ۵- مج: بیوقت شدم

۶- مج: او هیچ غیر سکوت مصلح ندیدم ۷- بر: آنکه سخنی آغاز کند، مج: آنکه سخن

گوید ۸- می: (ایشان) ندارد ۹- مج: (بر وی بسته) ندارد ۱۰- مج: (و

جد و جهد نمود) ندارد ۱۱- مج: تا مثنی بر گردن وی زدند ۱۲- چپ: (او)

ندارد ۱۳- می: منفعل گشت ۱۴- می: (ایشان) ندارد .

کرد^۱ و^۲ اودر آن دیار فضیحت شد و دیگر آنجا نتوانست بود، از آن دیار فرار نموده و^۳ دیگر کسی از او نشان نداد.

هندو^۴ خواجه ترکستانی رحمه الله تعالی : از جمله مقبولان و منظوران

حضرت ایشان بوده است و از^۵ جمله قدماء اصحاب، و وی جوانی بوده است سپاهی از شیخ زاده های ترکستان^۶ که حضرت ایشان بوی التفات^۷ نموده اند و بشغلی از اشغال باطنی امر فرموده و از وی احوال غریبه و آثار عجیبه ظاهر می شده است تا آنکه روزی حضرت ایشان ویرا در صحرائی دیده اند که چون مرغان بلند پرواز در روی هوا طوف^۸ می کند، حضرت ایشانرا^۹ اینطور از وی پسندیده نیامده است در غضب شده اند و آن کیفیت را از وی سلب کرده اند و وی از هوا چنان بر زمین افتاده است که اعضای وی کوفته شده و بغایت بی نسبت و اجنبی گشته است، پس برخاسته و در مقام معذرت و نیاز مندی شده و سر بر پای مبارک حضرت ایشان نهاده هر چند زاری و تضرع^{۱۰} نموده هیچ سود نداشته و قریب یکسال این بی التفاتسی از حضرت ایشان نسبت بوی واقع بوده آخر الامر هندو^{۱۱} خواجه بی طاقت شده و آغاز خشونت و بی ادبی کرده و حضرت ایشان را گفته که نسبت و حالت مرا که غارت و تاراج کرده اید اگر بمن باز^{۱۲} میدهید فبها والا حضرت شما را می کشم و اگر بر حضرت شما دست نیابم خود را میکشم، باین سخن^{۱۳} هم التفات نکرده اند و وی دایم در کمین حضرت ایشان

-
- ۱- می، چپ، شهرت یافت ۲- می، (و) ندارد ۳- می، و کسی دیگر اود را نشان ندارد ۴- می، هندو خواجه ترکستانی رحمه الله تعالی علیه از، چپ، هندو خواجه ترکستانی رحمه الله از ۵- می، (و از جمله قدماء اصحاب، وی جوانی بوده است) افتاده ۶- می، ترکستانی که ۷- می، چپ، التفاتی نموده اند ۸- می، چپ، طواف میکرده است، می، طوف میکرده است ۹- بر، (این طور) ندارد ۱۰- می، و تضرع کرده هیچ ۱۱- می، هندو خواجه ۱۲- می، اگر بمن میدهید ۱۳- می، (باین سخن هم) ندارد .

می‌بوده است اتفاقاً^۱ وقتی از اوقات آنحضرت را در کوچه باغی پیاده تنها یافته است کارد بر حضرت ایشان کشیده و حمله آورده در موضعی که مفری^۲ و ملجائی نبوده است، حضرت ایشان بطریق خلع و لبس متشکل بصورت شبانی صحرائی شده‌اند که طاقیه^۳ بره پرموی سیاه بسر داشته و قبای پشمین سفید دربر و عصائی^۴ سطرشبانی در دست، چون وی^۵ مردی اجنبی دیده دست و کارد نگاهداشته متحیر و متعجب گشته و برجای خشک فرو مانده و حرکت^۶ از دست و پای وی بتمام رفته، حضرت ایشان کارد از دست وی فرا گرفته‌اند و بصورت اصلی معاودت فرموده^۷ تبسم کرده‌اند و گفته^۸ که اگر من ترا باین کارد کشم چه می‌گوئی؟ وی پیش حضرت ایشان روی برخاک مالیده و زارزار فرو^۹ گریسته و بغایت بدرد دل نالیده، آخر حضرت ایشان بروی^{۱۰} رحم کرده‌اند و بصورت^{۱۱} اصلی معاودت کرده تبسم کرده‌اند و باز او را بر سر کار آورده و وی بردست^{۱۲} ایشان عهد کرده که دیگر امثال آن^{۱۳} حرکات نکند و کرامات و خوارق عادات را بپوشد و در اخفاء آن حسب المقدور بکوشد.

راقم این حروف در سمرقند از پیری^{۱۴} عزیزی باشکوه که از بنی^{۱۵} اعمام حضرت ایشان بود این حکایت شنید و آن عزیز^{۱۶} فرمود که من در جوانی، هند و خواجه را دیده بودم و با وی صحبت داشته، جوانی^{۱۷} وجیه با هیبت بسود و آثار جذبات ازو

- ۱- معج، (اتفاقاً) ندارد ۲- می، که معدی و ملجائی، معج، که مفری و پناهی نبوده است
- ۳- معج، شده‌اند طاقه بره سیاه پرموی بر سر داشته‌اند ۴- معج، و عصای ستر
- ۵- معج، وی مردی اینچنین دید دست و کارد نگاهداشته، چپ، وی فردی اجنبی دیده است
- ۶- معج، و حرکت تمام از ۷- می، معاودت نموده ۸- می، کارد نگاهداشته
- ۹- معج، (فرو) ندارد ۱۰- می، کرده‌اند و فرموده‌اند، چپ، تبسم کرده گفته‌اند که
- ۱۱- معج، (و بصورت اصلی معاودت کرده تبسم کرده‌اند) ندارد
- ۱۲- می، چپ، بردست مبارک حضرت ایشان ۱۳- معج، این حرکات ۱۴- معج، چپ، از پیر عزیزی
- ۱۵- بر، از ابن اعمام ۱۶- بر، و آن عزیز نیز فرمود
- ۱۷- بر، جوان وجیه با

ظاهر^۱ و این رباعی از وی یاد دارم که می‌خواند:

رباعی:^۲

هر لحظه بصورتی رخ دوست ببین

در آینه^۳ روی تو همان رواست ببین

تو دیده نداری که ببینی او را

ورنی زسرت تا قدمت اوست ببین

مولانا اسماعیل فرکتی رحمه الله تعالی:^۴ از جمله سابقان اصحاب و مقبولان

حضرت ایشان بوده است و وی فرزند خدمت مولانا سیف الدین مناری^۵ است که از کبار^۶ اصحاب حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره بوده است و ذکر ایشان در مقاله این رساله گذشته است و خدمت مولانا سیف الدین را دو فرزند بوده است هر دو عالم و عامل و فاضل و کامل و فرزند بزرگ^۷ ایشان مولانا سلیمان فرکتی است که از تلامذه حضرت^۸ خواجه محمد پارسا قدس سره بوده است و اجازتی که حضرت خواجه^۹ برای وی بر خبر و حدیث نوشته اند بنظر این ضعیف رسیده و آن اینست که از خط مبارک خواجه نقل افتاده تیمنا بالله سبحانه و تعالی: صاحب هذا الجزء^{۱۰} و صفوة القرآن مولانا سلیمان بن مولانا سیف الدین زید توفیقه و رحم الله والده^{۱۱} فی مجلس سمعوا علی هذا^{۱۲} الفقیر من الاحادیث النبویه والمواریث المصطفویه صلی الله علیه وسلم و طلبوا الاجازة^{۱۳} العامه فانشد هذا^{۱۴} الفقیر ایجابا لمشتولهم هذه الابیات الاربعه

-
- ۱- می، از وی ظاهر، و- بر، از ظاهر بود و ۲- بر، رباعیه ۳- می، در آئین روی همان روست میج، در آینه رو به تو همان ۴- میج، رحمه الله علیه از جمله، چپ، رحمه الله از جمله ۵- بر، مناری بوده است ۶- میج، که از کبار حضرت ایشان قدس سره، می، از کبار اصحاب حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس سره، چپ، و از کبار اصحاب خواجه بزرگ قدس الله سره ۷- میج، فرزند بزرگوار ایشان ۸- میج، تلامذه حضرت ایشان خواجه محمد پارسا ۹- میج، چپ، (حضرت) ندارد ۱۰- چپ، هذا الخیر ۱۱- می، و رحم الله هذا والده ۱۲- میج، علی هذه الفقیر ۱۳- میج، فطلبوا الاجازة ۱۴- میج، هذه الفقیر.

مقتبساً من كلام احد اكابر السلف رحمهم الله ورضى عنهم اجمعين:

شعر: ۲

اخلائی ۲ اجزت لكم سماعی	وما صنف من كتب الحديث ۲
اجزت لكل ذی دین و عقل	یرید العلم بالطلب الحثیث
على شرط الاجازة فاحفظوه	من التصحیف والغلط الخبیث
و اوصیکم بتقوی الله کيما	تناوا البر من رب مغیث

کتابه العبد محمد بن محمود الحافظی يوم السبت ۱۶ الثانی من ربیع الآخر سنة تسع عشر وثمانمائة حامداً و مصلياً ومسلماً اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً . و فرزند دوم مولانا سیف الله مولانا اسمعیل است که از قدماء اصحاب ۸ حضرت ۹ ایشان بوده است

پوشیده نماند که همچنانکه در میان اصحاب حضرت خواجه بزرگ قدس الله ۱۰ تعالی سره ، چهار ۱۱ مولانا سیف الدین بوده اند که ۱۲ از احوال هر یک در ذکر مولانا سیف الدین مناری ایراد یافته در سلك اصحاب حضرت ایشان نیز چهار مولانا اسمعیل بودند که شمه از احوال هر یک در ذکر مولانا اسمعیل فرزند مولانا سیف الدین ایراد می یابد .

-
- ۱- مع: احد الاکابر ۲- چپ: ابیات ۳- چپ: اجلائی، نسخه بدل: اخلائی
۴- مع: (الحديث، اجزت لكل ذی دین و عقل یرید العلم بالطلب الحثیث) فتاده ۵- می:
بهت: (على شرط الاجازة فاحفظوه من التصحیف والغلط الخبیث)
افتاده ۶- می: بر: يوم السبت الثانی ۷- می: و آخراً و ظاهراً و باطناً ۸- مع:
(اصحاب) ندارد ۹- چپ: اصحاب ایشان بوده است ۱۰- می: چپ: قدس سره
۱۱- مع: چپ: چهارم مولانا ۱۲- مع: (که اندکی از احوال هر یک در ذکر مولانا
سیف الدین مناری ایراد یافته، در سلك اصحاب حضرت ایشان نیز چهار مولانا اسمعیل بودند)
افتاده .

اما^۱ اول مولانا اسمعیل فرکتی : است فرزند مولانا سیف الدین مناری

ووی درمبادی ظهور حضرت ایشان در تاشکند بشرف قبول^۲ نسبت مشرف گشته، وی فرموده است که در مبادی احوال به نیت ملازمت حضرت ایشان از فرکت بتاشکند آمدم و حضرت ایشان بنا بر ملاحظه نسبت ارادت پدرم به حضرت خواجه بزرگ^۳ قدس سره، یا غیر آن خاطر شریف بجانب این^۴ ضعیف مصروف داشتند و در مقام تفقد و عنایت شدند و هم در آن مجلس به یمن التفات حضرت ایشان نسبتی بزرگ و جمعیتی^۵ قوی حاصل شد و موجب سرور و انبساط باطن گشت، چون شب خواب کردم در خواب چنان دیدم که بازی^۶ سفید بردست داشتم و مرا بآن^۷ میل بسیار بود و محبت، ناگاه از دست من بهرید چون از خواب بیدار^۸ شدم قبض و ملال عظیم^۹ غالب شد و از آن^{۱۰} نسبت و جمعیت خاطر اثری نماند در وقت سحر که محل انعقاد مجلس بود بملازمت حضرت ایشان آمدم و بغایت ملول و غمگین^{۱۱} بودم، حضرت ایشان ملال مرا دریافتند، پرسیدند که سبب ملال چیست، من جواب خود را عرض کردم، فرمودند که تعبیر این خواب آنست که شما را در صحبت نسبت خوب حاصل شده بوده است چون بخواب رفته اید آن نسبت بسبب آنکه چیزی است که باو کسب معارف و صید حقایق می توان کرد در صورت باز، که^{۱۲} اسباب صید است دیده شده^{۱۳} غمگین م باشید، شاید که باز بدست آید و مقارن این حال التفاتی فرمودند که هم در مجلس جمعیت و نسبت خوبی^{۱۴}

۱- مع: مولانا اسمعیل فرزند مولانا سیف الدین ۲- بر: قبول صحبت و نسبت

مشرف ۳- بر: خواجه بزرگ خواجه بهاء الدین قدس الله تعالی سره ۴- می: با

غیر آن ۵- مع: این فقیر ضعیف ۶- مع: جمعیت قوی ۷- می: که باز سفید

۸- می: مع، چپ، و مرا بآن بسیار میل و محبت بود ۹- مع: از خواب در آمدم، چپ: از

خواب بر آمدم ۱۰- مع: (عظیم) ندارد ۱۱- بر: و از آن نسبت و جمعیت اثری نماند

۱۲- مع: (و غمگین) ندارد ۱۳- بر: باز سفید که ۱۴- بر: دیده شد ۱۵- بر:

نسبت قوی ظاهر شد.

ظاهر شد و آن قبض و ملال بانبساط و انشراح^۱ باطن مبدل شد و سرور عظیم حاصل گشت، بعد از مشاهده این احوال^۲ دیگر از ملازمت حضرت ایشان هرگز^۳ جدا نتوانستم شد و سبب وصول و پیوستگی من بحضرت ایشان این بود.

حضرت ایشان فرمودند که بمولانا اسمعیل فرکتی از اینجهت که پسر مولانا سیف الدین مناری بود خاطر بایست مصروف داشت تا او را نسبتی خوب^۴ و جمعیت قوی حاصل شد، بعد از آن اینجای ما باشید و دیگر از ما^۵ جدا نتوانست شد و جمعی^۶ دیگر نیز پیدا شدند و صحبت منعقد گشت^۷ بجهت کفایت مایحتاج این جماعت به حسب^۸ ضرورت بامر زراعت و سرانجام آن مشغول^۹ می بایست کردن تا جمعی توانند که بفراغت مشغول^{۱۰} باشند و خاطر ایشان بسبب^{۱۱} مایحتاج ضروری متفرق نشود، به سبب^{۱۲} اشتغال بدنیا و تحصیل آن این بود، چون بقدر، دنیا را تجویز کردیم به یکبار روی آورد و تمام فرو گرفت و آخر الامر از آن ممر خلل^{۱۳} بکارخانه اولاد راه یافت.

خدمت مولانا اسمعیل فرکتی فرموده است که روزی جمعی از اصحاب حضرت ایشان در فرکت در منزل این فقیر بودند و صحبتی^{۱۴} بغایت خوش می گذشت درین محل در خاطر همه افتاد که چه سعادت^{۱۵} بودی اگر حضرت ایشان در این محل^{۱۶} در این منزل تشریف داشتندی مقارن این حال حضرت ایشان از تاشکند در رسیدند و باین مجلس

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱- بر، باطن مبدل گشت و سرور عظیم حاصل شد | ۲- بر، مشاهده این حال دیگر |
| ۳- می، (هرگز) ندارد | ۴- می، (خوب) ندارد |
| ۵- می، از ما نتوانست جدا شد | ۶- می، و جمعیتی دیگر |
| ۷- می، (گشت) ندارد | ۸- می، بحسب ضرورت بامر به |
| ۹- می، آن مشغولی، چپ، (مشغول) ندارد | ۱۰- می، بفراغت |
| ۱۱- چپ، ایشان نسبت مایحتاج | ۱۲- می، چپ، سبب اشتغال، می، |
| ۱۳- بر، خلل کلی بکارخانه | ۱۴- می، و صحبت بغایت |
| ۱۵- بر، | ۱۶- می، (درین محل) ندارد. |

درآمدند و آثار کیفیت عظیم از بشره مبارک حضرت ایشان ظاهر بود چون نظر حضرت ایشان بر یاران افتاد همه را بجمعیت^۱ خاطر دیدند این بیت خواندند که:^۲

بر شکر غلطیدای سودائیان از برای کوری صفرائیان

حالتی قوی در باطن اصحاب ظاهر شد^۳ که همه بیکبار غلطیدند و مدتی مدهوش^۴ افتاده بودند، بعد از آن يك يك بالتفات حضرت ایشان به شعور می آمدند تا همه برخاستند و هریکی را کیفیتی عظیم دریافته بود و اثر آن^۵ در باطن بعضی تا سه^۶ روز باقی بود و در بعضی تا يك هفته در بعضی ده روز و زیاده^۷ بحسب تفاوت^۸ استعدادات^۹ و قابلیت^{۱۰}.

اما دوم مولانا اسمعیل قمری: است و وی^{۱۱} دانشمندی^{۱۲} متقی بود از تراکمه تبریز که از هرات به سمرقند آمده بسود و ملازمت حضرت ایشان اختیار کرده و اکثر اوقات همراه حضرت ایشان سواره می گشت و حضرت ایشان^{۱۳} در مجالس گاهگاه با وی مذاکره علمی^{۱۴} میکردند، بعضی از اصحاب چنین^{۱۵} می گفتند چنان می نماید که نسبت علمیه^{۱۶} بر مولانا غالب است و از نسبت باطنی این عزیزان تأثیری^{۱۷} چندان ندارد، روزی حضرت ایشان در قریه شادمان در حجره نشسته بودند و مولانا اسمعیل قمری با جمعی از اصحاب و خدام^{۱۸} حاضر بودند و حضرت ایشان شرح عربی شیخ^{۱۹} سعید

- ۱- مع، را با جمعیت ۲- می، مع، چپ، خواندند که بیت ۳- بر، ظاهر
- گشت، مع، اصحاب حال شده ۴- چپ، مدتی بیهوش ۵- مع، و اثر او در
- ۶- بر، بعضی سه روز ۷- می، و زیاده، بمقدار تفاوت ۸- مع، (تفاوت) ندارد
- ۹- مع، استعداد و قابلیت ۱۰- بر، و قابلیت امام ۱۱- مع، (ووی) ندارد
- ۱۲- بر، و وی دانشمندی متقی ۱۳- بر، و حضرت ایشان گاهگاه با وی، مع، و حضرت ایشان
- در مجلس گاهگاه با وی ۱۴- بر، مذاکره علوم می کرد ۱۵- بر، (چنین) ندارد
- ۱۶- مع، نسبت علمیه مولانا بر ما غالب است ۱۷- می، چندان تأثیری ندارد، مع،
- چپ، تأثیری چندان ندارد ۱۸- بر، (حاضر) ندارد ۱۹- مع، شیخ سعدالدین فرغانی

فرغانی که برقصیده تائیه^۱ فارضیه نوشته است بخط مبارک حضرت خواجه محمدپارسا قدس سره بدست داشتند، فرمودند که می‌خواهم که این کتاب را بخط نسخ^۲ نیکو نویسانم که درسفرها دایم با من^۳ باشد، هرکدام از اهل مجلس خط نیکو دارید چیزی نویسید که من^۴ بینم، خط هرکدام^۵ مرا خوش آید این کتاب بوی فرمایم،^۶ پس فرمودند تا کاغذ^۷ و دوات و قلم آوردند چون خط نسخ فقیر که راقم این حروفم بقدر، صورتی داشت، خواستم که يك بيت^۸ حسب حال خود نویسم و باین بهانه درد دلی^۹ عرض کنم، دست فراز کردم که قلم و کاغذ بردارم، مولانا اسمعیل قمری با آنکه خط وی صورتی نداشت مبادرت نمود و قلم و کاغذ را بعنف از فقیر دربرود حضرت ایشان قصد فقیر و مبادرت و عنف مولانا را دیدند و وی بخط^{۱۰} شکسته نامطبوع این حدیث موضوع را نوشت: زرد^{۱۱} غباتزود حبا، پس برخاست و بدست مبارک^{۱۲} حضرت ایشان داد، چون حضرت ایشان آن خط نادرست و آن حدیث غیر صحیح را دیدند بیکبار تند شدند و فرمودند، مولانا اسمعیل، شما از^{۱۳} صحبت هر روزه ما بتشویش بوده‌اید که آرزوی غب کرده‌اید، اکنون خیزید^{۱۴} و در مدرسه شهر بتدریس نشینید تا از ملازمت هر روزه خلاص باشید و از همین مجلس مولانا اسمعیل را همراه مولانا سلطان و جمعی

-
- ۱- بر: فارضیه، در اصل فارسیه بوده، س را به ض بدل کرده‌اند و صحیح هم همان فارضیه است و آن قصیده معروف است عرفانی که ابن فارض سروده و بنام او به فارضیه معروف شده،
براین قصیده دانشمندان اهل عرفان شرح‌های متعدد نوشته‌اند که از آن جمله است شرح عربی شیخ سعید فرغانی و شرح عزالدین محمود کاشانی صاحب مصباح الهدایه و نیز شرح کمال الدین عبدالرزاق کاشانی و شرح چند بیت آن از مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی است ۲- میج، (نیکو) ندارد- بر: نیکو نویسانم ۳- بر: باها باشد ۴- بر: که ما بینیم ۵- میج: خط هر کس مرا، چپ: خط هر که مرا، بر: هر کدام ما را ۶- بر: بوی فرمائیم، می: بوی نویسانم، چپ: از وی نویسانم ۷- میج: (تا) ندارد ۸- میج: (بیت) ندارد ۹- می، چپ: درد دل عرض کنم ۱۰- چپ: بخطی شکسته ۱۱- میج: ذر غباتزود حبا ۱۲- بر: (مبارک) ندارد ۱۳- بر: شما در صحبت ۱۴- میج: برخیزید.

دیگر ازموالی بشهر فرستادند تا ویرا در مدرسه که حضرت ایشان در شهر^۱ ساخته بودند اجلاس کردند و وی از دوام صحبت و ملازمت محروم شد.

اما سیم^۲ مولانا اسمعیل شمسی : بود و وی مولویت و اهلیت^۳ تمام داشت و از حضرت ایشان به تعلیمی مشرف شده بود و آثار^۴ مشغولی از وی ظاهر می نمود^۵ و وی نیز که از تراکمه تبریز بود و چون از خراسان همراه^۶ مولانا اسمعیل قمری^۷ رفته بود و میان ایشان اشتراک بود، لهذا اصحاب ویرا در مقابله قمری، شمسی گفتند و بآن مشهور گشت و حضرت ایشان ویرا بعد از چند سال که در خدمت و ملازمت بود بتاشکند فرستادند تا در مدرسه که آنجا ساخته بودند بامر تدریس قیام نمود و بقیه العمر آنجا اقامت فرمود.

اما چهارم مولانا اسمعیل ثالث : بود و وی طالب^۸ علمی خوش طبع بود که در^۹ متداولات ورزیده بود و اکثر کتب مشهور دیده و از هرات علیحده بملازمت حضرت ایشان بسمرقند آمد و چون در آن اوقات مولانا اسمعیل قمری و شمسی هر دو در ملازمت^{۱۰} بودند، لهذا اصحاب سیمین را ثالث گفتند و باین لقب^{۱۱} شهرت یافت.

بعضی اصحاب گفتند که بچند روز پیش از آمدن^{۱۲} وی بسمرقند، روزی حضرت ایشان فرمودند که مردی^{۱۳} قابل برای من می آید و در همان ایام مولانا اسمعیل ثالث از هرات در رسید و حضرت ایشان بوی التفات^{۱۴} بسیار کردند، اتفاقاً در آن مجلس

-
- ۱- مع، (در شهر) ندارد ۲- می، سیوم، چپ، سوم ۳- بر، وی مولویت تمام داشت و اهلیت تمام ۴- می، و آثار شغل باطنی از ظاهر، چپ، مشغولی باطن ازو مع، و آثار مشغولی ازو ۵- بر، ظاهر می بود ۶- مع، (همراه) افتاده ۷- مع، (قمری) ندارد ۸- مع، طالب علمی خوش طبع ۹- چپ، که در کتب متداولات ۱۰- می، در ملازمت حضرت ایشان بودند ۱۱- بر، لقب مشهور شد ۱۲- بر، آمدن مولانا اسمعیل ثالث بسمرقند ۱۳- بر، که مرد قابل ۱۴- مع، بوی لطف .

بارکش^۱ انگور حسینی پیش حضرت ایشان بود ، يك خوشه برداشتند و بدست وی دادند و مقارن آن^۲ حال دروی تصرفی کردند که حال بروی بگشت و چون بجای خود نشست کیفیت غیبت و بیخودی بمثابه بروی^۳ غالب شد که خوشه انگور از دست او در کنار او افتاد و مدتی آن غیبت و بیخودی برداشت بعد از آنکه به شعور آمد که در خدمت بر بست و لحظه بفراغت نشست ، و وی مردن و اوروقوی هیکل بود و در ملازمت حضرت ایشان خدمات مردانه می نمود و تا حضرت ایشان در حیات بودند در سفر و حضر حاضر بود و بعد از حضرت ایشان ، بجانب حجاز عزیمت کرده در حرم^۴ مکه به نیت مجاورت اقامت نمود و هم در آن ارض مقدسه از دنیا رحلت فرموده^۵ .

۱- میج: بارکشی انگور ۲- می: این حال ۳- بر: بر او ۴- بر: در
 مکه معظمه به نیت ۵- میج: رحلت فرمودند .

خاتمه ۱

در ذکر تاریخ وفات حضرت ایشان و کیفیت انتقال و ارتحال آنحضرت از دار دنیا
بدار آخرت

در کربت ثانیه که راقم این حروف بشرف آستان بوسی مشرف بود، روز دوشنبه
بیست و چهارم ماه^۲ ربیع الآخر سنه ثلث و تسعین و ثمانمائه در سن شریف خود سخنان^۴
می فرمودند، در آن اثنا گفتند که سه سال و چهار ماه دیگر را نود تمام می شود و ابتداء
مرض حضرت ایشان غره^۵ محرم الحرام سنه خمس و تسعین و ثمانمائه بود^۶ و انتقال
بدار القرار در شب شنبه^۷ بیست و نهم سلخ ربیع الاول این سال واقع شده که جمله
ایام مرض^۸ حضرت ایشان ، هشتاد^۹ و نه روز بوده باشد و پیش از انتقال به دوازده

-
- ۱- می، ختم کتاب در ذکر تاریخ وفات آنحضرت و ۲- می، (از دار دنیا به دار
آخرت) ندارد- می، و ارتحال آن حضرت بدار آخرت از دار دنیا ۳- می، (ماه) ندارد
۴- بر، خود سخن می فرمودند، می، خود سخنان فرمودند ۵- بر، غره ماه محرم الحرام
۶- بر، (بود) ندارد ۷- می، (شنبه) ندارد ۸- بر، مرض آنحضرت ۹- چپ،
هشتاد روز بوده باشد.

روز فرموده اند که اگر حیات باقی باشد پنج ماه دیگر را هشتاد و نه سال کامل می شود
و سال عمر به نود درمی آید.

بعضی عزیزان فرمودند که سر در آنکه مدت مرض حضرت ایشان هشتاد و نه
روز بود موافق سال عمر آن حضرت گوئیا آنست که تحقیق معنی آن حدیث که
حمی^۱ یوم کفارة سنة کرده اند.

خدمت مولانا ابوسعید اوبهی که در مدت مرض و نقل حضرت ایشان شب و روز
حاضر بوده اند و بر خدمت و ملازمت مداومت نموده^۲، چنین فرمودند که شب چهار-
شنبه بیستم ربیع الاول^۳ سنه خمس و تسعین و ثمانمائه تحویل حوت بود و در روز^۴
چهارشنبه، حضرت ایشان از محله خواجه کفشیریه عزیمت ده کمانگران روان^۵ شدند
و بیابان محله قوجیان^۶ نزول فرموده شب پنجشنبه آنجا بودند و صباح پنجشنبه
خواستند که از راه مصر متوجه ده^۷ کمانگران شوند، بسبب شدت مرض و غلبه ضعف
آنروز و آن شب^۸ در مصر ماندند و صباح جمعه بجانب کمانگران روان شدند و در
راه، زمان زمان توقف می نمودند و لحظه لحظه مکث می فرمودند، نماز خفتن شب
شنبه بود که به کمانگران رسیدند و هفت روز تمام آنجا بودند و از صبح جمعه تا
آخر روز هر ساعت ضعف آنحضرت زیادت می شد و در مدت آن سه ماه که مریض
بودند در حفظ اوقات صلوٰه مکتوبه مبالغه عظیم داشتند و همیشه اهتمام تمام می-
نمودند که نماز در اول وقت گزارده شود، خصوصاً در ایام غلبه ضعف و اشتداد مرض
و چون بغایت رسید و آن نماز شام شنبه سلخ ربیع الاول بود، فرمودند^۹ که نماز شام

-
- ۱- می، حمی یوم کفارة سنة ۲- می، می نمودند ۳- می، ربیع الاولی
۴- می، (روز) ندارد ۵- می، نسخه بدل چپ، روان شدند و در راه بیابان محله ۶- می،
قوجیان، چپ، قوجیان ۷- می، چپ، (ده) ندارد ۸- بر، و آن شب ماندند و صباح
جمعه از قریه مصر بجانب کمانگران ۹- می، فرموده اند که .

شده باشد؟ بعرض رسانیدند که شده است، نمازشام را باشارت گزاردند و از وقت^۱ نماز خفتن اندکی گذشته بود که نفس مبارك حضرت^۲ ایشان منقطع شد و به جوار رحمت حق سبحانه پیوستند.

چون حضرت ایشان را تغیر^۳ شده است و آن وقت پیشین روز جمعه بوده است، زمین لرزیده و در شهر سمرقند زلزله عظیم شده و غبار برخاسته و در آن وقت مردم در مسجد جامع بوده اند و اکثر خلق از صعوبت مرض آنحضرت خبر داشته اند چون آن زلزله^۴ عظیم علامت عظمی دیده اند جاذم شده اند بآنکه حضرت ایشان را صورتی واقع شده است، بعد از نماز جمعه مجموع^۵ خواص و عوام از شهر بیرون ریخته^۶ متوجه^۷ کمانگران شده اند، وقت نماز خفتن در حین انقطاع نفس مبارك حضرت^۲ ایشان یکبار دیگر زمین لرزیده است و زلزله شدید^۸ در شهر^۹ سمرقند باز واقع شده و میرزا سلطان احمد با همه^{۱۰} ارکان دولت و اعیان مملکت، وقت غروب از شهر به کمانگران رسیده اند و میرزا^{۱۱} بعد از نمازشام حضرت ایشان را دریافتند، و بیکاه^{۱۲} روز شنبه، میردرویش محمد ترخان به تعجیل تمام از پیش میرزا آمده و نعش مبارك حضرت^{۱۳} ایشان را در محفله نهاده متوجه شهر شده اند^{۱۴} و نماز پیشین را به محله خواجه کف شیر آورده^{۱۵} فی الحال بغسل و تکفین مشغول گشته اند و مجموع خواص و عوام شهر و ولایت در محوطه ملایان بر حضرت ایشان نماز گزارده اند و هم در آن محوطه دفن

-
- ۱- می، (وقت) ندارد ۲- می، مبارك ایشان ۳- می، تغیر شده است، چپ؛ فقیر شده است ۴- چپ، (زلزله عظیم) ندارد می، زلزله عظیم و علامت ۵- می، می، (مجموع) ندارد ۶- می، بیرون رفته، چپ؛ بیرون آمده ۷- بر، متوجه ده ۸- می، (شدیده) ندارد ۹- بر، (شهر) ندارد ۱۰- بر، با همه ۱۱- بر، (و میرزا) ندارد ۱۲- بر، می، و ۱۳- می، می، (حضرت) ندارد ۱۴- می، شدند ۱۵- می، چپ؛ آورده اند.

کرده‌اند و اولاد بزرگوار حضرت ایشان^۱ آنجا عمارات عالیه طرح انداخته‌اند و قبر مبارک آن حضرت را بر بهترین وضعی ساخته و پرداخته‌اند^۲ بعضی از اعزه اصحاب که در حین^۳ ارتحال و انتقال حضرت ایشان حاضر بوده‌اند و بعضی دیگر از حضرت خواجه محمد یحیی^۴ شنیده بودند چنین نقل کردند که چون نفس مبارک آن حضرت نزدیک^۵ بانقطاع رسید و آن میان شام و خفتن بود و در آن خانه شمع بسیار افروخته بودند و خانه بغایت روشن بود، در اینحال ناگاه مشاهده افتاد که از میان دوا بروی^۶ مبارک حضرت ایشان نوری چون برق لامع بدرخشید، چنانچه شعاع^۷ وی نور آن همه شمع‌ها را که در آن خانه می‌سوخت مغلوب و مستور گردانید و هر که در آن خانه حاضر بود آن نور را مشاهده نمود، بعد از درخشیدن^۸ آن نور، نفس مبارک حضرت ایشان منقطع شد اعلی الله تعالی^۹ درجه فی علیین من الذین انعم^{۱۰} علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین روح الله^{۱۱} روح اسلافه و طول الله عمر اخلافه.

و حضرت مخدومی مولانا نورالدین عبدالرحمن الجامی قدس الله سره^{۱۲} السامی از برای حضرت ایشان مرثیه فرموده‌اند^{۱۳} و در تاریخ وفات آن حضرت غزلی^{۱۴} و قطعه نظم کرده‌اند و مجموع آن در دیوان سیم مسطور است و آن غزل و قطعه این است:

غزل^{۱۵}

به بوستان ولایت کهن درخت بلند که عمرها به سر اهل فقر سایه فکند

- ۱- می: (ایشان) ندارد ۲- می: و پرداخته ۳- بر: که در حین انقطاع و
- ارتحال و انتقال ۴- می: چپ: محمد یحیی رحمه الله شنیده بودند ۵- می: (نزدیک)
- ندارد ۶- می: دو ابروی آن حضرت، نوری ۷- چپ: شعاع آن، نور همه شمع‌ها را
- بر: شعاع وی، آن همه شمع‌ها را ۸- بر: بعد از درخشیدن ۹- می: (تعالی) ندارد
- ۱۰- می: می: انعم الله علیهم من ۱۱- می: روح الله روحه و طول الله عمره ۱۲- می: چپ: قدس سره السامی
- ۱۳- از اینجا تا پایان کتاب که بیش از چند صفحه نیست متأسفانه از نسخه می‌افتاده است ۱۴- می: غزل و قطعه ۱۵- می: (غزل) ندارد، چپ: قطعه.

چو شاخ سدره نه در سر بلندیش همتا
 فروغ آن بفیوض کرم گرانمایه
 به بذل میوه غذای هزار روزیخواه
 ستوده خواجه عبیدالله آنکه در همه عمر
 به هشتصد ونود و پنج صرصر اجلش
 گذشته^۱ پاس ز شب آخر همان ماهی
 نبود رفتن او همچو دیگران (جامی)
 چو جذب معنی وحدت بعارف^۴ آزد روی

چو باغ روضه نه در میوه بخشیش مانند
 اصول آن بصفات قدم قوی پیوند
 به بسط سایه پناه هزار حاجتمند
 جز از شهود حقیقت دلش نشد خرسند
 نکرده رحم بر اهل جهان ز بیخ بکند
 که شمع جمع رسل را در آن^۲ رسید گزند
 ز دهر حادثه زای و سپهر^۳ فتنه پسند
 نه ممکن^۵ است که ماند بقید صورت بند

قطعه^۶

به هشتصد ونود و پنج در شب شنبه
 کشید خواجه دنیا و دین عبیدالله
 قرارگاه دلش باد در مدارج^۸ قرب

که بود سلخ مه فوت احمد^۷ مرسل
 شراب صافی عیش ابد ز جام اجل
 معارج درجات و مشاهد کمل^۹

این قصیده^{۱۰} است اتفاق افتاده در صفت خواجگان و منقبت حضرت ایشان قدس الله تعالی ارواحهم

نقشبندیه عجب طایفه^{۱۱} پر کارزند

که چو پرگار درین دایره سر بر کارند^{۱۲}

۱- مع، گذشته پاسی از آخرین آن ماهی - چپ، گذشت پاس شب آخرین از ماهی

۲- مع، چپ، را در رسید ۳- مع، (وسپهر فتنه پسند) افتاده ۴- مع، چپ، به

عارف آوردی ۵- مع، نه مملکت که بماند ۶- مع، (قطعه) ندارد چپ، قطعه تاریخ

۷- چپ، فوت محمد مرسل ۸- مع، در مدارج قرب ۹- مع، (کمل) ندارد، چپ، مشاهد

مکمل ۱۰- مع، این قصیده است، نقشبندیه عجب - چپ این قصیده ایست که در صفت خواجگان

و منقبت حضرت ایشان اتفاق افتاده قدس الله ارواحهم، قصیده، نقشبندیه عجب ۱۱- مع،

عجب قافیه بر کارند ۱۲- مع، سر در کارند.

همه ^۱ گرد آمده بر مرکز يك دایره‌اند
 همه واقف شده از گردش يك پرگارند
 نقش بندند ولی بند بهر نقش نیند
 هر دم از بوالعجبی نقش دیگر پیش ^۲ آرند
 هر زمان بوقلمون وار برنگ دگرند
 وین عجب ترکه ز رنگ دوجهان بیزارند
 گرچه در ظاهر عامند، بباطن خاصند
 آب نیلند ولی بر لب قبطی خونند
 روح محضند ولی بر خر عیسی بارند
 گرچه مرآت صقیلند حبش را زنگند
 ورچه ^۳ گلزار خلیل‌اند حطب را نارند
 در قبا از روش آل ^۴ عبا یاد دهند
 نه چو زراق و شان خرقة ازرق دارند
 سر تلبیس بود شیوه آن عیاران
 متلبس به صفات ملك ^۵ ستارند
 ستر این کثرت موهوم در آن وحدت صرف
 چشم دارند از آن بر سر استغفارند
 نکنند کثرت آثار در ایشان تأثیر
 خویش را دوخته بر مبداء این آثارند

۱- چپ، این بیت را در حاشیه آورده و نوشته، در بعضی نسخ این شعر زاید یافته شد در اینجا نقل گردید
 ۲- چپ، دیگر می‌آورند ۳- چپ، گرچه ۴- چپ، روش اهل عبا
 ۵- چپ، ملکی سیارند.

پاس انفاس بود خصلت این شاه و شان
 پاسپانند ولسی پادشه اخیارند
 دم نگهداشته چون نافه مشکند و گر
 لب گشایند روان پرورا صد عطارند
 خامشانند ولی وقت سخن طوطی وار
 همه شیرین^۲ حرکات و شکرین گفتارند
 نجم آسا همه را خلوت در انجمن است
 شمع هر انجمن و رونق هر بازارند
 چون مه هاله نشین شان سفراندر وطن است
 به تن استاده ، بدل در کشش و^۳ رفتارند
 حال^۴ این گرم روان تحسبها جامده است
 لیکن افسرده دلان چون خودشان^۵ پندارند
 اهل دل قافله کعبه عشقند ولسی
 این جگر^۶ داران آن قافله را سالارند
 در سیه خانه صحرای فنا کرده نزول
 خیمه برتر زده زین نه تنق زنگارند
 هر یکی سد امانند به میدان جهاد
 کوهی از لومة لائم بکمی^۷ شمارند

-
- ۱- چپ، روان بر در صد
 ۲- میج، همه شیرین حرکاتند و شکر گفتارند
 ۳- چپ، بدل در سفر و رفتارند
 ۴- میج، ازبیت، (حال این گرم روان تحسبها جامده است) تا بیت، (هله هشارکه در شهر دوسه طرارند، که بتدبیر کلاه از سرمه بردارند) یعنی از سطر ۶ این صفحه تا سطر آخر صفحه ۶۶۲ یعنی، سیزده بیت از نسخه میج افتاده است
 ۵- چپ، خودشان پندارند
 ۶- چپ، این جگر دار، ازان قافله
 ۷- چپ، به جوی شمارند .

ماهیانند که در بحر صفا، راست روند
 همچو خرچنگ لب جوی نه کج رفتارند
 بر لب تشنه لبان روح فزا، باقوتند
 بر کف و سوسه کیشان زر مشت افشارند
 دیده^۱ پاکان، بل روشنی دیده پاک
 سر دین داران بل بر سر دین دستارند
 شاهد شاه وجودند درین دار، ولی
 نه چو منصور سر عربده جوئی دارند
 میرسد شان رطب معرفت از نخل وجود
 یارب^۲ از بخت خود این قوم چه برخوردارند
 هفت بیت از غزل بی بدل عارف جام^۳
 که همه با خیران واله آن گفتارند
 می‌کنم تضمین کاندر صفت^۴ آن پاکان
 آن گهرها شرف عقد ثریا دارند
 چون صدف گوش نه و جای ده اندر دل^۵ صاف
 این غزل را که بعجز عقد درش شمارند:
 هله هشدار که در شهر دو سه طارند
 که بتدبیر کلاه از سر مه بردارند

۱- چپ

دیده پاکند بلسی روشنی دیده پاک
 سر دین داری پل بر سر دین دستارند
 ۲- چپ، باری از بخت ۳- چپ، عارف‌روم ۴- چپ، صفت این ملکان ۵- چپ،
 دل پاک

دو سه رنندند که هشیار دل و سرا مستند
 که فلک را بیکی عربده در چرخ آرند
 صورتی اند ولی دشمن صورتهایند
 در جهانند ولی از دو جهان بیزارند
 بار آن صورت غیبند که جان طالب اواست
 همچو چشم خوش^۲ او خیره کش و بیمارند
 سر دهانند که تا سر ندهی سر ندهند
 ساقیانند که انگور نمی^۳ افشارند
 گر بکف خاک بگیرند زر سرخ شود
 روز گندم دروند، ار چه بشب جو کارند
 مردمی^۴ کن مرو از صحبت آن مردم شو
 زانکه این^۵ مردم دیگر همه مردم خوارند
 ای صفی مردمی آموز از ایشان ، کایشان
 مردم دیده بینای اولوالبصارند
 نور^۶ این مردمك دیده بینا که بود
 آن کزو اهل نظر چشم عنایت دارند
 قطب آفاق شه کون و مکان خواجه عبید
 کز^۷ عموم جسم او همه بر خوردارند

-
- ۱- چپ، هشیار دل و ممتازند- نه فلک را ۲- میج، چشم خشن او ۳- چپ،
 انگور بی افشارند ۴- میج، چپ، مردمی کن مرو از صحبتشان مردم شو - دیوان، مردمی
 کن برو از خدمتشان مردم شو ۵- چپ، زانکه این مردم و دیگر همه مردم خوارند
 ۶- چپ، این بیت و بیت بعد را ندارد ۷- میج، بر نسخه بدل، کن عموم نم او همه
 روزی خوارند .

نیر عالم توحید که از^۱ مشکواتش
 همه ذرات جهان مقتبس انوارند
 خواجه زمره احرار که شاهان جهان
 بر در حشمت او بنده^۲ و خدمتکارند
 دین پناها توئی آن^۳ قبله حاجات که خلق
 بیخود از هر جهتی روی بوی^۴ میآرند
 همه با طوق وفا حلقه بگوشان تواند
 گر عبیدند^۵ درین راه و اگر احرارند
 جاهلانی که سر از حلقه امرت پیچند
 در چرا گاه بلاهت^۶ خر بی افسارند
 گه سراسیمه فتاده بته تیه ضلال
 گاه حیرت زده در بادیه ادبارند
 ناکسانی که ز احسان تو محروم زیند
 بر لب بحر جگر نشنه چو بوتیمارند
 آن حریفان که می از ساغر عشقت نوشند
 گرچه بس بیخود و مستند عجب هشیارند
 بیخودان را بجناب تو دما دم کششی است
 بیدلان در خم قلاب تو ماهی وارند

۱- چپ، که از کون و مکانش ۲- مع، او بنده خدمتکارند ۳- مع، توئی
 ای، قبله ۴- مع، روی بتو میآرند، چپ، روی بتو می آیند ۵- چپ، کز عبیدند
 ۶- چپ، در چراگاه ملامت.

ماهی^۱ بحر توام در صفت و مدح تو پر
 چون صدفها که لبالب ز در شهوارند
 هر که شد غرقه بحر تو فزود آب رخش
 اهل ساحل چو صدف ریزه بیمقدارند
 جاودان غرقه^۲ درین بحر صفا باد صفی
 هرگزش یا رب ازین بحر^۳ برون نگذارند

رباعیه^۴

آن گرم روان که عالم^۵ از غلغله^۶ شان
 پر بود ، سفر فتاد ازین مرحله شان
 بیچاره صفی چون^۷ سگکی سوخته پای
 افشان خیزان از عقب قافله شان

قطعه عربیه فی تاریخ اتمامها

رشحات عین حیاتنا وصلت الی^۱ روض المنی
 فتبارک الله السدی اعطى الوری برکاتها
 لمسارایت تمامها فشرعت فی تاریخه
 ما کنت عطشانا له قد فاض من رشحاتها

- ۱- چپ، ماهی بحر توام در صفت مدحت پیر نسخه بدل چپ، ماهی بحر توام نور صفت
- ۲- چپ، جاودان فرق درین ۳- چپ، ازین بحر فرد نگذارند
- ۴- چپ، رباعی، مع، (رباعیه) ندارد ۵- مع، (عالم) افتاده ۶- مع، چپ، غلغل شان
- ۷- مع، چو سالك سوخته پای ۸- مع، روض السماء ۹- مع، (الذی) ندارد.

رباعیه^۱ فارسیه ایضا فی تاریخ اتمامها

آمد رشحات ما^۲ کثیر البرکات چون آب خضر منفجر از عین حیات
پابند^۳ محاسبان سنجیده صفات تاریخ تماش از حروف رشحات

تمت^۴ الکتاب بعون الملك الوهاب فی يوم الاربعاء ۲۲ شهر رجب المرجب سنه
۱۰۷۴ ببلده سمرقند فردوس ما .

خداوندا بحق نیک مردان که افعال بد ما نیک گردان
مسودة العبد محمد شادی بن حاجی یحیی غفرلها .

۱- مع: قطعه فارسیه در تاریخ کتاب آمد ، چپ: قطعه فارسیه فی تاریخ اتمامها ، آمد
۲- چپ: رشحات با کثیر البرکات ۳- مع: پابنده محاسبان ۴- چپ: خاتمة الطبع،
الحمد لله والمنة که درین زمانه فرخنده فرجام که چشم جهانیان بدیدار حسن کلام ملفوظات
وتذکرات اهل الله که خاصگان بارگاه صمدیت و سلاطین ملک قدیم آخرت اند، تذکره نفیس و
بیمثل که چشم جهان مثلش ندیده و عرصه دنیا بمانند آن مفتخر گردید، اکنون ... سنه ۱۹۱۲
بار هفتم طبع گردید ۵- مع: تمت الکتاب بعون الملك الوهاب علی ید الضعیف الربی الی
رحمة الملك الباری محمد یوسف بن مبارکشاه غفر الله له ولوالدیه ولاستاذیه ولاحبابه و لمن له
دعا بالخیر و لجميع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیا منهم والاموات ، انک
مجیب الدعوات و رافع الدرجات برحمتک یا ارحم الراحمین .

استدراکات

و

تعليقات

تذکر لازم

نکته لازمی که باید تذکر داده شود این است که مؤلف کتاب رشحات در خلال سنوات ۹۰۹ که سال اتمام رشحات است و سال ۹۳۹ که آخرین سال زندگانی او است (۹۰۹ - ۹۳۹) در متن کتاب تصرفاتی کرده و تغییراتی داده که تاکنون کسی به این تصرفات و تغییرات توجه نکرده است و مابه اختصار تذکر می دهیم :

۱ - مولانا ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری شخصیت بارز علمی قرن نهم و پدر مؤلف کتاب که در سال ۹۱۰ هجری^۱ در گذشته قطعاً در زمان تالیف کتاب رشحات زنده بوده با وجود این در سراسر این کتاب هر جا که اسمی از او برده شده علاوه بر اینکه همه جا با عبارتهای دعائی چون علیه الرحمه و رحمة الله علیه همراه است، اصولاً سیاق سخن نیز طوری است که او را در شمار مردگان معرفی می کند . مثل :

۱ - بروایت روضة الصفا و حبيب السیر : کمال الدین حسین واعظ کاشفی در سنه
عشر و تسعمائه مهر سکوت بر لب زد، - روضة الصفا ج ۷ ص ۲۷۲ - حبيب السیر ج ۴ ص ۳۴۵،
احسن التواریخ در جزو حوادث و وقایع سال ۹۱۰ می نویسد : مولانا حسین واعظ در این
سال بعالم آخرت منزل ساخت .

خدمت والدی علیه الرحمه به فقیر می گفتند .^۱

والد راقم این حروف علیه الرحمه ملازمت حضرت مخدوم بسیار می کردند .^۲

۲ - مولانا رضی الدین عبدالغفور لاری از مریدان و شاگردان بافضل و دانش مولانا جامی و استاد و مصاحب صدیق مؤلف کتاب رشحات که درتضاعیف این مقدمه کراراً از وی نام برده ایم تا اواخر سال ۹۱۲^۳ یعنی تاسه سال بعد از اتمام رشحات زنده بوده ، معیناً مؤلف کتاب چه در شرح حال مبسوطی که از وی نوشته و چه در خلال سطور ترجمه احوال دیگران نامی از وی بمیان آورده ، گذشته از ذکر جمله های دعائیه ، رحمة الله علیه و علیه الرحمه و الغفران ، نحوه بیان و برداشت کلام او طوری است که گویا مولانا عبدالغفور لاری هنگام تالیف رشحات در قید حیات نبوده است و حتی ضمن شرح حالش نوشته .

.... فقیری بعد از وفات خدمت مولوی عبدالغفور علیه الرحمه و الغفران به چند روز ، شبی ایشان را بخواب دید و بخاطرش آمد که از دنیا رحلت کرده اند .^۴
الخ و در پایان شرح احوالش نیز صریحاً متذکر شده :

وفات خدمت مولوی علیه الرحمه صباح یکشنبه پنجم شعبان اثنی عشر و تسعمائه (۹۱۲) بود ، بعد از طلوع آفتاب ،^۵ در صورتیکه خود رشحات در سال ۹۰۹ نوشته شده است .

۱ - رشحات ص ۲۰۳

۲ - رشحات ص ۲۵۲

۳ - بروایت انوارالقدسیه و رشحات و تذکرة های دیگر پنجم شعبان ۹۱۲ مولانا عبدالغفور وفات یافته است .

۴ - رشحات ص ۲۰۰ چاپ تهران . ۵ - رشحات ص ۳۰۱

مؤلف کتاب رشحات بجای اینکه مطابق روش معمول خود ،^۱ تاریخ فوت هریک از آن دوتن را در حاشیه کتاب بنویسد ، قلم برداشته و اصل کتاب را بطریقی که تذکره داده شد اصلاح کرده است و معلوم نیست که این اصلاح در چه تاریخی صورت گرفته و آیا تمام نسخه های موجود در آن زمان اصلاح شده و یا فقط نسخه ای که در اختیار مؤلف بوده ؟ و یا اینکه اصولاً کتاب رشحات تا پایان سال ۹۱۲ باصطلاح ما منتشر نشده بوده ، اگر نسخه ای از رشحات که تاریخ کتابت آن قبل از سال ۹۱۲ هجری باشد بدست آید این ابهام برطرف خواهد شد .

کرامت ص ۵۳۱ و ۵۳۷

بطوریکه در متن کتاب رشحات ص ۵۳۱ روایت شده ، عمر شیخ میرزا یکی از برادران سلطان احمد میرزا فرمانروای سمرقند با همراهی سلطان محمودخان یکی از خوانین دشت قبیچاق بعزم تسخیر سمرقند و انتزاع آن از سلطان احمد میرزا لشکر کشید اما آن جنگ و ستیز بیایمردی خواجه عبیدالله احرار به صلح و آشتی بدل گشت و ضمن عهدنامه ای که نوشتند ، شهرتاشکند را از قلمرو حکومت سلطان احمد میرزا انتزاع و به سلطان محمودخان واگذار کردند تا آن فتنه خوابید .

چندی بعد از آن واقعه یکی از خادمان و پیشکاران خواجه عبیدالله احرار،

۱ - بطوریکه در چند جا در ذیل کتاب رشحات توضیح داده شده ، مؤلف کتاب عادت داشته تاریخ فوت رجال رشحات را که در هنگام تألیف زنده بوده اند در حاشیه مقابل شرح حال ایشان بنویسد : مثلاً :

(بعد از اتمام رشحات به پنج سال خواجه کلان در سال ۹۱۴ وفات یافتند رشحات ص ۲۳۱ چاپ تهران).

بنام خواجه مصطفی رومی که با سرمایه خواجه و برای خواجه تجارت میکرد در یکی از سفرهای تجارتي خود در راه بازگشت از بخارا به سمرقند گذارش بشهرسبز افتاد و در آنجا با یکی از کارمندان و مستوفیان دیوانی سلطان احمد میرزا بنام میركحسن که از این مصالحه و انتزاع تاشکند از قلمرو حکومت سلطان احمد میرزا ناراحت بود ، ملاقات کرد ، میركحسن در ضمن صحبت و گفتگو با وی گفت :

خواجه مصطفی !^۱ تو مرده ساده لوح و بی تکلفی سخنی دارم ، توانی که بعرض حضرت خواجه رسانی ؟ وی گفته بلی توانم ، یکی از اعزه اصحاب نقل کرده که من در مجلس حضرت ایشان حاضر بودم که خواجه مصطفی رومی از جانب شهر سبز آمده بحضرت ایشان عرض کرد که میركحسن دیوان سخنی گفت و مبالغه کرد که این سخن را بحضرت خواجه رسانی ، حضرت ایشان فرمودند بگوی ، گفت میركحسن میگوید که میرزا سلطان احمد را اندك جائی مانده است ، حضرت خواجه عنایت فرمایند آنرا نیز بگیرند و مایان را خلاص گردانند. بمجرد شنیدن این سخن در حضرت ایشان تغییر عظیم پیدا شد و غضب مستولی گشت چنانچه مویهای محاسن شریف حضرت ایشان راست ایستاد ، دست مبارك بردست کشیدند و فرمودند که آن سك مرا سلاخی میفرماید و از غایت تغییر و غضب فی الحال برخاستند و بحریم درآمدند و مخادیمی که حاضر بودند ، خواجه مصطفی را بر آوردن پیغام ملامت کردند ، بعد از چهارده روز میركحسن را واقعه روی نمود که میرزا سلطان احمد بروی غضب کرد و بفرمود تا وی را زنده پوست کنند .^۲

ما در اینجا نوشته صاحب رشحات را عیناً نقل کردیم تا در عبارات و کلمات

هیچ سوء تعبیری رخ ندهد و خود موضوع نیز بحدی روشن است که نیازی بتأویل و تفسیر ندارد و کاملاً معلوم است که عامل و آمو واقعی این کار کیست و آن هم بآن صورت فطیع که انجام آن فقط از زادگان چنگیز و نوادگان تیمور ساخته است.

موضوع ما نحن فیه از دو صورت و حال خارج نیست ! یا همانطوریکه مریدان خواجه معتقدند، خواجه کرامت فرموده، در حال خشم و غضب مفرط، میرک حسن را نفرین کرده و نفرین او هم باداشتن مقام شامخ ولایت مؤثر افتاده و سلطان احمد - میرزا به مصداق کریمه و مارمیت اذرمیت ولکن الله رمی، خواست خواجه اجراء کرده و بقول خواجه (آن سگ را سلاخی فرموده اند) و یا اینکه صرف نظر از مقام ولایت و ارشاد، خواجه از گفتار میرک حسن چنان خشمگین شده که مقام و منزلت خویش را از فرط غضب فراموش کرده و خدا نخواست از سلطان احمد میرزا در نهان خواسته است که: (آن سگ را سلاخی فرمایند) تا دیگران حد خود را بدانند و در کارهای خطیر چون و چرا نکنند و مسلم است که سلطان احمد میرزا با آن روحیه زبون و ضعف نفس که از هیبت و دهمشت مجلس حضرت ایشان، گوشت بدنش میلرزد و قطرات عرق از جبین وی^۱ میچکد، فوراً خواست خواجه را عملی میکند و یک مرد مسلمان شریف که از انتزاع قسمتی از سرزمین آباء و اجدادی خود رنج می برد، بدست دژخیمان تاتار می سپارد تا زنده زنده پوست از تنش بکنند؟!

چقدر فرق است میان پیامبر گرامی اسلام و مدعیان مقام ولایت که خود را تالی تلو پیامبران و اولیاء الله میدانند، این يك از خون عَم رشید و شهید و بزرگوار خود میگذرد با اینکه بر قاتل و 'مثله کننده او دست می یابد با منتهای بزرگواری کظم غیظ میکند و هردو را می بخشد و آن يك از شنیدن يك سخن روا یا ناروا عنان

طاقت و بردباری از کف میدهد و گوینده را روانه قربانگاه میکند تا مثل گوسفند آنهم زنده پوست از تنش بکنند اگرهم فرض کنیم که این عمل فجیع در اثر نفرین خواجه و نتیجه کرامت او باشد، این عمل نه تنها کرامت نیست بلکه يك لکه سیاهی است که بنام کرامت بردامن خواجه و حتی بر دامن کرامت افتاده و اگرهم آنچه را که استنباط کرده ایم درست باشد در اینصورت هر ناظر بی طرف را حتی نسبت به ثروت بیرون حد و قیاس وی از صامت و ناطق^۱ مظنون میکند و مشکوک میسازد. در هر صورت من از خدا می خواهم که خواجه عبیدالله احرار با آن همه صفات ممتاز و حسن شهرت خویش و با آن همه خدماتی که نسبت ببطبقات مظلوم و بی پناه انجام داده بوده، از اصل و اساس چنین کرامتی نکرده باشد بلکه این دوستان نادان و مُریدان ساده لوح ایشان هستند که لاعن شعور این گونه اعمال فظیع که شایسته زادگان تیمور است بحساب کرامت خواجه گذاشته اند تا بزعم خود با نقل چنان داستانی بر قدر و منزلت پیرو مرشد خویش بیفزایند و اگر نه ساحت مقدس مردان خدائی چون خواجه احرار از چنان نسبت هائی که نامش را کرامت گذاشته اند منزه و مبرا است.

دو تن از علمای حکمت و ریاضی در قرن نهم

ص ۲۳۵ و ص ۴۱۳

دو تن از مشاهیر علمای حکمت و ریاضی که در کتاب رشحات بمناسبتی

۱ - ... شبی در منزل یکی از سرکار داران حضرت ایشان (خواجه احرار) بود وی میگفت که من صاحب نسق جویبار قرشی ام که يك مزرعه است از جمله هزار و سیصد مزرعه حضرت ایشان - رشحات ص ۴۰۵

نامشان ذکر شده بطور شگفت‌انگیز در نام‌ولقب و نام پدر با یکدیگر مشترک‌اند و از قضای اتفاق هر دو تن نیز مدتی از عمر خود را در دربار سلاطین عثمانی گذرانده‌اند ، این دو عالم و ریاضی‌دان بزرگ :

۱ — مولانا علاء الدین خواجه علی بن محمد سمرقندی معروف به ملاعلی قوشچی که گاهی او را فاضل قوشچی نیز گفته‌اند ، وی از مشاهیر علمای ریاضی و نجوم و کلام و مردی ادیب و منجم بود . در سمرقند غالب علوم متداول زمان را فرا گرفت و هشت و ریاضیات را از قاضی‌زاده رومی و میرزا الخ بیگ آموخت و از کثرت تقرّبی که در نزد وی داشت بخطاب فرزندى مخاطب بود ، او را به تکمیل رصدخانه که در سمرقند تأسیس کرد ، گماشت و قوشچی این وظیفه را بیاری دیگر علمای ریاضی و هشت و نجوم بخوبی انجام داد و زیج الخ بیگی را که به زیج جدید معروف است بپایان رسانید و پس از مرگ میرزا الخ عازم حج شد و در تبریز مورد توجه اوزن حسن آق‌قویونلو قرار گرفت و از جانب وی بسفارت بدربار سلطان محمد فاتح باسلامبول رفت و پس از انجام مأموریت به تبریز آمد و دیگر باره باسلامبول بازگشت و از طرف سلطان عثمانی به مدرسی مدرسه اباصوفیه منصوب شد تا در سال ۸۷۹ در همان‌جا درگذشت و در جوار قبر ابویوب انصاری مدفون گشت .

۲ — مولانا علاء الدین علی بن محمد طوسی و بقول صاحب رشحات معروف به مولانا علی عران از بزرگان علما و حکمای قرن نهم بود پس از تکمیل تحصیلات و تبخّر در علوم عقلی و نقلی در بلاد ایران راهی کشور عثمانی شد و در نزد دوتن از سلاطین عثمانی ، سلطان مرادخان (۸۲۴ - ۸۵۵) و سلطان محمد فاتح (۸۵۵ - ۸۸۶) مورد اکرام و احترام فوق‌العاده قرار گرفت نخست از جانب سلطان مرادخان بسمت مدرسی مدرسه بروسه برگزیده شد و آنگاه از طرف سلطان محمد فاتح تدریس مدرسه زیرک‌باو تفویض گشت و پیوسته مورد عنایت و توجه سلطان بود ولی سرانجام بعملی

که در اینجا مجال بحث نیست از سلطان محمد فاتح رنجیده خاطر گشت و با دلی آزرده، اسلامبول و کشور ترك را بقصد ایران ترك گفت و از تمام مشاغل و علائق دنیاوی كناره گرفت و قدم در راه فقر و سلوك گذاشت تا بنا بقولی در سال ۸۶۰ هجری یا ۸۷۷ در سمرقند و بروایت دیگران در سال ۸۸۵ در تبریز یا در خراسان درگذشت

حقیقت این است که صاحبان تذکره و تاریخ از پایان زندگانی مولانا علاء الدین علی بن محمد طوسی اطلاع درستی ندارند و چنانکه ملاحظه میشود در این قسمت از زندگانی او روایتهای متشوش و مضطرب و مبهم است اما با قرائن روشنی که حقیر از مطاوی کتاب رشحات بدست آورده ام ثابت میکند که مولانا علاء الدین علی طوسی معروف بمولانا علی عران، اواخر عمر خود را در ماوراء النهر و در شهر سمرقند گذرانده و در همان شهر نیز از دنیا رفته و تاریخ فوتش نیز به حدس قریب به یقین میان سنوات ۸۷۷ - ۸۸۵ هجری است و آن قرائن چنین است :

۱ - صاحب رشحات در جایی که از تحصیلات و سیر و سلوك خواجه ناصر الدین عبیدالله احرار پیشوای طریقه نقشبندیه در قرن نهم سخن میگوید، مینویسد : (... خدمت مولانا علی طوسی که بمولانا علی عران مشهورند و از عظمای علماء زمان بودند بحضرت ایشان (خواجه احرار) عقیده بسیار داشتند و به مجلس آن حضرت بسیار میآمده اند اما بغایت کم سخن میکرده اند .

روزی حضرت ایشان فرموده اند که پیش شما، سخن گفتن ما بغایت بیشرمی است ! باید شما سخن گوئید و ما شنویم . خدمت مولانا فرموده اند : جایی که از مبدء و فیاض سخن بیواسطه میرسد سخن گفتن ما ، آنجا بیشرمی است - رشحات ص ۴۱۳

۲ - در ذکر فضیلت یکی از یاران و خادمان خواجه عبیدالله احرار بنام مولانا قاسم مینویسد :

(... بعضی مخادیم فرمودند که چون مولانا قاسم علیه الرحمه نقل کردند حضرت

ایشان قبر مولانا را در محوطه ملایان پیش روی مولانا علی عران مقرر فرمودند و در آن ائنا گفتند شاید بعضی مردم اعتراض کنند که چراوی عامی را پیش روی دانشمندی دفن میکنند؟ و حال آنست که گذشتگیهای مولانا قاسم چهل مولانا علی را بار بود - رشحات ص ۶۰۲)

۳ - در جایی که خبر فوت سلطان ابوسعید میرزا را ذکر میکند مینویسد :
(... حضرت ایشان میفرمودند بعد از آنکه خبر فوت میرزا سلطان ابوسعید رسید ، در راهی خواجه مولانا پیش آمد ... بعد از چند روز ظاهر شد که خواجه مولانا به امراء اتفاق کرده اند که دیگر بخانه ما نیایند ... ص ۵۴۵
در صفحه بعد :

(... مولانا علی عران گفتند که بعد از اتفاق خواجه مولانا بامراء ، بدیدن وی رفتم ... ص ۵۴۶)
از سه مطلب بالا که عیناً از صفحات مختلف کتاب رشحات استخراج شده
معلومات زیر بدست میآید :

اولاً - بطور قطع و یقین مولانا علاء الدین علی طوسی بعد از رنجش خاطر از سلطان عثمانی ، از شهر اسلامبول عازم ماوراء النهر شده و در شهر سمرقند که در آن زمان پایتخت ماوراء النهر و شهری امن و آرام بوده رحل اقامت افکنده و از علایق دنیائی حتی درس و بحث نیز کناره گرفته و در سلك یاران و معتقدان خواجه عبیدالله احرار که در حوزه ماوراء النهر و حتی خراسان نفوذ سیاسی و معنوی داشته منسلک گشته است .

ثانیاً - مولانا طوسی با اینکه غالباً در مجالس صحبت خواجه احرار حاضر میشده معبداً کمتر سخن میگفته و بیشتر خاموش بوده و این خاموشی گزیدن و دامن صحبت فراهم چیدن نشانه آنست که حق شکنی و کافر ماجرائی و بی انصافی سلطان

عثمانی تا چه مایه در روح حساس و زود رنج ابن دانشمند آواره ایرانی اثر بدو ناگوار گذاشته و در عین حال خواجه احرار و دیگر بزرگان ، به کمال فضل و دانش او اعتراف داشته اند و همواره لوازم احترام و بزرگداشت او را بجا می آوردند .

ثالثاً - مولانا علاء الدین علی طوسی در همان شهر سمرقند در گذشته و احتراماً لفضله ، بدستور خواجه احرار در محوطه ملایان که کوی مخصوص مقبره و آرامگاه علماء و مشایخ بزرگ بوده و آرامگاه خواجه عبیدالله احرار نیز در همان محوطه و محله است ، بخاک سپرده شده و جای قبرش معلوم و معین است .

رابعاً - چون از فحوای عبارتهای قسمتی از صفحات ۵۴۵ و ۵۴۶ رشحات معلوم میشود که بعد از رسیدن خبر قتل سلطان ابوسعید میرزا که در اواخر سال ۸۷۳ منتشر شده ، بطور قطع مولانا علاء الدینی طوسی تا آن تاریخ هنوز زنده بوده لذا با احتمال نزدیک به یقین سال فوت مولانا میان سالهای ۸۷۷ - ۸۸۵ هجری است که اغلب تذکره نویسان متذکر شده اند .^۱

مولانا فتح الله تبریزی

ص ۲۳۵

مولانا فتح الله تبریزی که از دانشمندان متبحر قرن نهم و بقول صاحب حبیب السیر در صنوف علوم محسوس و منقول ماهر بود ، در زمره مستوفیان و صدور سلطان

۱ - مراجع: حبیب السیر ج ۴ ص ۳۸ - از سعدی تا جامی ۴۸۸ - ریحانة الادب ج ۴ ص ۲۹۵ - ۲۹۶ و ص ۱۵۹ - ۱۶۰ - الاعلام ج ۵ ص ۱۶۲ - اغت نامه دهخدا حرف ع ۲ ص ۵ - رشحات ص ۴۱۳ و ۵۴۵ و ۵۰۲

ابوسعید میرزا گورکانی شمرده میشد و مدتی مدید در ملازمت سلطان مذکور بلوازم منصب صدارت قیام می نمود و باوجود اشتغال بمشاغل دیوانی گاهی بمراسم درس و افاده می پرداخت و طالب علمان را از نتایج طبع نفاذ خویش بهره ور می ساخت و در مسایل تصوف و عرفان نیز میل و شعف تمام داشت تا حدیکه بسیاری از شبها در تعقل يك مسئله مشکل از دقایق عرفانی بروز می آورد، درحالی که خواب به چشمش نمی آمد .

مولانا فتح الله تبریزی از مردان مورد اعتماد و از محارم سلطان ابوسعید بود و در سال ۸۵۸ که میرزا ابوالقاسم بابر بقصد تسخیر سمرقند، بماوراءالنهر لشکر کشید، مولانا برسم رسالت از جانب سلطان مامور مذاکره صلح و اصلاح ذات البین شد و سرانجام در سوم ماه ربیع الآخر سال هشتصد و شصت و هفت هجری (۸۶۷) درهرات وفات یافت^۱

سید قاسم تبریزی ص ۴۱۷

سید علی بن نصر بن هارون بن ابوالقاسم ملقب به معین الدین و متخلص به قاسم و معروف به قاسم الانوار از عارفان و شاعران نامدار ایران است که در سال ۷۵۷ در سراب تبریز متولد شد . او در طریقت از مریدان و پیروان و شاگردان شیخ صدرالدین اردبیلی نیای پادشاهان صفوی است که هم از جانب او به قاسم الانوار ملقب شده است سید قاسم پس از رسیدن بمراحل کمال و چندی اقامت در قزوین و گیلان ، عازم خراسان شد و در شهر هرات پایتخت زیبا و پر ثروت و عظمت شاهرخ اقامت گزید . سید در هرات صاحب نفوذ و اعتبار بسیار شد و در اندک مدتی اکثر اکابر و اعیان خراسان در سلك مریدان او

۱ - حیب السیر ج ۴ ص ۱۰۲ - تاریخ مطلع السعدین ج ۲ ص ۱۰۵۸

انتظام یافتند و از اطراف و اکناف نیز پیروان و شاگردان صادق الاخلاص گرد او حلقه زدند، نفوذ و اعتبارش بحدی رسید که شکوه و شوکت سلطنت شاهرخ را تحت الشعاع سیطره معنوی خود قرار داد و مورد حسد و کینه اطرافیان شاهرخ قرار گرفت و در سال ۸۳۰ هجری قمری که بشاهرخ سوء قصد شد، سید قاسم مورد سوء ظن بایسنقر میرزا فرزند محبوب شاهرخ واقع شد که میگفت قاتل یا ضارب تحت حمایت او بوده، و بالنتیجه وی را از هرات تبعید کردند، سید به سمرقند رفت و مشمول عنایت و عاطفت میرزا الغ بیک شد ولی چندی بعد دوباره بخراسان بازگشت و در خرچرد جام، مسکن کرد و در همانجا بود تا در سال ۸۳۷ هجری وفات یافت. قبر او در قصبه لنگر است که در اواخر قرن نهم بامر امیر علی شیر نوائی عمارت زیبایی بر سر آرامگاه وی بنا کردند.

قاسم الانوار با اینکه از شعراء طراز اول قرن نهم است مع هذا باید گفت بیشتر شهرت و اهمیت او از جهت ولایت و ارشادی بوده که داشته و گویند صحبت شاه - نعمت الله ولی را نیز دریافته است.

شعر قاسم نسبت بدیگران دارای سلامت لفظ و فصاحت بیان و روشنی معنی است و از پیچیدگی و باریکی مضامین که از مختصات شعر این عهد بخصوص غزل است و عیوب دیگر مبرا است.

برای شرح حال مفصل او رجوع فرمایند به: حبیب السیر ج ۴ ص ۱۰-۱۱ - تاریخ ادبیات ایران از سعدی تاجامی ص ۵۳۴ - تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۸۵ - آتشکده آذر ج ۱ ص ۱۰۹ - مجمع الفصحی و تذکره های دیگر.

آخرین فرمانروای سمرقند از خاندان تیمور

ص ۵۸۸

چنانکه در مقدمه اشاره شد، فرمانروای ماوراءالنهر که سلطان احمد میرزا

فرزند سلطان ابوسعید گورکانی بود بعد از بیست و شش سال حکومت در غره ذی قعدة سال ۸۹۹ هجری درگذشت و برادر کهنترش سلطان محمود میرزا که تا آن زمان والی ولایت بدخشان و ترمذ و چغانیان بود جانشین او شد و او نیز بعد از پنج ماه فرمانروایی در ربیع الثانی سال ۹۰۰ هجری به جهان دیگر رفت^۱ و پسر بزرگتر او بنام بایسنقر میرزا که جوانی هیجده ساله و در حمایت فرزند بزرگ خواجه عبیدالله احرار یعنی محمد عبدالله خواجکا بود بحکومت رسید ولی چون گردونه سلطنت و حکومت این خانواده در سراشیب سقوط و پرتگاه انقراض افتاده بود کاری از پیش نبرد و بعد از چند سال کروفر که دایم گرفتار جنگ بامدعیان سلطنت و نفاق و غدروخیانت امراء و سرداران خویش

۱ - مرحوم پروفیسور براون مؤلف تاریخ ادبیات ایران در مجلد سوم (از سعدی تا جامی) در باره مرگ سلطان احمد میرزا و سلطان محمود میرزا چنین نوشته : (احمد و محمود پسران سلطان ابوسعید که اولی در ماوراء النهر سلطنت یافت و تخت گاهش سمرقند بود و دومی در ناحیه بدخشان و ختلان و ترمذ حکومت میکرد ، هر دو بهلاکت رسیدند ، اولی را شیانی خان اوزبک در سنین آخر قرن پانزدهم میلادی یعنی در ۸۹۹ هجری و ۱۴۹۳ م بکشت و دومی در ۹۰۵ هجری - ۱۴۹۹ م هلاک شد - از سعدی تا جامی، ص ۴۲۳ - ۴۲۴) بطوریکه ملاحظه میشود ، مؤلف در این مورد دچار اشتباه شده زیرا اولی در سال ۸۹۹ مرده و در آن تاریخ هنوز محمدخان شیانی در سرزمین ماوراء النهر ظهور نکرده بود و دومی هم چند ماه بعد یعنی در ربیع الثانی سال ۹۰۰ در گذشته و آن کسی که نوشته در سال ۹۰۵ هلاک شد ، بایسنقر میرزا پسر سلطان محمود میرزا بوده نه خود او ، بقول مرحوم براون چون مطالعه جنگها و کشمکش های خاندان تیموری در سالهای آخر بسیار خسته کننده و از جهت نتیجه هم بی حاصل است ، حوصله نکرده که بیشتر تتبع کند بخصوص اگر مأخذ تاریخ هم حبیب السیر و روضة الصفا باشد که واقعاً از اطباءهای خسته کننده ، انسان را از مطالعه هر چه تساریخ است بیزار میکند .

بود ، سرانجام در آغاز سال ۹۰۵ هجری به شمشیر غدر یکی از سردارانش بنام خسرو شاه کشته شد در حالی که بیش از بیست و سه سال نداشت ، بعد از او برادر کوچکترش بنام سلطان علی میرزا در سایه حمایت معنوی خواجه محمد یحیی (قطب الدین) فرزند کمتر خواجه عبید الله احرار زمام سست و لرزان حکومت ماوراءالنهر را بدست گرفت اما هنوز سال ۹۰۵ پایان نیافته بود که شیبک خان اوزبک (محمدخان شیبانی) که از هرج و مرج و پریشانی احوال دستگاه حکومت سمرقند خبردار بود با قوای کثیرالعدد مرکب از اوزبک و مغول و تاتار به ماوراءالنهر یورش برد و در اندک مدتی شهر بخارا را بتصرف درآورد و شهر سمرقند را نیز محاصره کرد لیکن بزودی دانست که شهر مستحکم سمرقند با برج و باروی استواری که دارد با جنگ و محاصره تسلیم نمیشود لذا ب فکر چاره افتاد و یکی از بزرگان سادات بخارا موسوم به سید جلال الدین خواند بخاری را بر سالت بشهر فرستاد و باو مأموریت و اختیار داد که با خواجه قطب الدین محمد یحیی که قدرت واقعی شهر در قبضه اقتدار معنوی او است مذاکره کند و بهر قیمتی که باشد خواجه را نسبت بخان اوزبک راغب و مایل گرداند و با هر شرط و عهدی که او می خواهد شهر را تسلیم نماید. سید پس از ورود بشهر و مذاکرات زیاد دریافت که خواجه محمد یحیی چون به عهد و میثاق خان اوزبک اعتمادی ندارد حاضر بمصالحه نیست و به هیچ شرط و عهدی حاضر نمیشود شهر را به اوزبک تسلیم کند و چون از خواجه مأیوس شد بنابدستور شیبک خان در خلوت و پنهانی خود را به سلطان علی میرزا که جوانی ضعیف النفس و بی اراده و قبلاً نیز از طرف مادر خود اغوا شده بود ، رسانید و باو گفت خواجه می خواهد ظمیر الدین میرزا بابر را بیاورد و به مسند سلطنت ماوراءالنهر بنشاند و ترا از میان بردارد و با چرب زبانی ویرا از قدرت معنوی خواجه بیم داد و با سخنان واهی شاهزاده سست اراده را اغوا کرد و برای تسلیم آماده ساخت تا در روز جمعه هنگام ظهر که خواجه محمد یحیی و اکابر سمرقند در مسجد جامع بادای نماز اشتغال داشتند ،

سلطان علی میرزا باجمعی از مخصوصان خود از یکی از دروازه‌های شهر بیرون رفت و به اردوی خان اوزبک پیوست .

اما خواجه محمدیحیی چون از فرار سلطان علی میرزا آگاه شد سواره بمیان شهر آمد تا مردم را بمقاومت در برابر خصم و محافظت برج و بارو ترغیب نماید^۱ لکن دیگر خیلی دیر شده بود و کار از کار گذشته لذا خود نیز تن به قضا داد و بهمراه فرزندان خود بادیگر بزرگان و اشراف شهر سمرقند باردوی خان رفت و تسلیم شد و با این تسلیم بساط حکومت یکصد و پنجاه ساله حکومت خانواده تیموری بر ماوراءالنهر برچیده شد .

محمدخان شیبانی پس از ورود به سمرقند تمامی عهود و مواتیق را زیر پا گذاشت و فرمان قتل سلطان علی میرزا و مادرش را صادر کرد و چون از نفوذ خواجه قطب الدین محمدیحیی در میان طبقات مردم متوهم بود ، دستور داد که او را تحت نظر بگیرند و اموال و املاک او را و فرزندان و کسان و نزدیکان او را کلاً مصادره کنند و بعد از چندی نیز اجازه داد که ظاهراً خواجه بعزم زیارت خانه خدا از ماوراءالنهر برود و خواجه نیز خود باتمام خانواده و متعلقان و ملازمان بسوی خراسان کوچ کرد، پس از طی چند منزل راه ، جمعی از سپاهیان اوزبک از پی میرسند و این کاروان کوچک را در محلی بنام خواجه کاردزن فرود می آورند و شب هنگام خواجه محمدیحیی را با دو فرزندش بقتل

۱ - چنانکه دیدیم (ص ۵۲۲) در چهل و هشت سال پیش در سال ۸۵۸ خواجه عیدالله

احرار مردم سمرقند و فرمانروای وقت را در برابر هجوم لشکریان میرزا ابوالقاسم بابر به پایداری و مقاومت تشویق و ترغیب کرد و شهر را از سقوط نجات داد اینک پسر همان خواجه، همان مردم و فرمانروای شهر را که نواده سلطان سابق است در مقابل یورش سپاهیان اوزبک که بمراتب خطرناکترند به استقامت ترغیب و تشجیع می نماید ولی بی نتیجه .

میرسانند و آن کاروان بی کاروان سالار را غارت میکنند^۱.

بدین ترتیب خانواده روحانی و عرفانی خواجه عیبدالله احرار بدنبال خاندان سلطنت تیموری در ماوراءالنهر در گرداب نیستی و فنا و انقراض افتاد، توگویی مگر دستار روحانیت این خاندان با کمر شمشیر سلطنت آن خانواده بهم بسته بودند که چون این کمر را باز کردند، آن دستار را نیز بر گرفتند.

۱ - حیب السیر ج ۴ از صفحه ۲۰۰ الی ۲۸۰ - رشحات از صفحه ۵۸۸ تا ۵۹۸

لب التواریخ : ص ۲۰۳

فهرست اعلام رجال

فهرست اعلام رجال

الف :

آل عبا : ۶۶۰

ابراهیم (خواجه) : ۷۲

ابراهیم (میرزا) :

ابراهیم شاشی (خواجه) ۲۷ - ۱۸۷-۳۸۲ - ۴۱۲-۴۰۴

ابراهیم کیمیاگر (خواجه) ۳۹۶-۴۶۹

ابن النجار : - ۱۴

ابوبکر - اسحق کلابادی : ۱۵-۱۷

ابوبکر - تهرانی : ۲۶۳

ابوبکر - زین الدین تایبادی : ۹۷-۴۶۲

ابوبکر - زین الدین خوافی (شیخ) : ۱۱۱ - ۱۲۰ - ۱۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۹ -

۱۸۱ - ۱۸۲ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۳۰۳ - ۳۲۸ - ۴۱۶ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ -

- ۴۹۱

ابوبکر - شبلی : ۷۲ - ۱۸۲ - ۲۶۵ - ۴۵۰ - ۴۵۴

ابوبکر قفال شاشی - محمد بن اسمعیل : ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۵۱۲ - ۵۷۵ -

ابوبکر نساج : ۳۶۸

ابوبکر واسطی : ۴۴۷

ابوحنفہ حداد (شیخ) : ۱۸۲ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۹۴

ابوحنیفہ کونی (امام اعظم) : ۱۳ - ۱۴ - ۲۳۴ - ۴۶۲ - ۵۱۱

ابوسعید آبریز (شیخ) : ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۵۴۰

ابوسعید تاتکندی : ۲۹۲

ابوسعید بن ابی الخیر (شیخ) : ۴۶۵

ابوسعید اوبھی : ۲۴۹ - ۴۰۹ - ۶۲۱ - ۶۵۶

ابوسعید بخاری : ۵۸

ابوسعید : ۱۶۷ - ۱۶۸

ابوسعید - کمال الدین : ۱۸۹ - ۱۹۰

ابوسعید - شیخان : ۳۷۸ - ۳۷۹

ابوسعید مجلد (شیخ) : ۵۵۴

ابوالسعود : (شیخ) : ۴۶۵

ابوالبرکہ : ۵۸۴

ابوعثمان حیری (شیخ) : ۱۸۲ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۹۴

ابوعثمان مغربی : ۱۳

ابوطالب مکی (شیخ) : ۱۲ - ۴۵۳

ابوعبدالله - طاقی : ۲۰۷

ابوعلی فارمدی : ۱۱- ۱۴

ابوالنجیب سهروردی : ۳۶۸

ابومدین مغربی (شیخ) ۳۲۰

ابوالقاسم - جنید (سیدالطایفه) ۱۳- ۷۲- ۱۸۲- ۲۱۶- ۲۶۵- ۴۵۰- ۴۵۴- ۴۵۷- ۴۶۶-

ابوالقاسم - گرگانی (شیخ) ۱۱- ۱۳- ۳۶۸- ۴۶۵

ابوالقاسم - محمدبن مسعودالبخاری : ۵۷

ابوعلی کاتب (شیخ) : ۱۳

ابوعلی رودباری : (شیخ) ۱۳

ابوالفیض (خواجه) ۵۷۹

ابوالمکارم (مولانا) ۵۶۲

ابوالجناح - نجمالدین کبرا (شیخ) ۳۹- ۵۵

ابوالخیرترکستانی : ۱۶۳

ابومحمد - حسن بن حسین انداکی : ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸

ابوالحسن خرقانی (شیخ) ۱۱- ۴۶۵

ابوالحسن عشقی (شیخ) ۱۲۹- ۵۴۱

ابوالحسین نوری : ۴۴۵- ۴۷۰

ابومنصور تاشکندی (قاضی) ۵۴۳

ابومحمد رویم : ۴۰

ابواللیثی : فضل الله (خواجه) ۴۱۳- ۵۹۵

ابونصر ازدی : ۸۴

ابونصرپارسا (خواجه حافظالدین وبرهانالدین) ۱۰۸- ۱۱۰- ۱۱۱- ۱۱۲- ۱۱۳-

۱۲۲- ۱۲۶- ۲۴۳- ۳۰۳- ۳۷۹

ابویزید بورانی جلال الدین : ۲۰۶- ۲۴۵- ۲۴۶- ۳۱۷

ابوالوفای خوارزمی : ۸۷- ۳۲۰

ابویعقوب - یوسف همدانی (شیخ) : ۱۱- ۱۳- ۱۴- ۱۵- ۱۶- ۱۷- ۱۸- ۱۹-

۳۴- ۳۶

ابو یوسف سمرقندی ۲۳۶

ابی اسحق - فقیه ۱۳

ابی عبدالله الحسین (ع) : ۵۹۱

ابی بکر (صدیق) ۱۲- ۱۳- ۴۴۱- ۴۴۲- ۴۸۹- ۴۹۰

احمد جام (شیخ الاسلام) : ۳۰۲

احمد خوارزمی : ۸۴

احمد - سارو (سید) ۵۳۸- ۵۳۹

احمد سیف الدین (شیخ الاسلام) ۳۷۸

احمد صدیقی (خواجه) ۵۱

احمد غزالی (شیخ) : ۲۴۱- ۳۶۸

احمد - غیاث الدین : ۳۰۶- ۳۲۲

احمد قرا : ۵۳۸

احمد - کریمینی (سید) ۸۴

احمد کاریز : ۴۰۲- ۴۰۳

احمد - مسککه : ۱۷۲- ۱۷۳

احمد مرسل (ص) ۶۵۹

احمد نظام الدین دشتی : ۲۳۴

احمد يسوى (خواجہ) ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۶۸ - ۳۶۷ - ۳۷۰ - ۴۵۲ -

۵۱۹ - ۵۲۰

اختيار (شيخ) : ۱۳۴ - ۱۳۵

اختيارالدين ديك کرانی (امير) ۸۹ - ۹۳

اسد جوى بان : ۵۴۰

اسحق خواجہ : ۲۸ - ۲۹

اسحق شاشى : ۳۸۷ - ۳۹۲

اسماعيل صفوى (شاه) ۶۱۷

اسماعيل اتا : ۲۷ - ۳۶۷

اسماعيل فرکتى (مولانا) : ۶۳۴ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰

اسماعيل شمسى : ۶۵۳

اسماعيل ثالث - ۶۵۳

اسماعيل قمرى : ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳

اشرف (امير) : ۸۷ - ۹۳

اشرف بخارى : ۸۹ - ۹۳

اصيلالدين (سيّد) - ۲۲۳

الغ بىک (ميرزا) : ۸۱ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۳۵

۲۴۹ - ۳۹۴ - ۶۲۱

المين بابا : ۳۰

الibas عشقى (شيخ) : ۶۲۱ - ۶۲۹

امام اعظم : ۴۶۷ - ۴۶۳

آمر على (خواجہ) - ۱۶۳

امير بزرگ : ۸۳

امیر تیمور (گورکانی): - ۱۰۸ - ۳۹۱

امیر خرد: - ۸۳ - ۶۰۴

امیر سعید (سردار): - ۳۹۴

امیرشاه: - ۸۴ - ۹۰

امیر علی: - ۴۱۸

امیرکلان: - ۶۰۴

امیر میانه: - ۶۰۴

اولیاء کبیر (خواجه): - ۳۷ - ۴۳ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۶۱

اولیاء پارسا (خواجه): ۵۶

اولیاء غریب (خواجه): ۵۶

اولیاء کلان (خواجه): - ۴۸۱

اوکتمان (خواجه): - ۵۶

اوزن حسن: - ۲۳ - ۲۵

اویس قرنی: - ۱۰۳ - ۳۸۱

ایاق (میرزا): - ۱۶۳

ایمن کرمنی (شیخ): - ۹۲

ب

بابا آبریز: - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۸

بابا شیخ مبارک بخاری: - ۸۳ - ۸۴

بابا محمود طوسی: - ۴۲۴

باب ارسلان: - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲

- باب ماچین : - ۳۷۶
- بابر (میرزا) : ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵
- براق خان : - ۲۲
- بدرالدین صرافانی : - ۱۲۶
- بدرالدین میدانی (شیخ) : - ۶۴ - ۹۲
- بایسنقر : - ۵۲۲
- باقی (خواجہ) : - ۴۷۱
- برخ آسود : - ۱۰۳
- بدر آتا (بدرالدین محمد) : - ۲۳ - ۲۴ - ۲۹ - ۳۰
- برهان الدین آبریز : - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸
- برهان الدین ختلانی (مولانا) : - ۶۱۰ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴
- برهان (امیر) : - ۷۷ - ۷۸ - ۸۳ - ۸۹
- بیان (شیخ) : ۵۶۴
- بنی آدم : - ۲۹۰
- بنی اسرائیل : - ۱۰۳
- بہاء الدین عمر جفارہ (شیخ) : ۴۵ - ۱۳۲ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۲۰۶ - ۲۲۵ - ۲۴۴
- ۲۹۷ - ۳۰۳ - ۳۳۴ - ۳۵۵ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۱۶ - ۴۱۹ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷
- ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۶۳ - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۵۹۵ - ۵۹۶
- بہاء الدین اندجانی : - ۱۸۷
- بہاء الدین طوایسی : - ۹۲
- بہاء الدین نبیرہ (خواجہ) : - ۱۶۳
- بہاء الدین قشلاتی : - ۹۳ - ۹۴

بهاء الدین محمد نقشبند بخاری (خواجہ) : ۱۱ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۹ - ۴۰
 ۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ -
 ۸۰ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ -
 ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۲۷ - ۱۴۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳ - ۳۴۲ -
 ۳۴۳ - ۳۶۹ - ۳۹۳ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۱۷ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۷ -
 ۴۵۵ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۷ - ۴۹۶ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۶ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۵۳ -
 ۵۹۶ - ۶۴۷

ت

تاج خواجہ : ۱۹ - ۲۲
 تاج الدین دشت کولکی : ۱۱۷
 تاج الدین درغمی : ۳۸ - ۳۸۲
 تاج الدین ستاجی (خاوند) : ۵۵
 تاج الدین نسفی : ۸۴
 تنکوز شیخ : ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲
 تقی الدین محمد کرمانی (سید) : ۵۶۰ - ۵۷۹

پ

پیر خلط : ۱۱۲
 پیر علی : ۲۱۹
 پیر کیل : ۴۲۱
 پیر محمد جهانگیر : ۱۰۸
 پیرہری (خواجہ عبداللہ انصاری) : ۴۰۷ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۶۵

ج

جبرئیل : - ۴۴۳

جعفر صادق (امام) علیه السلام : - ۱۲ - ۱۳

جعفر (مولانا) : - ۳۹۲ - ۵۲۹ - ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۳

جلال الدین کشی : - ۸۵ - ۹۰

جلال الدین محمد مولوی (مولانا رومی) : - ۶۲ - ۱۱۰ - ۱۶۱ - ۲۱۷ - ۲۸۱ -

۳۵۹ - ۴۴۸ - ۶۰۹

جلال الدین محمد السمرقندی : - ۱۷۳

جلال الدین متولی : - ۴۰۱

جمال الدین بخاری (شیخ) : - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳

جمال الدین دهستانی : - ۸۵ - ۹۰

جانی (مولانا) : - ۴۲۳

جنید اصولی : - ۲۳۵

ح

حاجی شاه - شرف الدین : - ۲۳۴

حاجی (شیخ) : - ۱۳۵

حافظ سیاف : - ۳۷۶

حافظ اسمعیل روجی : - ۳۲۹ - ۵۷۷

حافظ غیاث الدین محدث : - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷

حافظ کاشغری : - ۳۴۸

حافظ الدین (مولانا) : - ۵۹ - ۶۰

حبیب تاشکندی : - (شیخ) ۶۳۴

حبیب عجمی : - ۱۳

حسام الدین پارسا بلخی : - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۴۱۶

حسام الدین شاشی بخاری : - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۱۳۱ - ۴۱۶

حسام الدین یوسف : - ۱۳۲ - ۱۳۳

حسن آنا : - ۲۳

حسن بصری : - ۱۳

حسن بلغاری (شیخ) : - ۵۵ - ۶۴ - ۳۶۸ - ۳۶۹

حسن ساوری (شیخ) : - ۵۶

حسن سمنانی (شیخ) ۱۴

حسن بیک (اوزن حسن) : - ۲۵۷ - ۲۶۳ - ۲۶۴

حسن بهادر : - ۵۳۱ - ۵۲۲

حسن عطار (خواجہ) : - ۱۴۱ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۷ -

۱۶۸ - ۱۸۹ - ۳۸۹ - ۳۹۴

حسن (مولانا) : - ۴۹۲

حسن (مولانا سید) : - ۵۲۹ - ۵۸۶ - ۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷

حسن (میرک) : - ۵۳۷ - ۵۳۸

حسن (امیرکلان) : - ۶۱

حسن (قاضی) : - ۲۶۳

حسن نسفی (شیخ) : - ۸۴

حسین (امام - امیرالمؤمنین) علیه السلام : - ۱۲ - ۲۵۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰

حسین سقا (شیخ) : - ۳۶۸

حسین (شیخ) :- ۲۳۸

حسین (کاشفی - واعظ) :- ۴۹۱

حسین بن منصور حلاج :- ۶۶ - ۳۲۱ - ۴۶۶ - ۶۶۱ - ۶۶۲

حکیم انا :- ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳

حمزه (امیر) :- ۸۰ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۰ - ۱۲۷ - ۱۳۱

حمیدالدین شاشی :- ۸۰ - ۸۲ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۴۱۶

حمیدالدین کریمینی :- ۸۴

حضرت مخدوم (نورالدین عبدالرحمن جامی) :- ۳۹ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۵ - ۶۲ -

۸۲ - ۱۱۲ - ۱۵۹ - ۱۸۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۲۲ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۵ - ۲۴۷ -

۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۰ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۷ -

۲۶۸ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۳۲۹ - ۴۰۶ - ۴۳۱

عنوان (حضرت ایشان) در این کتاب بطور اطلاق ، مقصود خواجه

ناصرالدین عبیدالله احرار است

(حضرت ایشان) :- ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۷ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۹ -

۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۵ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۱ - ۹۴ - ۹۹ -

۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ -

۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۹ -

۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۷۲ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -

۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۴ -

۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۷۴ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ -

۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۱۳ - ۳۱۸ - ۳۶۱ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ -

۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ -

۳۸۵ - ۳۶۱ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -
 ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۷ -
 ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۴۶ -
 ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۴۷۲ -
 ۴۷۳ - ۴۷۷ - ۳۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۷ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ -
 ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ -
 ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ -

الی آخر کتاب

- خ

خواجگان (طریقه خواجگان): ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳ - ۱۵ - ۲۶ - ۳۳ - ۳۴ -
 ۳۸ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۸ - ۶۲ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۱ - ۹۵ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
 ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۲۱ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۶۰ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹ -
 ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۹۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸ - ۲۳۶ - ۲۳۹ - ۲۴۱ - ۲۴۳ -
 ۲۶۵ - ۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۸۱ - ۲۸۸ - ۳۰۸ - ۳۱۷ - ۳۳۳ - ۳۵۴ - ۳۵۹ - ۳۶۱ -
 ۳۸۹ - ۴۰۲ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۵۷ - ۴۶۳ -
 ۴۷۴ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۱ - ۴۹۱ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۹ - ۵۲۸ - ۵۵۲ - ۵۵۵ -
 ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۹۸ - ۶۱۹ - ۶۳۰ - ۶۵۹ -

خواجکا-محمد عبدالله (فرزند بزرگ خواجه احرار): ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ -

۵۷۶ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۹۲ - ۶۵۹

خواجه خرد (محمد اصغر): ۷۲ - ۷۳ - ۷۳۱

خیاتون کلان: ۱۶۳

خوارزم شاه: ۷۰ - ۷۱

- خادم شيخ : - ۳۱ - ۳۲
- خاوند طهور (شيخ) : - ۸۰ - ۲۰ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ -
- خرد و ابكنوى (امير حسين) : - ۶۱ - ۶۲ - ۸۷ - ۸۸ (امير خرد و ابكنوى)
- خداداد حسيني : - ۳۸۹
- خدايقلی (شيخ) : - ۵۴۲
- خضر (خواجه) : - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۶۰ - ۶۳ - ۶۵ - ۱۱۹ - ۶۶۶
- خليل (پيغمبر) : - ۱۸۵ - ۶۶۰
- خليل اتا : - ۹۷
- خليل بيك : - ۲۵۷
- خليل (ميرزا) : - ۱۰۸ - ۱۰۹
- خليل هندوكه : - ۵۲۳
- د
- داود طائی : - ۱۳
- داود (مولانا) : - ۲۳۸
- داود (خواجه) : - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵
- داودك : - (مولانا) ۱۴۵
- درويش امين (مير) ۵۳۹
- درويش اردسكنی : - ۸۷ - ۸۸
- درويش احمد سمرقندی - ابوالميامن جلال الدين : - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۹ - ۱۸۰ -
- ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۶

درویش عبدالرحیم رومی : - ۴۲۷

درویش قاسم شقاوول : - ۲۶۳

درویش محمد سرپلی : - ۴۱۵

درویش محمد ترخان (امیر) : - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۵

دهخدا - علی اکبر (علامه) ۱۲۶

دهقان قلنتی : - ۵۴ - ۶۱

ر

رابعه خاتون : - ۱۶۳

رکن الدین (شیخ علاءالدوله سمنانی) : - ۴۵ - ۶۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۵۹۵

رکن الدین خوافی : - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۵۴۹ - ۵۹۵

حضرت رسول الله و حضرت رسالت (ص) : - ۱۲ - ۱۳ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۱۱ - ۱۵۶ - ۱۵۸ -

۱۹۹ - ۲۱۳ - ۲۶۱ - ۲۴۴ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۶۹ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۵ - ۲۹۷ -

۳۱۵ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۴۴ - ۴۶۸ - ۳۷۴ - ۳۹۳ - ۴۴۳ - ۵۰۴ - ۵۰۸ -

محمد رسول الله (ص) : - ۳۱ - ۳۵ - ۴۳ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۹۹ - ۲۸۵ -

۲۸۷ - ۳۶۸ - ۵۲۷ - ۶۱۵ - ۶۲۸

ز

زکریا (پیغمبر) : - ۵۸۹

زین الدین کوی عارفان (شیخ) : - ۳۹۶ - ۳۹۸ - ۴۷۰

زین العابدین (امام) علی بن الحسین علیه السلام : - ۱۲ - ۱۴

زکی خدا بادی : - ۵۳

زین الدین (خواجه) : - ۱۶۳

زنگی اتا : - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰

س

سراج (شیخ) : - ۱۹۲ - ۱۹۳

سراج الدین کلّال پیرمسی : - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۴۱۶

سراج الدین هروی : - ۱۲۸

سری سقطی : - ۱۳

سرمه (خواجه) : - ۴۰۱

سرور خاتون : - ۱۶۳

سعدی پیرمسی (شیخ) : - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶

سعدالدین تفتازانی : - ۲۳۵

سعدالدین حموی : - ۵۵

سعدالدین غجدوانی : - ۵۷ - ۵۸

سعدالدین کاشغری (خواجه) : - ۳۱ - ۳۸ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۲۶ - ۱۲۹ -

۱۳۲ - ۱۸۰ - ۱۹۴ - ۱۹۶ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۳ -

۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -

۲۴۴ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۸۹ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۶ -

۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۳ - ۳۲۲ - ۳۲۵ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۴۲ - ۳۴۳ -

۳۴۴ - ۳۵۳ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۸۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۱۲ - ۴۲۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ -

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۶۲ - ۵۶۷ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۸۴ - ۵۹۹ - ۶۲۸

سعدالدین ار : - ۱۹۶ - ۱۹۷

سعدالدین مشهدی (شیخ) : - ۲۵۳

سعد عباده (صحابی) : - ۲۸۶

سعید اتا : - ۱۹

سعید فرغانی (شیخ) : - ۶۵۱

سلطان (مولانا) : - ۶۲۰ - ۶۵۲

سلطان ابوسعید (میرزا) : - ۱۸۲ - ۲۲۶ - ۲۴۷ - ۲۴۹ - ۳۰۶ - ۴۱۰ - ۴۱۵ -

۴۲۰ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۴۵ - ۵۷۸ - ۶۳۳ - ۶۴۳ -

سلطان احمد میرزا : - ۲۴۹ - ۴۰۵ - ۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ -

۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۶۱۱ -

سلطان حسین میرزا (بایقرا) : - ۲۶۳ - ۳۵۲ - ۵۶۲ -

سلطان محمود (خان) : - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ -

سلطان محمود میرزا : - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ -

سلطان ولد : - ۳۵۹ -

سلطان علی میرزا : - ۵۸۸ -

سلیمان فارسی : - ۱۲ -

سلیمان کریمینی (خواجه) : - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ -

سلیمان (نبی) : - ۱۷۸ -

سلیمان فرکتی : - ۶۴۷ -

سلیمان کریمینی : - ۹۲ -

سلیمان حکیم اتا : - ۲۰ - ۲۱ -

سوکمان (خواجه) : - ۵۴ -

سیّد اتا - احمد : - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۶۸ - ۶۹ -

سیف الدین بالاخانه : - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ -

سیف الدین الباخیزی : - ۵۴ - ۵۵ - ۱۱۸ -

سیف‌الدین خوارزمی : ۱۳۶ - ۱۳۷

سیف‌الدین خوش‌خوان بخاری : ۱۳۲ - ۱۳۳

سیف‌الدین قصه : ۶۳

سیف‌الدین مناری : ۱۳۰ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۶۳۴ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰

ش

شاه (شیخ) : ۲۷۸ - ۵۶۲

شاه بیک‌خان (خان اوزبک) : ۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۶۱۷

شاهرخ میرزا : ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۵۹ - ۲۳۴ - ۲۳۸ - ۳۲۹ - ۴۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۳ -

۴۸۶ - ۴۹۳ - ۵۱۸ - ۵۲۲ - ۵۲۴

شاه فرهی : ۴۹۳

شافعی : ۵۱۱

شجاع کرمانی (شاه) : ۶۴۱ - ۶۶۲

شرف‌الدین عثمان زیارتگاهی : ۳۲۷

شرف‌الدین علی یزدی : ۲۴۵

شرف‌الدین محمد نقیب (سید) : ۲۶۰

شرف‌الدین عقیلی انصاری : ۱۳

شریف جرجانی (میر - سید) : ۲۷ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۸ - ۱۳۵ - ۳۸۲

شمس تبریزی : ۵۱۲

شمس‌الدین فرکتی : ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹

شمس‌الدین فناری رومی : ۱۱۱

شمس‌الدین کللال (شیخ) : ۹۲

شمس‌الدین محمد اسد : - ۲۴۵ - ۲۴۶

شمس‌الدین محمد ثناکردی : - ۴۹۳

شمس‌الدین محمد جاجرمی : - ۳۰۲

شمس‌الدین محمد دشتی : - ۲۳۴

شمس‌الدین محمد رازی : - ۳۴۸

شمس‌الدین محمد روجی (مولانا) : - ۱۹۶ - ۲۰۹ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۷۶ - ۳۲۵ -

۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۶۰ - ۴۷۱ - ۵۸۰

شمس‌الدین محمد کوسوئی (خواجه) : - ۲۲۷ - ۲۲۹ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۶۷ -

۳۰۳ - ۳۰۸ - ۳۴۸ - ۶۲۴

شمس‌الدین - محمد بن محمد بن محمد الجزری : - ۱۰۶

شمس‌الائمه حلوائی : - ۱۶ - ۵۹

شهاب‌الدین (خواجه) : - ۱۳۹ - ۱۴۱

شهاب‌الدین محمد جاجرمی : - ۲۳۵ - ۲۳۹

شهاب‌الدین سیرامی : - ۱۲۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲

شهاب‌الدین سهروردی : - ۴۶۹ - ۴۶۱

شهاب‌الدین شامی : - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹

شیخ (مولانا) : - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹

شیخ‌زاده پیرقیام : - ۵۲۵

شیخ‌زاده الیاس عشقی : - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳

شیخ علی شیخ : - ۳۰

ص

صاین‌الدین (خواجه) ۱۲۸

صدر آتا (صدرالدين محمد) : ۲۳ - ۲۹ - ۳۰

صدرالدين (امام) : ۳۵

صدرالدين روآسى (شيخ) : ۳۲۸ - ۳۲۹

صوفي محمد دانشمند : ۲۰ - ۲۱

صفى (مؤلف كتاب) : ۷ - ۲۸۳ - ۶۶۳ - ۶۶۵

صفى الدين محمد : ۲۸۳

ض

ضياء الدين خواجه ۱۲۸

ضياء الدين يوسف : ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵

ط

طاوس هرمز الشيبانى : ۲۳۴

ظ

ظهير الدين عيسى : ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶

ع

عارف روم : ۶۶۲

عارف ربوكروى : ۱۱ - ۵۱ - ۵۸ - ۵۹ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ -

۸۹ - ۹۰ - ۹۳ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۰۴

عارف جام : ۶۶۲ - ۲۸۳

عاشق (سيد) ۴۹۲ - ۴۹۳

عباس بن عبدالمطلب : ۱۱۱

عبدالاول (میر) : ۳۶۱ - ۳۷۴ - ۴۱۱ - ۴۲۶ - ۵۲۹ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۶۰۲ -
 ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۷ - ۶۰۸

عبدالباسط (میر) ۵۶۰

عبدالباقي : ۵۹۳

عبدالبدیع (دوست خاوند) ۵۶۲

عبدالخالق : ۵۷۹

عبدالخالق 'عجدوانی (خواجه) : ۱۱ - ۱۸ - ۱۹ - ۳۴ - ۳۵ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ -
 ۵۶ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۵ - ۶۶ - ۹۵ - ۱۱۹ - ۱۸۲ - ۲۵۲ - ۳۹۹ - ۴۳۷ - ۴۵۱ -
 ۴۵۷ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۵۲۸

عبدالرحمن (مولانا) : ۵۶۲

عبدالرحيم كاشغرى : ۲۴۰

عبدالرحيم نيستانى : ۱۰۸ - ۱۰۹

عبدالرزاق (شيخ) : ۱۶۵

عبدالسميع : - (میر خاوند) : ۵۶۲

عبدالشهيد (خواجه) : ۵۷۹

عبدالجميل : ۳۴

عبدالعليم (خواجه) : ۵۷۹

عبدالعلی ترخان (امير) : ۵۴۵ - ۵۴۷

عبدالغفور لاری - رضی الدین : ۳۱ - ۱۵۴ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۵۲ - ۲۷۳ - ۲۸۲ -
 ۲۸۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۲ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰

عبدالعزيز بخارى : ۱۳۹

- عبدالکریم سمعانی : - ۱۵
- عبدالکریم - ابی حنیفه انداکی : - ۱۶
- عبداللطیف (میرزا) : - ۱۹۶
- عبدالکبیر یمنی (شیخ) : - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۴۵ - ۳۴۷ - ۵۷۰
- عبدالمعطی (شیخ) : - ۵۷۰
- عبدالملك (خواجه) : - ۱۹
- عبدالوالی (خواجه شاه) : - ۵۶۲
- عبدالوهاب (میر) شیخ الاسلام عراق : - ۵۶۹
- عبدالله (خواجه انصاری) ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۸۶ - ۲۰۷ - ۳۱۳ - ۳۶۰ - ۴۶۵
- عبدالله (میرزا) : - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲
- عبدالله برقی : - ۱۵ - ۱۸
- عبدالله جوینی (شیخ) : - ۱۴
- عبدالله امامی اصفهانی : - ۱۶۸
- عبدالله بن عمر خطاب : - ۳۶۸
- عبدالله خجندی : - ۲۸
- عبدالله سرپلی : - ۴۱۵
- عبدالله (میر نظام الدین) : - ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲
- عبدالهادی (نظام الدین) - ۵۷۹
- عثمان : - ۱۲ - ۱۳
- عثمان (مولانا زاده) : - ۶۱۰
- عزالدین طاهر نیشابوری (امیر) ۶۰۷

عزالدين محمود كاشاني : - ۶۵۲

عصام الدين - شيخ الاسلام (خواجه) : - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۹۵ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۹ -

۵۴۴

عطار نيشابورى (شيخ فريدالدين) : - ۳۱۷

عطاء الله كرماني : - ۲۶۲

عطاء الله سمرقندى : - ۸۴

علاء الدين آبيزى - محمد بن المؤمن : - ۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۲۱ - ۳۲۵

علاء الدين (مولانا) - ۴۵

علاء الدين (خواجه) : - ۲۰۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۳

علاء الدين غجدوانى (خواجه) - ۵۳ - ۸۳ - ۹۱ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۲۵ -

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۲۰۷ - ۳۷۹ - ۴۱۶ - ۴۴۳ - ۴۵۶ - ۵۰۱

علاء الدين عطار - محمد بن محمد البخارى (خواجه) : - ۴۸ - ۵۳ - ۹۹ - ۱۰۰ -

۱۰۱ - ۱۱۹ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ -

۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۳ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۲ -

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۷ - ۲۰۲ - ۳۰۵ - ۳۸۲ - ۴۱۶

علاء الدين كنسرونى : - ۹۲

على - امير المؤمنين عليه السلام : - ۱۲ - ۱۳ - ۲۵۷ - ۲۴۳ - ۲۶۰ - ۲۶۴ - ۲۸۸ -

۴۴۴

على ارغندانى (خواجه) ۶۲

على بن الحسين الواعظ الكاشفى (مؤلف كتاب) - ۷

على تاشكندى (خواجه) : - ۶۳۱ - ۶۳۳ - ۶۳۹

علی دانشمند : - ۷۵

علی بن موسی الرضا (امام) علیه السلام : - ۱۳ - ۲۵۲

علی داماد (خواجه) - ۹۹

علی شیر - نظام الدین (امیر) - ۲۶۳ - ۲۸۳

علی رامتینی - خواجه - (حضرت عزیزان) : - ۲۶ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ -

۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۹۵ - ۱۱۶ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۴۵۳

علی طوسی (خواجه - عران) : - ۴۱۳ - ۵۴۶ - ۶۰۲

علی فخرالدین (مؤلف کتاب) : - ۲۸۳ - ۵۹۹

علی قوشچی - علی سمرقندی (خواجه) : - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۳۰۲ -

۵۵۹

علیکه : - ۱۸۴

علی نسفی (شیخ) : - ۸۴

عمر بن خطاب : - ۱۲ - ۱۳ - ۲۳۴ - ۲۴۳ - ۴۸۹

عمر (امیر) : - ۸۵ - ۹۰

عمر شیخ (میرزا) : - ۲۴۹ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴

عمادالملک (خواجه) : - ۱۳۹ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵

عمر ماتریدی : - ۱۷۲

عمر (خواجه) : - ۳۶۸

عمر باغستانی : - ۵۵ - ۲۰۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۵ - ۳۷۹ - ۳۸۰

عمر سوزنگر 'بخاری : - ۸۴

عنبرانا (بانو) : - ۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۹ - ۳۰

عیسی (ع) (پیغمبر) : ۲۸۶ - ۳۸۴ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۵۳۹ - ۶۶۰

عیان (شیخ) : ۵۶۴

غ

غزالی (امام) : ۳۲ - ۲۹۴ - ۴۳۵ - ۶۰۳

غزالی - احمد : ۳۶۸

غریب (خواجہ) : ۵۴ - ۵۵ - ۵۶

ف

کافور (خواجہ) : ۱۷۹

فتح الله تبریزی (مولانا) : ۲۳۵ - ۴۱۹ - ۴۲۰

فتحی : ۲۵۶ - ۲۷۶

فرج تبریزی (استاد) : ۴۰۱

فرعون : ۵۰۹

فخرالدین لרستانی : ۲۴۳

فخرالدین نوری : ۶۷

فضل الله نیستانی : ۱۶۳

فیروز شاه : ۱۸۴ - ۴۰۱

فخر (مؤلف کتاب) ۲۸۳

ق

قاضی روم : ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۹ - ۳۷۷ - ۵۵۷

قاضی حسن : - ۲۶۳

قاضی عصفد : - ۲۵۶

قاسم بن محمد بن ابی بکر : - ۱۲

قاسم تبریزی (مولانا - سیّد) : - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۸۰ - ۲۰۶ - ۲۲۵ -

۳۷۶ - ۳۷۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -

۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۸۷ -

قاسم (مولانا) : - ۴۶ - ۲۰۲ - ۲۰۶ - ۵۲۴ - ۵۲۹ - ۵۹۵ - ۵۹۷ - ۵۹۸ -

۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳ -

قشم شیخ : - ۹۷

قطب سوادخان : - ۵۵۹

قطب الدین حصاری : - ۳۴۲

قطب الدین حیدر : - ۴۶۰ - ۴۶۱

قناد (سیّد) : - ۵۷۸

قوام الدین - محمد : - ۲۳۴

ک

کلال (امیر - سیّد) : - ۱۱ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۳ - ۸۴ -

۸۵ - ۸۶ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۰۹ - ۱۲۲ - ۱۲۷ -

کلان (خواجہ) محمد اکبر : - ۱۹۴ - ۲۰۵ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۵۴ -

۲۸۲ - ۳۴۲ - ۳۵۸ - ۵۱۷ - ۵۶۷ - ۵۹۹ - ۶۲۸ -

کلان زیارتگاہی (مولانا) : - ۵۶۲

کلان واشی (امیر) : - ۹۰ - ۹۱ - ۱۲۲

کمال خجندی : - ۶۲۲

کمال شیخ : - ۳۰ - ۳۱

کمال الدین عبدالرزاق کاشی : - ۲۶۷ - ۳۵۷ - ۶۱۵ - ۶۵۲

کمال الدین میدانسی : - ۸۳

س

گهر شاد : - ۴۹۳

ل

لطف الله ختلائی (مولانا) : - ۴۹۷ - ۶۱۴

م

مالك (امام) : - ۳۴

مبارك (خواجہ) : - ۱۳۹ - ۱۴۱

محمد امین (خواجہ) : - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۳

محمد بابا - سماسی (خواجہ) : - ۱۱ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۹۵ - ۹۷

محمد پارسا بخاری (خواجہ) : - ۱۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۰۰ -

۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ -

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۲۰۳ - ۲۱۱ - ۲۴۲ - ۳۴۸ -

۳۷۴ - ۳۸۱ - ۳۹۴ - ۴۰۲ - ۴۴۷ - ۴۵۸ - ۴۸۱ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲

محمد باوردی : - (خواجہ) : - ۷۳

محمد بیک : - ۲۶۳

محمد جراح (خواجه) ۵۴۷

محمد جهانگیر : - ۳۹۹

محمد حلاج بلخی : - ۷۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶

محمد خیر : - ۴۵۰

محمد خلیفه (شیخ) : - ۹۰

محمد خیضری (قاضی) : - ۲۶۲

محمد درآهنین (شیخ) : - ۱۴۲

محمد درزی طوایسی (شیخ) : - ۵۰۱

محمد زکریا : - ۵۸۸ - ۵۹۳

محمد سماسی (خواجه) ۷۵

محمد سرپلی : - ۴۱۵

محمد سویجی : - ۸۰

محمد شادی بن حاجی یحیی : - ۶۶۶

محمد شاشی : - ۳۷۰ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹

محمد شاه بخاری : - ۵۷ - ۵۸

محمد شیبانی (امام) : - ۲۳۳ - ۲۳۴

محمد عطار سمرقندی (شیخ) : - ۴۹۱ - ۴۹۲

محمد عطار : - ۱۶۳

محمد فرکتی (مولانا) : - ۱۳۷

محمد فغتری : - ۱۱۳

محمد قاصی : - ۲۱ - ۳۶۱ - ۳۷۸ - ۴۱۸ - ۵۳۲ - ۵۴۲ - ۶۰۱ - ۶۲۶ - ۶۳۰ -

۶۳۱

- محمد - قوام الدين : - ۲۳۴
- محمد كلاه دوز (خواجه) : - ۷۳
- محمد کشتی (شیخ) : - ۵۴۲
- محمد مسکین : - ۹۸
- محمد مُعمّائی (مولانا) : - ۵۲۴ - ۵۴۸
- محمد النامی : - ۳۶۶ - ۳۶۷
- محمد وابکنی : - ۹۲
- محمد (مولانا) : - ۲۲۲
- محمد (مولانا) : - ۳۵۸ - ۵۳۵
- محمد - امیر ظہیر الدین : - ۵۶۲
- محمد - امیر طاهر الدین : - ۵۶۲
- محمد - برهان الدین : - ۵۶۲
- محمد - نظام الدین (خواجه) : - ۵۷۹
- محمد (خواجه) : - ۱۳۹ - ۱۶۳
- محمد باقر (امام) علیه السلام : - ۱۲
- محمد بن الحسن بن عبد الله : - ۲۳۴
- محمد یحیی (خواجه) : - ۵۰۹ - ۵۵۳ - ۵۷۳ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۷ -
- ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۶۰۸ - ۶۵۸
- محمد یوسف - مبارک شاه : - ۶۶۶
- محمد یوسف (خواجه) : - ۵۷۹
- محمد علی - حکیم ترمذی : ۲۸ - ۴۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۴۵۷ - ۶۲۳
- محمود انجیر فغنوی (خواجه) : - ۱۱ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۹۵

محمود پوريا (پهلوان) : - ۵۰۵ - ۶۱۳

محمود حصاری : - ۴۲۶ - ۴۲۷

محمود شاشی : - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰

محمود حموی (خواجه) : - ۸۴

محمود شاه (امیر) : - ۴۰۱

محمود (خواجه خواند) : - ۵۷۹

مُحی الدین بن العربی (شیخ) : - ۴۶ - ۱۵۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۹۰ -

۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۱۶ - ۳۵۱ - ۳۵۷ - ۳۵۲ - ۴۵۷ - ۴۶۵ - ۴۶۹ - ۴۷۰ -

۴۷۴ - ۵۴۶

مُحی (مولانا) : - ۲۷۹ - ۳۵۰

مزاری (مولانا) : - ۵۷۷

مزید ارغون (میر) : - ۴۱۰ - ۵۲۸

مسافر خوارزمی (خواجه) : - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۴۰۰ -

مسعود شاشی : - ۳۸۷

مصطفی (ص) : - ۳۵

مصطفی رومی (خواجه) : - ۵۳۷ - ۵۳۸

مظفر کدکنی (خواجه) : - ۳۴۳

معاذ جبل : - ۶۲۲

معروف (مولانا) : - ۵۴۷ - ۵۴۸

معروف کرخی : - ۱۳

معین تونی : - ۲۳۷ - ۲۳۸

مقصود بیک : - ۲۵۷

منصور انا : - ۱۹

منوچهر (حاکم همدان) : - ۲۵۵

مو دود شیخ : - ۳۰ - ۳۱

موسی کاظم (امام) علیه السلام : - ۱۳

موسی کلیم الله : - ۶۱ - ۱۰۳ - ۲۹۷ - ۴۹۳ - ۵۰۹ - ۵۱۲

موسی (مولانا) : - ۴۸۶

مولانا (خواجہ) : - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۵۴۸

مولانا زاده اتراری (محمد عبدالله) : - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱

مولانا زاده خطائی : - ۲۳۵

مولانا زاده فرکتی : - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۵۱۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۲۶

میر جمال : - ۶۴۳

میران شاه : - ۱۰۸

میر درویش - محمد ترخان : - ۶۵۷

میر دیوانه : - ۴۲۴

میر حسینی : - ۶۳۷

میر علی (خواجہ) : - ۱۶۳

میر محمد (خواجہ) : - ۱۶۳

میر مخدوم : - ۳۷۶

میرک (خواجہ) : - ۱۶۳

ن

ناصر بخاری : - ۴۲۳

ناصرالدين اتراری : - ۵۱۸ - ۵۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳

ناصرالدين 'عبيدالله احرار (خواجہ) : - ۷ - ۹ - ۲۷ - ۱۲۱ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۳۶ -

- ۱۳۹ - ۱۸۲ - ۱۹۵ - ۲۴۷ - ۲۷۴ - ۲۸۴ - ۳۰۶ - ۴۰۶ - ۴۱۵ - ۴۱۸ - ۵۶۶ -

۵۷۷ - ۵۹۲ - ۶۴۱ - ۶۵۹ - ۶۶۳ - ۶۶۴

نبی (حضرت) : - ۴ - ۱۱۰ - ۵۵ - ۴۴۳ - ۴۸۲ - ۵۸۶

نجم الدين (مولانا) : - ۵۳۶

نجم الدين دايه (شيخ) : - ۴۶۴

نجم الدين کبرا : - ۵۵

نجم الدين - عمر : - ۵۰۷

نعمت الله (مولانا) : - ۶۲۶ - ۶۲۷

نعمت حيدرى : - ۲۵۷ - ۲۵۸

نظام الدين - احمد : ۱۶۳

نظام الدين شهيد : - ۵۶۵

نظام الدين خاموش (خواجہ) : - ۱۸۷ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -

- ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ -

- ۲۱۲ - ۳۳۰ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۸ - ۴۶۶ - ۴۶۹ -

۵۷۰ - ۵۷۵

نظامی (شيخ) : - ۲۳۸

نورالدين تاشکندى (مولانا) : - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸

نورالدين خلوتى : - ۹۸

نورالدين خوارزمى (مولانا) : - ۳۰۲

نورالدين کرمينى : - ۸۴

نورالدين عبدالرحمن الجامى : - ۳۹ - ۲۰۸ - ۲۳۳ - ۲۳۶ - ۲۴۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ -

- ۲۵۶ - ۲۵۸ - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۰۶ -

۳۱۶ - ۳۲۱ - ۳۲۹ - ۴۰۴ - ۴۶۸ - ۴۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۸۰ - ۵۸۳ - ۵۹۹ -

۶۰۰ - ۶۴۱ - ۶۵۲ - ۶۵۸ - ۶۵۹ -

نورالدین محمد (مولانا) : ۲۲۶

نوح (پیغمبر) : - ۵۲۶

نیک روز بخاری (شیخ) : - ۷۸

ی

یادگار (شیخ) : - ۸۵

یادگار کنسرونی ؛ - ۹۰

یافعی (امام) ؛ - ۱۴

یحیی (پیغمبر) ؛ - ۵۸۸ - ۵۸۹

یحیی بن معاذ رازی (شیخ) : - ۴۶۱

یعقوب چرخسی (شیخ) ؛ - ۱۱ - ۴۷ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ -

۱۶۶ - ۱۸۰ - ۳۶۹ - ۴۱۶ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۵۹ - ۴۶۷ -

۴۹۱ - ۵۵۵ - ۵۷۷

یوسف (پیغمبر) : - ۴۴۲

یوسف عطّار (خواجه) : - ۱۶۳ - ۱۹۴

یوسف الدین : - ۵۶۵

و

وار زونی (شیخ) ؛ - ۹۲

ه

هرمز : - ۲۳۴

هندو خواجه ترکستانی (مولانا) : - ۶۴۵ - ۶۴۶

هود (پیغمبر) : - ۵۲۶

هود (سوره قرآن) : - ۴۴۱

فهرست اعلام جغرافیائی

اعلام جغرافیائی

الف

آمویه (آب) : - ۲۳۶ - ۲۵۰ - ۵۲۳ - ۵۸۳ - ۵۹۰

آبیز : - ۳۰۶ - (دهی است در ولایت قوهستان از محال هرات)

آذربایجان : - ۲۶۳ - ۳۶۸

آق قورغان : (قلعه سفید) از مضافات شاهرخیه - ۵۳۲

آرس (اورسن) : - ۵۵

ارغندان : - ۶۲ - (دهی بر پنج فرسنگی بخارا)

اسپیجانب : - ۲۸ - در ماوراءالنهر است که بعد از حمله مغول به (سیرام) تغییر نام یافته و شرفالدین علی یزدی در ذکر جنگهای امیر تیمور آنرا بنام جدید نامیده است) .

اصفهان : - ۱۴ - ۲۳۴

انداق : - ۱۵ - ۲۶ (دهی از دهات بخارا بفاصله سه فرسنگ تا شهر)

اندجان (اندکان) یکی از محال فرغانه : - ۳۷۴ - ۵۵۲ - ۵۷۵

انجیر فغنی : (ده بزرگی است در ولایت بخارا مشتمل بر چندین ده و مزرعه و سه

فرسنگ از شهر دور : ۵۹

اندخود : - ۲۵۰

انجيل (رودخانه) : - ۵۷۸

اوب (اوبه) (دهی نزدیک هرات) - ۲۴۰

ب

بازار ملك (در هرات) : - ۱۲۰ - ۳۰۴ . ۳۹۹

بازار خوش (در هرات) : - ۳۰۳

باغ زاغان : - ۱۵۹ - از بیوتات سلطنتی در زمان تیموریان در شهر هرات

باغ آهو : - ۲۸۹ - (حومه هرات)

باغستان (دهی از کوهستان ناشکند) : - ۳۶۸ - ۳۹۱ - ۵۴۳ - ۵۱۹ - ۶۴۲

باغ مزار : - ۱۰۵

باورد : - ۹۷ - ۴۱۷ - یا ابیورد شهری در دشت خاوران در شمال خراسان کنونی

نزدیک شهر درگز ، اکنون ویران و جزو ترکمنستان شوروی است .

بخارا : - ۱۴ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۵۱ -

۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۶ -

۸۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۵ - ۹۸ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۶ -

۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۲ -

۱۳۴ - ۱۳۸ - ۱۴۰ - ۱۴۳ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۱۹۰ - ۲۳۰ - ۳۶۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ -

۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۸۱ - ۴۸۸ - ۵۳۷ - ۵۶۷ - ۵۸۳ - ۶۲۸ - ۶۲۹ (یکی از شهرهای

بزرگ ماوراءالنهر قدیم و پایتخت دولت سامانی، اکنون جزو جمهوری ازبکستان

است) .

بدخشان : - ۱۱۹ - ۱۷۲ (ولایتی است در شرق افغانستان متصل به ترکستان شرقی که مرکز آن فیض آباد است ، لعل بدخشی منسوب باین ناحیه و از قدیم شهرت فراوان داشته است) .

بزاورد : - ۴۱۱ (مزرعه ای است در اطراف سمرقند از املاک خواجه عییدالله احرار) بسطام : - ۲۵۵ - ۴۷۴

بشاغر : - ۳۸۱ (قصبه ای است در شمال شرق ولایت سمرقند که از آنجا تا شهر ۱۲ فرسنگ است) .

بغداد : - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۴ - ۲۷۱ - ۲۷۶ - ۳۶۶ - ۳۶۷

بلخ : (در قدیم ایالت معروف و بزرگی بوده در خراسان ، اکنون شهری است واقع در شمال افغانستان) - ۷۳ - ۱۱۰ - ۱۱۷ - ۱۶۶ - ۴۱۶ - ۲۲۲ - ۲۷۵

بلغار : - ۵۵ - ۳۶۸

بیرجند : - ۳۰۲

بوران (پوران) دهی از محال هرات : - ۲۴۶

بولو نغور : - ۵۲۱ - رودخانه ای در ماوراءالنهر

پ

پرک : - ۵۶۳ - ۵۶۵ (رودخانه نزدیک تاشکند)

پشت کوهک : - ۶۴۲ - ۶۴۳ (از بیلاقات سمرقند)

پیرمس : - ۱۲۷ (دهی از محال بخارا بفاصله چهار فرسنگ تا شهر)

تانکند : - ۴۹۲ - ۵۸۹ - ۵۹۱ - ۵۹۳ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۳۳ (قصبه بزرگ
از محال سمرقند بفاصله ۹ فرسنگ تاشمهر ، در کتاب انیس الطالبین که در مقامات
مشایخ نقشبندیه است آنرا بنام تانکن نوشته اند) .

تاشکند : - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷ - ۲۸ - ۳۱ - ۱۳۰ - ۱۶۶ - ۱۹۲ - ۲۴۲ - ۲۵۰ -
۳۶۸ - ۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۸۳ - ۳۸۵ - ۳۹۴ - ۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۷۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ -
۴۲۰ - ۴۹۳ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۴۳ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -
۵۵۹ - ۵۶۳ - ۵۶۵ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۸ - ۵۸۹ - ۵۹۱ - ۵۹۴ - ۶۳۲ - ۶۳۳ -
۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۳ (شهری
در آسیای مرکزی که اکنون پایتخت جمهوری ازبکستان است) .

تایباد : - ۹۷ (از محال باخرز ایران و این نام را بصورت (طیبات) تحریف کرده اند،
شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی صوفی بزرگ قرن هشتم از آنجا برخاسته است) .

تبریز : - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۷۶ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۴۲۳ - ۶۵۱ - ۶۵۳

تخت خاتون : - ۲۵۰ (محلی در سر راه هرات به سمرقند)

تخت مزار : - ۳۱ - ۲۳۲ - ۲۵۳ - ۳۰۶ - ۳۲۵ - ۳۶۰ - ۵۶۲ : (محله ای است
در هرات که آرامگاه خواجه سعدالدین کاشغری و خواجه کلان و جمعی از بزرگان
صوفیه است) .

ترمد : - ۲۸ - ۱۱۰ - ۲۰۰ - ۴۶۷ (شهری در ماوراء النهر قدیم در نزدیکی ساحل
رود جیحون که امروز جزو جمهوری تاجیکستان است) .

ترکستان : - ۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۵۱۹ - ۵۲۱ -

۵۲۳ - ۶۱۱ - ۶۴۵

تل شورستان: - ۱۵ (محملی است نزدیک بخارا که مزار شیخ ابوبکر محمد بن اسحق کلابادی صاحب کتاب التّعرف در نزدیک آنجا است) .

تل قبطان : - ۳۰۷

تل قهقهه : - ۵۳۳

ج

جام (تربت جام) : - ۲۳۴ - ۲۴۲ - ۲۵۶ - ۳۰۲

جغاره : - ۲۴۴ - ۳۳۴ (دهی در جنوب هرات که از آنجا تا شهر نیم فرسنگ راه است مولد و موطن شیخ بهاء الدین عمر جغاره از مشاهیر صوفیه در نیمه اول قرن نهم است) .

جیحون : - ۲۵۱

چ

چرخ : - ۱۱۶ (دهی است از محال غزنین که موطن شیخ یعقوب چرخسی یکی از خلفای خواجه بهاء الدین محمد نقشبند است) .

چغانیان (صغانیان) : - ۱۱۰ - ۱۱۹ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۳ - ۱۹۸ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - (در باختر رود و خش ناحیه ای است که از سمت جنوب برود جیحون محدود میشود که ایرانیان آنرا چغانیان و اعراب آنرا صغانیان گویند ، شهر چغانیان که در قسمت علیای چغانرود است در قرن چهارم از شهر ترمذ بزرگتر بود ولی از حیث جمعیت و ثروت به ترمذ نمیرسید) .

چهل دختران : - ۲۲۹ - ۴۲۸ - ۵۸۵ (دهی در دومتزلی هرات که در سر راه هرات بسمرقند است) .

چهل گزی : - ۲۲۳ (محله‌ای از هرات) .

ح

حجاز : - ۸۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ -
۱۲۲ - ۱۳۶ - ۱۷۴ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۲۸ - ۲۴۲ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۵۹ -
۲۶۲ - ۲۷۱ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۷۴ - ۵۶۹ - ۵۸۳ - ۵۸۵ - ۶۲۰ - ۶۴۱ - ۶۵۴ -
(منطقه غربی شبه جزیره عربستان که در امتداد بحر احمر قرار دارد و اکنون قسمت
آباد و پرجمعیت کشور پادشاهی عربستان است ، شهرهای مهم و قدیمی آن مکه و
مدینه است) .

حصار : - ۱۱۶ - ۱۸۰ - ۳۴۹ - ۴۱۶ - ۵۲۸ - ۵۵۵ : (یکی از محال غزنین است
و شرف الدین علی یزدی و صاحب حبیب السیر ، در شرح لشکرکشی‌های امیر تیمور ،
این محل را مکرر بنام حصار شادمان نام برده‌اند) .

حضر موت : - ۳۱۰ (در جنوب شبه جزیره عربستان در امتداد بحر عمان قرار دارد)

حلب : - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۲ - ۲۷۳ (شهری در سوریه (شام)

حله : - ۲۵۵ (شهری در عراق میان کوفه و بغداد ، در ساحل رود فرات)

خ

خانقاه خواجه عبدالله انصاری : - ۱۱۹ - ۱۲۰ (در هرات)

خانقاه شیخ ابواللّیث : - ۴۲۲ (در سمرقند)

خانقاه ملک : - ۱۲۵ (در هرات)

خواجه چهارشنبه : - ۵۶ (از دهات نزدیک بخارا)

خواجه کفشیر : - ۱۰۵ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۴۱۰ - ۵۳۰ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ -

۵۸۱ - ۵۹۳ - ۵۹۶ - ۶۰۹ - ۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۴۳ - ۶۵۶ - ۶۵۷

(از محلات معروف جنوبی شهر سمرقند به نیم فرسنگ راه که خانه خواجه عییدالله احرار در همان محله بوده است)

خوارزم : - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۶۲ - ۷۰ - ۷۳ - ۱۱۴ - ۱۳۲ -

۱۳۳ - ۱۳۹ - ۱۵۱ - ۳۶۶ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۵۶۹ (ناحیتی از ماوراء النهر و ایالتی از ایران قدیم که اکنون جزو اتحاد جماهیر شوروی است) .

خجند : - ۲۸ - ۲۹ (در ناحیه فرغانه و در کنار رود سیحون و اکنون یکی از شهرهای جمهور تاجیکستان است) .

خداآباد : - ۵۴ (یکی از روستاهای بزرگ بخارا ، بر پنج فرسنگی شهر)

خراسان : - ۱۴ - ۳۱ - ۹۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۸ -

۱۷۲ - ۱۷۴ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۵ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -

۲۵۷ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۸۱ - ۳۶۵ - ۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۵ - ۴۵۶ -

۴۹۲ - ۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۵۹ - ۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۵۹۲ -

۵۹۳ - ۵۹۴ - ۶۳۲ - ۶۵۳ (مقصود خراسان قدیم است که شامل خراسان فعلی ایران و ناحیه شرق و شمالی آن تا ماوراء النهر که کرسی آن در قرن نهم شهر هرات بوده است)

خر جرد جام : - ۲۳۳ - ۲۴۳ (مولد مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی)

خرمن تهی : - ۵۶ (یکی از ده پاره های بخارا که مدفن خواجه اولیاء پارسا است .)

خطا : - ۴۸۷ - ۵۳۶ (به چین شمالی اطلاق میشده که مسکن قبایل ترك بوده است .)

خوزیان : - ۲۷ (قصبه در ماوراء النهر میان سیرام و تاشکند)

دامغان : - ۲۵۵

دجله : - ۲۶۴

دروازه فیروزآباد : - ۲۰۳ (دروازه جنوبی هرات)

دروازه ملك : - ۱۸۰ - ۲۲۳ - ۴۸۷ - ۵۵۵ (دروازه شمالی هرات)

دشت خواجه کازرون : ۵۹۰

دشت عباس : - ۳۷۸ (یکی از نواحی سمرقند)

دشت تبجاق : - ۶۸ - ۳۶۸ - ۵۲۹ - ۵۳۲ (دشت و ناحیه در شمال بحر خزر)

دشت کرک : - ۱۱۷

دمشق : - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۶۴۱ (پایتخت سوریه - شام)

دهنو (چغانیان) : - ۱۵۷

دیک کران : - ۸۵ - ۸۸ - ۹۴ (دهی است از قصبه هزاره که تا شهر بخارا ۹

فرسنگ است)

ر

رامتین : - ۶۰ - ۶۲ - ۷۳ (قصبه بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگی شهر و

مشمول بر ده پاره‌های بسیار که مولدو موطن خواجه علی رامتینی معروف به عزیزان

از مشایخ بزرگ خواجهگان است)

رباط خواجه : - ۶۳۰ (مزرعه‌ای از املاک خواجه عبیدالله احرار در اطراف

سمرقند) .

رُوج : - ۳۲۵ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۵۱ (دهی بر ۹ فرسنگی هرات که مولد مولانا شمس‌الدین محمد روجی است)

روم : - ۳۴ - ۲۶۲ - ۲۸۱ - ۳۶۷ - ۴۲۳ (مقصود از کلمه روم در کتاب رشحات همان سرزمین آسیای صغیر است)

ری : - ۲۶۴

ریوکری : - ۵۸ - ۵۹ (از دهات بخارا برشش فرسنگی شهر)

ز

زیارتگاه : - ۳۵۵ - ۴۹۳ - ۵۶۲ (دهی در اطراف هرات)

زمین داور : - ۲۳۱

زندنی : - ۶۲ (قصبه بر پنج فرسنگی بخارا)

س

ساور : - ۵۶ (دهی از محال بخارا)

سبز : - ۵۳۷ - ۵۳۸ (شهری در ماوراءالنهر نزدیک قرشی (نخشب) که در قرون وسطی بنام (کش) نامیده میشد ، در اواخر قرن هشتم از جهت آنکه این شهر زادگاه امیر تیمور بود بآبادکردن آن فرمان داد و بامر او در آنجا کاخی بنا کردند بنام آق سرا (کاخ سفید) که تیمور به اقامت در آن کاخ رغبت داشت وهم در زمان وی این شهر بنام شهر سبز نامیده شده که تاکنون باین نام باقی است

سبزوار : ۲۰۳ - ۲۵۵ - ۴۲۴ - ۴۸۹ - ۶۰۷

سرخاب : - ۳۶۹ (از محال تبریز)

سر پل : - ۴۱۵ (در سمرقند)

سر صرافان : - ۵۲ - ۴۸۱ (مسجدی در بازار بخارا)

سغد : - ۶۱۵ (ایالت سغد که بزرگترین شهرهای آن سمرقند و بخارا بود ، یکی از جنّات اربعه دنیا محسوب میشد ، اوج و شکوه و جلال آن در نیمه دوم قرن سوم در زمان سامانیان بود ولی آبادانی و پرمایگی بی‌همتای آن تا يك قرن بعد نیز پایدار ماند)

سماسی : - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ (یکی از دهات قصبه رامتین که تاشهر بخارا سه فرسنگ است)

سمرقند : - ۱۴ - ۸۳ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۲۲ - ۱۲۶ -
۱۲۷ - ۱۳۰ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۳۶ - ۲۳۸ - ۲۴۷ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
۲۵۱ - ۳۱۳ - ۳۴۹ - ۳۶۵ - ۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ -
۳۸۲ - ۳۹۹ - ۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۱۷ -
۴۲۰ - ۴۲۲ - ۴۶۷ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ -
۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۱ - ۵۴۴ -
۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۶۴ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۷۸ - ۵۸۱ -
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۲ -
۶۱۵ - ۶۲۱ - ۶۲۷ - ۶۳۰ - ۶۳۲ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۵۱ - ۶۵۷ -
۶۶۶

سمنان : - ۲۵۵

سونخاری : - ۷۵ - ۷۶ - ۱۰۹ (یکی از دهات بخارا بر دوفرسنگی شهر)

سیاوشان : - ۲۷۷ (دهی از محال هرات)

سیرام : - ۲۷ - ۲۸ - ۴۹۱ (از شهرهای ماوراءالنهر که قبل از حمله مغول بنام اسپجیاب معروف بوده)

ش

شادمان : - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۶۲۷ - ۶۵۱ (قریه‌ای بر سر راه سمرقند به هرات، يك روزه راه تا رود آمویه و گویا از املاك خواجه عبیدالله احرار بوده است)
شاش (چاچ) : - ۲۱ - ۳۰ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۴۹ - ۲۵۱ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۴ - ۳۷۶ - ۳۸۴ - ۴۶۹ (شهری از ماوراءالنهر در شمال سیحون که اکنون تاشکند نامیده میشود)

شام : - ۳۶ - ۲۱۵ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۶۴۱ (سوریه)

شاهرخیه : - ۳۸۴ - ۴۰۰ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۶۱۱ - ۶۱۲ (این شهر قبلاً بنام بناکت دومین شهر ناحیه چاچ بوده ولی در هجوم مغول ویران شده ، پس از دو قرن یعنی سال ۸۱۸ شاهرخ میرزا پسر تیمور آنرا تجدید عمارت کرد و بشاهرخیه موسوم ساخت و به همین نام شرف‌الدین علی یزدی مکرر آنرا نام برده است)

شبرقان : ۴۱۶ (یکی از شهرهای خراسان قدیم واقع بر سر راه مرو به بلخ)

شیراز : - ۱۶۳ - ۱۸۷ - ۴۵۰

شیروان : - ۲۵۷

ص

صّرافان : - ۱۲۶ (محله از محلات بخارا)

ط

طرفان : - ۵۳۶ (شهری بر سرحد خطا)

طوایس :- ۵۰۱ (دهی برشش فرسنگی بخارا نزدیک غجدوان)
 طور سینا :- ۳۰۲ (کوهی است در شبه جزیره سینا که موسی در آن مناجات
 میکرد) .
 طوس :- ۴۲۴ - (یکی از شهرهای قدیم خراسان)

ع

عراق :- ۱۴ - ۹۲ - ۱۲۸ - ۱۷۲ - ۲۲۶ - ۲۳۴ - ۵۲۸ - ۵۶۴ - ۵۶۹
 (بین النهرین) .
 عرفات :- ۲۶۱ (صحرائی فراخ در نزدیکی مکه که بروز عرفه موقف حاجیان
 است) .
 عیدگاه :- ۱۲۲ (در بخارا) (نمازگاه عید در بیرون هر شهر اسلامی برای
 نمازگزاردن و قربانی کردن)
 عیدگاه :- ۵۲۳ (در سمرقند)

غ

غجدوان :- ۳۴ - ۳۵ - ۵۳ - ۵۸ - ۱۲۱ - ۵۰۱ (شهرکی در شش فرسنگی بخارا
 که مولد و مدفن خواجه عبدالخالق غجدوانی است)
 غزنین :- ۱۱۶ (از شهرهای مرکزی افغانستان که در قدیم پایتخت غزنویان بوده
 است) .

ف

فاراب :- ۲۴۹ - ۲۵۱ (بذیل صفحه ۶ مقدمه نگاه کنید)

فارس : - ۲۳۴

فارمد : - ۱۲ - ۱۴ (یکی از قراء طوس)

فتح آباد : - ۵۵ - ۱۱۸ (از محال بخارا که مدفن شیخ سیف الدین باخرزی است) .

فرکت : - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۲۸۴ - ۵۲۰ - ۵۵۷ - ۵۷۶ - ۶۳۴ - ۶۴۹ - ۶۵۰ (قصبه میان تاشکند و سمرقند که از تاشکند چهار فرسنگ فاصله دارد)

فغاتری : - ۱۱۳ (قصبه بزرگی است میان سمرقند و بخارا و از مضافات بخارا است) .

فیل مرزه : - ۱۱۲ (دهی در سمت جنوب بخارا و نزدیک آن) .

ق

قائن : - ۳۰۲ (بخشی از شهرستان بیرجند)

قرشی : - ۹۲ - ۲۳۰ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۴۰۵ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۵۳۸ - ۵۶۷ - ۵۸۳ - ۵۹۱ - ۶۲۷ (شهرکی در ماوراءالنهر میان سمرقند و بخارا که در قرون وسطی نخشب نام داشت و اعراب آنرا نسف میگفتند این شهرک در قرن نهم یکی از هزارو سیصد مزرعه ای بود که جزو املاک خواجه عبیدالله احرار محسوب میشد که هنگام نسق سه هزار مردکشاورز در آن بکار زراعت اشتغال داشتند و در قرن دهم یعنی در سال ۹۱۸ هجری در کنار آن جنگی میان سپاهیان قزلباش بفرماندهی امیر نجم ثانی و سرداران اوزبک درگیر شد که منتهی بشکست لشگریان اوزبک گردید)

قزوین : - ۲۵۵

قشلاق خواجه مبارك : - ۹۳ - ۹۴ (از مضافات بخارا بفاصله دوازده فرسنگ)
 قصر عارفان : - ۷۴ - ۹۵ - ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۱۸ - ۱۲۳ - ۱۴۰ (دهی بر يك
 فرسنگی بخارا كه مولد و مدفن خواجه بهاء الدين محمد نقشبند بخاری است)
 قلعه پیره : - ۲۶۴ (یکی از قلاع جنگی سر راه حلب به تبریز)
 قلتي : - ۵۴ (قریه در سمت شمال بخارا كه مدفن خواجه دهقان است)

ك

كازرون : - ۵۶۴ (شهرستانی در استان فارس)
 كاسان : - ۴۴۸ : - (دهی از بخش قرشی بر جانب بخارا)
 كراب : - ۵۹۳ (قریه از مضافات تاشكند)
 كرمینه : - ۵۷ - ۵۹۳ (قصبه بزرگی است مشتمل بر دهات بسیار و تاشهر بخارا
 دوازده فرسنگ است) .
 كربلا : - ۲۵۵ - ۲۵۸
 كردستان : - ۲۶۳
 كرمان : - ۳۶۸
 كش : - ۵۴۲ (به سبز مراجعه شود) .
 كعبه : - ۳۶ - ۲۴۰ - ۲۶۱ - ۲۸۲ - ۳۱۱ (حرم شریف)
 كلاباد : - ۱۵ - ۱۷ (از مضافات بخارا، مولد شیخ ابوبكر محمد بن اسحق كلابادی
 صاحب كتاب التّعرف) .
 كلس : - ۳۹۵ (مزرعه در تاشكند از املاك خواجه عبیدالله احرار)
 كمانكران (ده) ۶۱۷ - ۶۳۱ - ۶۵۶ - ۶۵۷ (یکی از دهات نزدیک سمرقندو

املاك خاصه خواجه عبيدالله احرار كه هفت روز آخر عمر خود را در آن ده گذراندند و در همان جا چشم از جهان بستند) .

كن سرون : - ۹۰ (دهی از محال بخارا ، بر دوفرسنگی شهر)

كوچه ملك : - ۵۳۸ (در سمرقند)

كوسو : - ۲۴۰ (یکی از دهات محال هرات)

كوشك هندوان : - ۷۴ (دهی بر يك فرسنگی بخارا كه بعدها بنام قصر عارفان موسوم شد)

كونين : - ۸۳ (قصبه از محال سمرقند)

كوه زر : - ۱۴

كوه نور : - ۵۴۱ - ۶۲۱ (از نواحی سمرقند)

كوهك : - ۸۶ - ۸۸ (رودخانه ای است در كنار قصبه هزاره كه تا بخارا ۹ فرسنگ است)

گ

گازرگاه : ۳۶۰ (محلی در بیرون دروازه هرات كه مدفن شیخ الاسلام خواجه عبيدالله

انصاری است)

گیلان : - ۲۷۴

ل

لار : - ۲۸۶ (شهرستانی در فارس)

م

ماترید : - ۵۳۱ - ۵۴۶ - ۶۲۰ (دهی از محال سمرقند و از املاك خواجه عبيدالله احرار)

ماچین : - ۳۷۶ (چین بزرگ ، چین اصل)

ماخان : - ۱۳۷ (دهکده سبز و خرمی نزدیک مرو که شرف الدین علی نیز از آن اسم برده است)

مالان : - ۲۷۶ (شهرکی در دو فرسنگی جنوب هرات و آنرا بصورت مالین و مالن هم ضبط کرده اند)

ماوراءالنهر : - ۱۴ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۶۰ - ۱۷۲ - ۱۷۴ - ۲۰۳ - ۲۲۹ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۳۲۱ - ۳۶۵ - ۴۰۴ - ۵۴۸ - ۶۰۳

محوطه ملایان : - ۵۷۳ - ۵۹۳ - ۵۹۵ - ۶۰۲ - ۶۱۰ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۸ - ۶۵۷ (محوطه ملایان در محله خواجه کفشیر در شهر سمرقند که آرامگاه خواجه عبیدالله احرار و جمعی از بزرگان و مشایخ صوفیه است)

محمودآباد : - ۶۱۷ (دهی در سه فرسنگی شهر مرو)

مدرسه امیرچقماق : - ۵۴۷ (در هرات)

مدرسه امیرشاه ملک : - ۴۲۳ (در سمرقند)

مدرسه ایکی تیمور : - ۱۸۷ - ۳۸۲ (در سمرقند)

مدرسه جلال الدین قاضی : - ۳۴۰ (در هرات)

مدرسه خواجه علی فخرالدین ۳۰۴ (بیرون دروازه خوش که دروازه شرقی هرات است)

مدرسه غیاثیه : - ۱۲۰ - ۱۸۰ (در هرات)

مدرسه قطب الدین صدر : - ۴۰۷ - ۴۲۲ (در سمرقند)

مدرسه مبارک شاه : - ۸۰ (در شهر بخارا)

مدرسه میرزا الغبیک : - ۱۲۸ - ۶۲۱ - ۶۲۲ (در سمرقند)

مدرسه میر فیروز شاه : - ۳۰۷ (در هرات)

مدرسه نظامیه : - ۲۳۵ (در هرات)

مدینه : - ۱۱۱ - ۲۵۸ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۴۶ - ۳۷۴ - (مدینه الرسول (ص) یثرب قدیم) .

مراغه : - ۳۶۸

مزار شیخ ابوبکر قفال شاشی : - ۳۹۲ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - (در بیرون شهر تاشکند) .

مزار خواجه ابراهیم کیمیاگر : - ۳۹۶ - (در بیرون شهر تاشکند)

مزار خاوند طهور (شیخ) : - ۲۰۱ - ۳۹۶ - ۳۹۸ - (در بیرون شهر تاشکند) .

مزار زین الدین کوی عارفان (شیخ) : - ۳۹۶ - ۳۹۸ - (در بیرون شهر تاشکند) .

مزار خواجه 'سرمه : - ۴۰۱ (در بیرون هرات)

مزار خواجه زکریا وراق : - ۶۳۰ (در اطراف سمرقند)

مسرو : - ۱۴ - ۱۶ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۷ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۲۴۷ - ۲۶۳ - ۴۱۶ - ۶۱۷

مصر : - ۱۱۱ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۸۱ - ۳۴۷ - (کشور معروف در شمال شرقی افریقا) .

مصر : - ۶۵۶ - (دهی نزدیک سمرقند از املاک خواجه عبیدالله احرار)

'مغیان : - ۵۱ (دهی برسه فرسنگی بخارا)

مکّه : - ۱۱۱ - ۲۳۳ - ۲۶۱ - ۲۶۴ - ۲۷۶ - ۳۴۵ - ۳۷۴ - ۴۵۲ - ۴۵۵ -

۶۷۰ - ۶۵۴

ملاطیه : - ۳۴ (شهری در روم شرقی (آسیای صغیر) که از مهم‌ترین ولایت‌های شرقی در ساحل فرات بود)

منار : - ۱۳۰ - ۶۳۴ - (قصبه از بخش فرکت میان سمرقند و تاشکند که تا شهر تاشکند چهار فرسنگ است)

منی : - ۲۶۱ - ۴۵۶ - (در کوهستان مکه سر راه عرفات ، قربانگاه حاجیان در روز دهم ذی‌حجه)

مولکت : - ۵۳۶ (دهی از محال تاشکند)

میدان : - ۸۳ - (دهی از قصبه کونین از ناحیه سمرقند)

ن

نجف : - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۴ (نجف اشرف از شهرهای عراق)

نخجوان : - ۳۶۸ - (قصبه در آذربایجان قدیم ، اکنون جزو یکی از جمهوری‌های قفقازیه است)

نسف : - ۹۳ - ۱۱۰ - ۲۳۰ (همان نخشب معروف است که در قرن نهم بنام قرشی موسوم شده)

نشابور : - ۹۷ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۲۵۵ - ۶۰۳ - ۶۰۷

نیل : - ۶۶۰

و

واسط : - ۴۵۰ - (یکی از سه شهری است که مسلمانان در قرن اول هجری بعد از فتح ایران، در عراق بنا نهادند و شهر دیگر : بصره و کوفه است)

واش : - ۹۱ - (دهی از محال بخارا بر سه فرسنگی شهر)

وابکنی : - ۵۹ - ۶۲ - ۱۲۷ - (قصبه از محال بخارا)

وايج : - ۶۱۵ - (دهی در سغد سمرقند که تا شهر چهار فرسنگ است)

ورامین : - ۲۶۴

ورسین : - ۵۷۳ - ۵۷۴ - (مزرعه خاص فرزند برزگت خواجه عبیدالله احرار یعنی

خواجهکا بر دوفرسنگی شهر سمرقند)

هـ

هرات (هری) : - ۱۴ - ۳۱ - ۹۲ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۶۰ -

۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۹۷ - ۱۸۰ - ۱۸۲ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۸ -

۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۷ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۶۴ - ۲۶۷ - ۲۷۱ - ۲۷۸ - ۳۰۶ -

۳۰۷ - ۳۲۵ - ۳۳۸ - ۳۵۶ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -

۴۰۷ - ۴۱۴ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۹ - ۴۹۳ -

۵۲۴ - ۵۴۷ - ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۶۲ - ۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۷ - ۵۷۸ - ۵۸۰ - ۵۸۳ -

۵۸۴ - ۶۲۷ - ۶۵۱ - ۶۵۳

هزاره : - ۸۵ - ۸۶ - (قصبه از مضافات بخارا که تا شهر نه فرسنگ است)

هلفتو : - ۱۱۶ - ۱۱۹ - ۱۸۰ - ۴۱۶ - ۴۲۹ - (دهی از محال حصار از مضافات

چغانیان در ولایت غزنین)

همدان : - ۲۵۵

ی

یثرب : - ۲۳۳ - (مدینه الرسول ص)

یسی : - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - (یکی از شهرهای ترکستان که آرامگاه خواجه احمد یسوی نیز آنجا است، بتصریح کتاب رشحات و شرف الدین علی یزدی ، این شهر در قرن نهم به همین نام مشهور بوده و در اواخر قرن هشتم بفرمان امیر تیمور بر سر تربت خواجه بارگاهی باشکوه ساختند که زیارتگاه مردم آن سامان است . گویا این شهر بعداً بنام (حضرت ترکستان) معروف شده) .

یزد : - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵

یمن : - ۳۱۰ - ۳۴۵ (کشوری در جنوب غربی شبه جزیره عربستان)

طوائف و قبایل

۱ - اوزبك : - ۵۵۳ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۳ - ۱۱

۲ - تخماق (ایل اوزبك) - ۱۳۴

۳ - ترك : - ۱۷۲

۴ - جغتای : - ۵۲۸

۵ - خزرچ (طایفه) : - ۲۸۶

۶ - خلویه (سلسله) : - ۳۴۳ - ۵۴۲

۷ - قبطی : - ۶۶۰

۸ - قلندریه : - ۶۴۳

۹ - قلمان (طایفه) : - ۵۳۶

۱۰ - مغول : - ۶۱۱

۱۱ - ممن (ایل) : - ۵۲۱

اسم کتابها

- احياء المعلوم : - ۵۹۶
اشعة اللمعات : - ۴۲
المصطفى : - ۲۳۴
بحر الحقائق : - ۴۶۴
تحفة الاحرار : - ۴۰ - ۴۰۶
تفسير قاضى : - ۴۱۳ - ۵۷۴
تلخيص مطّول : - ۲۳۵
چغمینی (شرح) : - ۲۳۶
حق اليقين : - ۲۹۲
خردنامه اسکندری : - ۲۸۴
رساله بهائيه : - ۵۷
رشحات عين الحيات : - ۹ - ۶۱۷ - ۶۶۵ - ۶۶۶
سلسلة الذهب : - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸
سلسلة العارفين (رساله) : - ۳۷۸ - ۵۳۲ - ۶۲۶
شرح تذکره : - ۲۳۶

شرح تلخیص چغمینی : - ۲۳۶

شرح منازل : - ۶۱۵

صحیح بخاری : - ۳۰۳ - ۳۲۱

فتوحات مکیّه : - ۴۶ - ۲۴۴ - ۲۵۰ - ۲۸۱ - ۲۹۲ - ۲۹۶ - ۴۷۰ - ۵۲۶

فصل الخطاب : - ۱۳ - ۳۵

فصوص الحکم : - ۲۴۴ - ۲۸۶

فواتح الجمال : - ۳۹

قوة القلوب : - ۱۲

كشف المحجوب : - ۴۴۵ - ۴۵۰

مسلك العارفين : - ۵۷ - ۵۸

مسموعات : - ۴۱۱ - ۴۲۶

مشارق : - ۳۰۳

مصباح : - ۴۱۳

مصباح الهدایه : - ۶۵۲

مصابیح : - ۳۰۳ - ۳۲۱

مطّول : - ۲۳۵

مفاحص : - ۱۲۸

مقامات امیر : ۷۷ - ۷۹ - ۸۳ - ۹۰

مقامات بهاء الدین : - ۹۲ - ۱۴۴ - ۴۵۹

مقامات حضرت خواجه بزرگ : - ۱۴۴

نفحات الانس : - ۶۲ - ۸۲ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۵۹ - ۱۸۶ - ۱۹۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -

۲۲۸ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۶ - ۲۵۲ - ۲۸۲ - ۲۸۷ - ۲۸۹ - ۴۳۱ - ۵۷۷

یوسف و زلیخا : - ۴۰۴

فهرست اعلام مقدمه کتاب

- ۱ - اعلام رجال
- ۲ - اعلام جغرافیائی
- ۳ - طوایف و قبایل
- ۴ - فرقه‌ها و طریقه‌ها
- ۵ - اسم کتاب‌ها

اعلام رجال

الف

آل عبا : ۸۹ - ۹۷

آبا یزید بسطامی : ۳۰ - ۵۱ - ۵۶ - ۵۷ - ۶۳

ابراهیم (میرزا) : ۲۰

ابن بطوطه : ۱۰ - ۱۶

ابن خلکّان : ۴۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶

ابن حوقل : ۱۶

ابن عطا : ۳۲

ابن قتیبه - ابو عبدالله بن مسلم : ۵۵

ابن الجوزی : ۲۷ - ۵۴

ابن ندیم : ۵۵

ابوبکر صدیق : ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۶۳ - ۸۵

ابوبکر واسطی : ۳۲

ابواسحق شیرازی : ۴۲

ابواسحق شامی : ۳۷

- ابوتراب نخشبی : - ۳۱
- ابوجعفر حداد (شیخ) : - ۳۰
- ابو حفص : - ۳۰
- ابو حلیمان دمشقی : - ۳۳
- ابوسعید ابی الخیر : - ۳ - ۴۰ - ۵۸ - ۶۰
- ابوصالح حمدون بن احمد : - ۲۹
- ابوسعید احمد بن عیسی الخزاز : - ۳۱
- ابو حنیفه کوفی : - ۶۳
- ابوطالب : - ۹۱
- ابوطالب خرزج بغدادی : - ۳۲
- ابوطالب مکی : - ۵۲ - ۵۶ - ۶۲
- ابو عبدالله - حارث بن اسد محاسبی : - ۲۹ - ۳۰
- ابو عبدالله بن جلا : - ۳۰ - ۳۱
- ابو عبدالله سلمی : - ۱۰۰
- ابو عبدالله محمد بن علی الترمذی : - ۳۱
- ابو عبدالله خفیف شیرازی : - ۳۲
- ابو عثمان : - ۳۰
- ابو عثمان مغربی : - ۵۱
- ابوعلی رودباری : - ۳۰ - ۵۱
- ابوعلی فارمدی : - ۳۹ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۶ - ۵۰ - ۵۱
- ابوعلی کاتب : - ۵۱
- ابوالحسن شاذلی : - ۱۱۲

- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری : - ۳ - ۲۸ - ۳۲ - ۳۳ - ۹۴ - ۱۰۰
- ابوالحسین نوری - احمد بن محمد : - ۳۰
- ابوالحسن خرقانی : - ۵۱ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۹
- ابوالعباس آملی : - ۵۷
- ابوالعباس سیاری : - ۳۲
- ابوالقاسم گرگانی طوسی : - ۴۰ - ۵۱ - ۵۹
- ابوالقاسم بابر : - ۱۵ - ۲۱ - ۲۳
- ابوالقاسم قشیری : - ۴۰
- ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی : - ۳۰ - ۳۱ - ۵۱
- ابولهب : - ۹۱
- ابومحمد رویم : - ۳۲
- ابوالمعالی نصرالله منشی : - ۱۱۹
- ابومحمد سهل بن عبدالله تستری : - ۳۱ - ۵۶
- ابو نصر فارابی : - ۶
- ابو یعقوب یوسف همدانی : - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۱۰۶
- احمد ابدال چشتی (خواجہ) : - ۲۷
- احمد مرسل (ص) : - ۲۹
- احمد خضرویه : - ۳۰ - ۳۱
- احمد یسوی (خواجہ) : - ۴۱ - ۴۸ - ۹۴ - ۱۰۱
- اسدالله الغالب : - ۹۱
- اسدجوی بان : - ۱۳۴
- اتسز خوارزمشاه : - ۱۲۴

اقبال آشتیانی : - ۳۳ - ۸۶

الخ بیک محمد ترغای : - ۱۲ - ۱۹ - ۲۱

اولیاء کبیر (خواجہ) : - ۳۸ - ۱۴۳

اوزن حسن آق قویونلو - ۲۲ - ۲۳

اکبرشاه : - ۵۳

امام التربانی : - ۶۲ - ۶۴

امیر تیمور : - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۱۹ -

۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۴۳ - ۱۰۸

امیر سلطان روملو : - ۸۲

امیرعلی شیرنوائی : - ۱۸ - ۲۳ - ۶۹ - ۷۰ - ۹۸

امیر سیدکلال : - ۴۵ - ۵۲ - ۵۸ - ۱۰۴

امیر نجم ثانی : - ۴۳

اویس قرنی : - ۵۸ - ۵۹

ب

بایسنقر میرزا (پسر شاهرخ) : - ۱۷ - ۲۱ - ۲۴

بایسنقر میرزا (پسرسلطان محمود میرزا) : - ۲۳

بشر حافی : - ۳۱

بصری - حسن : - ۵۱

بهاءالدین محمد نقشبند بخاری (خواجہ) : - ۳۴ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۵ - ۴۶ -

۵۲ - ۵۸ - ۶۲ - ۶۴ - ۹۳ - ۱۰۴ - ۱۳۰ - ۱۳۵

بهاءالدین محمد بغدادی : - ۱۲۴

بہار - محمد تقی (ملک الشعراء) : - ۱۳۲

براون (پروفیسور) : - ۱۰۶

ت

تاج الدین عثمان ہندی : - ۱۰۷

ج

جامی (نور الدین عبدالرحمن) : - ۴ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۹ -

۶۵ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۷ - ۸۳ - ۸۵ - ۹۱ - ۹۲ -

۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۳۱ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

جریری : - ۳۲

جعفر صادق (امام علیہ السلام) : - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۸۹

جلال الدین محمد مولوی : - ۱۳۹ - ۱۴۱

جلال الدین میرانشاہ : ۱۲ - ۲۱

جلالی نائینی (سیّد محمد رضا) : - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹

جہانگیر (غیاث الدین) : - ۶ - ۱۲

جہانشاہ بن قرا یوسف قرا قویونلو : - ۲۱ - ۲۲

ح

حاح خلیفہ : - ۱۰۶

حافظ شیرازی (خواجہ) : - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۶۲ - ۹۰

حبیب عجمی : - ۵۱

حسن سمنانی (شیخ) : - ۴۲

حسین (امام علیه السلام) : - ۵۰ - ۱۳۹

حسین بن منصور حلاج : - ۳۳

حسین خان روملو : - ۸۲

حسین واعظ کاشفی سبزواری - کمال الدین (ملا) : - ۶۶ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۴ - ۷۵

۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۴ - ۱۰۱

حمدالله مستوفی : - ۱۶ - ۱۷

خ

خان اوزبک (محمد شیبانی) : - ۱۳۲

خواجگان (طریقه) : - ۳۸ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲

۵۸ - ۶۴

خواجه کلان (محمداکبر) : - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۱۴۹

خیرالدین : - ۴۲

خوارزمشاه : - ۶

خواند میر (غیاث الدین) : - ۶۹ - ۸۰ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۹

خضر (پیغمبر) : - ۴۴ - ۱۲۱

د

دارا شکوه : - ۵۰

داود طائی : - ۵۱

دانش پڑوه - عباس : - ۱۵۳

دولتشاه سمرقندی : - ۱۰

درویش محمد سمرقندی : - ۸۸

ذ

ذوالنون مصری : - ۳۱

ر

حضرت رسول اکرم (ص) : - ۳۲ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۸۷ - ۱۱۲ - ۱۳۹

رشیدالدین وطواط : - ۱۲۴

رضا قلیخان هدایت : - ۷۰ - ۷۲

ز

امام زین العابدین (علی بن الحسین علیهما السلام) : - ۵۰ - ۵۴ - ۵۵

س

سام میرزا صفوی : - ۹۰

سعدالدین کاشغری : - ۴۴ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۶ - ۸۵ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۳۴

سعید نفیسی (استاد دانشگاه) : - ۴۹

سلطان سنجر : - ۱۳۴

سلطان مرادخان سلطان سلیم : - ۱۰۶ - ۱۰۷

سری سقطی : - ۳۰ - ۳۱ - ۵۱

سعدالدین تفتازانی : - ۹

سلطان ابوسعید میرزا : - ۱۳ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳

سلطان ابوسعید بهادرخان : - ۵ -

سلطان احمد میرزا : - ۲۲ - ۱۱۸

سلطان حسین میرزا بایقرا : - ۱۳ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵

سلطان علی میرزا : - ۲۳ -

سلطان محمود میرزا : - ۲۲ -

سلمان فارسی : - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

سیف الدین : - ۱۳۵

سیف الدین بالاخانه : - ۱۳۲

ش

شاه اسمعیل صفوی : - ۴۳ - ۸۰ - ۸۴ - ۹۰ - ۹۲

شاهرخ : - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۴

شاه طهماسب صفوی : - ۸۲ - ۹۹

شاه محمد سلطان (سیف الملوك) : - ۸۱ - ۸۲ - ۸۷

شاه نعمت الله ولی : - ۱۱۱

شیك خان (محمدخان شیبانی) : - ۲۳ - ۲۴ - ۹۶

شریف جرجانی (سید) : - ۹

شریف الدین (سید) : - ۵۳

شمس الاثمه حلوائی : - ۱۴۴

شمس الدین حبیب الله جان جانان : - ۶۴

شمس الدین محمد روجی : - ۷۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴

شقیق بلخی : - ۳۰

شهاب‌الدین (خواجه) : - ۱۱۸

شهرستانی : - ۳۳

شوشتری (قاضی نورالله) : - ۵۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

ص

صالح‌الدین موسی - قاضی‌زاده رومی : - ۱۹

صدرالدین صفوی (شیخ) : - ۱۱۱

صفی : - ۶۵

صفی‌الدین محمد (خواجه) : - ۷۲ ۷۳

ض

ضیاء‌الدین خالد : - ۶۴

ظ

ظہیرالدین بابر : - ۲۱ - ۴۳

ع

عارف جام : - ۱۳۹

عارف روم : - ۱۳۹

عارف ریوکروی : - ۵۱

عبدالخالق عجدوانی (خواجه) : - ۳۸ - ۴۰ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ -

۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۸ - ۶۳ - ۶۴ - ۱۳۵

عبدالجمیل (امام) : - ۱۲۱

عبدالاول : - ۱۳۷

عبدالرحمن ملجم : - ۹۲

عبدالغفورلاری - رضی الدین : - ۶۹ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۲۵

عبدالله انصاری (خواجه) : - ۲۸ - ۳۰ - ۱۰۰ - ۱۱۲

عبداللطیف : - ۲۰ - ۲۱

عبدالله شیرازی (میرزا) : - ۲۰ - ۲۱

عبدالله جوینی (شیخ) : - ۴۲

عبدالله بن سبا : - ۳۳

عبدالله خان اوزبک : - ۸۰ - ۸۱

عثمان بن عفّان : - ۸۷

عزالدین محمود کاشانی : - ۶۱

علاءالدین آبیزی : - ۱۰۴

علاء الدین : - ۱۳۰

علاء الدین تکش خوارزم شاه : - ۱۲۴

علاء الدین عطار بخاری (خواجه) : - ۴۴ - ۵۲ - ۱۰۴ - ۱۰۵

علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) : - ۳۳ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۹ -

۶۲ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۳۹

علی بن موسی الرضا (امام علیه السلام) : - ۱۵ - ۵۱

علی رامتینی (عزیزان) : - ۵۲ - ۱۴۰

علی اصغر حکمت (استاد دانشگاه) : - ۱۰۷

علی طوسی (مولانا) : - ۱۴۳

علی قوشچی : - ۱۹

عمر بن خطاب : - ۸۸

عیسی ع (پیغمبر) : - ۱۱۲

غ

غریب (خواجه) : - ۱۳۵

غزالی (امام محمد) : - ۴۰ - ۱۱۲

غیاث الدین جمشید کاشانی : - ۱۹

غیاث الدین منصور بایقرا : - ۲۳

ف

فارس دینوری : - ۳۳

فریدالدین عطار نیشابوری (شیخ) : - ۴ - ۵۸ - ۵۹ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۹

فخرالدین علی بن حسین واعظ کاشفی سبزواری (مؤلف کتاب) : - ۳ - ۱۰ - ۴۵ -

۶۲ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ -

۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ -

۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۱۱

فروزانفر (استاد دانشگاه) : - ۲۷

ق

قائم آل محمد (علیه السلام) : - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸

قاسم (مولانا) : - ۷۵

قاسم بن محمد بن ابوبکر (ابو محمد) : - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵

قاضی مُبیدی : - ۹۱

قوام الدین شیرازی : - ۱۹

گ

گوهر شاد آغا : - ۱۹

گلچین معانی (احمد) : - ۸۲ - ۸۶ - ۹۶

گنابدی (زین العابدین) : - ۱۱

ل

لسترنج : - ۱۶ - ۱۷

م

محمد بابا سماسی (خواجه) : - ۵۲

محمد باقر (امام علیه السلام) : - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴

محمد باقر خوانساری (میر) ۷۱ - ۹۶ - ۹۹

محمد بن علی القصاب : - ۳۰ - ۳۱

محمد پارسا (خواجه) : - ۳۸ - ۴۴ - ۵۲ - ۶۸ - ۸۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۲۲

محمد رمضان : - ۶۷

محمد (شیخ) : - ۱۳۴

محمد شادی بن حاجی یحیی : - ۱۴۳

محمد قاضی سمرقندی : - ۱۰۶

محمد قزوینی (علامه) : - ۸۶

محمد الباقر - مؤید الدین (شیخ) : - ۱۰۷

محمد معروف بن محمد شریف العباسی : - ۱۰۶ - ۱۰۷

محمد نوربخش (سیّد) : - ۳۴ - ۱۱۱

محمد یحیی (خواجہ) : - ۷۷ - ۷۸ - ۱۵۰

محمد یوسف بن مبارکشاه : - ۱۴۶

محمود انجیر فغنوی : - ۵۱

معروف کرخی : - ۵۰ - ۵۱

معزالدین حسین : - ۱۶

معزالدین عمر شیخ : - ۱۲ - ۱۳

دکتر مُعینیان - علی اصغر : - ۱۵۳

معین الدین کاشی : - ۱۹

منتشا سلطان : - ۸۲

منتجب الدین بدیع اتابک الجوبینی : - ۱۲۴

موسی ع (پینگمبر) - ۱۱۲

دکتر مینوچهر - حسن (استاد دانشگاه) : - ۱۴۷ - ۱۵۰

ن

ناصرالدین عُبیدالله احرار : - ۱۸ - ۱۹ - ۳۸ - ۵۲ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۹ - ۷۰ -

۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۸ -

۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱

نظام الدین خاموش : - ۱۳۰ - ۱۳۱

نظامی (شیخ) ۳۷

نقشبندیہ : - ۳ - ۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ -

۴۵ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۸۵ - ۸۸ - ۹۴ - ۱۰۱ -

۱۰۷ - ۱۱۱ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

ی

یاقوت حموی : - ۱۶

یاقوت مستعصمی - ۲۰

یحیی معاذ : - ۳۰

بعقوب چرخي (شيخ) : - ۴۶ - ۵۲

ه

هاتفی (شاعر) : - ۹۲

هرمزان : - ۸۷

اعلام جغرافیائی

الف

آذربایجان : - ۲۲ - ۲۳

اترار : - ۶

استرآباد : - ۲۳

اسلامبول : - ۱۰۷

آسیای صغیر : - ۶ - ۳۳

اصفهان : - ۷ - ۱۴ - ۱۸

افغانستان - ۲۱ - ۲۲

اکبرآباد : - ۵۳

ایران : - ۵ - ۳۳

پ

باورد : - ۲۳

بخارا : - ۱۱ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۷ - ۱۳۷

بدخشان : - ۲۲

بریتانیای کبیر :- ۱۴۲ - ۱۵۱

بسطام : ۵۶

بصره :- ۵۶

بغداد :- ۳۰ - ۴۲ - ۵۶

بلخ :- ۱۶

بلیکان :- ۸۱

ت

تاشکند :- ۱۱۸ - ۱۳۰

تبریز :- ۲۴

ترکستان :- ۲۲ - ۲۴ - ۴۱ - ۴۸ - ۹۴ - ۱۰۱ - ۱۴۴

تهران :- ۱۱

ج

چغانیان :- ۲۲

چشت :- ۳۷

چهل دختران :- ۷۶ - ۷۸

چین :- ۶

ح

حجاز :- ۶۸ - ۷۷

خ

خوارزم :- ۵ - ۸ - ۴۰ - ۴۱ - ۹۴ - ۱۰۱

خراسان :- ۴ - ۵ - ۹ - ۱۲ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ -

۲۵ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۹ - ۶۹ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۴ - ۹۰ -

۹۶ - ۹۹ - ۱۲۸

خرقان : - ۵۶

۵

دانشگاه تهران : - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۵۱

دروازه ملك (هرات) : - ۱۲۲ -

دهلی : - ۵ - ۱۰ - ۲۲ - ۸۱

دینور : - ۵۵

ر

روسیه : - ۶

س

سبزوار : - ۶۸ - ۶۹ - ۸۴

سرخس : - ۹

سرهند : - ۶۲

سلطانیه : - ۱۹

سمرقند : - ۵ - ۶ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ -

۲۳ - ۶۹ - ۷۵ - ۷۸ - ۱۰۲ - ۱۳۷ - ۱۴۳

سوریه : - ۶

سیحون : - ۶

سیستان : - ۷ - ۱۲ - ۱۶

ش

شامات : - ۶

شام : - ۳۰

شیراز : - ۹

ص

صفین : - ۵۹

ط

طوس : - ۴۰

ع

عراق : - ۶ - ۲۱ - ۲۲ - ۳۰

غ

غرجستان : - ۷۴ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۶ - ۹۵

غجدوان : - ۴۳

ف

فاراب : - ۶

فارس : - ۷ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲

فارمد : ۴۰

ق

قدید : - ۵۴

قرا باغ : - ۲۲

قرشی : - ۴۲ - ۱۲۲

قزوین : - ۲۴

قصر عارفان : - ۳۷

قفقاز : ۵ -

قندهار : ۲۱ -

ک

کابل : ۲۱ -

کرمان : ۲۱ -

کوفه : ۵۹ - ۵۵ -

گ

گرجستان : ۸ - ۵ -

گرگان : ۲۳ - ۲۱ -

ل

لاهور : ۱۵۰ - ۵۳ -

م

مازندران : ۲۱ - ۱۹ - ۱۲ -

ماوراء النهر : ۲۴ - ۲۲ - ۲۱ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۷ - ۱۲ - ۱۰ - ۹ - ۵ - ۴ -

۸۸ - ۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۶۸ - ۵۲ - ۴۹ - ۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۳۵ - ۳۳

مدرسه دارالشفاء (شیراز) : ۹ -

مدرسه نظامیه (بغداد) : ۴۲ -

مدینه : ۸۷ - ۵۴ -

مرو (شاه جهان) : ۴۲ - ۳۲ - ۲۳ - ۱۶ -

مشهد مقدس : ۸۲ - ۵۳ - ۲۱ -

مصر : - ۶ - ۳۶ - ۳۷

مغولستان : - ۶

مکه : - ۶۴ - ۵۶

ن

نسا : - ۲۳

نیشابور : - ۱۶ - ۲۹ - ۳۰

ه

هرات : - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۴۲ -

- ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۴ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ -

- ۸۵ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۶ - ۱۰۳ - ۱۲۲

هند : - ۲۱

هز وستان : - ۵ - ۶ - ۱۰ - ۲۱ - ۳۳ - ۵۳ - ۸۱ - ۹۹ - ۱۴۲ - ۱۳۹

ی

یزد : - ۷۷

یسی : - ۴۱

یمن : - ۵۹

طوائف و قبایل

آل کرت : - ۱۷

اوزبک : - ۱۸ - ۲۱ - ۴۳ - ۸۴ - ۹۲ - ۹۶

آق قویونلو : - ۲۲ - ۲۳

تاتار : - ۲۱

ترک ، - ۱۱

ترکمان : - ۲۱

صفویه : - ۱۸ - ۲۴ - ۵۳ - ۹۰ - ۹۲

عثمانی : - ۱۰۷

غور : - ۱۷

قراقویونلو : - ۲۱ - ۲۲

قزلباش : - ۲۱ - ۴۳ - ۸۴ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۶

مغول : - ۵ - ۶ - ۹ - ۱۵ - ۲۲ - ۱۰۸

هندو : - ۱۱

فرقه‌ها و طریقه‌ها

- اباحیّه : - ۳۴
- احراریه : - ۶۴
- اویسی : - ۵۸ - ۵۹
- بیانیّه : - ۳۳
- جنیدیه : - ۳۰
- چشتیه : - ۳۷
- حربیّه : - ۳۳
- حروفیه : - ۳۴
- حکیمیه : - ۳۱
- حلولیّه : - ۳۳
- حلمانیه : - ۳۲ - ۳۳
- خالدیه : - ۶۴
- خواجگانیّه : - ۶۴
- خزازیه : - ۳۱

خفیه : - ۳۲

راوندیه : - ۳۳

رزآمیه : - ۳۳

سبائیہ : - ۳۳

سہلیہ : - ۳۱

سیاریہ : - ۳۲

شیعہ اثناعشری : - ۸۶ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۷

صدیقیہ : - ۶۳ - ۵۱

طیفوریہ : - ۳۰ - ۶۳

علویہ : - ۵۱

فارسیہ : - ۳۲ - ۳۳

قصاریہ : - ۲۹

محاسبیہ : - ۲۹

مقنعه یا مبیضه (بیاض) (سپید جامگان) : - ۳۳

ملا متیشہ : - ۲۹

نقشبندیہ : - ۳ - ۴ - ۱۵

نور بخشیہ : - ۳۴

نوریہ : - ۳۰

یسویہ : - ۴۱

اسامی کتابها

احقاق الحق : - ۵۳

احسن التواریخ : - ۸۱

اسرار قاسمی : - ۹۹

اسرار التوحید : - ۴۰ - ۶۰ - ۱۱۹ - ۱۳۷

الاعلام : - ۲۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۹

القمرست : - ۵۵

اعلام المنجد : - ۵۵

التوسل الى التوسل : - ۱۲۴

التفهیم : - ۱۳۱

امالی خواجه انصاری : - ۱۰۰

انوار القدسیه : - ۲۵ - ۳۶ - ۳۸ - ۴۰ - ۴۶ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۸ - ۶۳ - ۷۳ - ۸۴ -

۸۵ - ۹۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷

انوار سہیلی : - ۶۷

انیس العارفین : - ۹۳ - ۹۹

اخلاق محسنی : - ۶۷

برهان قاطع : - ۷۹

بستان السباحه : - ۵۲ - ۵۶ - ۶۱

بہجت السنیہ : - ۶۳

تاریخ ایران : - ۴۳

تاریخ رشیدی : - ۴۳

تاریخ ادبیات (سعدی تا جامی) : - ۱۰۶ - ۱۰۷

تحفه سامی : - ۹۰

تذکرۃ الاولیاء : - ۴ - ۵۸ - ۵۹ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ -

۱۱۹ - ۱۳۲

تذکرۃ الشعراء : - ۱۰ - ۱۱

تعریفات جرجانی : - ۳۵

تلخیص ابلیس : - ۲۷

جامی (کتاب) : - ۹۲

جغرافیای لسترنج : - ۷۹

حرز الامان من فتن الزمان : - ۶۶ - ۸۶ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۳ - ۹۶ - ۹۶

حبیب السیر : - ۱۵ - ۴۳ - ۶۶ - ۶۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۷

خاندان نوبختی : - ۳۳

خزینۃ الاصفیا : - ۵۰

دیوان جامی : - ۱۴۰

ذیل کشف الظنون : - ۸۵

رسالہ قشیریہ : - ۲۶ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۱۰۰

رساله صاحبیه : - ۴۹

رشحات عين الحيات : - ۳ - ۱۰ - ۱۸ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۲ - ۶۲ -
۶۵ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۳ -
۸۹ - ۹۳ - ۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ -
۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۲ -
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۲ - ۱۵۳

روضات الجنات في اوصاف مدینه هرات : - ۱۴

روضات الجنات : - ۷۱ - ۹۶ - ۹۹

روضة الشهداء : - ۶۷ - ۹۱

روضة الصفا : - ۷ - ۶۶ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۸

رياض العارفين : - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲

رياض العلماء : - ۹۶ - ۹۹

ريحانة الادب : - ۵۵ - ۵۶ - ۸۱

سفينة الاولياء : - ۴۹ - ۵۰

شدالازار : - ۳۲

سفرنامه ابن بطوطه : - ۱۰

شقائق النعمانيه : - ۹۲

صحيفة الرضويه : - ۶۷

صفة الصفوة : - ۵۴

طرايق الحقايق : - ۵۹ - ۶۰ - ۸۱

طبقات الصوفيه : - ۱۰۰ - ۱۱۲

عالم آراء عباسی : - ۸۱

- عتبة الكعبة : - ١٢٤
- غزالي نامه : - ٤٠
- فصل الخطاب : - ٨٨ - ٤٤
- فرهنگ ايران زمين (مجله) : - ٤٩
- قوة القلوب : - ٥٢ - ٥٦ - ٦٢
- كشاف اصطلاحات الفنون : - ٣٥
- كشف الاسرار : - ٩٣ - ٩٩
- كشف الظنون : - ١٠٦ - ١٠٧
- كشف المحجوب : - ٣ - ٢٨ - ٢٩ - ٥٩ - ٩٤ - ١٠٠ - ١١٩ - ١٣٢
- كليله و دمنه : - ٦٧
- لب التواريخ : - ٤٣
- ليلی و مجنون (نظامی) : - ٩٣ - ٩٩
- لطائف الطوايف : - ١٠ - ١١ - ٦٦ - ٧٤ - ٧٩ - ٨٠ - ٨٢ - ٨٥ - ٨٦ - ٨٧ - ٨٨ - ٩٣ - ٩٤ - ٩٥ - ٩٩
- مجالس المؤمنين : - ٥٣ - ٥٩ - ٧٠
- مثنوی شریف : - ١٤١
- مجالس النفائس : - ٦٩
- مخزن الانشاء : - ٦٧
- مرآت الجنان : - ٤٠
- مرصاد العباد : - ٦٠ - ٦١ - ١١٩ - ١٣٧
- مصباح الهدايه : - ٦١ - ١١٩
- مطلع السعدين : - ٩
- مطول : - ٩

معجم البلدان : - ۷۹

مقامات بهاءالدين نقشبندي : - ۳ - ۱۰۵

مقامات ژنده پيل : - ۳

مقامات امير سيدكلال : - ۱۰۵

ملل و نحل : - ۳۳

منتظم ناصري : - ۸۱

منظومه محمود و اياز : - ۹۳ - ۹۷ - ۹۸

مواهب عليه تفسير (: - ۶۷ - ۹۷ - ۹۹

نزهت القلوب : - ۱۷

نفائس الفنون : - ۱۱۹

نفحات الانس : - ۴ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۵ - ۴۰ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۸ - ۵۶ -

۵۹ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۳۲ - ۱۳۵ - ۱۳۷

فهرست مطالب کتاب

- ۱ - فهرست مطالب مقدمه
- ۲ - فهرست مطالب جلد اول
- ۳ - فهرست مطالب جلد دوم

فهرست مطالب مقدمه کتاب

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۱ - ۲۲	۱۰- سلطان ابوسعید	۱	
	۱۱- سلطان احمد میرزا و سلطان	۳-۴	۱- رشحات عین الحیات
۲۲ - ۲۳	محمود میرزا	۲	
۲۳ - ۲۵	۱۲- سلطان حسین میرزا بایقرا		۲- اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان و ماوراءالنهر در قرن نهم
	۳	۵ - ۲۵	
	سیر تصوف	۵-۶	۱- ظهور امیر تیمور
۶۲ - ۳۴	۱- زاهد و صوفی	۶-۹	۲- صفات و کردار امیر تیمور
۲۶ - ۲۷	۲- از قرن سوم ببعد	۹ - ۱۱	۳- شهر سمرقند
۲۷ - ۲۸	۳- سلسله های مختلف صوفیه	۱۱ - ۱۳	۴- شاهرخ
۲۸ - ۳۴	۱- محاسبیه	۱۳ - ۱۵	۵- خصال شاهرخ
۲۹	۲- قصاریه	۱۵ - ۱۸	۶- شهر هرات
۲۹	۳- طیفوریه	۱۸ - ۱۹	۷- فوت شاهرخ
۳۰	۴- جندییه	۱۹ - ۲۰	۸- میرزا الغبیک
۳۰	۵- نوریه	۲۰	۹- میرزا عبداللطیف

صفحه	عنوان
۵۷ - ۵۸	يك اصطلاح عرفانى
۵۸ - ۶۰	اويسی کیست ؟
۶۰ - ۶۱	سالک نیازمند پیر و رهنما
۶۱ - ۶۳	وسیله دیگر سالک
۵ - ۵۴	نام این سلسله باختلاف زمان تغییر میکند

۵

شرح حال مؤلف کتاب و آثار او ۶۵-۹۹

۶۵ - ۶۶	۱- نام و نسب او
۶۶ - ۶۷	۲- خانواده او
۶۷ - ۶۸	۳- تولد مؤلف و محل آن
۴- دوره جوانی و تحصیلات	
۶۸ - ۷۰	مؤلف
۷۰ - ۷۴	۵- خویشاوندی مؤلف با جامی
۷۴ - ۸۲	۶- سفرهای مؤلف
۷۴ - ۷۵	سفرهای ماوراءالنهر
۷۵ - ۷۷	سفر اول
۷۷ - ۹۷	سفر دوم
۷۹ - ۸۲	سفر غرجهستان
۸۲ - ۸۴	۷- وفات مولانا فخرالدین علی
۸۴ - ۸۵	۸- مدت زندگانی او
۸۵ - ۹۳	۹- مذهب و مسلک او
۹۳	۱۰- تألیفات و آثار او

صفحه	عنوان
۳۱	۶- سهلیه
۳۱	۷- حکیمیه
۳۱ - ۳۲	۸- خرازیه
۲۲	۹- خفیه
۳۲	۱۰- سیاریه
۳۳	۱۱- حلمانیه
۳۳ - ۳۴	۱۲- فارسیه

۴

۳۵ - ۶۴	سلسله نقشبندیه
۳۵ - ۳۶	۱- مهم ترین فرقه تصوف
۳۷ - ۳۹	۲- وجه تسمیه کلمه نقشبند
۳- موجد و مؤسس این طریقه	
۲۹-۵۰	کیست ؟
۳۰ - ۴۰	شیخ ابوعلی فارمدی
۴۰ - ۴۳	خواجه یوسف همدانی
۴۳ - ۵۰	خواجه عبدالخالق غجدوانی
۴- رشته اتصال سلسله های	
۵۰-۶۳	تصوف
۵۰ - ۵۱	سلسله اولی
۵۱	سلسله ثانی (علویه)
۵۱ - ۵۲	سلسله ثالث (صدیقیه)
۵۲ - ۵۷	چند اشکال بر سلسله ثالث
۵۷	رد اشکال از نظر مشایخ نقشبندیه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۴ - ۱۲۵	۵- الحاق (ی) متکلم عربی	۹۳ - ۹۴	۱- رشحات عین الحیات
۱۲۵ - ۱۲۶	۶- مطابقه دادن صفت با موصوف	۹۴ - ۹۶	۲- لطایف الطوایف
۱۲۶ - ۱۲۸	۷- جمع	۹۶ - ۹۷	۳- حرز الامان فی فتن الزمان
۱۲۸	۸- مطابقه صفت و موصوف فارسی	۹۷ - ۹۸	۴- منظومه محمود و اباز
۱۲۸	۹- اسم جمع	۹۹	۵- انیس العارفين
۱۲۹	۱۰- هرکس	۹۹	۶- کشف الاسرار
۱۲۹	۱۱- ضمیر اشاره	۶	
۱۲۹ - ۱۳۰	۱۲- ضمیر منفصل او- وی	۱۰۰	کتاب رشحات عین الحیات
۱۳۰	۱۳- برای احترام فاعل	۱۰۰ - ۱۰۱	۱- چهارمین تذکره فارس در احوال مشایخ صوفیه
۱۳۰	۱۴- عنوان	۱۰۱ - ۱۰۶	۲- مطالب کتاب و تدوین آن
۱۳۱	۱۵- هرچگاه	۱۰۱	۳- کتاب رشحات یزبان عربی و ترکی
۱۳۱	۱۶- بعده	۱۰۶ - ۱۰۷	ترجمه شده
۱۳۱	۱۷- صفت از رسم و (ب) اتصاف	۱۰۷	۴- اسلوب و شیوه نگارش کتاب
	۱۸- جمع بستن ضمائر منفصل	۱۱۰ - ۱۱۵	۵- رشحات عین الحیات و نفحات الانس
۱۳۱ - ۱۳۲	جمع :	۱۱۰ - ۱۱۲	جامی
۱۳۲	۱۹- هم چنین و همچنان :	۱۱۲ - ۱۱۳	۶- مختصات نثر رشحات
۱۳۲ - ۱۳۳	۲۰- چنانچه بجای چنانکه	۱۱۳ - ۱۱۸	۱- فعل
۱۳۳	۲۱- گنجائی!	۱۱۳	۲- ترکیبات وصفی و جمله های معترضه
۱۳۳	۲۲- ب بجای با	۱۲۱ - ۱۲۸	عربی
۱۳۳	۲۳- باز:		۳- ترکیبات وصفی و اسمی
۱۳۴	۲۴- تصغیر	۱۲۱ - ۱۲۳	فارسی
		۱۲۳ - ۱۲۴	۴- کلمات تنوین دار

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۳۷ - ۱۴۱	۷- شعر در رشحات	۱۳۴	۲۵- قیدحالت
۷		۱۳۵	۲۶- اسم مصدر
۱۴۲ - ۱۵۱	روش تصحیح کتاب	۲۷- قیود وصفات و متمم فعل بعد از فعل	
۱۴۲ - ۱۴۵	الف- نسخه (بر)	۱۳۵ - ۱۳۶	
۱۴۵ - ۱۴۷	ب- نسخه (مج)	۲۸- (ی) تمنا و آرزو، (ی) شرطیه	۱۳۶
۱۴۷ - ۱۵۰	ج- نسخه (می)	۲۹- مضارع اخباری بجای مضارع	
۱۵۰ - ۱۵۱	د- نسخه (چپ)	التزامی	۱۳۶ - ۱۳۷
۱۵۱ - ۱۵۳	چگونگی تصحیح کتاب	۳۰- در فعل پیشوندی :	۱۳۷

فهرست مطالب جلد اول

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۹ - ۳۰	۱۸- صدرآتا و بدرآتا	۷ - ۱۰	۱- دیباچه
۳۰	۱۹- المین بابا	۱۱ - ۱۳	۲- مقاله و مقاصد اول و دوم
۳۰	۲۰- شیخ علی شیخ	۱۳ - ۱۵	۳- خواجه یوسف همدانی
۳۰	۲۱- مودود شیخ	۱۵	۴- خواجه عبدالله برقی
۳۰ - ۳۱	۲۲- کمال شیخ	۱۵ - ۱۷	۵- خواجه حسن انداقی
۳۱ - ۳۴	۲۳- خادم شیخ	۱۷ - ۱۹	۶- خواجه احمد یسوی
	۲۴- خواجه عبدالخالق غـجدوانی	۱۹	۷- منصورآتا
۳۴ - ۵۱		۱۹	۸- عبدالملك خواجه
۵۱	۲۵- خواجه احمد صدیق	۱۹	۹- تاج خواجه
۵۱ - ۵۴	۲۶- خواجه اولیاء کبیر	۱۹	۱۰- سعیدآتا
۵۴	۲۷- خواجه دهقان قلنی	۲۰ - ۲۱	۱۱- صوفی محمد دانشمند
۵۴	۲۸- خواجه زکی خدا بادی	۲۱	۱۲- حکیم آتا
۵۴	۲۹- خواجه سوکان	۲۱ - ۲۳	۱۳- زنگی آتا
۵۴ - ۵۵	۳۰- خواجه غریب	۲۳ - ۲۵	۱۴- اوزن حسن
۵۶	۳۱- خواجه اولیاء پارسا	۲۵ - ۲۷	۱۵- سید آتا
۵۶	۳۲- خواجه حسن ساوری	۲۷ - ۲۸	۱۶- اسمعیل آتا
۵۶	۳۳- خواجه اوکتمان	۲۸ - ۲۹	۱۷- اسحق خواجه

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۵۷	مولانا کمال الدین میدانی	۵۶	۳۴- خواجه اولیاء غریب
۸۳ - ۸۴	۵۸- بابا شیخ مبارک بخاری	۵۶ - ۵۷	۳۵- خواجه سلمان کرمینی
۸۴ - ۸۵	۵۹- امیرشاه	۵۷	۳۶- خواجه محمدشاه بخاری
۸۵	۶۰- امیر عمر	۵۷	۳۷- شیخ سعدالدین غجدوانی
۸۵ - ۸۹	۶۱- مولانا عارف دیک کرانی	۵۸	۳۸- شیخ ابوسعید بخاری
۸۹	۶۲- مولانا اشرف بخاری	۵۸-۵۹	۳۹- خواجه عارف ربوکروی
۶۳- امیر بختیارالدین دیک کرانی		۵۹	۴۰- خواجه محمودانجیر فغنوی
۸۹ - ۹۰		۶۱ - ۶۲	۴۱- امیر خرد و ابکنوی
۹۰	۶۴- شیخ یادگار کنسرونی	۶۲	۴۲- خواجه علی ارغندانی
۹۰	۶۵- شیخ جمال الدین دهستانی	۶۲ - ۷۲	۴۳- خواجه علی رامتینی
۹۰	۶۶- شیخ محمد خلیفه	۷۲	۴۴- خواجه خرد
۹۰ - ۹۲	۶۷- امیر کلال واشی	۷۲ - ۷۳	۴۵- خواجه ابراهیم
۹۲ - ۹۳	۶۸- شیخ شمس الدین کلال	۷۳	۴۶- خواجه محمد کلاه دوز
۹۳ - ۹۴	۶۹- مولانا بهاء الدین قشلاقی	۷۳	۴۷- خواجه محمد حلاج بلخی
۷۰- خواجه بهاء الدین محمد		۷۳	۴۸- خواجه محمد باوردی
۹۵ - ۱۰۱	نقشبند	۷۳ - ۷۵	۴۹- خواجه محمد بابا سماسی
۱۰۱ - ۱۰۴	۷۱- خواجه محمد پارسا	۷۵	۵۰- خواجه صوفی سوخاری
۱۱۳ - ۱۱۴	۷۲- مولانا محمد فغاتری	۷۵	۵۱- خواجه محمد سماسی
۱۱۴ - ۱۱۶	۷۳- خواجه مسافر خوارزمی	۷۵	۵۲- مولانا دانشمند علی
۱۱۶ - ۱۲۱	۷۴- مولانا یعقوب چرخي	۷۵ - ۷۷	۵۳- سید امیر کلال
۷۵- خواجه ناصرالدین عبیدالله		۷۷ - ۷۹	۵۴- امیر برهان
۱۲۱	احرار	۷۹ - ۸۰	۵۵- امیر حمزه
۷۶- خواجه علاء الدین		۵۶- مولانا حسام الدین شاشی بخاری	
۱۲۱ - ۱۲۷	غجدوانی	۸۰ - ۸۲	

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
۷۷- شیخ سراج کلال پیر مسی	۱۲۷ - ۱۳۰	۸۸- شیخ عمر ماتریدی	۱۷۲
۷۸- مولانا سیف الدین مناری	۱۳۰ - ۱۳۲	۸۹- مولانا احمد مسکه	۱۷۲ - ۱۷۳
۷۹- مولانا سیف الدین خوش خوان	۱۳۲	۹۰- درویش احمد سمرقندی	۱۷۳ - ۱۸۶
۸۰- مولانا سیف الدین		۹۱- سید شریف جرجانی	۱۸۶ - ۱۹۰
بالا خانه	۱۳۶ - ۱۳۲	۹۲- خواجه نظام الدین	
۸۱- مولانا سیف الدین		خاموش	۲۰۴ - ۱۹۰
خوارزمی	۱۳۹ - ۱۳۶	۹۳- مولانا سعد الدین کاشغری	۲۳۲ - ۲۰۵
۸۲- خواجه علاء الدین عطار	۱۵۸ - ۱۳۹	۹۴- مولانا نور الدین عبدالرحمن	
۸۳- خواجه حسن عطار	۱۶۴ - ۱۵۸	جامی	۲۸۶ - ۲۳۳
۸۴- شیخ عبدالرزاق	۱۶۶ - ۱۶۵	۵۹- مولانا عبدالغفور لاری	۳۰۲ - ۲۸۶
۸۵- مولانا حسام الدین پارسا		۹۶- مولانا شهاب الدین	
بلخی	۱۶۷ - ۱۶۶	بیرجندی	۳۰۶ - ۳۰۲
۸۶- مولانا ابوسعید	۱۶۸ - ۱۶۷	۹۷- مولانا علاء الدین آبیزی	۳۲۵ - ۳۰۶
۸۷- خواجه عبدالله امامی		۹۸- مولانا شمس الدین محمد	
اصفہانی	۱۷۲ - ۱۶۸	روچی	۳۶۱ - ۳۲۵

فهرست مطالب جلد دوم

صفحه	عنوان
	۱ - مقصد اول - در ذکر آباء و اجداد و اقربای حضرت ایشان و تاریخ ولادت آنحضرت و احوال ایام صبا و شمه از شمایل و اخلاق و اطوار حضرت ایشان : - ۳۶۵
۳۶۶	۲ - فصل اول - در ذکر آباء و اجداد و اقربای حضرت ایشان :
۳۶۶ - ۳۶۷	۳ - خواجه محمدالنامی :
۳۶۸ - ۳۷۰	۴ - شیخ عمر باغستانی :
۳۷۰ - ۳۷۳	۵ - شیخ خاوند طهور :
۳۷۳ - ۳۷۵	۶ - خواجه داود :
۳۷۵ -	۷ - بابا آبریز :
۳۷۶ - ۳۷۸	۸ - شیخ برهان الدین آبریز :
۳۷۸ - ۳۷۹	۹ - شیخ ابوسعید آبریز :
۳۷۹ - ۳۸۱	۱۰ - شیخ بخشش :
۳۸۱ -	۱۱ - مولانا تاج الدین درغمی :

عنوان	صفحه
۱۲- مولانا محمد بشاغری :	۳۸۱ - ۳۸۲
۱۳- خواجه ابراهیم شاشی :	۳۸۲ - ۱۸۳
۱۴- خواجه عمادالملک :	۳۸۳ - ۳۸۶
۱۵- خواجه شهابالدین شاشی :	۳۸۶ - ۳۸۹
۱۶- خواجه محمود شاشی	۳۸۹ - ۳۹۰
۱۷- فصل دوم در ذکر تاریخ ولادت حضرت ایشان واحوال ایام صبا وشمه از شمایل واخلاق واطوار آن حضرت:	۳۹۰ - ۳۹۹
۱۸- ذکر فقر وتجريد حضرت ایشان در مبادی حال :	۳۹۹ - ۴۰۳
۱۹- ذکر غنا وتحول حضرت ایشان در نهایت کمال :	۴۰۳ - ۴۰۶
۱۰- ذکر خدمت وشفقت حضرت ایشان نسبت بکافه انام از خواص وعوام: ۴۰۹ - ۴۰۶	
۲۱- ذکر مراعات ادب و خدمت ایشان نسبت به عامه خلق:	۴۰۹ - ۴۱۱
۲۲- ذکر ایثار وشفقت ومرحمت حضرت ایشان نسبت باصحاب و سایر درویشان :	۴۱۱ - ۴۱۲
۲۳- فصل سیّم - در بیان ابتداء سفر حضرت ایشان و دیدن مشایخ وقت وزمان :	۴۱۲ - ۴۱۷
۲۴- ذکر صحبت حضرت ایشان در سمرقند و خراسان بحضرت سیدقاسم تبریزی :	۴۱۷ - ۴۲۵
۲۵- ذکر صحبت حضرت ایشان بخدمت شیخ بهاءالدین عمر :	۴۲۵ - ۴۲۸
۲۶- ذکر ملاقات حضرت ایشان بخدمت مولانا یعقوب چرخى :	۴۲۸ - ۴۳۲
۲۷- مقصد دوم - در ذکر بعضی از حقایق ومعارف ودقایق ولطایف و حکایات وامثال:	۴۳۳

۲۸- فصل اول - در ذکر معارف و لطایفی که در معنی آیات و احادیث و کلام اولیاء میفرمودند : ۴۴۸ - ۴۳۴

۲۹- فصل دوم - در ذکر حقاین و دقائق و حکایاتی که از مشایخ متقدمین و متأخرین نقل میکردند : ۴۷۲ - ۴۴۹

۳۰- فصل سیم که از هربابی بر زبان مبارک حضرت ایشان میگذشت : ۵۱۴ - ۴۷۳

۳۱- مقصد سیم - در ذکر بعضی از تصرفات و امور غریبه که بطریق خرق عادت از حضرت ایشان ظاهر شده است و نقل ثقات و عدول بصحبت پیوسته . ۵۱۵

۳۲- فصل اول - در ذکر تصرفاتی که حضرت ایشان بتسلیط قوه قاهره نسبت بسلاطین و حکام : ۵۱۷ - ۵۱۶

۳۳- قصه غالب شدن میرزا سلطان ابوسعید بر میرزا عبدالله بالتفات

حضرت ایشان : ۵۲۲ - ۵۱۹

۳۴- قصه آمدن میرزا بابر بمحاصره سمرقند و مأیوس برگشتن : ۵۲۶ - ۵۲۲

۳۵- قصه آمدن میرزا سلطان محمود به محاصره سمرقند و مغلوب و

مقهور شدن : ۵۳۰ - ۵۲۶

۳۶- قصه صلح دادن حضرت ایشان سه پادشاه مخالف را در یک معرکه : ۵۴۹ - ۵۳۱

۳۷- فصل دوم - در ذکر خوارق عادات که بعضی از عزیزان و اهالی زمان از حضرت ایشان نقل کرده اند : ۵۷۱ - ۵۵۰

۳۸- فصل سیم - در ذکر کرامات و مقامات که اولاد و کمل اصحاب از حضرت ایشان نقل کرده اند : ۵۷۲ -

۳۹- حضرت خواجکا : ۵۷۹ - ۵۷۲

۴۰- خواجه محمد یحیی : ۵۸۸ - ۵۷۹

۴۱- ذکر شهادت خواجه محمد یحیی و فرزندان ایشان : ۵۹۳ - ۵۸۸

- ۴۲- مولانا سید حسن : ۵۹۶ - ۵۹۷
- ۴۳- مولانا قاسم : ۵۹۷ - ۶۰۳
- ۴۴- میر عبدالاول : ۶۰۳ - ۶۰۸
- ۴۵- مولانا جعفر : ۶۰۸ - ۶۱۰
- ۴۶- مولانا برهان الدین ختلانی : ۶۱۰ - ۶۱۴
- ۴۷- مولانا لطف الله ختلانی : ۶۱۴ - ۶۱۷
- ۴۸- مولانا شیخ : ۶۱۷ - ۶۲۰
- ۴۹- مولانا سلطان : ۶۲۰ -
- ۵۰- مولانا ابوسعید اویسی : ۶۲۱ - ۶۲۶
- ۵۱- مولانا محمد قاضی : ۶۲۶ - ۶۳۱
- ۵۲- مولانا خواجه علی تاشکندی : ۶۳۱ - ۶۳۴
- ۵۳- مولانا نورالدین تاشکندی : ۶۳۵ - ۶۳۸
- ۵۴- مولانا زاده اتراری : ۶۳۸ - ۶۴۱
- ۵۵- مولانا ناصرالدین اتراری : ۶۴۱ - ۶۴۵
- ۵۶- هندو خواجه ترکستانی : ۶۴۵ - ۶۴۷
- ۵۷- مولانا اسمعیل فرکتی : ۶۴۷ - ۶۴۸
- ۵۸- مولانا اسمعیل فرکتی : ۶۴۹ - ۶۵۱
- ۵۹- مولانا اسمعیل قمری : ۶۵۱ - ۶۵۳
- ۶۰- مولانا اسمعیل شمسی : ۶۵۳ -
- ۶۱- مولانا اسمعیل ثالث : ۶۵۳ - ۶۶۴
- ۶۲- خاتمه - در ذکر تاریخ وفات حضرت ایشان و کیفیت انتقال و ارتحال آن حضرت از دار دنیا بدار آخرت : ۶۵۵ - ۶۶۵
- ۶۳- قطعہ در تاریخ اتمام رشحات : ۶۶۵ - ۶۶۶

فہم نامہ

ازخوانندہ عزیز متمنی است قبل ازخواندن کتاب غلطہای زیر را اصلاح فرماید

درست	فادرسست	سطر	صفحہ
شہر	شمر	۱۲	۹ مقدمہ
نادرا الوجود	نادر لوجود	۱۰	» ۲۴
قریہ	قراء	۶	» ۳۷
جزم	جرم	۲۱	» ۷۸
عبیداللہی	عبیداللہی	۲۲	» ۸۸
قدماى مشايخ	قدمانى مشايخ	۱۲	» ۱۲۵
د - نسخہ چپ	۵ - نسخہ چپ	۱۷	» ۱۵۰
الحمد لله	الحمد لله	۵	» ۱۵۱
بدعاى	بدعاوى	۱	۱۰ متن کتاب
شيخ ابويزيد	ابويزيد	۱۷	» ۱۱
اضافہ دارد	صديق دارد	۲۰	» ۱۳
واربعماثہ ودرمج: سنہ نيف	جملہ (ودرمج: سنہ نيف	۲۰	» ۱۶
واربعماثہ	واربعماثہ) افتادہ		
انا اعطيتك	انا اعطيتك	۷	» ۱۷
خواجہ	خواجد	۳	» ۱۹
ناقصان را بمرتبه	ناقصان را کہ بمرتبه	۸	» ۲۶
آشن بىرم	آشن بىروم	۴	» ۲۷
نفسیہ	نفسیہ	۸	» ۲۷
تبرک	تبروک	۵	» ۳۷
قلوبہم من ذکر اللہ	(من ذکر اللہ) افتادہ	۳	» ۳۲
نواقض	نواقض	۱۰	» ۳۳
نظر بر قدم	نظر بر قدم	۱۴	» ۴۰
هوش دم	خوش دم	۱	» ۴۱
بآسمان	بآسان	۹	» ۴۴

درس	نادرست	سطر	صفحه
جمع	جمع	۱۴	۴۴ متن کتاب
دوجمله (میتواند بود که نسبت	باهل هدایت اول مرتبه علم لذتی	۱۱	۴۸ » »
	است) تکرار شده		
فرموده، چه آن	فرمودند که آن	۱۳	۴۸ » »
ریو کری	ریو کری	۱۹	۵۸ » »
علماء	هلما	۲	۶۴ » »
سبب چه بود روزازل	سبب چه روزازل	۶	۶۷ » »
برمند	برومند	۱۷	۶۷ » »
سکوت کرده اند	سکوت کردند	۸	۶۹ » »
دیگی پراز مجان	دریکی ازمجان	۷	۷۵ » »
فرمودند هم چنین باش گو	فرمودند باش هم چنین باش	۷	۷۵ » »
خوارزم	خوارم	۱۳	۷۵ » »
ذکر	ذکو	۳	۷۱ » »
بما	یما	۳	۷۱ » »
کلان ترند	کلاترند	۱۵	۷۲ » »
بعد از خلیفه خرد	بعد از خذیفه خرد	۱۷	۷۳ » »
چپ: با با سمانسی قدس سره	با با سمانسج قدسس سره	۲۵	۷۳ » »
میخواهم	میخواهم	۹	۷۶ » »
خواجه، و باز می آمده	خواجه باز می آمده	۱۵	۷۶ » »
قومی	قری	۶	۷۸ » »
وابکنی	وابکشی	۱۶	۹۲ » »
قریب بزمان	غریب بزمان	۸	۸۲ » »
چه میشود گفت	چه میشود و گفت	۱۵	۸۲ » »
روزی مرا	روزی مراد	۱۵	۸۳ » »
شما میاید	شما می آید	۱۵	۸۳ » »
جواب گفتنی	جواب گفتنی	۱۶	۸۴ » »
دراها که بایکدیگر میرفته اند	دراهاها بایکدیگر	۹	۸۶ » »
تقصیر مکند	تقصیر میکنید	۶	۹۷ » »
ووی	روی	۱۶	۱۱۳ » »
همراه شدم	همراه شدند	۱۵	۱۱۴ » »
خوارزم	خوازم	۹	۷۳ » »

درست	نادرست	سطر	صفحه
اوقاف	اوقات	۴ و ۲	۱۲۰ متن کتاب
مولانا یعقوب قدس سره	مولانا قدس سره	۴	» » ۱۲۰
انجذابی	انجدابی	۱۲	» » ۱۲۴
تبع	تبع	۸	» » ۱۲۸
می‌نشستند، پهای دیگر	می‌نشستند و پهای دیگر	۵	» » ۱۲۸
بجد	بحد	۱۲	» » ۱۳۲
عطار	عطا	۹	» » ۱۳۲
الفانی	لفانی	۱۷	» » ۱۴۹
بابل	بایل	۱۱	» » ۱۷۵
یمنه	بمنه	۱۰	» » ۱۷۹
میگیرند	میگرند	۲	» » ۱۹۹
خودرا	خودر	۱۳	» » ۲۰۴
مولانا داود و مولانا	مولانا داود مولانا	۲	« » ۲۳۸
سعدالدین	سعدادین	۱۷	» » ۲۳۸
طیبت	طیبت	۱۶	» » ۲۵۴
کرده	کره	۵	» » ۲۵۸
تعزیر	تغریز	۹	» » ۲۵۸
کرم الله وجهه	اکرم الله وجهه	۷	» » ۲۶۰
مخدوم	مخدوه	۱	» » ۲۶۴
از کبار	ز کبار	۱۳	» » ۲۷۹
بمحمد	بحمد	۴	» » ۲۸۵
مجتنب	مجتنب	۱	» » ۳۵۴
اندجان	اندرجان	۵	» » ۳۷۴
از اولاد	ازاولا	۱	» » ۳۷۶
الحمد لله	الحمد لله	۱۰	» » ۳۷۷
گورستان	گورستان	۶	» » ۳۹۸
از حق سبحانه غیر حق سبحانه	از حق سبحانه چیزی می‌خواست	۳	» » ۴۵۶
چیزی میخواست			
با خود قرار داده که	با خود قرار داده که	۱	» » ۴۵۷
یا بکلی	بابکلی	۲	» » ۴۸۴

درست	نادرست	سطر	صفحه
درمیان راه	درمیان را	۹	۵۰۵ متن کتاب
فرکت	حرکت	۹	» » ۵۱۹
هواجس	هواجبس	۱۰	» » ۵۲۶
خالصاً لوجه الله	خالصاً اوجه الله	۲۲	» » ۵۲۷
پیش برده	پیش برده	۷	» » ۴۲۷
پیش ازین	پیش ازین	۱۰	» » ۵۲۷
آن عزیزان	آن عزیز	۱۴	» » ۵۳۰
قصه صلح	قصه صلح	۱	» » ۵۳۱
مقریان	مقریان	۸	» » ۵۳۹
دور کرده	دو کرده	۵	» » ۵۴۰
صفحه ۵۴۴	صفحه ۵۴۳	۲۲	» » ۵۴۳
سطر ۷ از صفحه ۵۶۰	سطر . . . از صفحه . . .	۱۸	» » ۵۵۲
را گفتند و فرمودند که	را گفتند که	۷	» » ۵۵۸
میج - (دی) ندارد	میج - (وی) ندارد	۲۴	» » ۵۸۰
مولانا سید حسن	مولانا سید حسین	۱	» » ۵۹۴
هفده سطر	سیزده سطر	۲۰	» » ۶۱۵
غیرت محب	غیرت محبت	۱۱	» » ۶۱۹
۹ - میج، ۱۰ - می	۸ - میج، ۹ - می	۲۲	» » ۶۴۰
سیف الدین	سیف الله	۹	: » ۶۴۸
حزرا الامان من فتن الزمان	حرز الامان فی فتن الزمان	۴	ء » ۷۷۶
تذکره فارسی	تذکره فارس	۱۰	» » ۷۷۶

